



اسرارِ نکر در قرآنِ کریم (آیة ها و نشانی ها)

نویسنده:

دکتر محمد عبدالله سعاده (استاد زبانشناسی دانشگاه الازهر)

مترجمان:

دکتر محمد مهدی طاهری - مصطفی ابراهیمیان



سرشناسه	: سعاده، محمدعبدالله
عنوان قراردادی	: من اسرارالنظم القرآنی: آیات و عبر فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: اسرار نظم در قرآن کریم: (آیه‌ها و نشانه‌ها) / نویسنده محمدعبدالله سعاده؛ مترجمان محمد مهدی طاهری، مصطفی ابراهیمی؛ ویراستار ابراهیم صالحی.
مشخصات نشر	: تهران: سخن ایمان، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۲۰۰ ص.
شابک	: ۱۵۰۰۰۰ ریال-978-600-8458-13-5
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: قرآن-- مسائل لغوی
موضوع	: Qur'an -- Language, Style
موضوع	: قرآن -- صرف و نحو
موضوع	: Qur'an -- Grammar
موضوع	: قرآن -- مسائل ادبی
موضوع	: Qur'an as literature
شناسه افزوده	: طاهری، محمد مهدی، ۱۳۶۱ - ، مترجم
شناسه افزوده	: ابراهیمیان، مصطفی، ۱۳۶۳ - ، مترجم
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۶ ۸۰۴۱م۶۶س/۲/۸۲/۲ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۱۵۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۷۰۶۶۶۶



نام کتاب: اسرار نظم در قرآن کریم (آیه ها و نشانه ها)
مؤلف : دکتر محمد عبدالله سعاده
مترجمین : دکتر محمد مهدی طاهری - مصطفی ابراهیمیان
ویراستار: ابراهیم صالحی
گرافیسیت: مریم دستوم
طراح جلد: منصوره رحیمی
نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۶
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال

انتشارات سخن ایمان

آدرس دفتر مرکزی: تهران، بزرگراه نواب، تقاطع هاشمی، پلاک ۱۶
تلفن دفتر مرکزی: ۰۲۱-۶۶۳۸۲۶۰۵
۰۹۱۳۸۹۴۷۶۳۴

مدد مهدی کاہری:

تقدیر بی همسر

مکلفی ابراہیمیان:

نمی توانم کنایه بالاتر از تقدیر

و تشکر بر زبان جاری سازم.

و سپاس خود را و صف استادان نویسی

آشکار نمایم،

گل هر چو گویم و سوایم، کم گفته ام.

تقدیر و تشکر از پدر، مادر و همسر

گل پشتوانی و یاور و دلسوزم بودند.

۹	پیشگفتار نویسنده
۱۳	مقدمه مترجمان
۱۵	علت جمع آمدن «سماوات» و مفرد آمدن «أرض»
۱۶	کاربرد دو واژه «الریح» و «الریاح» در قرآن
۱۷	علت جمع آمدن کلمه «ظلمات» و مفرد آمدن «نور»
۱۷	علت مفرد و جمع آمدن کلمه «الجَنَّة» و مفرد آمدن «النار»
۱۸	علت مفرد آمدن واژه «یمین» و جمع آمدن شمال
۱۸	علت مفرد آمدن «سمع» و جمع آمدن «أبصار»
۲۰	جمع بستن يك واژه به شکلهای گوناگون
۲۱	آوردن دو واژه و ارجاع ضمیریه یکی از آنها
۲۴	آوردن دو لفظ مختلف به يك معنا در دو آیه
۲۹	«اجر» و «جزاء»
۲۹	«سقی» و «أسقی» و کاربرد آنها
۳۰	تفاوت میان دو فعل «مَطَر» و «أمَطَر»

- ۳۱ تفاوت دو فعل «جاء» و «أتى»
- ۳۲ فرق «نَزَلَ» و «أَنْزَلَ»
- ۳۷ عدول از لفظی به لفظ دیگر
- ۳۹ تفاوت میان دو فعل «يعامون» و «يشعرون»
- ۷۷ کاربرد «فی» و «علی»
- ۸۲ نکاتی در خصوص عودت ضمیر
- ۹۶ جایگاه «یا ایُّها النبیّ» و «یا ایُّها الرّسول» در قرآن
- ۱۰۰ علت استفاده از «یا ایُّها الذین آمنوا»
- ۱۱۶ کنایه‌ها در قرآن کریم
- ۱۱۸ سبک‌های نو و بدیع قرآن کریم
- ۱۲۲ افزون به ساختمان کلمه
- ۱۲۵ احتیاط در قرآن کریم
- ۱۲۵ عطف صفت‌ها در قرآن کریم
- ۱۲۶ تنوع سبک قرآن و عودت ضمائر
- ۱۳۲ حکمت آمدن «ت» و «ة» در قرآن
- ۱۳۴ تکرار در نظم قرآن
- ۱۴۰ اسرار تقدیر و تاخیر در قرآن کریم
- ۱۵۴ اسرار نظم در سوره یوسف



پیش‌گفتار نویسنده

سپاس از آن خدایی است که قرآن را بر بنده اش فرو فرستاد و در آن کجی و کاستی نهد. خداوند یزدان، کتابی را به رسول خود ارزانی داشت که به فصیح ترین زبان و نیکوترین بیان نازل شد و با آن قومی را به مبارزه طلبید که عنان فصاحت و فنون سخنوری در اختیار آنان بود؛ اما آن قوم نیز از آوردن نظیر قرآن یا حتی آیه ای از آیاتش درماندند. بدین گونه قرآن با نظم و ترتیب نیکو، اسلوبهای محکم و استوار و نیز حجت و برهانهای مسحور و مبهوت‌شان ساخت. کتاب خداوند متعال دریایی آکنده از مروارید و مرجان است که هر چه خواننده آن را بخواند و خواندش را تکرار کند، به شگفتیهایی بی پایان از آن دست می یابد و هر خواننده ای به مقداری از آن درخواهد یافت که خداوند به وی ارزانی و مرحمت فرماید. از این رو، دانشهای زبان عربی از صرف و نحو گرفته تا بلاغت، جهت فهم کتاب خداوند و آگاهی از اسرار معجزه جاویدانش امری بس ضروری است. من هرگاه آیه ای از کتاب خدا را می خواندم و در جایی دیگر آیه ای شبیه به آن - چه با همان الفاظ و چه با الفاظی متفاوت - مشاهده می کردم یا اینکه می دیدم که بخشی از آن آیه مقدم و بخشی دیگر مؤخر شده، می پرسیدم که چرا این گونه است؟ راز این امر چیست؟ آیا به منظور تنوع بخشیدن به سبک و اسلوب، و هنرنمایی در کلام است یا غرض چیز دیگری است؟ می بینیم که آیه ها در یکی از داستانهای قرآن با الفاظی مشابه، شکل های مختلف، فواصلی متعدد و اسلوبهایی متنوع می آیند و در عین حال به یک معنا هستند. این اعجاز زبانی که با دخل و تصرف در سبک و انتقال آن از جایی به جای دیگر در یک داستان انجام می شود، با هدفی بلاغی صورت می گیرد که تنها اهل زبان آن را درمی یابد؛ چنانکه که گاهی یک لفظ چندین بار تکرار می شود، اما معنای آن در هر جا

متفاوت از جای دیگر است. به عنوان مثال واژه «رحمة» در هر کدام از آیات زیر معنایی متفاوت دارد:

﴿يَخْتَصِرُ رَحْمَةً مِنْ إِيَّاهُ﴾:

در این آیه «رحمة» به معنای اسلام است.

﴿وَأَتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ﴾

در این آیه «رحمة» به معنای ایمان است.

﴿فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

در این آیه به معنای بهشت است.

﴿بَشَرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾

در این آیه به معنای باران است.

﴿خِزْيَانِ رَحْمَتِكَ﴾

در این آیه به معنای رزق و روزی است.

﴿كُتِبَ عَلَيَّ نَفْسَهُ الرَّحْمَةَ﴾

در این آیه به معنای مغفرت است.

گاهی می‌بینید که در یک آیه واژه‌ای بر واژه‌ای دیگر مقدم شده است؛ مانند این آیه از سوره بقره ﴿وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ﴾ حال آنکه در سوره حج آمده است: ﴿وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى﴾ همچنین از آن جمله است مقدم کردن «لهو» بر «لعب» در تعدادی از آیات و مقدم کردن «لعب» بر «لهو» در دیگر آیه‌ها یا مقدم داشتن «ضر» بر «نفع» و نیز تقدیم «سمع» بر «بصر» و [به عکس]. همچنین گاهی لفظی در یک جا به صورت مفرد و در جایی به شکل جمع می‌آید؛ مانند: «معدودة و معدودات و السَّمَاءُ و السَّمَاوَاتُ»؛ یا اینکه گاهی یک آیه با تغییر یک لفظ تکرار می‌شود و یا واژه‌ای در یک آیه معرفی و در آیه‌ای دیگر نکره می‌آید. مانند: ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا...﴾

به خاطر آنچه بیان شد بر آن شدم که برداشت‌هایم را جهت تبیین شگفتی اسلوب قرآن بنویسم. از این رو از علوم تفسیر قرآن، نظیر تفسیر «آیات الاحکام»، «مشکل القرآن»، «المحکم و المتشابه» و «الوجوه و النظائر» بهره بردم. همچنین از کتابهایی مانند «کشف المعانی فی المتشابه من المثانی» اثر بدر الدین بن جماعه (متوفای ۷۳۳ هجری)، «البرهان فی علوم القرآن» اثر زرکشی (متوفای ۷۹۴ هجری) و «الاتقان فی علوم القرآن» اثر سیوطی (متوفای ۹۱۱ هجری) استفاده کردم. نیاز به توضیح است که فهم اسرار قرآن، منوط به فهم علوم زبانی مانند نحو، صرف و بلاغت است تا دلالتها و معانی الفاظ و جایگاه آنها در جمله تبیین شود. یکی از علماء گفته است: «دانستن زبان عربی، که با آن مورد خطاب خدا واقع شده‌ایم- در فهمیدن مراد خداوند و رسول او از کلام خداوند و همچنین درک معانی الفاظ و واژگان به ما یاری می‌رساند؛ چه، عمده‌ی گمراهی بدعت‌آفرینان بدین سبب بوده که کلام خداوند و رسولش را بر چیزهای مورد ادعای خودشان حمل می‌کردند، حال آنکه در واقع این گونه نبود.» برتری و تقدم قرآن را تنها کسی در می‌یابد که با کلام عرب، زبان عربی و نیز علم بیان آشنایی داشته باشد و با تأمل و تدبر در این کتاب معجزه‌آسا بنگرد و شگفتی‌های خارق‌العاده آن را کشف کند. همچنین کسی برتری و امتیاز قرآن را

درک می کند که از نگاهی بابصیرت و ذوقی باریک بین برخوردار باشد. این گونه نیست که هر کسی که به نحو، زبان، فقه و تفسیر اشتغال ورزد اهل ذوق باشد، زیرا ذوق در اصل نوعی ملک ه فطری است؛ اما اکتساب آن با اندیشیدن و تأمل، تحمل سختی و رنج در کشف لطایف و روشن ساختن اسرار، کثرت مطالعه و مراجعه، تبخّر در دانش اعراب و شناخت جایگاه جمله ها و واژگان و با قریحه ای وقاد که با اسالیب نظم و نثر آشنایی دارد ممکن است.

ادعا نمی کنم که تألیف این کتاب فقط محصول فکر خودم است، بلکه محصول تجربه سالها تدریس، مطالعه و سخنرانی و همچنین حشر و نشر داشتن با علوم زبان، تفسیر، بیان و معانی و نیز اطلاع از کتب پیشینیانی است که در این دانش قلم فرسایی کرده اند و نیز محصول تدبر در اقوال آنان و جمع میان گفته هایشان و انتخاب درست ترین دیدگاه است. خداوند تبارک و تعالی را سپاس می گویم که مرا در این راه توفیق ارزانی داشت و خدمتگزار کتاب عزیز خود قرار داد. اوست بهترین حامی و بهترین یاریگر.



مقدمه مترجمان:

سلسله رسالت که به خاتم الرسل (ص) رسید، سنت الهی بر این بود که همچون پیامبران پیشین نشانه و معجزه ای را قرین رسالت آخرین نماید. حکمت ربانی کلام جاودانه قرآن را بر آخرین پیام آور خویش فرو فرستاد. زیرا خداوند می دانست اینای بشر پس از خاتم پیامبران ابواب علوم را فتح می نمایند و دیگر عقل بشری به معجزه ای که در انحصار یک زمان و یک مکان باشد اقتناع نخواهد شد. قرآن کتابی با ویژگی های منحصر به فرد است. قرآن کتابی است که برای هر مخاطب خاص خود پیام مخصوصی دارد. می توان اینگونه بیان نمود که به تعداد اذهان و نگرش های مختلف رهپویان، قرآن وجود دارد. انسان ها در یک سطح نیستند و برداشت آنها از واژگان و مفاهیم در یک سطح نیست. قرآن به هر کسی به فراخور درک و توان آن شخص پیامی منتقل می نماید. از طرفی واژگان قرآن در بستری از بلاغی هستند که بنا بر رشد فکری بشر زایایی معنایی و نگرشی دارند. این درست است که قرآن برای همگان تحفه ای دارد، عده ای از موسیقی گنجانده شده در آن محفوظ می شوند، عده ای از ترجمه تحت اللفظی قرآن بهره ورنند، عده ای با قرائت آن روحشان را نشاطی می بخشند، عده ای وعده و وعیدهایش را زمزمه می کنند، گروهی پند می گیرند و گروهی قصص امت های پیشینیان را در آن می جویند اما این اثربرای مخاطبینی مناسب است که ذهن کنکاش گرشان از ظاهر الفاظ به باطن واژگان نقب زنند و بدین گونه بخواهند صید معنا نمایند. گروهی که بتوانند اعجاز واژگان و کلمات قرآن را دریابند. امید است ترجمه این اثر دستگیر علاقمندان و مشتاقان قرآن کریم شود و چشمه زاینده ای در زمینه رونمایی از ابعاد و اعجاز مختلف قرآن گردد.

زیر ظاهر باطنی بس قاهر است

که در و گرد در خداه جمله گم

حرف قرآن را بدان که ظاهر است

زیر آن باطن یکی بطن سوم

(مولانا، دفتر سوم)



علت جمع آمدن «سماوات» و مفرد آمدن «أرض»

چرا سماوات (آسمانها) به صورت جمع و أرض (زمین) به صورت مفرد آمده است؟^۱ در حالی که خداوند فرموده است: ﴿وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾^۲ یعنی این که «سماوات» (هفت آسمان) و «أرض» نیز به همین تعداد است یا احتمال دارد همین تعداد باشد. آمدن «سماوات» به شکل جمع و «أرض» به شکل مفرد به این دلیل است که واژه «أرض: زمین» به معنای «تحت: پایین، زیر» معنایی وصفی دارد و از همین رو با این مکان محسوس توصیف شده است؛ در نتیجه جمع آوردنش بی معنا است؛ همچنین دو واژه «فوق» و «تحت» نیز هیچ گاه جمع بسته نمی شود؛ اما مقصود از واژه «سماوات» خود آن است بدون معنای وصفیت؛ از این رو به شکل مونث جمع بسته شده و تعداد آن کم و اندک است. خداوند همراه واژه «أرض» لفظی آورده که بر تعدد دلالت دارد و فرموده است: ﴿وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾. دلیل دیگر اینکه «أرض» در مقایسه با «سماوات» و پهنای آن کوچک و کم است هر چند که تعدد داشته باشد. همچنین زمین دار دنیا است و خداوند تبارک و تعالی وقتی از دنیا سخن به میان آورده، از شأن و منزلت آن کاسته است؛ از این رو اگر از واژه «سما» معنای علو اراده شود، قبل از واژه «أرض» به صورت مفرد می آید. از سویی دیگر «سما» از دسترس ما دور است و ما حالت و وضع آن را، بر خلاف «أرض» ندیده ایم؛ پس اطمینان از حالت آن حقیقتی قابل رؤیت است؛ بنابراین زیباست که «أرض» به صورت مفرد و «سما» به شکل جمع و مفرد بیاید.

۱. نگاه کنید به کتاب البرهان زرکشی: ۴/۶ و الخاطریات اثر ابن جنی: ۴۰.

۲. و همانند آنها هفت زمین آفرید.

کاربرد واژه «ریح» و «ریاح» در قرآن: کلمه «ریح» در کجا مفرد و در کجا جمع آمده است؟

این لفظ قرآنی گاهی مفرد و گاهی به صورت جمع می‌آید، اما آیا این امر تأثیری در نظم شگرف قرآنی دارد؟ من آیاتی را که واژه «ریح» در آنها به کار رفته است، بررسی کرده و دیدم که این واژه آنجا که در سیاق رحمت ذکر شده، به شکل جمع آمده است. مثلاً به این آیات بنگرید که خداوند متعال می‌فرماید:

۱. ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُبْرِسَّابًا﴾^۱

۲. ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ﴾^۲

۳. ﴿أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ﴾^۳

ولی این واژه در هر جا که در سیاق عذاب ذکر شده، به شکل مفرد آمده است:

۱. ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيَّاحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ﴾^۴

۲. ﴿وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ﴾^۵

از این رو رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه باد می‌وزید می‌فرمود: ﴿اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا رِيَّاحًا وَلَا تَجْعَلْهَا رِيَّاحًا﴾ بار خدایا آن را ریح قرار بده نه ریح (یعنی آن را به صورت بادها (یعنی مفید) قرار بده و نه به صورت یک باد زیانبار).^۶

علت این امر آن است که بادهای رحمت از جهات مختلف می‌وزند و فواید خاص خود را دارند و چنانچه بادی بوزد، در جهت مقابل آن بادی دیگر می‌وزد که شدت و تندی آن را درهم می‌شکند و از برخورد همه آنها، بادی لطیف پدید می‌آید که برای حیوانات و گیاهان سودمند است. اما به هنگام عذاب، باد تنها از یک سو می‌وزد و در مقابل آن باد دیگری وجود ندارد که جلوی آن را بگیرد؛ از این رو خداوند متعال این باد را عقیم خوانده است. این قاعده در قرآن کریم قیاسی است، مگر در موارد اندکی مانند این سخن باری تعالی که فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَّتْكُمْ رِيحٌ طَيِّبَةٌ وَفَرِحْتُمْ بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ﴾^۷

خداوند لفظ باد رحمت (ریح الرحمة) را به دو منظور به شکل مفرد آورده است:

۱. قصد لفظی: که برای تقابل (مقابله) است، یعنی خداوند متعال باد مقابل آن را - (ریح عاصف: باد عذاب) که مفرد

۱. خداست که بادها را می‌فرستد تا ابرهایی را برانگیزند.

۲. و بادها را باردارکننده فرستادیم.

۳. بادهای بشارت آور را می‌فرستد.

۴. پس بر آنان تندبادی توفنده در روزهایی شوم فرستادیم.

۵. در ماجرای عاد نیز چون بر سر آنها آن باد مهلک را فرستادیم.

۶. کلمه «ریح» در مورد بادهای تند و مضرّ و کلمه «ریح» درباره‌ی بادهای مفید به کار می‌رود.

۷. تا آنگاه که در کشتیها استقرار یابید و کشتیها به کمک بادی ملایم سرنشینان را به حرکت درآوردند و آنان بدان شادمان گردند، ناگاه تند بادی بر کشتیها بوزد.



آمده - ذکر کرده است.

۲. قصد معنوی: به این معنا که رحمت کامل تنها با واحد (یکی) بودن باد حاصل می‌شود نه با مختلف بودن آن؛ و کشتی تنها با یک باد که از یک سو می‌وزد، حرکت می‌کند اما اگر بادهای از جهات مختلف بر آن بوزند، با همدیگر برخورد می‌کنند و باعث غرق و از بین رفتن آن می‌شوند. آنچه در این جا مورد نظر است یک نوع باد (ریح واحدة) است و از این رو خداوند این باد را در آیه مذکور، بادی موافق توصیف کرده تا توهم توفندگی و زیانباری‌اش را بزدايد.

علت جمع آمدن کلمه «ظلمات» و مفرد آمدن «نور»

چرا در قرآن کریم واژه‌ی «ظلمات» را به شکل جمع و «نور» را به شکل مفرد می‌بینید؟ خداوند فرموده است:

﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱

پاسخ: راههای باطل به صورت جمع و راه حق به شکل مفرد آمده است، زیرا راه حق یکی است؛ اما باطل راهها و طرق متعددی دارد. همین دلیل خداوند واژه‌ی «ولی» را به شکل مفرد آورد و فرمود: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۲ زیرا که او تنها و یگانه است؛ اما «أولياء کفر» به دلیل تعدد به شکل جمع آمده است: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ﴾^۳.

چرا «جنة» به شکل مفرد و جمع اما «نار» به شکل مفرد آمده است؟

کلمه «جنة» در قرآن کریم گاهی به صورت جمع و گاهی به صورت مفرد، و واژه «نار» تنها به شکل مفرد آمده است که این امر دو دلیل دارد:

۱. از آنجا که «جنة» انواع مختلفی دارد و نامی برای «دارالثواب» (بهشت) است، و شامل مراتب فراوانی مطابق با شایستگی شخص مؤمن می‌باشد، جمع یا مفرد آوردن آن نیکوست؛ اما «نار» چون ماده‌ای واحد است مانند «أرض» به اعتبار جنس به شکل مفرد آمده است.

۲. چون «نار» (جهنم) محل عذاب و شکنجه، و «جنة» محل رحمت است، جمع آوردن رحمت و مفرد آوردن عذاب مناسب است؛ همچون جمع آوردن واژه «ریح» در زمان رحمت و مفرد آوردن آن به هنگام عذاب. همچنین از آن روی که

۱. البرهان، ۴/۹.

۲. آنان را از تاریکیها به سوی روشنائی به در می‌برد.

۳. خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده باشند.

۴. ولی کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان همان عصیانگران طاغوتند.

«نار» (جهنم) محل زندانی کردن و عذاب می‌باشد، رواست که برای زندانیان معذب به صورت یک مکان باشد تا زیستن ایشان در محل دردناکتر باشد، برخلاف «جَنَّة» که دارای درجاتی است و هر شخص فرمانبرداری جنتی (بهشتی) خاص خودش دارد و بدین جهت جمع آوردن آن مناسب است.^۱

چرا واژه «یمین» به شکل مفرد «شمال» به شکل جمع آمده است؟

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَقَّهُا ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالْشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ﴾^۲

از آنجا که «یمین»، سمت و سوی خیر و صلاح است و اهل آن نجات یافته هستند، به شکل مفرد آمده و «شمال» چون سمت و جهت باطل است، به شکل جمع آورده شده است. ممکن است واژه‌ی «یمین» معنای جمع داشته باشد؛ زیرا که «ال» آن، جنس است؛ و عموم و کلیت، به جای جمع نشسته است. همچنین «یمین» به شکل «أیمن و ایمان» جمع بسته می‌شود که از اوزان چشم‌ها جمع قله برشمرده می‌شوند؛ اما «شمال» را بر وزن «شمائل» که جمع کثرت است، جمع می‌بندند؛ پس «ال» موجود در یمین، به قصد تکثیر آمده و با آوردن آن دیگر نیازی به جمع بستن «یمین» نیست.^۳

«فراء»^۴ گفته است: «یمین به صورت مفرد آمده و شمال به صورت شمائل جمع بسته شده و همه‌ی اینها در زبان عربی جایز است.»

شاید علت مفرد آوردن «یمین» و جمع بستن «شمال» این باشد که واژه‌ی «شیء» در همین آیه به شکل مفرد آمده و در عین حال معنای عموم یعنی «کل شیء» (همه چیز) را رسانده است؛ از این رو خداوند متعال فرموده است: «يَتَفَقَّهُا ظِلَالَهُ» و واژه «ظلال» را به شکل جمع آورده است. باید توجه داشت که انسان تنها در سایه‌ی یک چیز نمی‌نشیند بلکه در سایه‌ی اشیاء متعدد و گوناگون قرار می‌گیرد؛ از این رو برای اینکه واژه «شیء» با معنای مفرد تناسب داشته باشد، واژه «یمین» به شکل مفرد آمده است. «الشمائل» هم به این دلیل جمع آمده که معنای جمع یعنی «کل شیء» مناسب داشته باشد.

علت مفرد آمدن «سمع» و جمع آمدن «أبصار»

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

۱. البرهان، ۴/۱۴. الکشاف اثر زمخشری، ۱/ ۲۵۷
۲. آیا به چیزهایی که خدا آفریده است ننگریسته‌اند که چگونه سایه‌هایشان از راست و از جوانب چپ می‌گردند و برای خدا در حال فروتنی سر بر خاک می‌سایند.
۳. البرهان، ۴/۱۲، کشف المعانی، ۲۲۷
۴. معانی القرآن، ۲/ ۱۰۲



﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾^۱ (نحل: ۷۸)

﴿أَمْ يَمُنُّكَ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ﴾^۲ (یونس: ۳۱)

﴿خَتَرَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ﴾^۳ (بقره: ۷)

چرا واژه «بصر» در قرآن هم به شکل جمع و هم مفرد آمده، اما واژه «سمع» به شکل جمع نیامده است؟^۴

پاسخ: وجوه مختلفی برای تبیین این امر وجود دارد که عبارتند از:

۱. برخلاف واژه «بصر» که به عنوان یکی از اعضاء معروف بدن است و هرگاه مصدر آن را اراده کنید، می‌گویید: «أَبْصَرْتُ إِبْصَارًا»، در واژه «سمع» مفهوم مصدریت غلبه پیدا کرده و در نتیجه به شکل مفرد آمده است؛

مصدر تنها زمانی به شکل مثنی و جمع می‌آید که متعدد باشد؛ مانند: ﴿وَتَقْتُلُونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا﴾^۵ از این رو، خداوند متعال واژه «سمع» را برای حس شنوایی و عضو شنیداری به شکل جمع به کار برده و فرموده است: ﴿يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ﴾^۶

۲. خداوند واژه‌ی «سمع» را به شکل مفرد آورده است؛ زیرا که بر وزن «فَعْلٌ» و عین الفعل آن ساکن و حرف صحیح است و این وزن غالباً بر وزن «افعال» جمع بسته نمی‌شود و جمع مکسر نیز ندارد؛ پس برای دلالت اسم جنس بر جمع، به مفرد آوردن آن اکتفا شده است.

۳. آنچه به «سمع» تعلق دارد، صداها است که ماهیت واحدی دارند و آنچه به «بصر» متعلق است، رنگها است که ماهیت‌های مختلفی دارند. صداها هر چقدر متعدد باشند، تنها یکی از آنها را می‌توانید بشنوید؛ اما اگر اشیاء مقابل شما متعدد باشند، می‌توانید همه‌ی آنها را یکجا و به یکباره مشاهده کنید.

۴. نمی‌توان جلوی حس شنوایی (سمع) را گرفت اما جلوی حس بینایی (بصر) را می‌توان با بستن چشمها گرفت.

۵. «سمع» ابزاری است که کار آن بستگی به منبع صدایی دارد که به گوش می‌رسد. در صورتی که منبع صدا یافت نشود، ابزار شنوایی یا همان «سمع» از کار می‌افتد؛ اما «بصر» (بینایی) ابزاری است که از کار نمی‌افتد تا زمانی که انسان اشیاء را در برابر خود می‌بیند؛ چشم در حالت بیداری است، و همواره کار می‌کند. در گوش چیزی وجود ندارد که مانع شنیدن شود و شنیدن برای همه به یک صورت اتفاق می‌افتد؛ اما شیء مشاهده شدنی برای همه یکسان نیست؛ زیرا ما همگی به یک شیء نگاه نمی‌کنیم و هنگام نگاه کردن اشیاء مختلفی را می‌بینیم. همچنین خداوند «أَفْئِدَةَ» (دل‌ها) را به

۱. و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد.

۲. یا کیست که حاکم بر گوش‌ها و دیدگان است؟

۳. خداوند بر دل‌های آنان، و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان.

۴. البرهان، ۱۹/۴، کشف المعانی، ۸۹

۵. و به خدا گمانهایی نابجا می‌بردید.

۶. سرانگشتان خود را در گوشهایشان نهند.

شکل جمع آورده، زیرا مختلف است. برخی از دل‌ها درک می‌کنند و برخی دیگر درک نمی‌کنند. تنها جایی که واژه «بصر» در قرآن کریم به صورت مفرد آمده در این کلام خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عِنْدَهُ مُسْوُولا﴾^۱ زیرا خداوند درباره مسئولیت و مورد بازخواست شدن (انسان) سخن می‌گوید؛ یعنی زمانی که انسان به خاطر کارهای گوش و چشم بازخواست می‌شود؛ و از آنجا که بازخواست شدن هر انسانی شخصی است و کسی به جای کسی دیگر بازخواست نمی‌شود، در نتیجه مناسبت دارد که واژه «بصر» به شکل مفرد بیاید.

جمع بستن یک واژه به شکل های گوناگون

گاهی یک کلمه به شکل‌های مختلف جمع بسته می‌شود؛ مانند جمع بستن «سنبلة» به صورت «سنبلات و سنبایل» در آیات زیر:

﴿أَبْتَتَّ سَبْعَ سَنَابِلٍ﴾^۲ (بقره: ۲۶۱) ﴿وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خَضْرَى﴾^۳ (یوسف: ۴۳)

در سوره بقره برای نشان دادن انباشتگی، واژه «سنبایل» آمده که با وزن جمع کثرت همخوانی دارد. در آیه سوره یوسف، واژه «سنبلات» که جمع قله است به کار رفته تا لفظ با معنا تناسب و هماهنگی داشته باشد. از نظر دانشمندان لغت صیغه‌های جمع به جای یکدیگر به کار می‌روند؛ چنانکه در سخن باری تعالی آمده است: ﴿ثَلَاثَةٌ قُرُوءٌ﴾^۴ «قُرُوء» جمع «قُرء» (به ضم و فتح قاف) به معنای حیض است.

تمییز (قُرُوء) در این آیه به صورت جمع کثرت و بر وزن (فُعُول) آمده است نه به صورت جمع قله یعنی به شکل «أُقراء» بر وزن افعال. در این آیه، طبق قاعده «ثلاثة» می‌بایست به «أُقراء» یا «أُقراء» بر وزن «أفعل» که هر دو جمع قله هستند اضافه می‌شد، زیرا تمییز اعداد سه تا ده جمع قله است؛ اما عرب زبانان در آن بسط و تعمیم می‌دهند و هر یک از این دو جمع را به جای دیگری به کار می‌برند. شاید هم در آن زمان، واژه «قُرُوء» از واژه «أُقراء» پرکاربردتر بوده و قرآن کریم آن را ترجیح داده است. همچنین راز لطیف نهفته‌ی دیگر در این آیه این است که همه‌ی زنان اعم از شوهر مرده و مطلقه سه پاکی را انتظار می‌کشند، اما در اینجا چون لفظ «تربص» (انتظار کشیدن) به گروه زنان مطلقه، که تعدادشان زیاد می‌باشد، نسبت داده شده است، لفظ «قُرُوء» که بر کثرت دلالت دارد، به کار رفته است.^۵

از سوی دیگر آوردن جمع کثرت «قُرُوء» در اینجا ترجیح داده شده، زیرا «قُرُوء» جمع «قُرء» بر وزن «فعل» است و ساختن جمع قله از وزن «فعل» صحیح‌العین بر وزن افعال شاذ و خلاف قاعده است؛ از این رو «قُرء» بر وزن «قُرُوء» جمع بسته شده است. همچنین شاید در این آیه حذفی رخ داده باشد که تقدیر آن «ثَلَاثَةٌ قُرُوءٌ مِنْ قُرُوءٍ» است.

۱. زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

۲. که هفت خوشه برویاند.

۳. و هفت خوشه سبز

۴. سه پاکی

۵. نگاه کن به البرهان، ۴/۲۲، و الکشاف، ۱/۳۶۶، ۱/۳۹۳



در اینجا پرسشی ظریف به ذهن خطور می‌کند و آن اینکه چرا خداوند فعل «یتربصن» را به کار برده و از افعال دیگری نظیر «یمکنن» یا «ینتظرن» که هر دو معنای انتظار می‌دهند استفاده نکرده است؟ همچنین چرا در این آیه واژه «بأنفسهن» را با فعل «یتربصن» به کار برده، در حالی که در آیه‌ای دیگر «تربص أربعة أشهر» را آورده و واژه «النفس» را به همراه آن ذکر نکرده است؟ زیرا انتخاب واژه «تربص» که به معنای انتظار است، برای یک امر اعم از خوب یا بد، بر شور و اشتیاق دلالت می‌کند و زنان پس از طلاق، زندگی تازه‌ی دیگری را انتظار می‌کشند و پس از پایان عده است که زن به خود و دیگران ثابت می‌کند که توان شروع یک زندگی مجدد را دارد که این امر با آوردن تصویر «تربص» همخوانی و هماهنگی دارد. همچنین در آوردن واژه «النفس» نوعی ترغیب زنان به انتظار و خویشتن‌داری نهفته است، زیرا که نفس زنان شیفته‌ی مردان است؛ پس خداوند آنها را فرمان داده که نفس خویش را سرکوب کنند و بر بلندپروازی آن غلبه کرده و به خویشتن‌داری و انتظار وادارش سازند.^۱

آوردن دو واژه و ارجاع ضمیر به یکی از آنها

غالباً ضمیر به واژه دوم به دلیل نزدیک بودن آن ارجاع داده می‌شود؛ چنانکه در سخن باری تعالی آمده است: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^۲ که خداوند متعال در این آیه به دلیل نزدیکی و جایگاه رفیع «صلاة» ضمیر را به آن عودت داده است.

همچنین خداوند یزدان می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ﴾^۳ که در اصل «قدرهما» است و خداوند ضمیر را به «قمر» عودت داده است؛ زیرا قمر نزدیکتر است و همچنین به وسیله‌ی آن، ماهها و حساب را می‌فهمیم.

در جایی دیگر آمده است: ﴿وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ﴾^۴ یعنی «یرضوهما» آن دو را خشنود سازند. ضمیر در این آیه به رسول اختصاص یافته، زیرا اوست که بندگان را به سوی خداوند فرا می‌خواند و آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد. همچنین نه تنها فرق و تفاوتی میان خشنودی خداوند و خشنودی رسول او نیست؛ بلکه خشنودی رسول خدا در ذیل خشنودی پروردگار او قرار می‌گیرد و به نوعی رضایت و خشنودی هر دوی آنها یکی است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۵

تنها جایی که ضمیر در قرآن به کلمه نخست عودت داده شده این سخن پروردگار است: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ نَهْواً

۱. الکشاف، ۳۶۵، ظلال القرآن، ۴۵۱.

۲. از شکیبایی و نماز یاری جویید. و به راستی این کار گران است، مگر بر فروتنان.

۳. اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد، و برای آن منزلهایی معین کرد.

۴. سزاوارتر است که خدا و فرستاده‌ی او را خشنود سازند.

۵. هر کس از پیامبر فرمان بَرَد، در حقیقت، خدا را فرمان برده.

۶. تفسیر ابی سعود، ۵/ ۱۵۴.

انْفَضُّوا إِلَيْهَا که اصل «إليهما» است. طبق قاعده ضمیر باید به نزدیکترین واژه‌ی مذکور بازگردد که در این آیه کلمه «لهو» است؛ اما ضمیر عائد در این آیه به واژه‌ی «تجارة» اختصاص داده شده است؛ زیرا تجارت سبب رویگردانی مردم از پیامبر به هنگام خواندن خطبه جمعه بود. همچنین تجارت باعث غافل کردن قلوب بندگان از طاعت پروردگار می‌شود و شمار کسانی که به تجارت مشغول هستند، بیشتر از کسانی است که به لهو و لعب می‌پردازند؛ زیرا تجارت سودمندتر از لهو می‌باشد.^۲

و از آن جمله است این کلام خداوند متعال: **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا ينفِقُونَهَا**^۳

چرا خداوند فرموده: «ينفقونها» در حالی که طلا و نقره دو شیء هستند؟ زیرا خداوند معنای این دو شیء، که هر کدام دربردارنده‌ی مقدار زیادی دینار و درهم است، را در نظر گرفته نه لفظشان را. آیه‌ی مذکور شبیه به این آیه است: **وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا**^۴. همچنین عده‌ای گفته‌اند که ضمیر در آیه‌ی فوق به گنجینه‌های طلا و نقره عودت داده شده و برخی آن را به اموال عودت داده‌اند. در قرآن کریم، در قاعده عودت ضمیر، زیبایی و اسرار بیشماری نهفته است. در سخن باری تعالی آمده است: **نَسِيًا حَوْثُهُمَا**^۵ که در این آیه شخص فراموشکار (ناسی) «یوشع» خدمتکار حضرت موسی (ع)، است، چرا که خداوند از زبان یوشع می‌فرماید: **فَإِنِّي نَسِيتُ الْحَوْتَ**^۶ و از زبان موسی فرموده: **أَتَا غَدَاءَنَا**^۷ یعنی موسی (ع) ماهی را از یاد نبرده بود اما یوشع آن را فراموش کرده بود با این وجود «نسیان» به هر دوی آنها نسبت داده شده است. «نسیان» به معنای ترک و رها کردن است. در حقیقت حضرت موسی (ع) پیگیری و پرس و جو درباره‌ی ماهی را رها کرده و خدمتکارش نیز آن را فراموش کرده بود؛ و خداوند درباره‌ی آنها فرموده است: «نسیا» یعنی نسیان و فراموشی را به هر دو نسبت داده است.^۸ همچنین در آیه‌ی **إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا**^۹ ضمیر عائد به صورت مثنی آمده در حالی که به مفرد برمی‌گردد. ضمیر در واژه‌ی (أولی بهما) به شکل مثنی آمده حال آنکه در اصل می‌بایست به شکل مفرد می‌آمد؛ زیرا این کلام خداوند **إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا** به معنای **إِنْ يَكُنْ أَحَدُهُمَا مِنَ النَّوعَيْنِ** (اگر یکی از این دو نوع بود) است؛ اما ضمیر به معنا و دلالت کلام **إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا** عودت داده شده نه به «أحد» مذکور در جمله‌ی فوق؛ گویی خداوند فرموده است: **فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِجِنْسِ الْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ** یعنی رضایت و خشنودی خداوند شایسته‌تر و بهتر از رضایت ثروتمندان و فقیران است.^{۱۰} همچنین از جمله مواردی که در

۱. و چون داد و ستد یا سرگرمی ببینند، به سوی آن روی آور می‌شوند.

۲. البرهان، ۳۱/۴.

۳. و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند.

۴. و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند.

۵. ماهی خودشان را فراموش کردند

۶. من ماهی را فراموش کردم.

۷. غذایمان را بیاور.

۸. کشف المعانی، ۲۴۱، البرهان، ۴/۳.

۹. اگر یکی از دو طرف دعوا توانگر یا نیازمند باشد، باز خدا به آن دو از شما سزاوارتر است.

۱۰. الکشاف، ۵۷۰/۱.



قرآن به شکل مفرد آمده است اما ظاهر امر، تشبیه را می‌رساند، این سخن باری تعالی است: ﴿وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱ خداوند فرموده: «آیه» اما ظاهر سبک و سیاق آیه نشان می‌دهد که باید به صورت مثنی یعنی «آیتین» می‌آمد؛ علت مفرد آمدن «آیه» این است که شأن آن دو یکسان است. اگر خداوند متعال کلمه‌ی «آیتین» را به کار برده بود، باز هم جمله درست بود؛ زیرا مریم بدون داشتن همسر، فرزندی به دنیا آورده و عیسی (ع) نیز در گهواره سخن گفته بود؛ یعنی هر دو برای مردمان آیه و نشانه بودند. شاید هم راز مفرد آمدن واژه (آیه) در این کلام پروردگار این باشد که تولد عیسی (ع)، بدون وجود پدر و سخن گفتن وی در گهواره، تنها معجزه‌ای ویژه‌ی اوست نه دیگران. از این رو عیسی (ع) با توجه به آنچه برای وی رخ داده، روایت که نشانه یا آیه‌ای باشد. از آن جمله است این سخن باری تعالی که فرموده: ﴿فَأْتِيَ فِرْعَوْنَ فَقَوْلًا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲ (شعراء: ۱۶) واژه‌ی «رسول» به صورت مفرد آمده، در حالی که ظاهر سیاق آیه تشبیه را می‌رساند، زیرا فرستادگان خدا به سوی فرعون، حضرت موسی و هارون علیهم السلام بودند. شاید دلیل مفرد آوردن لفظ «رسول» این باشد که رسول، اسم است برای ماهیت - خواه یکی خواه بیشتر- که در این صورت مفرد و تشبیه در آن یکسان است. همچنین به دلیل اینکه آن دو پیرو یک شریعت و با هم برادر بودند، گویی یک فرستاده هستند.^۳ در این سخن باری تعالی ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْءُ وَالْمَرْجَانُ﴾^۴ تأمل کنید، چرا خداوند فرموده: ﴿منهما﴾ حال آنکه این دو (لؤلؤ و مرجان) تنها از آب شور بیرون می‌آید نه آب شیرین؟ زیرا وقتی این دو به هم می‌رسند و مانند یک شی می‌شوند؛ روایت گفته شود: ﴿یخرجان منهما﴾. همچنین از آن جمله است این سخن باری تعالی که فرموده است: ﴿وَقَالُوا آلَؤُلَؤُا نَزَّلَ هَٰذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ﴾^۵ که مراد «إحدى القريتين» است. همچنین چرا خداوند متعال در آیه‌ی ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ آلِؤُلَؤُا كُرُؤُلٌ مِّنْكُمْ﴾^۶ (انعام: ۱۳۰) ضمیر «منکم» را هم به جن و هم انس نسبت داده حال آنکه پیامبران تنها از میان انسان‌ها برانگیخته شده‌اند نه از میان جنیان؟

پاسخ: چون هنگامی که خداوند، ثقلین (انس و جن) را با هم مورد خطاب قرار داده، نسبت دادن ضمیر به هر دو درست است، هر چند رسول تنها از میان یکی از آن دو باشد.^۷

و از آن جمله است این کلام خداوند متعال که فرموده: ﴿فَالرَّيْبَاطُ لَنَا أَنفُسَنَا﴾^۸ سپس فرمود: ﴿فَنَابِ عَلَيْهِ﴾ که رحمت، توبه و پذیرش را به آدم نسبت داده است نه به حواء؛ زیرا حواء نیز دنباله‌رو آدم بود؛ همچنان که درباره‌ی نفرین شدن فرعون و پیروان وی از سوی موسی سخن گفته و فرموده است: ﴿أَجِيبْتُ دَعْوَتِكُمْ﴾ یعنی دعای هر دوی شما علیه فرعون و اتباع او پذیرفته شد، در حالی که دعاکننده، موسی علیه السلام بود؛ زیرا موسی دعا می‌کرد و هارون آمین می‌گفت، یا اینکه موسی و هارون هر دو با هم دعا می‌کردند و موسی بود که برای رساندن خواسته و دعایشان به نزد

۱. او و پسرش را برای جهانیان آیتی قرار دادیم. انبیاء / ۹۱

۲. پس به سوی فرعون بروید و بگویید ما پیامبر پروردگار جهانیان هستیم.

۳. الفخر رازی، ۳: ۳۶۵

۴. از هر دو دریا مروارید و مرجان برآید.

۵. چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر فرود نیامده است؟

۶. ای گروه جن و انس، آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند؟

۷. فخر رازی، ۴: ۱۵۲

۸. پروردگارا، ما بر خویشتن ستم کردیم.

پروردگار فرستاده شد؛ از این رو جواب خطاب به هر دوی آن‌ها نازل شد.

آوردن دو لفظ مختلف به یک معنای دو آیه

چنانکه خداوند متعال در آیه ۶۰ سوره بقره فرموده است: ﴿فَالْفَجْرُ وَبُنُوءِ اللَّيْلِ بِحَرْمِ اللَّهِ الْعَبَسِ﴾^۱ و در آیه ۱۶۰ سوره اعراف نیز می‌فرماید: ﴿فَالْبَجَسُ وَبُنُوءِ اللَّيْلِ بِحَرْمِ اللَّهِ الْعَبَسِ﴾^۲ گفته می‌شود: «انبجس الماء» یعنی انفجر (آب جوشید)، اما «انبجاس» بیشتر در مواردی استعمال می‌شود که آب از دهانه تنگ خارج شود، در حالی که انفجار (فوران کردن)، هم برای جای وسیع و هم تنگ کاربرد دارد. از این رو قرآن هر دو لفظ را در جایی که دهانه‌ی خروج آب تنگ باشد، به کار برده است؛ که اول «انبجاس» به کار رفته و سپس «انفجار»، و کاربرد انفجار بلیغ‌تر است؛ اما در دو آیه‌ی ﴿وَجَزَّنا خِلا لهما نَهْرًا﴾^۳ و ﴿وَجَزَّنا الْأَرْضَ عُيُونًا﴾^۴ که محل خروج آب وسیع است، خداوند متعال «فجرنا» را به کار برده و نگفته است: «بجسنا»^۵.

خداوند متعال در سوره‌ی بقره لفظ «انفجار» را آورده، زیرا که جوشیدن چشمه‌ها پاسخی به درخواست کردن آب از سوی حضرت موسی (ع) ﴿وَإِذْ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ﴾^۶ بوده است؛ از این رو در آیه‌ی این سوره آنان را به خوردن و آشامیدن فرمان داده است؛ اما در سوره‌ی اعراف واژه‌ی «انبجاس» را به کار برده، زیرا جوشیدن چشمه‌ها در پاسخ به درخواست بنی‌اسرائیل از موسی مبنی بر طلب کردن آب ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ﴾^۷ صورت گرفته است؛ از این رو تنها به آنان «بنی اسرائیل» فرمان خوردن داده است.

همچنین از آن جمله است این سخن باری تعالی: ﴿آيَاتِنَا رَحْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَمَاتٌ مِّنْ لَّدُنَّا عَلِيمَاتٌ﴾^۸ (الکهف: ۶) که خداوند تعالی در خصوص رحمت ﴿مِنْ عِنْدِنَا﴾ و در خصوص علم ﴿مِنْ لَّدُنَّا﴾ را به کار برده است. آیا میان «لدن» و «عند» تفاوتی وجود دارد؟ تصور عامه مردم این است که «عند» به معنای «لدن» است، اما «لدن» وقتی به کار می‌رود که شخصی مالک چیزی باشد که نزد وی موجود است؛ به عنوان مثال گفته می‌شود: «المال لدن فلان»، یعنی مال اکنون نزد او موجود است؛ اما زمانی که بگویید: «المال عند فلان»، بدین معناست که آن شخص مالک آن مال است، چه آن مال نزد او حاضر باشد چه نباشد؛ از این رو خداوند تعالی فرموده است: ﴿وَعَلَمَاتٌ مِّنْ لَّدُنَّا عَلِيمَاتٌ﴾ یعنی از علم خاص خودمان که همان علم غیب است، به او دادیم. در نتیجه «عند» عامتر از «لدن»، و «لدن» خاصتر و بلیغتر از «عند» است. همچنین «لدن» بر ابتدا و آغاز دلالت دارد، چنانکه می‌گویید: «أقمت عنده من لدن طلوع الشمس إلى غروبها: از

۱. پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت.

۲. پس از آن، دوازده چشمه جوشید.

۳. و میان آن دو باغ نهری روان کرده بودیم.

۴. و از زمین چشمه‌ها جوشانیدیم.

۵. الدر المصون، ۱: ۲۳۷، کشف المعانی، ۹۸، المفردات، ۳۷

۶. و به موسی - وقتی قومش از او آب خواستند - وحی کردیم.

۷. از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم.

۸. نگاه کن به البرهان، ۴: ۲۹۰، المفردات، ۴۴۹



زمان آغاز طلوع خورشید تا غروب آن نزد او اقامت کردم» و این گونه فرجام کار را توضیح می‌دهید.

همچنین خداوند متعال فرمود: **﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا﴾**^۱ و در جای دیگری فرموده است: **﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا﴾**^۲ در آیهی نخست، سخن از روزه و در آیهی دوم، سخن از خلع و طلاق است.

در آیهی نخست، خداوند از ممنوعاتی دلخواه و بسیار جذاب بر حذر داشته که بهتر است حتی نسبت به نزدیک شدن بدان‌ها نیز هشدار داده شود. این ممنوعات در این آیه آمده است: **﴿أَحِلَّ لَكُمُ اللَّيْلَةُ الصَّيَّامِ الزَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَّاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَّاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ قَالَ إِنْ بَاشَرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكَلُوا وَابَشَرُوا أَحَى يَتَّبِعِنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَّامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾**^۳

اما در آیهی دوم زمینه‌ی انجام مکروهات و مخالفتها است و بیم آن می‌رود که از حد و مرزهای الهی پا فراتر نهاده شود؛ از این رو نسبت به زیر پا گذاشتن حد و مرزها هشدار داده شده است نه نزدیک شدن به آن.^۴

خداوند متعال در سوره‌ی نساء می‌فرماید: **﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا﴾**^۵ و نیز در آیهی ۴۱ سوره‌ی مائده فرموده: **﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا﴾**^۶ علت این امر چیست؟

پاسخ: در سوره‌ی نساء از این رو از عبارت **«عن مواضعه»** استفاده شده، که آنان (کفار) سخنان را از جایگاه واقعی‌اش حذف و آنها را تغییر می‌دهند و سخنی دیگر را جایگزین می‌کنند و بدین وسیله کلمات را از جایگاهی که خداوند گذاشته برمی‌دارند.

اما اگر کلام، جایگاه شایسته‌ی خود را داشته باشد و کفار آن را تحریف سازند و از جایگاهی که خداوند در آن قرار داده، جابجا کنند و در نتیجه‌ی این جابجایی، جایگاه اصلی کلام تغییر کرده باشد، درباره‌ی آن گفته می‌شود: **«مِن بَعْدِ مَوَاضِعِهِ»**. نمونه‌ی تحریف عن مواضعه (گذاشتن سخنی به جای سخنی دیگر) گذاشتن **«حنطه»** به جای **«حطه»** از سوی یهودیان به هنگام نزول تورات است که حرف **«عن»** با این امر تناسب داشته و در این جا به کار رفته است. همچنین شاید تحریف موجود در آیهی نساء، تحریف نخست در زمان نزول تورات بوده و تحریف آیهی مائده، در زمان رسول اکرم (ص) رخ داده است یعنی زمانی که معانی سخنان تورات را تغییر دادند؛ بنابراین کاربرد **«عن»** برای امور قریب و متأخر و **«بعد»** برای امور بعید و گذشته است.^۷

۱. این است حدود احکام الهی؛ پس زهار به قصد گناه بدان نزدیک نشوید.

۲. این است حدود احکام الهی؛ پس از آن تجاوز نکنید.

۳. در شب‌های روزه، همخوابگی با زنانان بر شما حلال گشته است. آنان برای شما لباسی هستند و شما برای آنان لباسی هستید. خدا می‌داند که شما با خودتان ناراستی می‌کردید، پس توبه‌ی شما را پذیرفت و از شما درگذشت. پس اکنون در شب‌های ماه رمضان می‌توانید با آنان همخوابگی کنید و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته طلب کنید؛ و بخورید و بیاشامید تا رشته‌ی سپید بامداد از رشته‌ی سیاه شب بر شما نمودار شود؛ سپس روزه را تا فرارسیدن شب به اتمام رسانید؛ و در حالی که در مساجد معتکف هستید، با زنان درنیامیزید.

۴. الدر المصون، ۴۷۷/۱، کشف المعانی، ۱/۳

۵. کلمات را از مواضع خود تحریف می‌کنند.

۶. کلمات را از جاهای خود دگرگون می‌کنند.

۷. بنگر به کشف، ۵۳۰/۱، کشف المعانی، ۱۴۶

خداوند تعالی در جایی دیگر فرموده: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ﴾^۱ (انعام: ۶)

و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۲ (رعد: ۴۶) ﴿أَقْلَمُوا﴾^۳ (رعد: ۹)

همزه‌ی استفهام در آیه‌ی نخست بدون «فاء» و «واو»، و در آیه‌ی دوم به همراه «واو»، و در آیه‌ی سوم با «فاء» آمده است. حال باید پرسید که آیا تفاوتی از لحاظ معنایی میان این سه آیه وجود دارد؟ در صورتی که منظور از «رؤية»، مشاهده کردن در زمان حال باشد، «أولم» و «أقلم» به کار می‌رود، با این تفاوت که ارتباط و پیوستگی حرف «فاء» بیشتر از «واو» است؛ اما در صورتی که منظور از «رؤية» استدلال و تعقل باشد، «ألم» بدون «واو و فاء» به کار می‌رود تا جمله مستأنفه باشد و استیناف صورت بگیرد؛ زیرا در سوره‌ی انعام، خداوند از هلاک شدن پیشینیان سخن گفته که این امری غایب، مربوط به گذشته و مشاهده نشدنی است، اما زمانی که «رؤية» با مشاهده حاصل گردد، انکار در کلام «اولم یروا» با «واو» که بر شدت انکار دلالت دارد، صورت می‌گیرد؛ چنانکه در این آیه آمده است: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَرَاهٍ تَتْبَعُهَا﴾

خداوند متعال در سوره‌ی انبیاء فرمود: ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا﴾^۴ و در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی قلم نیز فرموده است: ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾^۵

چرا در آیه‌ی نخست «ذو النون» یعنی صاحب ماهی (صاحب الحوت) - که مراد حضرت یونس علیه السلام است - به کار رفته و در آیه‌ی دوم اصل آن، - یعنی صاحب الحوت - آورده شده است، در حالی که معنای هر دو کلمه یکی است؟ در جواب می‌گوییم: اضافه کردن به کلمه‌ی «ذی» بهتر از اضافه کردن به واژه‌ی «صاحب» است و لفظ «نون» به دلیل وجودش در حروف هجاء (نون و القلم) و الاثر از لفظ «حوت» است؛ از این رو خداوند متعال در مقام مدح و ستایش فرموده است: ﴿وَذَا النُّونِ﴾.

اما خداوند در مقام نهی و بازداشتن فرمود: ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾ و نفرمود: ﴿وَلَا تَكُنْ كَذِي النُّونِ﴾؛ زیرا حضرت یونس علیه السلام خشناک و غضبناک بیرون رفت و این حالت خشم و غضب با «ذی النون» همراه شده است و چنانچه خداوند متعال به حضرت محمد (ص) فرموده بود: ﴿وَلَا تَكُنْ كَذِي النُّونِ﴾ به این معنا بود که مانند یونس (ع) در آن هنگام که خشناک بیرون رفت، نباش؛ در حالی که معنای آن این‌گونه نیست و خداوند آگاه‌تر است.^۶

همچنین در آیه‌ی ۳۶ سوره‌ی نحل آمده است: ﴿وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ﴾^۷ و در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی اعراف آمده

۱. آیا ندیده‌اند که پیش از آنان چه بسیار امت‌ها را هلاک کردیم.

۲. آیا ندیدند.

۳. آیا ندیدند.

۴. مگر در زمین ننگریسته‌اند که چه قدر در آن رویانده‌ایم.

۵. و «ذو النون» را یاد کن آنگاه که خشمگین رفت.

۶. و مانند همدم ماهی، یونس، مباش.

۷. نتایج فکر سهیلی، البرهان، ۱/۱۶۲، ۴/۶۳

۸. و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است.



است: ﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ﴾^۱. چرا تاء تأنیث در آیهی نخست، از فعل «حَقَّت» حذف نشده، اما در آیه دوم حذف شده و فعل «حَقَّ» بدون تاء تأنیث آمده است؟ در پاسخ باید گفت: در آیهی نخست، فاصله‌ی لفظی میان فعل و فاعل یعنی لفظ «علیه» اندک است، از این رو فعل «حَقَّت» با تاء تأنیث آمده؛ اما در آیهی دوم، این فاصله‌ی لفظی یعنی لفظ «علیهم» بیشتر است و در نتیجه تاء تأنیث از فعل «حَقَّ» حذف شده است و هر چه فاصله‌ها بیشتر باشد، حذف «تاء» نیز نیکوتر است. همچنین آیهی اول یعنی سوره‌ی نحل، به «أُمَّة» که مؤنث است برمی‌گردد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾^۲ یعنی «من الامم أمة ضلّت و حقت علیها الضلالة» (امتی گمراه شده و گمراهی بر آن واجب شده است) و معنی آیهی دوم «فریقا ضلوا» (گروهی گمراه گشتند) است که واژه‌ی «فریق» مذکر است.^۳

در سخن خداوند تبارک و تعالی آمده است: ﴿لَنْ نَبْسُطَ إِلَيْ يَدِكَ لِنَقُضَنَّهَا أَنَا بِأَسْطِي يَدِي إِلَيْكَ لَا تَقَاتِكَ﴾^۴. به چه دلیل شرط به شکل فعل «بسطت» و جزای شرط به صورت اسم فاعل «باسط» آمده است؟ پاسخ این است: زیرا فعل تنها حدوث معنای خود را از سوی فاعل می‌رساند، حال آن‌که اسم فاعل «باسط»، اتصاف و پیوستگی ذات فاعل را با فعل نشان می‌دهد، مانند «قام زید فهور قائم»: زید ایستاد پس او ایستاده است. پس عدول از فعل به اسم فاعل به این معناست که هابیل نخواسته که عمل قتل به او نسبت داده شود و از او سر زده باشد، بلکه قتل تنها از قایل سر زده که این نکته از آوردن «بسطت» به صیغهی فعل درک می‌شود. همچنین چرا خداوند در آیهی نخست ﴿بسطت إلی یدک﴾ و در آیهی دوم ﴿باسط یدی إلیک﴾ فرموده و در آیهی اول حرف «إلی» را بر «یدک» مقدم کرده است؟ زیرا شخص اول (یعنی قایل) بر دست اندازی و تعدی به دیگری حریص است، از این رو «إلی» بر «یدک» که ابزار تعرض و تعدی است، مقدم شده؛ اما از آنجا که شخص دوم نسبت به قتل و کشتن اشتیاقی ندارد و این کار را از خویش نفی نموده، ابراز تعدی «یدی» بر «إلیک» مقدم گشته است.^۵

همچنین در قرآن کریم سوره «شعراء» آمده است: ﴿إِذْ قَالَ لِأَيُّهُمُ قَوْمُهُ مَا تَعْبُدُونَ﴾^۶ (شعراء: ۷۰)

و در سوره «صافات» آمده است: ﴿إِذْ قَالَ لِأَيُّهُمُ قَوْمُهُ مَاذَا تَعْبُدُونَ﴾^۷ (صافات: ۸۵)

خداوند در سوره‌ی شعراء از این رو از «ما تعبدون» استفاده کرده که ابراهیم (ع) از حقیقت معبود آنها (بت پرستان) سؤال کرده و در پاسخ به او گفته‌اند: بت‌ها را عبادت می‌کنیم.

اما در آیهی سوره‌ی «صافات»، استفهام به منظور توییح و سرزنش به کار رفته که این امر پس از شناخت معبود آنها

۱. و گروهی گمراهی بر آنان ثابت شده است.

۲. و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم.

۳. نتایج الفکر سهیلی، ۲۱۷۱، البرهان، ۳/۳۶۹.

۴. اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی، من دستم را به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم.

۵. الکشاف، ۶۰۷/۱.

۶. آنگاه که به پدر خود و قومش گفت چه می‌پرستید.

۷. هنگامی که به پدرش و قومش گفت: چه چیز را پرستش می‌کنید؟

(بت پرستان) بوده است. بت پرستان در اینجا پاسخی نداده‌اند، زیرا فهمیده‌اند که هدف ابراهیم نکوهش و سرزنش آنها است. از این رو «ماذا» در استفهام بلیغ‌تر از «ما» است.^۱

خداوند متعال در جایی دیگر از قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ﴾^۲ (نور: ۱۰)

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۳ (نور: ۲۰)

چرا علی‌رغم یکسان بودن صدر و آغاز این دو آیه، پایان آن‌ها متفاوت است؟

پاسخ: زیرا پیش از آیه‌ی نخست، از زنا و تازیانه زدن سخن رفته و مناسبت دارد با توبه به پایان رسد تا هم (خداوند) به توبه تشویق کند و هم نشان دهد که توبه از توبه‌کننده قبول می‌شود؛ همچنین مناسبت دارد که آیه، با عبارت (حکیم) به پایان رسد، زیرا حکمت او اقتضا می‌کند مجازاتی را که باعث بازداشتن از زنا می‌شود؛ اما در آیه‌ی دوم عبارت ﴿رؤوف رحیم﴾، پس از داستان اصحاب «افک» ذکر شده و در آن آمده که چنانچه مهربانی و رحمت خداوند نبود، خداوند متعال در مجازات آن‌ها به خاطر تهمت بزرگی که زدند، شتاب می‌کرد.^۴

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْتَسْقِ﴾^۵ (قصص: ۲۰)

و در سوره «یس» می‌فرماید: ﴿وَجَاءَ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْتَسْقِ﴾^۶ (یس: ۲۰)

چرا در آیه‌ی سوره‌ی «قصص»، واژه‌ی «رجل» بر جار و مجرور «من أقصى» مقدم شده، اما در سوره‌ی «یس»، جار و مجرور بر «رجل» مقدم گشته است؟

پاسخ: زیرا در آیه‌ی سوره‌ی قصص، خداوند مردی ناشناس را توصیف نموده که از دورترین نقطه‌ی شهر آمده و حضرت موسی علیه‌السلام چیزی درباره‌ی او نمی‌داند، جز اینکه آن مرد از مکانی دوردست می‌آید تا او را از توطئه و رازینی کفار برای قتلش آگاه سازد. قصد این مرد نصیحت کردن حضرت موسی (ع) بوده و از این رو در این آیه، واژه‌ی «رجل» مقدم گشته است؛ اما در آیه‌ی سوره‌ی یس، سخن در خصوص بدرفتاری ساکنان شهر با پیامبران و تکذیب آنان است، از این رو مناسبت دارد که در ابتدا، درباره‌ی ساکنان شهر و توبیخ و سرزنش آنان به دلیل ادامه دادن آنها به کفر، علیرغم دیدن آیات معجزه‌آسای خداوند، سخن گفته شود و از جمله‌ی دلایل توبیخ و سرزنش آن‌ها این است که مردی از نقطه‌ی دوردست شهر می‌آید و علی‌رغم این که معجزاتی را که آنها دیده‌اند ندیده است، ایمان می‌آورد و آنان همچنان کفر می‌ورزند. از آنجا که آن مرد از مکان دعوت پیامبر دور بوده، ذکر جای او بر خودش مقدم شده و آمدنش از دوردست

۱. کشف المعانی، ۲۸۰.

۲. و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و اینکه خدا توبه‌پذیر سنجیده‌کار است، رسوا می‌شدید.

۳. و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و اینکه خدا رؤوف و مهربان است، مجازات سختی در انتظارتان بود.

۴. کشف المعانی، ۲۷۱.

۵. و از دورافتاده‌ترین نقطه شهر، مردی دوان‌دوان آمد.

۶. و در این میان، مردی از دورترین جای شهر، دوان‌دوان آمد.



برای دفع اتهام از او مناسب تر است.^۱

اجر و جزاء^۲

اجر، ثواب و پاداش عمل دنیوی یا اخروی است. خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾^۳ و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا﴾^۴ و سپس بار دیگر می‌فرماید: و ﴿وَلَا نُجْزِيكَ إِلَّا خَيْرًا﴾^۵.

اجر دربارهی چیزی به کار می‌رود که نتیجه‌ی قرارداد و پیمان باشد و تنها در مورد سود به کار می‌رود نه زیان؛ مثل این آیات: ﴿لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^۶ ﴿فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾^۷

اما جزاء هم در مورد نتیجه‌ی حاصل از قرارداد به کار می‌رود و هم در غیر قرارداد، و هم در مورد سود استعمال می‌شود و هم زیان؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَزَاءُكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ جَنَّةٌ وَحَرِيرٌ﴾^۸ ﴿فَجَزَاءُكُمْ جَهَنَّمُ﴾^۹.

سقی و آسقی و کاربرد آن^{۱۰}

﴿...وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^{۱۰} آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی انسان

﴿...وَأَسْقِينَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا﴾^{۱۱} آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی مرسلات

﴿...لَأَسْقِينَاكُمْ مَاءً عَذَقًا﴾^{۱۲} آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی جن

باید پرسید که آیا میان «سقی» بدون همزه و «أسقی» با همزه تفاوتی وجود دارد؟

در پاسخ باید گفت که «سقی» بدون همزه برای چیزی به کار می‌رود که در نوشتن آن زحمت و مشقتی وجود

۱. البرهان، ۱۱۵/۱، ۳۸۴/۳

۲. المفردات: ۱۱

۳. پاداش من جز بر عهده‌ی خدا نیست.

۴. اجر وی را در دنیا بدو بخشیدیم.

۵. البته اجر آخرت بهتر است.

۶. اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را خواهند داشت.

۷. پاداش او بر عهده‌ی خداست.

۸. و به پاس آنکه صبر کردند، بهشت و پرینان پاداششان داد.

۹. کيفرش دوزخ است.

۱۰. و پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می‌نوشاند.

۱۱. و به شما آبی گوارا نوشاندیم.

۱۲. قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشاندیم.

نداشته باشد. در عالم آخرت نه تنها سقی (نوشانیدن) بلکه همه چیز آن، به آسانی و سادگی صورت می‌پذیرد؛ برخلاف «أسقی» که در آن برای مخاطبان زحمت و مشقت وجود دارد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَسْقِينَا كَرَمًا فَرَاتًا﴾ و ﴿لَأَسْقِينَاهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ که این إسقاء (نوشانیدن) در دنیا است و در آن سختی و مشقت وجود دارد.

تفاوت میان دو فعل «مَطَرٌ» و «أَمَطَرٌ»

﴿وَأَمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾

آیا میان «مَطَرٌ» که ثلاثی مجرد و «أَمَطَرٌ» که ثلاثی مزید (باب إفعال) است تفاوتی وجود دارد؟ آیا «مَطَرٌ» در مورد خیر و «أَمَطَرٌ» در مورد شر به کار می‌رود؟

پاسخ: گفته می‌شود: «مَطَرَتْهُمْ السَّمَاءُ» یعنی آسمان بر آنها بارید. همچنین گفته می‌شود: «أَمَطَرَتْ عَلَيْهِمْ». یعنی آسمان چیزی را مانند باران بر سر آنان فرو بارید، هرچند آن چیز آب نباشد. حتی اگر خداوند برکات و رزق و روزی را از آسمان بر آنان فرو فرستد، جایز است که گفته شود: «أَمَطَرَتْ السَّمَاءُ خَيْرَاتٍ» یعنی آسمان خیرات و برکات را مانند باران بر آنها فرو بارید. همچنین آیات ﴿فَأَمَطَرْنَا عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ﴾^۱ و ﴿وَأَمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّنْ سِجِّيلٍ﴾^۲ از این نمونه است. پس معنای این قول پروردگار ﴿أَمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا﴾ یعنی این که بارانی عجیب از جنس سنگ بر آنان فرو فرستادیم. از این رو فرموده است: ﴿فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذِرِينَ﴾^۳.

پس صیغه‌ی «أَمَطَرٌ» مخصوص شرّ نیست، اما مشهور است که آسمان جز باران چیز دیگری نمی‌بارد مگر اینکه عذاب باشد؛ از این رو شنوندگان گمان کرده‌اند که فعل «أَمَطَرٌ» مخصوص شر و بدی است در حالی که این‌طور نیست، بلکه در موارد زیادی «إِمطارٌ» (فعل أَمَطَر) در معنای عذاب به کار رفته است.^۴

«خَطِيئٌ وَأَخْطَاءٌ»

گفته می‌شود: «خَطِيئٌ يَخْطَأُ خَطْأً فَهُوَ خَاطِيءٌ» یعنی کسی عمداً مرتکب اشتباه شود و واژه‌ی «خَطِيئَةٌ» نیز از آن

۱. و بر سر آنان، بارشی از مواد گوگردی بارانیدیم.

۲. پس بر ما از آسمان سنگ‌هایی بیباران.

۳. و سنگ‌پاره‌هایی از نوع سنگ گل‌هایلایه‌لایه، بر آن فروریختیم.

۴. و چه بد بود باران بیم‌داده‌شدگان.

۵. الکشاف، ۹۳/۲

۶. الکشاف ۱۵۲/۴، المفردات راغب، ۱۵۱



گرفته شده است؛ از آن جمله است این سخنان باری تعالی: **﴿لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ﴾**، **﴿وَأَنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ﴾**، **﴿الْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئِينَ﴾**، **﴿إِنْ قَتَلْتُمْ كَانِ خِطَاءً أَكْبَرًا﴾**، **﴿إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ﴾**؛ اما **«أَخْطَأُ يَخْطِئُ إِخْطَاءً فَهُوَ مُخْطِئٌ»** به معنای اشتباه غیر عمدی است و اسم مصدر آن **«خَطَأٌ»** است. بدین معنا که خواستار انجام کاری نیکوست، اما از وی کاری خلاف آنچه می‌خواهد سر می‌زند؛ که این آیات قرآن نمونه‌هایی از اشتباه غیر عمدی است: **﴿وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطْئًا﴾**، **﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ﴾** و همچنین از آن جمله است این دو حدیث که رسول خدا می‌فرماید: **«مَنْ اجْتَهَدَ وَ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ»** (هر کس اجتهاد کند و در اجتهاد خود اشتباه کند، یک پاداش دارد) و **«رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأُ وَالنِّسْبَانُ»** (گناه اشتباه و فراموشی از دوش امت من برداشته شده است).

تفاوت دو فعل «جاء و أتى»

این دو فعل در حالت ماضی یکسان هستند، اما در حالت مضارع می‌بینیم که **«يَأْتِي»** سبک‌تر از **«يَجِيءُ»** است. همچنین **«أَتَى»** در حالت امر نیز سبک‌تر است، به عنوان مثال فعل امر **«فَاتُوا بِمَثَلِهِ»** سبک‌تر از **«جِئُوا بِمَثَلِهِ»** است. در قرآن از فعل **«أَتَى»** تنها دو صیغه‌ی مضارع **«يَأْتِي، يَأْتُونَ»** و نیز سه صیغه‌ی امر **«فَاتُ، فَاتُوا، فَاتُوا»** به کار رفته است. فعل **«جاء»** در حالت ماضی برای جوهر و ذوات، و فعل **«أَتَى»** برای معانی و زمان‌ها کاربرد دارد. در مقابل این دو فعل، دو فعل **«مَضَى وَ ذَهَبُ»** قرار دارند که گفته می‌شود: **«ذَهَبُ»** در مورد ذوات و اعیان و **«مَضَى»** در مورد زمان‌ها استعمال می‌شود؛ از این رو گفته می‌شود: **«حَكَمَ اللَّهُ مَاضٍ وَ لَا يُقَالُ ذَاهِبٌ»**: یعنی حکم خداوند شدنی است نه رفتنی؛ زیرا که حکم جزو اعیان و ماهیات نیست. به عنوان مثال به این سخن باری تعالی بنگرید که فرمود: **﴿وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ جِمْلٌ بَعِيرٌ﴾** در این آیه فعل **«جاء»** به کار رفته زیرا که پیمان‌ها از موارد قابل رؤیت است. در این گفته‌ی خداوند: **﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾** فعل **«جاء»** آمده زیرا جهنم قابل دیدن است. همچنین در این قول خداوند: **﴿بَلْ جِنَّاتِكُمْ كَمَا لَوْ آفَيْهِ يَمْتَرُونَ﴾** فعل **«جاء»** به کار رفته و منظور عذاب است که مانند اعیان مشاهده شدنی است. در آیه‌ی **﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ﴾** نیز فعل **«جاء»** استعمال شده زیرا اجل همچون امر مشاهده شدنی است.

۱. که آن را جز خطاکاران نمی‌خورند.
۲. و ما خطاکار بودیم.
۳. مرتکب خطا شدند.
۴. چرا که قتل آن‌ها گناه بزرگی بوده و هست.
۵. که تو از خطاکاران بوده‌ای.
۶. و هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت.
۷. در آنچه اشتباهاً مرتکب آن شده‌اید بر شما گناهی نیست، ولی در آنچه دل‌هایتان عمد داشته است مسئولید.
۸. برای هر کس که آن را بیاورد یک بار شتر خواهد بود.
۹. و جهنم را در آن روز، حاضر آورند.
۱۰. با صراحت گفتند: ما چیزی را برای تو آورده‌ایم که آن‌ها در آن تردید داشتند.
۱۱. پس چون اجلشان فرارسد.

است. اما در آیهی ﴿وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ﴾ فعل «أتی» به کار رفته است زیرا که حق مشاهده شدنی نیست و اسم معنی است نه اسم عین. در آیهی ﴿أَنَّىٰ أَمْرَ اللَّهِ﴾ نیز فعل «أتی» آمده زیرا امر اسم معنی است. در آیهی ﴿أَنَّا هُمْ أَوْلَىٰ بِأَمْثَارِ مَا كُنَّا فِيهَا مِنَ الْإِنسَانِ﴾ نیز فعل «أتی» به کار رفته است و منظور از امر در این آیه قضاوت و حکم است که اسم معنی است. اما در آیهی ﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا﴾ فعل «جاء» استعمال شده زیرا مقصود از امر در این آیه عذاب است که قابل رؤیت است و از اسم‌های عین بر شمرده می‌شود.^۲

فرق «نَزَّلَ» و «أَنْزَلَ»

خداوند متعال در سوره‌ی نساء می‌فرماید: ﴿وَالْكِتَابَ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابَ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ﴾^۳ چرا خداوند متعال در این آیه فرموده است: «نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ» و «أَنْزَلَ مِن قَبْلُ» یعنی در مورد نخست نَزَّلَ را به کار برده و در مورد دوم «أَنْزَلَ» را؟ زیرا قرآن طی بیست‌وسه سال به تدریج نازل گشته و از این رو خداوند متعال «نَزَّلَ» را در مورد آن به کار برده است؛ اما دیگر کتابهای آسمانی، یک‌باره بر انبیاء خود نازل شده‌اند و خداوند در مورد آنها از فعل «أَنْزَلَ» استفاده کرده است؛ و این فرق میان «نَزَّلَ و أَنْزَلَ» است. همچنین خداوند متعال فرموده: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۴ یعنی این که قرآن یک بار در شب قدر به طور کامل بر آسمان دنیا فرود آمده و سپس به تدریج و پاره پاره بر پیامبر اکرم نازل شده است.

﴿وَاللَّهُ يَسْجُدُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۵ (رعد: ۱۵)

﴿وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۶ (نحل: ۴۹)

خداوند متعال آنجا که سجود، کرنش و گردن نهادن را اراده نموده اسم موصول «ما» را به کار برده است، زیرا «ما» در اصل وضع خود، همه اجناس اعم از عاقل و غیر عاقل را شامل می‌شود و «من» فقط شامل عقلاء می‌شود، از این رو کاربرد «ما» در این آیه‌ی سوره‌ی نحل شایسته‌تر است. اما در سوره‌ی رعد، منظور از «من» افراد عاقل است چرا که پیش از آن فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ شَيْءٌ﴾ و ﴿سِوَاةٍ مِّنْكُمْ مِّنْ أَسْرَ الْقَوْلِ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ﴾ که آوردن «من» در این آیه مناسب‌تر است.^۷

۱. برای حق را آوردیم.

۲. بنگر به البرهان، ۸۱/۴

۳. و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتاب‌هایی که قبلاً نازل کرده.

۴. ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

۵. و هر که در آسمان‌ها و زمین است، برای خدا سجده می‌کنند.

۶. و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، برای خدا سجده می‌کنند.

۷. کشف المعانی، ۲۱۸



در این سخن باری تعالی ﴿فَصَبِّأْمِ ثَلَاثَةِ آيَاتٍ فِي الْمَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتَ إِلَيْكَ عَشْرَةَ كَامِلَةً﴾^۱ مشخص است که جمع «ثلاثة و سبعة»، «عشرة» می‌شود. چنانکه خداوند تبارک و تعالی فرموده است: ﴿وَأَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرَةِ قُرْمِيقَاتٍ رُبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾^۲؛ مبرهن است که جمع «ثلاثین و عشرة»، «أربعین» می‌شود، اما چرا خداوند «عشرة» را در آیهی نخست، و واژهی «أربعین» را در آیهی دوم تکرار کرده است؟ به توفیق و مدد خداوند، می‌گوییم که چندین پاسخ درباره‌ی مسئله‌ی «ثلاثة و سبعة» وجود دارد:^۳

۱. آوردن واژه‌ی «کامله» نشان می‌دهد که اجر و پاداش کامل قربانی، در صورت فراهم و میسر بودن، برابر و همسان با همان اجر و پاداشی کسی است که قربانی کردن برایش میسر نشده و ده روز، روزه گرفته است؛ یعنی ثواب و پاداش روزه برابر و مساوی با ثواب قربانی است و از آن کمتر نیست.

۲. برطرف کردن این احتمال که شخص حج گزار، باید هفت روز روزه بدارد که سه روز آن در ایام حج است و چهار روز دیگر زمانی که بازگردد، و بدین ترتیب هفت روز را کامل کند؛ اما عبارت «تلك عشرة كاملة» این اشکال را برطرف می‌کند و روشن می‌سازد که علاوه بر سه روز قبلی، تعداد روزهای واجب برای روزه داری پس از بازگشت هفت روز است نه چهار روز.

۳. رفع این احتمال که مراد از «سبع»، اعداد بالاتر از هفت در زبان عربی باشد، زیرا گاهی عدد هفت نزد اعراب ذکر می‌شود و مراد از آن، تعداد فراوان است و عدد واقع میان شش و هشت نیست؛ بنابراین گفته می‌شود: «سبع الله لك الأجر» یعنی خداوند اجر و پاداش تو را زیاد کند.

۴. ذکر «عشرة» به خاطر رفع توهم تداخل آمده است، زیرا که ممکن است عدد «ثلاثة»، داخل در عدد «سبعة» که پس از آن آمده ذکر شده باشد. چنانکه در این سخن باری تعالی آمده: ﴿وَقَدْ زَيَّفْنَا أَقْوَانَهُمَا فِي آيَةِ آيَاتٍ سَوَاءٍ لِّلسَّائِلِينَ﴾^۴ یعنی با دو روزی که زمین را در آن خلق کرد، در نتیجه باید واژه‌ی «عشرة» جهت رفع این توهم ذکر شود.

۵. «او»، نزد برخی اعراب مانند «أو»، برای تخییر و انتخاب است که در این صورت «اباحه» را می‌رساند، بنابراین برای رفع این گمان واژه‌ی «عشرة» را آورده است.

۶. لفظ «کامله» یعنی کامل در فضیلت نه در عدد. از این رو واژه‌ی «عشرة» ذکر شده که به کمال توصیف شود و برای رفع نقصان صفت، کمال به کار می‌رود تا نقصان فروع و صفات را پس از کامل شدن اصل برطرف سازد. در نتیجه در گفته‌ی باری تعالی ﴿تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ﴾ صفت «کامله» بهتر از «تامة» است، زیرا که تام و تمام بودن عدد مشخص شده و تنها احتمال نقص صفات باقی‌مانده است که با صفت «کامله» این احتمال برطرف می‌شود؛ در نتیجه گفته می‌شود: «رجل کامل» و این زمانی است که تمامی صفت‌های خیر را در خود گرد آورد.

۱. سوره بقره/ ۱۹۶

۲. باید در هنگام حج، سه روز روزه بدارید و چون برگشتید، هفت روز دیگر روزه بدارید؛ این ده روز تمام است.

۳. و با موسی، سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم؛ تا آنکه وقت معین پروردگارش در چهل شب به سر آمد.

۴. فخر رازی، ۱۵۷/۵، کشاف، ۷۴۵، البرهان، ۲/۴۷۸

۵. مواد خوراکی آن را در چهار روز اندازه‌گیری کرد که برای خواهندگان، درست و متناسب با نیازهایشان است.

و گفته می‌شود: «رجل تام» و این زمانی است که در قامت فرد، نقص و کوتاهی نباشد. همچنین دو واژه‌ی تمام و کمال در این سخن خداوند، در کنار یکدیگر جمع شده‌اند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» عطف مغایرت و تناقض را اقتضا می‌کند، یعنی نعمت خویش را بر شما بدون هیچ کم و کاستی کامل گردانیدم و دینی را که تمامی خیر و نیکی را در برگرفته، برای شما تکمیل کردم؛ یعنی اتمام نعمت و کامل کردن آیینهای دین. روایت شده است که «حجاج بن یوسف ثقفی»، به مردی از فرزندان «عبدالله بن مسعود» گفت: چرا پدرت، این مسعود، این گونه قرائت کرده است: «إِنَّ هَذَا آخِي لَهُ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ نِعْمَةً أَنْتِي». مگر مردم نمی‌دانند که «نعمه» (میش) مؤنث است؟ وی در پاسخ گفت: چرا که قبلیش خوانده شده: «فَصَبِّئَا مَثَلًا تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالْحُجُجُ وَالسَّبْعَةُ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ» مگر مردم نمی‌دانند که جمع سه و هفت، ده می‌شود و «حجاج» پاسخی نداد. همچنین دو صفت «تمام» و «کمال» در این سخن خداوند متعال با هم جمع شده است: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْزِعَهُنَّ الرِّضَاعَةَ»^۲ باید پرسید که چرا برای «حولین»، صفت کمال و برای «رضاعه»، صفت تمام به کار رفته است؟ از آنجا که احتمال عدم اکمال در واژه‌ی «حول» وجود دارد، اگر واژه‌ی «حولین» بدون صفت «کاملین» آمده بود احتمال عدم تکمیل «حولین» (دو سال) وجود داشت؛ از این رو خداوند تبارک و تعالی «حولین کاملین» (دو سال کامل) را حد و میزانی در زمان اختلاف پدر و مادر درباره‌ی مدت شیردهی قرار داده است؛ بنابراین مادر حق ندارد که پیش از کامل کردن دو سال، از شیردهی به فرزند خودداری کند، اما اگر چنانچه پدر خواهان از شیر گرفتن فرزندش پیش از رسیدن به دوسالگی باشد، حق این کار را دارد. همچنین آوردن صفت «کاملین» برای واژه‌ی «حولین» خاطر نشان می‌سازد که شیردهی نمی‌تواند بیش از دو سال باشد و جایز نیست که بیش از آن باشد؛ اما به کار رفتن صفت تمام (اتمام) با «رضاعه» بدین معنا است که از شیر گرفتن می‌تواند پیش از این مدت معمول اتفاق بیفتد، چون اگر کودک، وادار به گرفتن از شیر نشود، با عشق و علاقه به شیر خوردن بزرگ می‌شود.

خداوند متعال در آیه‌ی ۱۴۲ سوره‌ی اعراف می‌فرماید: «وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتْرٍ وَمِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»^۳ و در آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی بقره، آن را بدین صورت خلاصه کرده است: «وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»^۴ چرا با آنکه مشخص است که مجموع «ثلاثین» و «عشر»، «اربعین» (چهل) می‌شود «اربعین» ذکر شده است؟ زیرا از آنجا که «عشر»، پس از عدد «ثلاثین»، که نص اصلی وعده است، آمده این احتمال به وجود می‌آید که «عشر»، جزو وعده نباشد، از این رو خداوند عدد «اربعین» را جهت نفی این احتمال ذکر کرده است تا فهمیده شود که مجموع اعداد، وعده‌ی خداوند با موسی است. «ابن عساکر» در این باره گفته: عدد «عشر» از «ثلاثین» جدا شده تا نزدیکی زمان وعده مشخص شود و «موسی(ع)» در زمان اتمام سی روز، خویش را از لحاظ ذهنی آماده سازد و در این زمان، ده روز دیگر وعده داده می‌شود تا بدین طریق عزم و اراده‌ی موسی تجدید شود، و اگر «اربعین» به یکباره ذکر می‌شد

۱. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم.

۲. البرهان ۴/ ۲۸۴، الکشاف، ۱/ ۵۹۳، المغنی ۷۶، ۳۴۷

۳. و مادران باید فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند. این حکم برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند.

۴. و با موسی، سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم؛ تا آنکه وقت معین پروردگارش در چهل شب به سر آمد.

۵. و آنگاه که با موسی چهل شب قرار گذاشتیم.



این تجدید اراده حاصل نمی‌شد. خداوند متعال در آیهی سورهی بقره، «**أربعین لیلۃ**» را به اجمال و بدون تفصیل ذکر کرده است، زیرا که قصد دارد به خاطر نعمت‌هایی که خداوند به بنی اسرائیل داده، بر آنها منت گذارد؛ از این رو به‌طور اجمالی و خلاصه نعمت‌های خود را بر آنها یادآور شده است: مانند: «**وَإِذْ قَرَّبْنَا بَکُمُ الْبَحْرَ وَإِذْ أَنْجَبْنَا کَرَمَ آلِ فِرْعَوْنَ**». همچنین گفته شده است؛ زمانی که خداوند «**ثلاثین**» را ذکر کرده، تمییز «**لیلۃ**» را برای آن آورده، اما زمانی که «**أتمناها**» را بیان کرده، آن را بدون تمییز آورده است در نتیجه این احتمال وجود داشته که «**عشر ساعات**» (ده ساعت) باشد، که با آوردن جمله‌ی «**أربعین لیلۃ**» این ابهام را زدوده است.^۲

﴿لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلَهُ وَلَا مَوْلُودَهُ بِوَالِدِهِ﴾^۲ (بقره: ۲۳۳)

چرا خداوند همان طور که واژه‌ی «**والده**» (مادر) را به کار برده واژه‌ی «**علی الوالد**» یا «**علی الأب**» (بر پدر) را به کار نبرده و به جای آن واژه‌ی «**علی المولود**» له را به کار برده است؟ خداوند سبحان خواسته است علتی را که به خاطر آن نفقه‌ی فرزند به پدرش و (نه مادرش) اختصاص یافته، گوشزد کند. همچنین حرف «**لام**» لام، برای نفع و فایده به کار می‌رود و در اینجا نشان دهنده‌ی نفع و سود حاصل از فرزند است و بر آگاه ساختن پدر از لطفی که خداوند با بخشیدن بدون مشقت فرزند به او کرده است دلالت دارد؛ گویی لام موجود در «**مولود له**» نشان دهنده‌ی شبه تملک است. همچنین از آنجا که فرزند غالباً مطیع پدر خود و اوامر اوست، تعبیر «**المولود له**» به کار رفته است. و نیز واژه‌ی «**مولود له**» نشان می‌دهد که نفقه فرزند بر کسانی نظیر پدر بزرگ، عمو و برادر که کفالت او را پس از مرگ پدرش قبول می‌کنند، واجب است و شامل همه‌ی این اشخاص می‌شود؛ از این رو آوردن تعبیر «**مولود له**» شاملتر و فراگیرتر از «**أب**» یا «**والد**» است.^۲

خداوند متعال در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی «**نحل**» می‌فرماید: «**وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لَنَا كَلَّوَامِنْهُ لِحِمَاتِنَا يَا وَاسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلِیةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفَلَکَ مَوَازِیْرَ فِيهِ وَلِتَلْبَسُوا مِنْ قَضَائِهِ**»^۳ و در سوره‌ی فاطر می‌فرماید: «**وَمِنْ كُلِّ تَاكْوُنٍ لِحِمَاتِنَا يَا وَاسْتَخْرِجُوا مِنْ حَلِیةٍ تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفَلَکَ فِيهِ مَوَازِیْرَ**». سؤال اینجاست که چرا در سوره‌ی نحل، لفظ «**منه**» تکرار شده و لفظ «**فیه**» مؤخر آمده است، اما در سوره‌ی فاطر این گونه نیست؟ پاسخ بدین شرح است: آیه‌ی سوره‌ی نحل به دلیل تقدیم عبارت «**هو الذی سخر البحر**»، برای برشمردن نعمت‌ها بر خلق آورده شده و لفظ «**منه**» تکرار شده تا ذکر نعمت‌ها محقق شود و از این رو فعل «**ولتبتغوا**» را با او عطف معطوف ساخته است تا با تعدد و چندگونگی نعمت‌ها تناسب داشته باشد؛ اما آیه‌ی سوره‌ی فاطر به دلیل ذکر عبارت «**والله خلقکم من**

۱. و هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را از دست فرعونیان نجات دادیم.

۲. البحر المحیط، ۱۶۱/۵

۳. هیچ مادری نباید به سبب فرزندش زیان ببیند و هیچ پدری نیز نباید به خاطر فرزندش ضرر ببیند.

۴. البحر المحیط، ۵۰۰/۲

۵. و اوست کسی که دریا را مسخر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید و پیرایه‌ای که آن را می‌پوشید، از آن بیرون آورید؛ و کشتی‌ها را در آن، شکافده‌ی آب می‌بینی و تا از فضل او بجویند.

۶. از هر یک گوشتی تازه می‌خورید و زیوری که آن را بر خود می‌پوشید، بیرون می‌آورید و کشتی را در آن، موج‌شکاف می‌بینی.

تراب برای بیان قدرت و حکمت آمده و لذا کلمه‌ی «منه» به دلیل دلالت عبارت **«ومن کل تاكلون»** بر آن حذف شده است. همچنین در سوره‌ی «نحل» **«مواخر»** بر **«فیه»** مقدم گشته، زیرا خداوند با مسخر کردن دریا، بر انسانها منت نهاده و از این رو تقدیم **«مواخر»**، یعنی شکافتن آب به وسیله‌ی آن، تناسب بیشتری دارد؛ اما در سوره‌ی **«فاطر»**، **«فیه»** بر **«مواخر»** مقدم گشته است، زیرا روان شدن کشتی در آب، نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند است و تقدم **«فیه»** در این آیه شایسته تر است، زیرا که آیه‌ی سوره‌ی فاطر، برای بیان قدرت ذکر شده است.^۲

«السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ»^۳ (مزمّل: ۱۸)

واژه‌ی آسمان مؤنث است، اما خداوند متعال **«منفطره»** را به کار نبرده که این امر به چند دلیل است:

۱. **«السَّمَاءُ: آسمان»** هم به صورت مذکر و هم مؤنث می‌آید، و **«منفطر»** در این آیه بر اساس مذکر بودن (السَّمَاءُ) لحاظ شده است.

۲. **«سَمَاءُ»** اسم جنس است که به شکل مؤنث و مذکر به کار می‌رود؛ مانند: **«أعجاز نخل منقعر»**^۴ و **«أعجاز نخل خاویة»**^۵ که نخل اسم جنس است و به شکل مذکر و مؤنث به کار می‌رود و مفرد اسم جنس با حرف تاء می‌آید مانند **«شجر»** و **«شجرة»**، **«نخل»** و **«نخلة»**، **«تمر»** و **«تمرّة»**؛ و مفرد **«سَمَاءُ»** نیز **«سَمَاءة»** است.

۳. خداوند واژه‌ی **«سَمَاءُ»** را به معنای سقف به کار برده است: **«وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا»**^۶

۴. به معنای نسبت یعنی دارای شکاف است؛ مانند قول عرب زبانان: **«امرأة مرضع»** زن شیردهنده‌ی دارای شیر.

۵. صفت برای خیر مذکر و محذوف است، یعنی **«شیء منفطر»** شکافته چنانکه فرمود: **«إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ»**^۷ یعنی **«شیء قریب»**.

«وَأَرْسَلْنَا إِلَى مِثْرَةَ الْفِ أَوْزِيدُونَ»^۸ (صافات: ۱۴۷)

نوع **«أَوْ»** در این آیه چیست؟ برای شک است یا تخییر؟ یا اینکه به معنای او به کار رفته است؟ در این باره چندین وجه وجود دارد:

۱. **«فراء»** گفته که **«أَوْ»** در این آیه، به معنای **«بل»** است، یعنی **«بل یزیدون»**.

۱. خداوند شما را از خاک آفرید.

۲. کشف المعانی، ۲۲۶

۳. آسمان از بیم آن روز در هم شکافد.

۴. گویی تنه‌های نخلی بودند که ریشه‌کن شده بودند.

۵. گویی ساقه‌ی نخل خشکی بودند.

۶. و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم.

۷. رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

۸. او را به سوی یکصد هزار نفر از ساکنان نینوا یا بیشتر روانه کردیم.



۲. برخی گفته‌اند که «**أو**» به معنای «**واو**» است و خوانده شده: «**ويزيدون**»
 ۳. عده‌ای گفته‌اند که «**أو**» برای تخییر به کار می‌رود؛ یعنی زمانی که بیننده‌ای آن‌ها را ببیند، مختار است که بگوید: آنان صد هزار تن هستند یا اینکه بگوید: آنها بیشتر هستند؛ از این رو «**أو**» به معنای یکی از دو چیز است؛ یا بر صد هزار به تنهایی دلالت می‌کند یا بر صد هزار و بیشتر.

۴. عده‌ای گفته‌اند: «**أو**» برای شک، و معطوف به بیننده است، یعنی در نگاه بیننده بیشتر از آن جلوه می‌کنند؛ به دیگر سخن، یعنی زمانی که بیننده آنها را ببیند، می‌گوید: آنان صد هزار تن یا بیشتر هستند که غرض، توصیف آنان به کثرت و فزونی است؛ همچون این سخن باری تعالی: ﴿وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَفَجِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾^۱ (نخل: ۷۷)؛ یعنی اگر از سرعت قیامت آگاه بودید، می‌فهمیدید که آن، همچون چشم بر هم زدن یا نزدیک‌تر از آن است.^۲

عَدُولُ مِنَ اللَّفْظِ إِلَى لَفْظٍ آخَرَ

گاهی یک لفظ در قرآن کریم به جای لفظی دیگر به کار می‌رود؛ مثل آمدن فعل مضارع به جای فعل ماضی، یا فعلی به معنای فعلی دیگر که هم متضمن معنای آن فعل باشد و هم فراتر از معنای آن، یا آمدن مذکر مؤنث، یا مشبه به جای مشبه به، یا مصدر یک فعل به جای مصدر فعلی دیگر و مثالهای دیگری از این دست؛ که به یاری خداوند، شواهدی از آیات قرآن را برای بیان این مدعا ذکر خواهم کرد. خداوند در آیه ۴۱ سوره «**عنکبوت**» فرموده است: ﴿قَلْبٌ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾^۳ چرا خداوند «**خمسین عاماً**» را از «**ألف سنة**» استثنا شده است؟ آیا «**سنة**» غیر از «**عام**» است یا همان «**عام**» است؟ درباره‌ی زمان ماندن موسی (ع) واژه‌ی «**السنة**» ذکر کرده و درباره‌ی زمان جدایی او از قومش، واژه‌ی «**عام**» به کار برده شده است تا اشاره شود به این که موسی (ع) در تمام این مدت، به جز در آن پنجاه سال که گشایش و یاری پروردگار به کمک او آمده، در سختی و مصیبت به سر برده است. واژه‌ی «**سنة**» غالباً برای خشک‌سالی به کار می‌رود و از این رو شدت قحطی را «**سنة**» نامیده‌اند. چنانکه در قرآن کریم آمده است: ﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ﴾^۴ و از واژه‌ی «**عام**»، به حاصل خیزی و آسایش تعبیر می‌شود. **ابن جوالیقی** گفته است: مردم میان واژه‌ی «**عام**» و «**سنة**»، فرقی قائل نمی‌شوند و آن دو را به یک معنا به کار می‌برند که این اشتباه است؛ درست آن است که «**سنة**» عبارت است از هر روزی که شروع به شمردن آن کنید تا روز مشابه و مطابق آن در سال بعد؛ حال آنکه «**عام**» عبارت است از سالی که با دو فصل زمستان و تابستان آغاز می‌شود؛ بنابراین «**عام**»، أخص از «**سنة**» است و بر این اساس می‌گویید: هر «**عام**» «**سنة**» است ولی هر «**سنة**» «**عام**» نیست.^۵ اغلب مفسران از این تعریف پیروی کرده‌اند و برای نشان دادن فرق میان «**عام**» و «**سنة**» بر اساس خشک‌سالی و حاصلخیزی به برخی احادیث شریفه استناد کرده‌اند. از جمله این احادیث،

۱. کار قیامت جز مانند یک چشم بر هم زدن یا نزدیک‌تر از آن نیست.

۲. المغنی ۲۷۶، نتائج الفكر ۲۵۲، البرهان، ۵۵/۴، الکشاف، ۳/۳۵۴

۳. پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد.

۴. مفردات راغب، ۲۴۵

۵. تاج العروس زبیدی، ۴۱۳/۸

حدیثی است که مسلم به نقل از ثوبان، و او از رسول خدا (ص) حدیثی را آورده است که ایشان فرمود: «من از پروردگارم خواستم که اتمم را با قحطی و خشک‌سالی فراگیر هلاک نکند». ^۱ ابوهلال عسکری میان «سنة» و «عام» از جهاتی دیگر تمایز قائل شده و گفته: ^۲ «أعوام» جمع روزها و «السنة» جمع ماه‌هاست و جایز است گفته شود: «عام» زمان وقوع یک چیز را می‌رساند اما «سنة» این گونه نیست و از این رو گفته می‌شود: «عام الفیل» و گفته نمی‌شود: «سنة الفیل».

همچنین در تاریخ گفته می‌شود: «سنة كذا» (فلان سال) اما گفته نمی‌شود: «عام كذا». «سهیلی» بر این باور است که «عام» بر ماه‌های قمری، و «سنة» سنه بر ماه‌های شمسی اطلاق می‌شود. ^۳ به سخن باری تعالی بنگرید: **﴿قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا﴾** ^۴ که خداوند به جای واژه «سنین»، «اعوام» را به کار نبرده است؛ و سپس فرموده: **﴿ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ عَامٌ﴾** ^۵ و در این آیه به جای «سنة»، از «عام» استفاده کرده، زیرا «سنه» در زمان سختی و قحطی به کار می‌رود و رؤیای پادشاه بر هفت سال سختی دلالت دارد و پس از سختی، جز آسایش و راحتی نیست. اینک به این سخن باری تعالی بنگرید که فرموده: **﴿وَيَبْلُغُ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾** ^۶ و در آن تنها «سنین» را ذکر کرده است، زیرا «سنین» طولانی‌تر و کامل‌تر از «اعوام» است و از کمال قدرت انسان و پختگی او خبر می‌دهد. همچنین خداوند در آیه ۱۴ سوره لقمان می‌فرماید: **﴿وَفِيصَالُهُ فِي عَمَتَيْنِ﴾** ^۷ زیرا شیردهی از احکام شرعی است و محاسبه‌ی آن بر اساس هلالهای ماه است و عام، بر ماه‌های قمری اطلاق می‌شود. ^۸

همچنین فرموده: **﴿يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا﴾** ^۹ چرا که به تأخیر انداختن و جابجایی ماهها بر اساس ماه‌های قمری محاسبه می‌کرده‌اند؛ و نیز می‌فرماید: **﴿فَأَمَّا تَهَلُّكُمُ فِي لِيَالِ الْأَعْيَامِ﴾** ^{۱۰} که محاسبه‌ی آن‌ها بر اساس اعوام و هلال ماه است. از این رو خداوند در آیه ۴ سوره «معارض» فرموده است: **﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾** ^{۱۱} و در آیه ۴۷ سوره «حج» فرموده: **﴿وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تُمْتَدُونَ﴾** ^{۱۲} که این آیه برای نشان دادن فراوانی و بزرگ‌نمایی طول آن روز آمده و لذا از واژه «سنة» در آن استفاده شده، زیرا «سنة»، چنانکه پیشتر بیان شد، طولانی‌تر از «عام» است.

۱. صحیح مسلم، ۳/۲۲۱۵، تفسیر ابی السعود، ۴/۲۳۸

۲. الفروق اللغویة، ۲۲۴

۳. الروض الأنف، ۲/۵۷

۴. هفت سال پی‌درپی می‌کارید.

۵. آنگاه پس از آن، سالی فرا می‌رسد.

۶. و به چهل سال برسد.

۷. و بازگرفتنش از شیر، در دو سال است.

۸. الروض الأنف سهیلی، ۲/۵۸

۹. آن را یکسال حلال می‌شمارند و یکسال دیگر، آن را حرام می‌دانند.

۱۰. سوره بقره / ۲۵۹

۱۱. در روزی که مقدارش پنجاه‌هزار سال است به سوی «او» بالا می‌روند.

۱۲. در حقیقت، یک روز از قیامت نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمرد.



﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾! چرا خداوند متعال فرموده: ﴿استمعوا و أنصتوا﴾؟ آیا «استماع» (گوش دادن)، همان «انصات» است یا چیز دیگری است؟ در حقیقت «انصات» سکوت برای گوش دادن است، یعنی در زمان قرائت قرآن، گوش دادن همراه با سکوت مورد درخواست و تقاضا است؛ زیرا گوش دادن، گاهی با سکوت نیست یعنی انسان گوش می‌دهد و سخن می‌گوید، از این رو به آنچه شنیده، احاطه و آگاهی کامل ندارد؛ اما در صورتی که بشنود و سکوت پیشه سازد، آگاهی کاملی به معنا و الفاظ آن پیدا می‌کند. همچنین گفته شده که مخاطب این آیه، مؤمنان هستند؛ از این رو به شکل عموم بیان شده یعنی در هر مکانی که انسان قرآن را بخواند، بر هر شخص واجب است که با سکوت بدان گوش فرا دهد. نیز گفته شده که آیه در خصوص تحریم سخن گفتن در نماز نازل شده زیرا که در آغاز دعوت، مسلمانان در زمان خواندن نماز، از نیازهای خود سخن می‌گفتند و بنابراین این آیه نازل شد و آنان را به «انصات» یعنی سکوت و خودداری از سخن فرمان داد. برخی دیگر نظیر «ابوحنیفه» و پیروان وی گفته‌اند: این آیه به منظور ترک قرائت با صدای بلند در پشت سر امام جماعت نازل شده است. نکته‌ی زیبای آیه این است که در آن، فعل «استمعوا» به کار برده شده نه «اسمعوا»، زیرا «استماع» به معنای احاطه‌ی کامل انسان به سخن شنیده شده است؛ چنانکه باری تعالی خطاب به حضرت موسی (ع) فرمود: ﴿وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾! خداوند در این آیه فرمود: «فاسمع» بشنو و از این رو از زبان کفار نقل می‌کند که می‌گفتند: ﴿لَا تَسْمَعُوا هَذَا الْقُرْآنَ وَالْغَوَافِیةَ﴾^۲ کافران یکدیگر را از صرف شنیدن قرآن نهی می‌کردند نه گوش دادن و فراگرفتن معانی آن، و مقصود آنها از ﴿لَا تَسْمَعُوا﴾ فراگرفتن و فهم معانی قرآن نیست. شاید هم خطاب در سخن خداوند ﴿فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾^۳ به کفار باشد، زیرا زمانی که گفتند: ﴿لَا تَسْمَعُوا هَذَا الْقُرْآنَ وَالْغَوَافِیةَ﴾^۴ مناسب داشته که خداوند آنها را به گوش دادن و سکوت فرمان دهد تا بتوانند به وجوه اعجاز آمیز قرآن وقوف و آگاهی یابند و این دلیل و حجتی باشد بر معجزه بودن قرآن و راستی نبوت پیامبر؛ از این رو خداوند، آیه را با عبارت ﴿لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۵ به پایان برده است؛ یعنی باشد که از این طریق بر برهان‌ها و دلایل معجزه‌آسای قرآن آگاهی یابید و به رسول ایمان بیاورید و مورد رحمت و آمرزش قرار گیرید.^۶

تفاوت میان دو فعل «یعلمون» و «یشعرون»

این دو کلمه در پایان آیات فراوان کار رفته است، آیا میان این دو فعل تفاوتی وجود دارد؟ گفته می‌شود: «شعرتُ بالشیء» و مصدر آن «شعراً، شعرةً، شعرةً و شعوراً» است، یعنی از آن آگاه شدم و بدان پی بردم. همچنین از آن جمله است این قول اعراب که می‌گویند: «لیت شعری» (ای کاش می‌دانستم) که گویا برگرفته از واژه‌ی «شعار» به

۱. چون قرآن خوانده شود، گوش بدان فرا دارید و خاموش مانید؛ امید که بر شما رحمت آید.

۲. و من تو را برگزیده‌ام، پس بدانچه وحی می‌شود گوش فرا ده.

۳. به این قرآن گوش فرا ندهید و در آن، سخن بیهوده بیفکنید.

۴. پس بدان گوش فرا دهید و ساکت باشید.

۵. به این قرآن گوش فرا ندهید و در آن، سخن بیهوده بیفکنید.

۶. فخر رازی، ۱۰۵/۸

معنای زیرپوش است؛ و گویی وقتی می‌گویی: «شعرت به» یعنی به‌خوبی از آن آگاه شدم که این خود نوعی از علم و آگاهی است و از این رو خداوند با آن توصیف نشده است. اما شاعر به دلیل دقت آگاهی خویش، با این صفت نامیده شده است؛ پس شعر به معنای علم و دانش دقیق است و بر کلام موزون و دارای قافیه اطلاق می‌شود و شاعر به دلیل ذکاوت و زیرکی، به این اسم نامیده شده است. «مشاعر» به معنای حواس است و این سخن باری تعالی ﴿وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^۱ و امثال آن، یعنی این که آن را با حواس درک نمی‌کنید؛ و چنانچه در بسیاری از جاهای قرآن به جای فعل «لایشعرون»، عبارت لا «یعقلون» یا «لایعلمون» را به کار برده بود، این امر جایز نبود؛ زیرا بسیاری از اشیائی که محسوس نیست، گاهی معقول یا معلوم است. همچنین این کلام خداوند متعال در توصیف کفار: ﴿...وَهُرَّ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۲ در نکوهش نفهمیدن آنان، رساتر است از این که آنان را به «أنهم لا يعلمون» توصیف کند، زیرا حتی چهارپایان آنجا که احساس می‌کنند، می‌فهمند. در نتیجه گویی آنان به اوج دوری از علم و فهم توصیف شده‌اند. از این رو این سخن باری تعالی نازل شده است: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنَّ لَا تَشْعُرُونَ﴾^۳ و خداوند فرموده: «لا تعلمون» زیرا این گونه نیست که هر آنچه را که بدانند، از آن آگاه باشند و با حواس خویش آن را درک کنند؛ آنان از خیر دادن خداوند در خصوص زنده بودن شهیدان، از این امر آگاه شده‌اند و علم و آگاهی آنها حاصل شده است؛ اما خداوند متعال احساس کردن این امر را از آنان نفی کرده است؛ و در نتیجه «لکن لا تشعرون» به جای «لا تعلمون» آمده است.^۴

پروردگار متعال در آیهی ۳۹ سورهی «فاطر» فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ﴾^۵ اما در سورهی انعام فرموده: ﴿خَلَائِفَ الْأَرْضِ﴾ زیرا پیش از آیهی سورهی «انعام» از نعمت‌های خداوند بر آنان سخن رفته و خداوند متعال فرموده: ﴿قُلْ تَمَالَوْا أَنْتُمْ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ﴾^۶ تا این سخن او ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾^۷ در نتیجه مناسبت داشته باشد که جانشینان زمین و مالکان آن خطاب شوند. در این آیه، بزرگداشت و تعظیمی نسبت به آنان وجود دارد که در آیهی سورهی «فاطر» نیست؛ زیرا در آیهی سورهی «فاطر» عبارت «خلائف فیها» آمده که قوت و قدرت تصرف موجود در آن به پای «خلائف الأرض» نمی‌رسد.^۸

یکی از اشکال و نمونه‌های عدول در قرآن کریم، یعنی آوردن لفظی به جای لفظی دیگر که آوردنش شایسته تر است، مصدرهایی است که به جای مصدر اصلی فعل گذاشته می‌شوند، در حالی که اصل در مصدر آن است که به تبعیت از فعل خود آورده شود؛ مانند این سخن باری تعالی: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾^۹ که مصدر طبق اصل و

۱. و شما احساس نمی‌کنید.

۲. قصص ۱۱/

۳. و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نخوانید، بلکه زنده‌اند؛ ولی شما نمی‌دانید.

۴. البرهان، ۱۵۸/۴، البصائر ۱۲۴/۲

۵. اوست آن‌کس که شما را در این سرزمین جانشین گردانید.

۶. بگو: بباید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم.

۷. هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن پاداش خواهد داشت.

۸. کشف المعانی، ۲۰۲

۹. و خدا با موسی آشکارا سخن گفت.



قاعده به کار رفته است و «تکلیم» بر وزن «تفعیل» مصدر «کَلَّمَ» بر وزن «فَعَلَ» است؛ اما از جمله مصدرهایی که برخلاف اصل و قاعده آمده‌اند، مصدر موجود در آیهی ۳۷ سورهی عمران است که خداوند متعال فرموده: **﴿وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا﴾** ^۱ حال آنکه مصدر «أَنْبَتَ»، «انبات» است؛ و نیز مصدر موجود در آیهی ۱۷ سورهی نوح است که می‌فرماید: **﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾** ^۲ حال آنکه اصل آن انبات است؛ و نیز مصدر موجود در آیهی ۸ سورهی «مزمّل» است که فرموده: **﴿وَيَبْتَلُ إِلَيْهِ تُبَيْلًا﴾** ^۳ حال آنکه اصل مصدر «تَبَيَّلًا» است؛ و نیز مصدر موجود در آیهی ۱۱۵ سورهی «مائده» است که می‌فرماید: **﴿فَأَنزَلْنَا عُذْبًا مِنْ سَمَاءٍ مَدْيَنًا﴾** ^۴ که اصل آن تعذیب است؛ و نیز مصدر موجود در آیهی ۱۱ سورهی «حدید» است که پروردگار متعال فرموده: **﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾** ^۵ در حالی که اصل آن «إِقْرَضًا» است، و نیز مصدر موجود در آیهی ۳۷ سورهی «آل عمران» است که می‌فرماید: **﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ﴾** ^۶ حال آنکه اصل آن «تَقَبَّلَ» است؛ و نیز در آیهی ۱۱ سورهی «یونس» آمده: **﴿وَأَوْثَقَ الْجُلُودَ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ﴾** ^۷ حال آنکه اصل مصدر «تَعْجَلَهُمْ» است. نحویان در این باره می‌گویند که این مصدر از آن فعلی است که فعل مذکور بر آن دلالت می‌کند و مثلاً تقدیر آن به این صورت است: «نبتم نباتا»؛ اما باید پرسید که چرا مصدر در کتاب خداوند با فعل دیگری غیر از فعل خودش همراه شده است؟ زمخشری در این باره می‌گوید: «البتة خداوند نسبت به فایده‌ی آن آگاه‌تر است؛ اما توأم شدن مصدر «نباتا» با فعل «أنبتکم»، حتمی و واجب بودن نفوذ قدرت خداوند را در امر مقدر شده و سرعت اجرای حکم آن خاطر نشان می‌سازد تا جایی که «إنبات» (رویاندن و پدید آوردن) آنان به دست خداوند برابر است با خود آنان؛ یعنی هرگاه آفریدن از خداوند سر بزند آنان سر برمی‌آورند و هر کدام از این دو امر عین دیگری است و از این‌رو مصدر «نبات» با «أنبتکم» توأم شده است.^۸ «راغب»^۹ گفته است: خداوند فرموده: **﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ﴾** ^{۱۰} و نفرموده «بَتَقْبَلِ» تا میان «تقبیل» که به معنای ترقی در پذیرش و «قبول» که مقتضی خشنودی و پاداش است، جمع کند.



خداوند متعال در آیهی ۷۳ سورهی «زمر» فرموده: **﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا وَفَتِحَتْ أَبْوَابُهَا﴾** ^{۱۱} و بار دیگر در آیهی

۱. و او را نیکو بار آورد.
۲. و خداست که شما را مانند گیاهی از زمین رویانید.
۳. و تنها به او بپرداز.
۴. وی را چنان عذابی کنم.
۵. کیست آن‌کس که به خدا وامی نیکو دهد.
۶. پس پروردگارش وی مریم را با حُسنِ قبول پذیرفت.
۷. و اگر خدا برای مردم به همان شتاب که آنان در کار خیر می‌طلبند، در رساندن بلا به آن‌ها شتاب می‌نمود.
۸. الکشاف، ۲/۲۲۷، البرهان، ۲/۳۹۷.
۹. المفردات، ۳۹۲.
۱۰. پس پروردگارش وی مریم را پذیرفت.
۱۱. تا چون بدان رسند و درهای آن به رویشان گشوده گردد.

۷۱ همان سوره می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا فَتَحْتِ ابْوَابَهَا﴾^۱ که در خصوص بهشتیان عبارت ﴿وَفَتَحْتِ ابْوَابَهَا﴾ را به همراه واو به کار برده، اما در خصوص دوزخیان حرف «و» را حذف کرده است؛ زیرا درهای دوزخ بسته است و آمدن دوزخیان شرط گشودن درهای آن است؛ اما حرف واو در ﴿وَفَتَحْتِ﴾ به همراه بهشتیان آمده، زیرا واو حالیه است؛ گویی خداوند متعال فرموده است: ﴿جَاؤُوهَا وَهِيَ مَفْتُوحَةٌ لَّهُمُ الْاِبْوَابُ﴾: به سوی آن آمدند در حالی که دروازه‌هایش بر آنان گشوده شده بود؛^۲ چنانکه در جایی دیگر فرموده: ﴿جَنَّاتٍ عِدْنٍ مَّفْتُوحَةٍ لَّهُمُ الْاِبْوَابُ﴾. معمولاً رسم بر این است که زندانیان شکنجه شده با بستن درهای زندان مورد اهانت قرار می‌گیرند تا این که بر آن وارد شوند، و پاداش گیرندگان با باز کردن و آماده کردن درها مورد اکرام و بزرگداشت قرار می‌گیرند. خداوند در آیهی ۱۲۶ سورهی بقره فرموده: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا...﴾^۳ و در سورهی ابراهیم آیهی ۳۵ فرموده است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا﴾^۴ در آیهی نخست، بلاماً نکره و در آیهی دوم، «البلد» معرفه آمده است؛ زیرا در آیهی نخست پیش از «بلد» عبارت ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا﴾^۵ آمده که «البیت» در آن به شکل معرفه به کار رفته و در نتیجه پس از آن «بلد» آورده شده است؛ اما در سورهی ابراهیم پیش از واژهی «البلد» عبارت ﴿وَإِذْ غَرَضِي زَرْعٍ﴾^۶ آمده که در آن واژهی «واد» به شکل نکره آمده و در نتیجه پس از این واژهی نکره، کلمه‌ی «البلد آمنا» به صورت معرفه به کار برده شده است؛ بنابراین در آیهی نخست یک واژه معرفه است و پس از آن «بلد» به شکل نکره آمده، و در آیهی دوم یک واژه نکره است و پس از آن کلمه‌ی «البلد» به صورت معرفه آمده که این امر از باب تنوع و خروج از یکنواختی است. عده‌ای گفته‌اند: در دعای نخست در سورهی بقره، «بلد» مکانی ناشناخته بوده که ابراهیم از خداوند درخواست کرده که آن را سرزمینی امن قرار دهد، حال آنکه در دعای دوم سرزمینی ناامن بوده که ابراهیم آن را شناخته و خواستار امنیت آن شده است.^۷



در آیهی ۱۳۶ سورهی بقره آمده است: ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾^۸ و در آیهی ۸۴ سورهی آل عمران آمده است: ﴿قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا﴾^۹ در سورهی بقره «إِلَيْنَا» به کار رفته، زیرا حرف «إلی» برای منتهی شدن و انتهای غایت از هر سمت و سویی استعمال می‌شود و از آن جا که قرآن خطاب به سوی مسلمانان می‌آید،

۱. تا چون بدان رسند، درهای آن به رویشان گشوده گردد.

۲. و چون ابراهیم گفت: پروردگارا، این سرزمین را شهری امن گردان.

۳. و یاد کن هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا، این شهر را ایمن گردان.

۴. و چون خانه‌ی کعبه را برای مردم، محل اجتماع و جای امنی قرار دادیم.

۵. در دره‌ای بی‌کشت

۶. البرهان، ۶۴/۲، کشف المعانی، ۱۰۵.

۷. بگوئید: ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده ایمان آوردیم.

۸. بگو به خدا و آنچه بر ما نازل شده گرویدیم.



پس آوردن «إلینا» در اینجا مناسب است، زیرا فعل «قولوا» خطاب به مسلمانان است؛ اما در سوره‌ی آل عمران فعل «قل» خطاب به نبی اکرم (ص) است و چون قرآن از سمت بالا بر پیامبر نازل می‌شود، از این رو کاربرد «لینا» مناسب است. همچنین در قرآن بیشترین مواردی که خطاب به پیامبر و برای ایشان آمده با حرف «علی» و بیشترین مواردی که خطاب به امت اسلامی آمده، با حرف «إلی» ذکر شده که کاربرد «الی» به منظور تعمیم عمومیت یافتن و تبلیغ و کاربرد «علی» به قصد ارج نهادن و اختصاص دادن به پیامبر ذکر شده است. از این رو خداوند در آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی زمر فرموده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ﴾^۱ و رسول (ص) را با «علیک» مورد خطاب قرار داده است؛ زیرا حرف «علی» علو و الامرتبگی را می‌رساند؛ و سپس در آیه‌ی دوم سوره‌ی زمر فرموده: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ﴾^۲ و عموم امت اسلامی را مخاطب قرار داده و فرموده است: «إلیک»^۳

خداوند در آیه‌ی ۶۵ سوره‌ی «واقعہ» فرموده: ﴿لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاَهُ حُطَامًا﴾^۴ و در آیه‌ی ۷ همین سوره فرموده: ﴿لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاَهُ أَجَاجًا﴾^۵ در آیه‌ی نخست جعلناه با «ل» تأکید آمده و در آیه‌ی دوم بدون «ل»، فرق میان این دو چیست؟ نویبان می‌گویند: جواب «لو» شرطیه در صورتی که فعل ماضی مثبت باشد، بیشتر با حرف «ل» می‌آید و این امر در آیه‌ی نخست روی داده و در آیه‌ی دوم جواب شرط با «ل» همراه نشده است. پاسخ این است که خداوند سبحان، تهدید خود را مبنی بر تبدیل کشت به خس و خاشاک مؤکد ساخته است، زیرا کفار در کاشتن و آبیاری آن سختی و رنج برده‌اند و تبدیل آن به خاشاک، بر آنان بسی گران‌تر و دردناک‌تر است؛ از این رو با آوردن «ل» این امر را مؤکد ساخته است؛ اما تبدیل شدن آب به نمک، بسی آسان‌تر از تبدیل کردن کشت به خاشاک است و در نتیجه تهدید به تبدیل کردن آب به نمک احتیاجی به تأکید با لام ندارد. عده‌ای گفته‌اند: تهدید به گرفتن و نابود کردن خوراکی بسیار سخت‌تر و شدیدتر از از گرفتن نوشیدنی است؛ زیرا پس از خوردن خوراکی است که به نوشیدنی نیاز پیدا می‌شود و از این رو آیه‌ی مربوط به خوراکی و غذا بر آیه‌ی نوشیدنی و آب مقدم شده است، لذا گرفتن و فقدان خوراکی را مؤکد ساخته اما گرفتن نوشیدنی را تأکید نکرده است.



خداوند در آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی «عنکبوت» فرموده: ﴿فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا﴾^۶ و در آیه‌ی ۱۶۴ سوره‌ی بقره نیز فرموده است: ﴿فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۷ زنده کردن زمین، گاهی پس از آغاز مرگ آن و گاهی مدتی پس از مرگ آن است. از این رو آیه‌ی سوره «عنکبوت» به حالت نخستین اشاره می‌کند که خداوند زمین را

۱. ما این کتاب را برای رهبری مردم به حق بر تو فرودستادیم.

۲. ما این کتاب را به حق به سوی تو فرود آوردیم.

۳. کشف المعانی، ۱۰۷، ۳۱۳

۴. اگر بخواهیم قطعاً خاشاکش می‌گردانیم.

۵. اگر بخواهیم، آن را تلخ می‌گردانیم.

۶. و در بارانی که خدا از آسمان فرومی‌فرستد تا زمین مرده را بدان زنده سازد.

۷. و با آن، زمین را پس از مردنش زنده کرده.

اندکی پس از مرگ آن زنده کرده و بنابراین «**من بعد موتها**» به کار رفته، زیرا «**من**» در اینجا برای ابتدای غایت است؛ و آیهی سورهی «**بقره**» در سیاق برشمردن نعمت‌های خداوند و قدرت او نازل شده و با زنده کردن زمین پس از طولانی شدن مدت زمان مرگ آن تناسب دارد و از این رو عبارت «**بعد موتها**» در آن به کار رفته است.^۱

خداوند در آیهی ۶۹ سورهی «**مائده**» و نیز در سورهی «**حج**» فرموده است: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالصَّبَّانِينَ**﴾^۲ اما در آیهی ۶۲ سورهی «**بقره**» فرمود: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ**﴾^۳ در این دو آیه جای «**صابئون و نصاری**» عوض شده که در مورد این جایجایی دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه نخست مربوط به اعراب و دیدگاه دوم لفظی است؛ که دیدگاه مربوط به اعراب بدین شرح است: خداوند متعال در سورهی «**مائده**» و «**حج**» و «**الصابئون**» را به کار برده در حالی که این واژه معطوف به اسم «**ان**» (الذین آمنوا) است. (یعنی اسم **ان** منصوب و معطوف آن مرفوع شده است)؛ در پاسخ به این نکته باید گفت که گویی خداوند فرموده: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى حَكَمَهُمْ كَذَا وَالصَّابِئُونَ كَذَلِكَ**﴾؛ یعنی کسانی که ایمان آوردند و یهودیان و مسیحیان، حکمشان این گونه است و صابئان نیز این گونه اند؛ زیرا برای «**صابئین**»، که بیش از همه‌ی مردم گرفتار کفر هستند، نشانه‌ای قرار داده و آن نشانه مرفوع بودن کلمه است تا بدین ترتیب از لحاظ کفر، آنها را از دیگر گروه‌ها متمایز کند و از عطف به دیگر واژه‌ها قطع کند؛ که در چنین حالتی خبر این گروه حذف شده و تقدیر آن به عنوان مثال این گونه است: و «**الصابئون کذلک**». و این واژه به گونه‌های آمده که انگار به دیگر اصناف ضمیمه شده است، پس اعراب آن را متفاوت از اعراب کلمه‌ی ماقبل آن قرار داده تا توجه را به آن جلب کنند.

اما دیدگاه دوم که لفظی است، به تقدیم «**نصاری**» بر «**صابئین**» در سورهی بقره و تأخیر آن در سوره «**مائده**» و «**حج**» تعلق دارد که در پاسخ بدان باید گفت: تقدیم گاهی بر اساس فضیلت و شرف است و گاهی بر اساس زمان. در سورهی بقره، تقدیم «**یهود و نصاری**» بر «**صابئین**» بر اساس ارجمندی‌اشان به خاطر داشتن کتاب صورت گرفته است، زیرا «**صابئان**» کتابی ندارند؛ از این رو یهودیان در تمامی آیات مقدم شده‌اند، هر چند «**صابئین**» از نظر زمانی بر آنها تقدم دارند؛ و واژه‌ی در سورهی «**مائده**» و «**حج**» مؤخر شده و پس از یهودیان آمده است، زیرا اغلب یهودیان یکتاپرست، و نصاری مشرک هستند؛ از این رو خداوند «**نصاری**» را در سورهی «**حج**» با مجوس زرتشت و مشرکان توأم کرده است. پس «**نصاری**» با تأخیر آورده شده‌اند تا در شرک ورزی با کسانی که پس از آنها هستند، شریک قرار داده شوند، و «**صابئین**» در سورهی «**مائده**» و «**حج**»، به خاطر تقدم زمانی شرک ورزی بر «**نصاری**» مقدم شده‌اند.



در آیهی ۱۶۰ سورهی اعراف آمده: ﴿**وَقَطَّعْنَاهُمْ اِثْنَيْ عَشَرَ آسَاطًا اَمَامًا**﴾^۴ خداوند واژه‌ی «**اثنی عشره**» را

۱. کشف المعانی، ۲۹۲.

۲. کسانی که ایمان آورده و کسانی که یهودی و صابئی و مسیحی‌اند.

۳. در حقیقت، کسانی که به اسلام ایمان آورده و کسانی که یهودی شده‌اند و ترسایان و صابئان.

۴. و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم.



که یک عدد مؤنث است به کار برده و بدین ترتیب تمییز آن نیز باید مؤنث بیاید، اما «اسباط» که جمع سبط مذکر است، به عنوان تمییز به آمده است. «اسباط» به معنی نوه‌ها است و نوه‌های یعقوب (ع) دوازده قبیله از نسل دوازده فرزند او بوده‌اند؛ اینک باید پرسید که چرا خداوند متعال نفرمود: «اثنی عشر سبطا». در پاسخ باید گفت که اصل آیه «وَقَطَعْنَا لَهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ قَبِيلَةً» است و هر قبیله مجموع «اسباط» است نه «سبط» یعنی جمع است نه مفرد؛ بنابراین «اسباط» به جای قبیله قرار داده شده است. و واژه‌ی «أمما» در این سخن خداوند بدل از «اثنی عشره» است؛ یعنی در اصل «قطعناهم أمما» است. و معنای آیه بدین شرح است: «قطعناهم اثنی عشره فرقة اسباطا»: آنها را به دوازده گروه از عشیره‌ها تقسیم کردیم» که واژه‌ی «فرقة» تمییز و «اسباط» بدل است.^۱



در آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی «بقره» بقره آمده است: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْفَدْنَا نَدَارًا فَلَئِمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ»^۲ درباره‌ی این آیه نیز چندین دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه نخست: واژه‌ی «استوقد» در این آیه بلیغ‌تر و رساتر از «أوقد» است، چرا که حروف «همزه، سین و تاء» موجود در آن، دلالت بر طلب و مشقت دارند.

دیدگاه دوم: خداوند متعال به جای «ذهب الله بنورهم»، عبارتهای «أذهب الله نورهم» یا «أخذ الله نورهم» یا «إنقطع نورهم» یا «ذهب نورهم» را با اسناد دادن نور به خود نور، به کار نبرده است؛ زیرا «أذهب الله نورهم» یعنی این که نور آنان را محو ساخت و از بین برد؛ و «إذهاب بشيء» برخلاف «ذهب به» بازگشت‌ناپذیر بودن آن را می‌رساند؛ زیرا «ذهب به» به معنای به همراه خود بردن است. چنان که خداوند متعال فرموده: «فلما ذهبوا به»^۳ و سپس در آیه‌ای دیگر فرموده است: «إِذَا ذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ»^۴ که با توجه به این آیات معنای آیه‌ی بالادین شرح است: خداوند نور آنها را برد و نگاه داشت، که در این صورت «ذهب به» بلیغ‌تر و رساتر از «إذهاب» است.

دیدگاه سوم: چرا خداوند متعال پس از «فلما أضاءت»، عبارت «ذهب الله بضوئهم» را به کار نبرده و پس از جمله‌ی «استوقد ناراً» عبارت «ذهب الله بنورهم» را استعمال نکرده است؟ زیرا ذکر «نور» رساتر است، زیرا ضوء همان نور و چیزی افزون بر نور است و در صورتی که گفته بود: «ذهب الله بضوئهم»، این گمان ایجاد می‌شد که تنها آن چیز افزون بر نور از بین رفته و آنچه نور نامیده می‌شود، باقی مانده است؛ در حالی که غرض، از

۱. معانی الفراء، ۳۹۷/۱، البحر المحیط، ۴۰۶/۴، الکشاف، ۱۲۴/۲، التصریح ۴۸۶/۴

۲. مثل آنان، همچون مثل کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد، خدا نورشان را برد.

۳. پس وقتی او را بردند.

۴. اگر جز این بود قطعاً هر خدایی آنچه را آفریده بود باخود می‌برد.

بین بردن نور و محو کردن آن است. پس «نور» عام‌تر از «ضوء» است، زیرا نور بر روشنایی کم و زیاد اطلاق می‌شود و «ضوء» تنها به روشنایی فراوان گفته می‌شود؛ بنابراین خدای متعال فرموده: **﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾**^۱ که واژه‌ی «ضوء» با «شمس» آمده و «نور» با «قمر»^۲ سپس فرموده: **﴿وَتُرَكَّبُ فِي ظِلْمَاتٍ﴾** و «ظلمات» را که نکره است، به شکل جمع در مقابل «نور» مفرد آورده است؛ زیرا راه حق برخلاف راه‌های باطل که گوناگون هستند، یکی است.



در آیه‌ی ۱۵۹ سوره‌ی «آل عمران» آمده: **﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ﴾**^۳ و نیز در آیه‌ی ۱۳ «مائده» آمده است: **﴿فِيمَا نَقُصِّرُ عَنْهُم مِّثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ﴾**^۴ نحویان گفته‌اند: ما در «فبما» زائد است که مقصود آنان زائد بودن از حیث اعراب است نه از حیث معنا؛ زیرا حرف زائد در معنا تأثیر می‌گذارد و با وجود آن، تأکید حاصل می‌شود و خداوند حکیم چیزی را بی‌فایده خلق نمی‌کند. همچنین اضافه شدن «ما» در این دو آیه، به خاطر افاده‌ی حصر است، گویی فرموده است: تو تنها به خاطر رحمت خداوند در مقابل آنان نرم شدی و خداوند تنها به خاطر نقض میثاق، آنان را لعنت و نفرین نمود؛ و چنانچه حرف «ما» را اضافه نکرده بود، جایز بود که نرمی به سبب رحمت و غیر آن حاصل شود، اما زمانی که حرف ما اضافه شده است، این یقین حاصل شده که نرمی، تنها به سبب رحمت بوده است؛ «ابو حیان» گفته: «اما اضافه شدن «ما» برای تأکید است و هر کس که اندک ارتباطی با زبان عربی داشته باشد، این امر را انکار نمی‌کند.»^۵

همچنین از جمله‌ی موارد آمدن حرف زاید در قرآن، آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی «عنکبوت» است: **﴿وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلًا لَوْطَاسِيءَ بِهِمْ﴾**^۶ که خداوند حرف «أن» را افزوده تا یادآور شود و تأکید کند که «إساءة» (ناراحتی) بلافاصله پس از «مجمعی» رخ داده و «أن» صله‌ای (رابطی) است که تأکید می‌کند دو فعل، پس از یکدیگر و در دو وقت چسبیده به هم و بدون فاصله رخ داده‌اند؛ گویی که در زمانی واحد به وجود آمده‌اند و فاصله‌ای میان آنها نیست، حرف «لما» وقوع فعل دوم را پس از فعل اول می‌رساند و حرف زائد «أن» این معنا را تأکید می‌کند؛ و از این دست است آیه‌ی ۹۶ سوره یوسف که خداوند متعال می‌فرماید: **﴿هَلُمَّ أَن جَاءَ الْبَشِيرُ لِقَاءَ عَلِي وَجْهًا فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾**^۷ که انداختن پیراهن بر چهره‌ی بی‌رنگ یعقوب پس از آمدن مژده‌رسان انجام شده است. از آن جمله است این سخن باری تعالی در آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی قصص: **﴿هَلُمَّ أَن أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا**

۱. اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد.

۲. الکشاف، ۲/۲۲۵، التفسیر القیم اثر ابن قیم، ۱۱۶

۳. پس به برکت رحمت الهی، با آنان نرم‌خو و پرمهر شدی.

۴. پس به سزای پیمان شکستشان لعنتشان کردیم.

۵. البحر المحیط، ۳/۴۰۷، البرهان، ۳/۷۲

۶. و هنگامی که فرستادگان ما به سوی لوط آمدند، به علت حضور ایشان ناراحت شد.

۷. پس چون مژده‌رسان آمد، آن پیراهن را بر چهره او انداخت؛ پس بینا گردید.



مُوسَىٰ أَتَيْدُ أَنْ تَقْتُلَنِي ﴿١﴾

همچنین اضافه شدن «**أَنْ**» طول مدت فعلی را که پس از آن آمده است، نشان می‌دهد؛ چنان که آمدن فرستادگان خدا نزد قوم لوط، پس از انتظار خداوند بر کارهای ناشایستشان و نیز نصیحت‌های پیامبران به آنها و پافشاری قوم لوط بر کارهای زشت خود صورت گرفته است. همچنین آمدن بشارت‌دهنده به سوی یعقوب پس از طولانی شدن زمان اندوه و درازی مدت آن صورت گرفته که اضافه کردن «**أَنْ**» به دلیل سستی و کندی که در اقتضای اصل وضع آن وجود دارد، مناسب است.^۱

از دیگر موارد زیادت حروف این سخن باری تعالی در آیه ۱۲ «**اعراف**» است: ﴿**قَالَ: مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ**﴾^۲ یعنی: «**ما منعك أن لا تسجد**» یعنی چه چیز تو را بازداشت از این که سجده کنی؟ در اینجا حرف «**لا**» اضافه شده زیرا که منع‌کننده از یک چیز، به منع شونده فرمان می‌دهد که چیزی را انجام ندهد؛ گویی گفته شده: «چه کسی به تو گفت که سجده نکن یا که به تو فرمان داد که سجده نکنی»؛ و این امر روشن، نشان می‌دهد که «**لا**» نهی برخلاف «**لا**» نفی، با «**أَنْ**» ناصبه همراه نمی‌شود. شاید لفظ «**منعك**» از «**منعة**» به معنای حمایت، قوت و غرور گرفته شده باشد؛ گویی که فرموده: چه چیزی تو را در مصونیت و حمایت قرار داده که بتوانی با فرمان من مخالفت کنی؟ و از باب تهکم و ریشخند «**ما منعك**» را کنایه از آن قرار داده است. یا اینکه شاید به این معنا باشد که چه چیزی تو را فراخوانده که سجده نکنی؟ نظیر آیه ﴿**مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ**﴾^۳ یا آیه: ﴿**مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ**﴾^۴؟

همچنین از نمونه‌های افزودن حرف زائد، زائد بودن حرف «**مِنْ**» در آیه ۵۹ سوره «**انعام**» است که خداوند تبارک و تعالی فرمود: ﴿**وَمَا نَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا**﴾^۵ که آمدن «**مِنْ**» بر عموم جنس دلالت می‌کند. اگر بگوییم: «ما جئانی من رجل: مردی نزد من نیامد»، قبل از آمدن «**مِنْ**» احتمال دارد که کل جنس یعنی همه مردان را نفی کرده باشی یا تنها یکی از مردان را، اما پس از آمدن «**مِنْ**»، نفی جنس قطعی و مشخص می‌شود.

همچنین آیات زیر از جمله‌ی مواردی است که در آنها حرف زائد اضافه شده است:

﴿**مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ**﴾ (ملک: ۳)

﴿**مَا لَتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ**﴾ (مؤمنون: ۹۱)

﴿**مَا قَرَّبْتَ فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ**﴾ (انعام: ۳۸)

۱. و چون خواست به سوی آنکه دشمن هردوشان بود حمله آورد، گفت: ای موسی، آیا می‌خواهی مرا بکشی؟

۲. المغنی، ۴۷، البرهان، ۲۲۷/۴

۳. فرمود: چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده کنی؟

۴. موسی گفت ای هارون وقتی دیدی آن‌ها گمراه شدند چه چیز مانع تو شد که از من پیروی کنی؟

۵. چه چیز تو را مانع شد که سجده آوری؟

۶. هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر اینکه آن را می‌داند.



خداوند در آیه ۵۲ سوره «مائده» فرمود: ﴿قَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾ اگر در واژه «یسارعون» تأمل کنید، می‌بینید که خداوند در این آیه به جای «یسرعون» یسرعون، واژه «یسارعون» و به جای «الیهم» کلمه «فیهم» را به کار برده که در این امر فوائد بسیاری نهفته است: یکی اینکه فعل «یسارع» که بر مشارکت دلالت دارد، به جای «یسرع» به کار رفته است تا بر افراط و زیاده روی بیمار دلان مسلمان در روی آوردن به یهود و نصاری و دوستی با آن‌ها، واز هم پیشی گرفتن دلالت داشته باشد. دیگر اینکه معنای فعل «یدخلون» در فعل «یسارعون» گنجانده شده است تا معنای آیه به این صورت باشد: در الحاق به گروه کفار، و پیوستن به آنها و ارتباط با ایشان شتاب به خرج می‌دهند؛ یعنی در گروه آن‌ها وارد شده و از جنس آن‌ها می‌شوند.^۱



خداوند در آیه ۴ سوره «مؤمنون» فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾! این سؤال مطرح می‌شود که چرا خداوند به جای واژه «فاعلون» از واژه دیگری نظیر «مخرجون» یا «مؤدّون» استفاده نکرده است؟ خداوند متعال «فاعلون» را به کار برده تا بر شتاب کردن بدون درنگ در پرداختن حق فقیر دلالت داشته باشد؛ زیرا که فعل «اعم» از «عمل» است و بر سرعت یک چیز دلالت می‌کند. به عنوان مثال به این سخنان خداوند متعال بنگرید که می‌فرماید:

﴿الْمُتْرِكِيفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِمَادٍ﴾^۲ (فجر: ۶)

﴿وَتَبَيَّنَ لَكُمُ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ﴾^۳ (ابراهیم: ۴۵)

﴿الْمُتْرِكِيفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾^۴ (فیل: ۱)

که «فعل» در همه‌ی این آیات به معنای هلاکت بی درنگ و بدون تأخیر است. «افعلوا الخیر» یعنی این که در کار نیک شتاب کنید. و مقصود از «فاعلون» یعنی به تناوب و پیوسته پرداخت کردن زکات نه یک بار پرداخت کردن آن؛ همچنین در اینجا در لفظ «فاعلون» رازی لطیف نهفته است و آن اینکه اینان جهت رشد و نمو در زندگی تلاش می‌کنند تا با تلاش و عمل، اموال خویش را به دست آورند و سپس زکات آنچه را که به دست

۱. مجاز القرآن، ۱/۱۳۴

۲. و آنان که زکات می‌پردازند

۳. مگر ندانسته‌ای که پروردگارت با عا د چه کرد؟

۴. و برای شما آشکار گردید که با آنان چگونه معامله کردیم؟

۵. مگر ندیدی پروردگارت با پیلداران چه کرد؟



آورده‌اند بپردازند.^۱



در آیه ۶۰ سوره «توبه» توبه آمده است: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾^۲ چرا خداوند در چهار واژه اخیر به جای حرف «ل» از «فی» استفاده کرده است؟ یعنی چرا در ابتدا فرموده: «لِلْفُقَرَاءِ» و سپس در چهار واژه اخیر از «فی الرقاب» تا آخر آیه، حرف «فی» را به کار برده است؟ در جواب باید گفت که برای اعلام این نکته است که اینان از کسانی که بیشتر با حرف «ل» ذکر شده‌اند، برای گرفتن صدقه مستحق تر هستند؛ زیرا حرف «فی» برای ظرف است و افاده‌ی ظرفیت دارد و با ذکر آن یادآوری شده که این دسته از اشخاص برای گرفتن صدقات استحقاق بیشتری هستند و به منزله‌ی ظرفی هستند که «صدقات» در آنها جای می‌گیرد. همچنین از آنجا که بردگان و بدهکاران و جهادکنندگان فقیر و در راه ماندگان غریب مالی ندارند که برایشان خرج شود و آزاد کردن برده و دادن بدهی بدهکار و مجهز کردن جنگجوی فقیر و کمک‌رسانی به در راه مانده، منافعی است که به آنان تعلق می‌گیرد نه مال، پس مالی که صرف آزاد کردن برده می‌شود صاحبان آن برده فروشان آن را دریافت می‌کنند و نصیب بردگان به دست خودشان نمی‌رسد و به خودشان تعلق نمی‌گیرد. بنابراین حرف «ل» افاده کننده تملک برای مالی که صرف بردگان می‌شود آورده شده و به همین ترتیب بدهکارانی که زکات صرف پرداخت بدهی آنها می‌شود و به خودشان تعلق نمی‌گیرد این گونه هستند. از این رو حرف «فی» به همراه اینان به کار رفته است؛ و تکرار حرف ظرفیه «فی» پیش از واژه (سبیل الله) دلیلی است بر ترجیح آن بر آزاد کردن بردگان و دادن بدهی بدهکاران.

چرا در این سخن باری تعالی: ﴿كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْأَوْفِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا...﴾^۳ پیش از فعل «أضاء»، «كَلَّمَا» آمده و قبل از فعل «أظلم»، «إِذَا» به کار رفته است؟ زیرا تکرار واژه «أضاء» تکرار «اظلام» را می‌طلبد بنابراین به همراه ظلمت واژه «كَلَّمَا» آورده نشده است. مراتب «أضاء» مختلف و متنوع است و «كَلَّمَا» گوناگونی و تعدد «أضاء» روشنی بخشی را می‌رساند؛ اما «اظلام» تنها یک نوع است و به دلیل ضعف تعدد و چندگونگی در آن، واژه «كَلَّمَا» که برای تکرار است، همراه با آن به کار نرفته هرچند تصویر آن حاصل شده است؛^۴ همچنین از آنجا که گنهکاران حریص‌اند نسبت به وجود چیزی که غرض و هدفشان به آن وابسته است و این امر به امکان راه رفتن در روشنایی مرتبط است، هر زمان که با نوری مواجه می‌شوند در آن گام می‌زنند حال

۱. الکشاف، ۲۶/۳، البرهان ۸۴/۴

۲. صدقات، تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان گردآوری و پخش آن و کسانی که دلشان به دست آورده می‌شود و در راه آزادی بردگان و وامداران و در راه خدا و به در راه مانده، اختصاص دارد.

۳. هرگاه که بر آنان روشنی بخشد، در آن گام زنند و چون راهشان را تاریک کند، بر جای خود بایستند.

۴. البرهان، ۲۰۴/۴، الکشاف، ۲۲۰/۱

آنکه ایستادن و توقف شدن در اثر تاریکی این گونه نیست یعنی نسبت به تاریکی مثل روشنایی حریص نیستند.

در آیه ۲۹ سوره «مریم» آمده است: ﴿فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ فَأَوَّاكَيْفَ نَكَتَهُمْ مَنْ كَانَ فِي الْهَيْدِ صَبِيًّا﴾^۱. «کان» در زبان عربی فعل ناقصه است و مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می‌کند؛ مانند: «کان القمر بازغا: ماه تابیده بود». «کان محمد قائما: محمد ایستاده بود»؛ که نشان می‌دهد ایستادن محمد در زمان گذشته بوده است؛ اما کان همراه با صفت‌های خداوند تبارک و تعالی بر دوام و استمرار مضمون خبر در تمامی زمان‌ها دلالت می‌کند، زیرا که صفات خداوند مستمر و پیوسته است؛ چنانکه در آیه ۵۴ سوره فرقان فرموده است: ﴿وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾^۲ و در آیه ۱۳۴ سوره نساء فرموده: ﴿وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۳ و در آیه ۹۶ سوره «نساء» فرموده است: ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۴

گاهی کان برای دلالت بر دوام اموری غیر از صفات خداوند متعال به کار می‌رود؛ مانند آیه ۳۲ سوره «اسراء» ﴿... إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾^۵ و گاهی نیز فعل کان به معنای «صار» است یعنی بر تحول و دگرگونی از حالتی به حالت دیگر دلالت می‌کند؛ مانند آیه ۳۴ سوره بقره: ﴿فَسَجِدُوا لِإِلَهِسَ أَبِي وَاسْتَكْبِرُوا كَمَا مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۶ یعنی شیطان جزو کافران شد، زیرا که قبل از آنکه مأمور به سجده کردن شود، از زمره آن‌ها نبود. گاهی «کان» مانند دیگر افعال متصرف تامه است و به معنای «وجد» یافت شدن و «حدث حادث شدن» می‌باشد و فاعل را مرفوع می‌سازد؛ مانند آیه ۲۸۰ بقره که خداوند متعال فرمود: ﴿وَإِنْ كَانَ دُوعُسْرَةَ فَعِظْرَةَ إِلَى مَيْسَرَةَ﴾^۷ یعنی اگر تنگدستی یافت شد؛ و نیز آیه ۱۹۳ بقره: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً﴾^۸ یعنی هیچ فتنه‌ای موجود نباشد. اما در آیه ۲۹ سوره مریم ﴿... مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾^۹ روا نیست که فعل ناقصه «کان» به معنای حدوث و رخ دادن آن در زمان گذشته باشد، چون حضرت عیسی (ع) که یک نوزاد است اکنون قابل رؤیت است، و آنان گفته‌اند: چگونه در این حالت نوزادی با او سخن بگوییم؟ بنابراین فعل «کان» در اینجا تامه و به معنای «وجد» و «صیباً» حال است. عده‌ای گفته‌اند: «کان» در این آیه زائده است یعنی اصل جمله این گونه است: «کیف نکلم من فی المهد صیباً»؛ (چگونه با نوزادی که در گهواره است سخن بگوییم)؟ و فعل «کان» برای تأکید اضافه شده که معنای آن می‌شود: چگونه سخن بگوییم با کسی که نوزادی او و بودنش در گهواره قطعی است و اگر «کان» را زائده یا

۱. مریم به سوی عیسی اشاره کرد. گفتند: چگونه با کسی که در گهواره و کودک است سخن بگوییم؟

۲. و پروردگار تو همواره تواناست

۳. و خدا شنوای بیناست.

۴. و خدا آمرزنده مهربان است.

۵. چرا که آن همواره زشت و بد راهی است.

۶. «برای آدم سجده کنید»، پس به جز ابلیس - که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد - همه به سجده درافتادند.

۷. و اگر بدهکارتان تنگدست باشد، پس تا هنگام گشایش، مهلتی به او دهید

۸. با آنان بچنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد

۹. گونه با کسی که در گهواره و کودک است سخن بگوییم؟



تامه نگیریم، معجزه‌ای برای حضرت عیسی وجود ندارد، چون همه انسان‌ها روزی در گهواره بودند^۱.



در آیه ۱۹۱ سوره «آل عمران» آمده: **﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾**^۲ و در آیه ۱۲ سوره «یونس» خداوند فرموده است: **﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَا لِحَبِيْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا﴾**^۳ چرا خداوند در آیه‌ی نخست واژه «قیام» (ایستادن) و سپس «قعود» (نشستن) و سپس «جنب» (به پهلو خوابیدن) را ذکر کرده و در آیه دوم به عکس آن، واژه‌های «جنب، قعود و قیام» آورده است؟ زیرا کسی که زبانی به او رسیده است پیوسته دعا می‌کند که گزند و زیان از او برطرف شود. این شخص در تمامی حالات خداوند را به دعا می‌خواند که در حالت نخست دراز کشیده و از برخاستن عاجز است، در حالت دوم نشسته است و توان ایستادن ندارد و در حالت سوم در صورت توان ایستاده است؛ اما آیه‌ی سوره «آل عمران» از نماز سخن می‌گوید و قیام که شرط ادای نماز در صورت داشتن توانایی است مقدم شده و سپس واژه «قعود: نشستن» آمده در حالتی که قدرت کافی جهت ایستادن موجود نباشد و یا فردی که توان نشستن ندارد به پهلو بخوابد و نماز بخواند.



در آیه ۴۸ سوره بقره آمده: **﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾**^۴ و در آیه ۱۲۳ سوره بقره خداوند فرموده است: **﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ﴾**^۵ در آیه نخست نفی قبول شفاعت بر عدم اخذ عدل (نپذیرفتن تاوان و فدیة) و در آیه دوم نفی قبول عدل (تاوان و فدیة) بر شفاعت مقدم شده است. همچنین خدا در آیه‌ی نخست فرموده: **﴿لَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ﴾**^۶ و در آیه دوم فرمود: **﴿وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ﴾**^۷ و میان دو واژه مغایرت ایجاد کرده است؛ حال آیا این امر، چنانکه عادت عرب زبانان است، از باب توسع و دگرگونی در کلام و انتقالی از اسلوبی به اسلوب دیگر است؟ در پاسخ باید گفت که در آیه نخست کلمه‌ی **«نفس»** دو بار به کار رفته و سپس ضمیر **«منها»** آمده که احتمال دارد این ضمیر به «نفس» نخست یا «نفس» دوم بازگردد. هرچند طبق قاعده ضمیر باید به نزدیک‌ترین واژه بازگردد اما در عین حال ممکن است که به واژه‌ای دیگر نیز بازگردد. در این سخن خداوند **﴿وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ﴾** ضمیر به «نفس» نخست باز می‌گردد که شفاعت کننده برای دیگری است و خداوند تعالی خبر داده که این شفاعت از نفس نخست برای نفس دوم پذیرفتنی نیست،

۱. مجاز القرآن، ۷/۲، البرهان، ۷۱/۳، المفردات، ۴۴۵

۲. همانان که خدا را در همه احوال ایستاده و نشسته و به پهلو آریمید یاد می‌کنند

۳. و چون انسان را آسیبی رسد، ما را به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده - می‌خواند

۴. و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی از عذاب را از دیگری کفایت نمی‌کند و شفاعتی از او پذیرفته نمی‌گردد و در برابر عذاب، فدیة‌ای معادل آن از او گرفته نمی‌شود

۵. نه کسی را شفاعتی سود دهد و نه برای رهایی از آتش دوزخ یاری می‌شوند

یعنی از شفاعت کننده برای شفاعت شونده غیر قابل قبول است. در آیه **﴿وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾** در صورتی که ضمیر به شفاعت کننده بازگردد، به این معنا است که شفاعت کننده ممکن است که چیزی را به پذیرنده‌ی شفاعت پرداخت کند تا از این طریق شفاعت وی مورد پذیرش قرار گیرد؛ از این رو شفاعت بر پرداخت عدل یا فدیة مقدم شده است، زیرا فدیة نتیجه‌ی مترتب بر قبول شفاعت است؛ اما چنانچه ضمیر به **«نفس»** دوم یعنی شفاعت شده بازگردد، خداوند تبارک و تعالی این نوع گرفتن فدیة و عوض را رد کرده زیرا که شفاعت مورد پذیرش قرار نگرفته است؛ اما در آیه دوم که **«عَدْلٌ﴾** مقدم شده، خداوند پذیرش فدیة را برای شفاعت نفی کرده است؛ از این رو ضمیر در این گفته خداوند: **﴿وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾** به **«نفس»** دوم باز می‌گردد که شفاعت شده و گناهکار است، زیرا چنین مرسوم است که پرداخت فدیة از جانب گناهکار بر شفاعت مقدم گردد و این امر با مقدم شدن عدل (فدیة) شفاعت شونده بر شفاعت تناسب دارد. پس این آیه بیان می‌کند که فدیة از نفس گناهکار پذیرفته نمی‌شود و شفاعت شفاعت کننده سودی به حال او نمی‌بخشد؛ بنابراین در آیه نخست فرموده: **﴿وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً﴾** و در آیه دوم فرموده: **﴿وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ﴾**. پس در قول **﴿لَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً﴾** ضمیر به نفس نخست که شفاعت کننده برای دیگری است برمی‌گردد و در قول **﴿وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ﴾** ضمیر به **«نفس»** دوم باز می‌گردد که شفاعت شونده است؛ از این رو چنانچه شفاعت از نفس اول پذیرفته شود، به نفس دوم سود خواهد بخشید؛ خداوند پذیرش شفاعت از **«نفس»** نخست را نفی کرده و از این رو برای **«نفس»** دوم سودی ندارد. ممکن است گفته شود که مردم هم سنگ و برابرند؛ گروهی از آن‌ها خود انتخاب می‌کنند که پیش از ارائه فدیة، شفاعت شوند و عده‌ای دیگر فدیة را بر شفاعت مقدم می‌کنند؛ بنابراین خداوند هر دو گروه را ذکر کرده و با توجه یک طایفه، شفاعت و با توجه به طایفه‌ای دیگر عدل را مقدم داشته است؛ البته خداوند نسبت به حکم خود آگاه‌تر است.^۱



در آیه ۱۲۰ سوره آل عمران آمده است: **﴿إِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ رُوَانُ نُصِيبْكُمْ سَيِّئَةً يَفْرَحُوا بِهَا﴾** خداوند در توصیف حسنة (نیکی) واژه‌ی **«مس»**، و برای **«سَيِّئَةً»** (بدی) **«إِصَابَةً»** را به کار برده است؛ زیرا که فعل **«مس»** از قوت و درجه فروتری نسبت به **«إِصَابَةً»** برخوردار است؛ گویی که فرموده: آنان در زمان رسیدن اندک درجات نیکی به شما ناراحت می‌شوند و به شما حسادت می‌کنند، اما در صورتی که مصیبتی دامنگیر شما شود، خوشحال می‌شوند و از مصیبت شما شادمانی می‌کنند و از وضعیت شما احساس ناراحتی نمی‌کنند. پاک و منزّه است کسی که این کلام از آن اوست.

۱. البرهان، ۱۲۴/۱، کشف المعانی، ۹۴.

۲. گر به شما خوشی رسد آنان را بدحال می‌کند و اگر به شما گزند رسد بدان شاد می‌شوند.



در آیه ۲ سوره «حج» خداوند فرموده است: ﴿يَوْمَتُرَوْنَهَا تَنْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾^۱ اصل وقاعده در زبان عربی این است که میان مذکر و مؤنث با حرف تاء تأنیث فرق گذاشته شود؛ چنانکه گفته می‌شود: «مؤمن و مؤمنة، تائب و تائبة». اما چنانچه صفت مختص و ویژه مؤنث باشد و مذکر در آن با مؤنث اشتراک نداشته باشد، با «ت» «تانیث» نمی‌آید؛ مانند طالق (زن مطلقه)، حائض (زن حیض شده)، حامل (زن باردار)، «مرضع» (زن شیردهنده)؛ بنابراین گفته نمی‌شود: «طالقه، حائضه، مرضعه» اما چرا در آیه‌ی ﴿تَنْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ﴾ «ة» به کلمه «مرضعة» چسبیده حال آنکه این واژه تنها صفت مخصوص مؤنث است و مذکر از آن نصیب و بهره‌ای ندارد؛ آیا بهتر نبود که به جای آن گفته شود: «مرضع»؟

در پاسخ باید گفت که مرضع بدون حرف «ة»، زنی است که شیر دادن کار اوست و برای این کار آماده است هرچند در آن وقت مشغول شیر دادن نباشد، اما «مرضعة» با حرف «ة» زنی است که در حال شیردهی باشد و سینه‌هایش را به دهان نوزاد چسبانیده باشد که زن در این حالت نسبت به فرزند خود- که او را شیر می‌دهد- از مهربانی و عطف بیشتر برخوردار است؛ اما فراموشی کودک خود در حال شیردهی به خاطر هولناک بودن روز قیامت و شدت هراس و وحشت از زلزله آن روز است و سخن خداوند ﴿عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾ تأییدی بر این گفته است. همچنین نمونه دیگر کلمه حائض بدون «ة» است که به معنای زنی است که به سن حیض رسیده نه اینکه در حالت قاعدگی به سر برد. «عایشه» از پدر خویش سخن رسول اکرم (ص) را نقل کرده که فرموده است: خداوند نماز زن حائض را جز با روئند و نقاب نمی‌پذیرد. منظور از «حائض» در اینجا زنی نیست که در حال حیض باشد، زیرا که خداوند نماز چنین زنی را، چه با حجاب چه بدون حجاب، قبول نمی‌کند؛ چون نمازی بر عهده او نیست و مراد از زن «حائض» در اینجا کسی است که به سن حیض رسیده باشد.^۲

اینک در راز شگرف این سخن خداوند تأمل کنید که می‌فرماید: ﴿وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا﴾^۳ (حج: ۲) خداوند متعال در این آیه لفظ ﴿كُلُّ حَامِلٍ﴾ را به کار نبرده است، زیرا «حامل» ممکن است بر زن آماده‌ی آبستنی یا زنی که در اوایل دوره بارداری است اطلاق شود؛ بنابراین چنانچه لفظ ﴿ذَاتِ حَمْلٍ﴾ به کار رود به معنای زنی است که بارداری وی نمایان شده و آماده‌ی زایمان است و با این تعبیر شدت زلزله روز قیامت و نیز هول و هراسی که زن شیرده و زن باردار آماده‌ی زایمان را دچار سرگردانی و فراموشی می‌کند، آشکار می‌شود.



خداوند در آیه ۱۵۴ سوره اعراف فرموده است: ﴿وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ﴾ حال آنکه اصل این آیه

۱. روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده‌ای آن را که شیر می‌دهد از ترس فرو می‌گذارد

۲. الکشاف، ۴/۳

۳. حج، ۲

«و لما سکت موسی عن الغضب» است، اما از آنجا که خشم بر موسی غلبه کرده و همه‌ی رفتارهای او از روی خشم بوده، گویی که خشم و غضب پس از غلبه بر موسی، به او فرمان می‌داده که فلان کار را انجام بده، یعنی الواح تورات را بینداز و سر برادرت را بگیر؛ و از این رو «عن موسی» بر غضب مقدم شده است.^۱



در آیه ۶ سوره انسان آمده است: «عینا یشرب بها عباد الله»^۲ که منظور «یشرب منها» است یعنی چشمه‌ای که از آن می‌نوشند. عده‌ای گفته‌اند که معنای فعل «یروی» (سیراب شدن) در فعل «یشرب» (نوشیدن) گنجانده شده است، زیرا فعل شرب با حرف «باء» متعدی نمی‌شود، از این رو از این لفظ سیراب شدن و نوشیدن (ری و شرب) با هم اراده شده است. همچون آیه ۲۵ سوره «شوری» که خداوند متعال فرموده: «و هو الذی یقبل التوبة عن عباده»^۳ و حرف «عن» را در آن به کار برده، چرا که فعل «یتوب» متضمن معنای دو فعل «یعفو» عفو کردن و «یصفح» بخشیدن است. همچنین خداوند در آیه ۵۴ سوره «مائده» فرموده است: «أذلة علی المؤمنین أعره علی الکافرین»^۴ و حرف «علی» را برای «أذلة» به کار برده است در حالی که می‌گوییم «ذلل له» نه «ذل علیه»؛ اما به این دلیل که آیه متضمن معنای مهربانی و عطوفت و مهرورزی است «أذلة علی» آمده است.^۵



خداوند در آیه ۱۷۹ سوره بقره فرموده است: «ولکم فی القصاص حیاة»^۶؛ اصل این بوده که «بالتقاص» گفته شود، زیرا قصاص سبب حیات و زندگی است و حرف باء برای سببیت به کار می‌رود، اما در اینجا حرف «فی» ظرفیه ترجیح داده شده تا خداوند بیان کند که قصاص مکان و ظرفی برای حیات و زندگی است و همه‌ی حیات در قصاص جای دارد و آیه برای ترغیب آمده است. اگر خداوند فرموده بود: «ولکم بالقصاص حیاة» و قصاص را با حرف «ب» ذکر کرده بود، بخشش و عفو از قصاص خارج می‌شد، اما حرف «فی»، عفو در قصاص را مجاز دانسته است. همچنین خداوند «قصاص» را به شکل معرفه و «حیاة» را به شکل نکره آورده است که این امر بدین معناست که زندگی بسیار با اهمیت، مفید و فراگیر است، زیرا که قصاص سبب زندگی دو شخص می‌شود؛ یکی قاتل که اگر قصد قتل کند و از قصاص آگاه باشد، از این کار خودداری می‌کند و دیگری مقتول که از قتل در امان می‌ماند و بدین ترتیب قاتل نیز از قصاص نجات می‌یابد؛ و چون «حیاة» فراگیرتر است به صورت نکره

۱. کشاف، ۲/۱۲۰

۲. چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند

۳. و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد

۴. با مؤمنان، فروتن، و بر کافران سرفرازد

۵. البرهان، ۳/۳۳۸

۶. و ای خردمندان، شما را در قصاص زندگانی است



آورده شده است.^۱



خداوند در آیه ۵۶ سوره «سوره» فرموده است: ﴿إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲ «رحمة» مؤنث لفظی است و قاعده این بود که جهت تناسب با آن، واژه‌ی قریب را با «ة» بیاورد. در پاسخ باید گفت که شاید قریب را بر اساس تفسیر رحمت به عفو، بخشش و آمرزش به صورت مذکر آورده باشد و «قریب» که خبر است حمل بر معنا شده باشد که عبارت ﴿هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي﴾^۳ مؤید این مدعاست؛ چرا که خداوند نفرمود: «هذه رحمة» و شاید هم این امر برای تفاوت گذاشتن میان «قریب» به معنای نسب و «قریب» به معنای نزدیک از حیث مکانی باشد، چنانکه می‌گوییم: «هذه قریبتی فی النسب»: (این در نسبت از نزدیکان من است) و «قریبی من المكان» (ت نزدیک من است از حیث مکانی)؛ و شاید این امر با در تقدیر گرفتن مکان باشد؛ یعنی اصل آن «رحمة الله مکان قریب» باشد. «اخفش» بر این باور است که رحمت به معنای باران است و واژه‌ی قریب به خاطر آن مذکر آورده شده است و عده‌ای گفته‌اند که «قریب» بر وزن «فعلیل» است و برای مذکر و مؤنث به شکل یکسان به کار می‌رود؛ چنانکه در این سخن باری تعالی در آیه ۷۸ یس خداوند به جای «رمیمة» از «رمیم» استفاده کرده است: ﴿وهی رمیم﴾^۴

برخی گفته‌اند: این از جمله‌ی مواردی است که موصوف در آن حذف شده و صفت جای آن را گرفته است؛ یعنی اصل عبارت ﴿رحمة الله شیء قریب﴾ است؛ مانند آیه ۱۷ سوره «شوری»: ﴿وما یدرک لعل الساعة قریب﴾^۵ که با توجه به این که «ساعة» مؤنث است، «قریبة» نیامده، زیرا «ساعة» در اینجا به معنای وقت است یا این که به این معناست: ﴿ایتانها قریب﴾ (آمدنش نزدیک است) است. و الله أعلم.



در آیه ۹۵ سوره انعام آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾^۶ چگونه اسم فاعل «مُخْرِج» پس از فعل مضارع «يُخْرِج» آمده است؟ آیا «مُخْرِج» معطوف بر «يُخْرِج» است؟ در پاسخ باید گفت که «مخرج» معطوف بر «فالق الحب و النوى» است نه بر فعل «يخرج»، زیرا که جمله «يخرج الحي من

۱. البرهان، ۳/ ۳۰۸، الکشاف، ۱/ ۳۳۳

۲. رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است

۳. این رحمتی از جانب پروردگار من است

۴. این استخوان‌ها را که چنین پوسیده است

۵. تو چه می‌دانی شاید رستاخیز نزدیک باشد

۶. خدا شکافنده دانه و هسته است. زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد.

المیت» مبین جمله «فالق الحب و النوی» است و با آن در معنا مناسبت دارد، زیرا که شکافتن دانه و هسته از جنس در آوردن زنده از مرده است و اصل در این آیات به کار بردن صیغه اسم فاعل بوده است؛ همچون «فالق الحب و النوی و فالق الإصباح و یخرج الحی من المیت و جاعل اللیل سکناً» (شکافنده دانه و هسته، شکافنده روشنائی، بیرون آورنده زنده از مرده و قرار دهنده شب برای آرامش)؛ اما در اینجا و تنها در همین توصیف، از اسم فاعل به فعل مضارع عدول شده و «یخرج الحی من المیت» برای به تصویر کشیدن زنده از مرده و تداعی آن در ذهن شنونده است؛ که این تصویرگری با فعل مضارع دلالت‌کننده بر تجدد حاصل می‌شود نه با اسم فاعل یا فعل ماضی. شکی نیست که بیرون آوردن زنده از مرده، از حیث نشان دادن قدرت خداوند مشهورتر از عکس آن است، و از این رو شایسته است که با آن آغاز شود و نوع دوم یعنی خارج کردن مرده از زنده، از آن نشأت می‌گیرد.

از زمره مواردی که فعل مضارع دلالت بر تجدد می‌کند و تداعی کردن تصویر در ذهن است، سخن باری تعالی در آیه ۶۳ سوره «حج» است که می‌فرماید: «الَّذِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَصَبَّحَ الْأَرْضَ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»^۱ که خداوند فعل «تصبح» را با هدف مبالغه و اغراق در محقق ساختن سرسبزی زمین به جای «أصبحت» به کار برده است؛ زیرا که مقصود از فرو فرستادن آب سرسبزی زمین است و اصل این بود که گفته شود: «أنزل و أصبحت»؛ و از این دست است آیه ۹ سوره «فاطر»: «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فُسْقَنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَمِيَّةٍ»^۲ که خداوند متعال فعل مضارع «تُثیر» را بین دو فعل ماضی «أرسل» و «سقناه» به کار برده است؛ که این امر برای مبالغه و اغراق در واقعی نشان دادن برانگیختن ابرها به وسیله بادها، برای شنوندگان و تداعی آن در اذهان آنهاست، گویی که برانگیخته شدن ابرها با بادها تصویری حاضر و قابل مشاهده است. همچنین در آیه ۳ سوره «فاطر» آمده: «... هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يُرْزَقُ»^۳ که خداوند متعال فعل مضارع «یرزق» را آورده تا دلالت بر تجدد و حدوث کند و در صورتی که اسم فاعل «رازقکم» را به کار برده بود، هرگز این تصویر زیبا را در بر نداشت؛ بنابراین رزق و روزی هر بار پس از بار دیگر تجدید می‌گردد.

همچنین در آیه ۱۴ و ۱۵ سوره بقره فرموده است: «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ وَاللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»^۴

قاعده این بود که خداوند بگوید: «اللَّهُ مُسْتَهْزِئُ بِهِمْ» و آن را به صیغه اسم فاعل بیاورد، چنانکه آنان گفته‌اند: «نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ» اما خداوند فعل مضارع «یستهزئ» را به کار برده تا بر واقع شدن پیوسته و دمامد استهزاء و ریشخند آنان دلالت کند تا بدین گونه استهزاء و ریشخند آنان، بلاء و مصیبتی از جانب خداوند بوده که پیوسته بر آنها نازل می‌گشته است. همان‌طور که آوردن فعل مضارع پس از اسم دلالت بر تجدد و تداعی کردن تصویر دارد، آوردن فعل ماضی پس از اسم نیز این‌گونه است؛ مثلاً به آیه ۳ و ۴ سوره عادیات بنگرید:

۱. آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان، آبی فرو فرستاد و زمین سرسبز گردید؟ آری، خداست که دقیق و آگاه است.

۲. و خدا همان کسی است که بادها را روانه می‌کند پس بادها ابری را برمی‌انگیزند و ما آن را به سوی سرزمینی مرده راندیم

۳. آیا غیر از خدا آفریدگاری است که شما را روزی دهد؟

۴. ما فقط آنان را ریشخند می‌کنیم، خدا است که ریشخندشان می‌کند.



﴿فَالْمَغِيرَاتِ صُنْبًا قَاتِرْنَ بِهِ تَقَعَا﴾^۱ که فعل «أثرن» بر اسم «مغیرات» عطف شده و حکمت این امر تداعی کردن این عمل در نفس است که از طریق آوردن فعل پس از اسم، به دلیل مغایرت و ناسازگاری که میان این دو هست، حاصل می‌شود و تداعی کردن با آوردن فعل پس از اسم، رساتر و بلیغتر از تداعی با اسمهای معطوف بر هم است.

خداوند متعال در آیه‌های ۶ و ۷ سوره حمد می‌فرماید: ﴿اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾. در این آیه چند نکته‌ی قابل تأمل وجود دارد: نخست اینکه چرا خداوند متعال از همان ابتدا فرموده است: «اهدنا صراط الذین انعمت علیهم» و اول «اهدنا الصراط المستقیم» را آورده است؟ دوم اینکه چرا از مؤمنان، با اسم موصول «الذین انعمت علیهم» تعبیر کرده و عبارت «صراط المنعم علیهم» را مثل «المغضوب علیهم» به کار نبرده است و چرا «غیر الذین غضبت علیهم» نگفته است؟ سوم اینکه چرا هدایت را نعمت برشمرده است؟

در پاسخ به سؤال نخست باید گفت: فایده نخست آوردن «صراط الذین انعمت علیهم» تأکید، به دلیل تکرار موجود در آن است، و دیگر این که آگاهی می‌دهد از این که راه مستقیم، به رساترین و بلیغ‌ترین وجه، راه مسلمانان است. چنانکه می‌گویید: «هل أدلك علی أكرم الناس و افضلهم فلان»: (آیا گرامی‌ترین مردم و برترین آن‌ها را به تو نشان دهم؟) که این کلام در توصیف بخشش و دهش آن شخص از کلام «هل أدلك علی فلان الأكرم، الأفضل»: (آیا فلان شخص که گرامی‌ترین و برترین است را به تو نشان دهم؟) رساتر است؛ زیرا در عبارت اول، نخست او را به صورت مجمل معرفی کردید و سپس مفصلاً او را توصیف کرده اید و بدین ترتیب او را سمبل بخشندگی و کرم قرار داده‌اید.

اما در پاسخ به سؤال دوم باید گفت: خداوند به دلیل عظمت منزلت مؤمنان و شناخته بودنشان نزد هر شنونده و خواننده‌ای، آنها را با اسم موصول بیان کرده است؛ همچنین فرموده: «انعمت علیهم» و نعمت را به ضمیر خدای بزرگ اسناد داده و در زمان بیان غضب از آن عدول کرده و فرموده است: «غیر الذین غضبت علیهم» که این امر به خاطر رعایت ادب به هنگام خطاب با نسبت دادن نیکی به خداوند متعال است. چنانکه فرموده است: «بیدک الخیر» خیر در دست تو است و فرموده: «والشر» هر چند خوبی و بدی هر دو به دست اوست؛ اما خیر به خداوند تعالی نسبت داده می‌شود، چنانکه ابراهیم (ع) در آیه ۸۰ سوره شعراء می‌گوید: ﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾^۲ که به جای «مرضت»، فعل امرضی را به کار نبرده و بیماریش را به خودش نسبت داده نه به خداوند، و سپس گفته است: ﴿الذی خلقنی﴾^۳ و ﴿والذی هو یطعمنی و یسقینی﴾^۴ اینک در پاسخ حضرت «خضر» (ع)

۱. و صبحگاهان هجوم آردند با آن یورش، گردی برانگیزند

۲. به راه راست ما را راهبر باش راه آن‌هایی که برخوردارشان کرده‌ای، همانان که نه درخور خشم‌اند و نه گم‌گشتگان

۳. و چون بیمار شوم او مرا درمان می‌بخشد

۴. و قسم به کسیکه مرا آفریده

۵. و آن‌کس که او به من خوراک می‌دهد و سیرام می‌گرداند

تأمل کنید که در آیه ۷۹ سوره «کَهِف» درباره‌ی معیوب کردن کشتی گفته است: ﴿فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا﴾ که معیوب کردن را به خود نسبت داده، اما در آیه ۸۱ همین سوره در خصوص کشتن کودک می‌گوید: ﴿فَأَرَدْنَا﴾؛ و سپس درباره‌ی بازسازی دیوار به منظور رعایت ادب با پروردگار خویش می‌گوید: ﴿فَأَرَادُوا رَبَّكَ﴾ از این جمله است آیه دهم سوره «جَن» که می‌فرماید: ﴿وَإِنَّا لَأَنْتَرِي أَسْرًا بِدِينِنَا فِي الْأَرْضِ أَمَّا رَبُّنَا فَهُمُ الرَّشِدُ﴾ که رشد را به خداوند نسبت داده و فاعل (خداوند) را در کنار کلمه «شَر» نیاورده است. در پاسخ به نکته سوم باید گفت که خداوند هدایت را با عبارت «أَنْعَمْتَ» بیان نموده است، گویی که هدایت یک نعمت، و لذتی است که نفس به سوی آن گرایش می‌یابد.



خداوند متعال در سوره «کَهِف» می‌فرماید:

﴿سَأَتَّبِعُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (کَهِف: ۷۸)

﴿ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (کَهِف: ۸۲)

﴿فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا﴾ (کَهِف: ۹۷)

در داستان حضرت خضر، خداوند متعال ﴿مَالِمُ تَسْطِعُ﴾ را با حرف «تاء» آورده اما در آیه‌ی دوم فرموده: ﴿مَالِمُ تَسْطِعُ﴾ و «تاء» را حذف کرده است. در آیه نخست حرف «تاء» ذکر شده، زیرا حضرت «خضر» به حضرت «موسی» علیهم السلام وعده داد که شرح و تفسیر کارهای خود را به او بگوید و چون به وعده خود جامه عمل پوشاند و حکمت کارهای خود را برایش شرح داد گفت: ﴿ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ و حرف «تاء» را حذف کرد، زیرا آن را در آیه‌ی نخست ذکر کرده بود و در آیه‌ی دوم به قرینه‌ی آیه‌ی اول حذف کرد؛ همچنین مقام سخن در آنجا اختصار و ایجاز را می‌طلبیده پس حرف «تاء» حذف شده است؛ اما در داستان «ذو القرنین» فعل ﴿اسْطَاعُوا﴾ به مفعول مرکب «أَنْ يَظْهَرُوهُ» که مصدر مؤول است، تعلق گرفته تا تخفیف فعل به همراه آن تناسب داشته باشد؛ اما چون مفعول «نَقْبًا» مفرد و خفیف است، فعل ﴿اسْطَاعُوا﴾ به همراه آن به شکل کامل و بدون حذف حرف «تاء» آمده است. همچنین احتمال دارد که عدم حذف «تاء» در این سخن خداوند

۱. خواستم آن را معیوب کنم

۲. پس خواستیم

۳. خدایت خواست

۴. و ما درست نمی‌دانیم که آیا برای کسانی که در زمین‌اند بدی خواسته شده یا پروردگارشان بر ایشان هدایت خواسته است؟

۵. به زودی تو را از تأویل آنچه توانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت

۶. این بود تأویل آنچه توانستی بر آن شکیبایی ورزی.

۷. در نتیجه، اقوام وحشی نتوانستند از آن مانع بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند.



﴿وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا﴾ به جهت مناسبت با سختی و مشقت در سوراخ کردن سد باشد که با این حال آنان یعنی یاجوج و ماجوج نتوانستند کشتی را سوراخ کنند؛ از این رو حرف «تاء» را در فعل «استطاعوا» به منظور بیان شدت و سختی این کار ذکر کرده و کار سنگینتر را با فعلی «ثقیل» آورده است.^۱



در آیه ۱۱۳ سوره «هود» خداوند فرموده است: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسِكُ الثَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن﴾^۲ وقتی خداوند سبحان، از تکیه و اعتماد به کافران و مشرکان نهی نموده است، خبر داده که مجازاتشان، رسیدن آتش به آنان است بدون آنکه بسوزاند؛ بنابراین سوزاندن مجازات کافران و مشرکان، و گرفتار آتش شدن مجازات تکیه کنندگان به ظالمان است. اینک به بلاغت قرآن و نیز شگفتی تعبیر و بیان در این سخن باری تعالی بنگرید که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُفُوا بِرِجَالِكُمْ لَا تَرَوْنَ عَنْكُمْ ظِلْمَ رَبِّكُمْ فَذُكِّرُوا بِالْحَقِّ وَلَا تَخْلِفُوا أَلْسِنَتَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامِ﴾^۳ (مریم: ۴۵)

به ادب حضرت «ابراهیم» (ع) در زمان سخن گفتن با پدرش بنگرید، زمانی که به او گفت: «إِنِّي أَخَافُ» و تصریح نکرد که گرفتار عذاب خواهد شد، بلکه خوف خود را بیان کرد سپس گفت: ﴿أَخَافُ أَنْ يَمْسَكَ﴾ و آن را با لفظ «مس» بدون مجازات یا عذاب ذکر کرد. سپس به قصد دلجویی، عذاب را به شکل نکره آورد و فرمود: ﴿عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ﴾ و صفتی دیگری را نظیر جبار یا منتقم برای خداوند ذکر نکرد که همه‌ی این الفاظ حاکی از ادب اوست. همچنین کلمه «الرحمن» در سوره‌ی مریم تکرار شده است، زیرا وقتی خدای متعال این سوره را با عبارت ﴿ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَّرِيًّا﴾^۴ آغاز کرده است، با تکرار واژه‌ی «الرحمن» که به شکل مبالغه آمده، بر عظمت رحمت و فراگیر بودن آن تأکید کند.



در آیه ۱۲۵ سوره «صافات» آمده: ﴿أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾^۵ خداوند متعال در این آیه فعل «وتذرون» را به کار برده و فعل «وتدعون» را استعمال نکرده حال آنکه «يَدْعُ» به معنای «يَذَرُ» و «يَتْرُكُ» است؛ زیرا اگر فرموده بود «وتدعون أحسن الخالقين» و فعل «تَدْعُونَ» را که به معنای «تذرون و تتركون» است می‌آورد، خواننده دچار سردرگمی می‌شد، زیرا که پیش از آن «أَتَدْعُونَ بَعْلًا» آمده و «تدعون بعلا» از باب دَعَا، يدعو است و با فعل «تَدْعُونَ» به معنای «تتركون» فرق دارد؛ و اگر خواننده به شکل «أَتَدْعُونَ بَعْلًا

۱. تفسیر ابن کثیر، ۱۰۰/۳، کشف المعانی، ۲۴۴

۲. و به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل شوید که آتش دوزخ به شما می‌رسد و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود

۳. پدرجان، من می‌ترسم از جانب خدای رحمان عذابی به تو رسد.

۴. این یادی از رحمت پروردگار تو درباره بنده‌اش زکریاست.

۵. آیا «بعل» را می‌پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی‌گذارید؟!

وَتَدْعُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ تلاوت می کرد، دو فعل شبیه هم می شدند، به‌ویژه آنکه خط مصحف امام، بدون نقطه و حرکت بوده است؛ همچنین معنای «یذّر» اخص از «یدع» است، زیرا «یدع» به معنای رها کردن چیزی از سر اعتناء و توجه است و معنای لفظ ودیعه در آن نهفته است، اما «یذّر» به معنای ترک کردن به شکل مطلق همراه با روی گردانی و عدم پذیرش است که سیاق آیه با این امر تناسب دارد، و مقصود از این آیه، تقبیح رویگردانی آنان از پروردگارشان است. «راغب اصفهانی» گفته است: «یذّر الشيء أي يقذفه لقلته اعتداده به: یعنی چیزی را به دلیل اهمیت کم آن دور می اندازد.» از این رو خداوند فرموده است: **فَذَرُّهُمُ وَإِيْفِتْرُونَ**^۱ و سپس فرموده: **وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا**^۲ و **وَيَذَرُكَ وَالْهَتَكَ**^۳.



خداوند در آیه ۳۶ سوره آل عمران فرمود: **وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى**^۴ قاعده و اساس و نیز قیاس نزد عامه‌ی مردم این است که گفته شود: «و لیس الذکر کالذکر»: یعنی (دختر همچون پسر نیست) اما در این آیه حرف کاف تشبیه بر سر مشبه آمده نه مشبه‌به، و خداوند از قاعده‌ی فوق عدول کرده است؛ زیرا که معنای آیه بدین صورت است: (پسری که همسر عمران آن را طلب کرد مانند دختری که به وی داده شده نیست). اما در علم خداوند، در آینده این دختر برتر از پسر است، زیرا که مادر پیامبر خدا حضرت عیسی صاحب معجزه خواهد شد.^۵ از آن جمله است آیه ۲۷۵ سوره بقره: **قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا**^۶ حال آنکه اصل این بوده که گفته شود: «إنما الربا مثل البيع»، زیرا که سیاق کلام درباره ربا است نه داد و ستد، اما آنها کلام را تغییر دادند، زیرا با گستاخی که داشتند ربا را در جایز بودن اصل، و داد و ستد را فرع و ضمیمه‌ی آن قرار دادند و اعتقاد آن‌ها به حلال بودن ربا به جایی رسیده بود که آن را در حلال بودن اصل قرار دادند و داد و ستد را به ربا تشبیه کردند.^۷



خداوند در آیه ۲۶ سوره نحل فرمود: **فَأَنذَرْتُ اللَّهَ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْفِهِمْ**^۸ چگونه خداوند فرموده: سقف از بالای سرشان بر آنان فرو ریخت، مگر جز این است که سقف از بالا فرو می‌ریزد؟

۱. پس آنان را با آنچه به دروغ می‌سازند واگذار.

۲. آنچه از ربا باقی مانده است واگذارید.

۳. تو و خدایانت را رها کند؟

۴. و پسر چون دختر نیست

۵. البرهان، ۴۲۶/۳

۶. گفتند: دادوستد صرفاً مانند رباست.

۷. البرهان، ۴۲۷/۳

۸. ای خدا از پایه بر بنیانشان زد، در نتیجه از بالای سرشان سقف بر آنان فرو ریخت



زیرا اعراب در صورتی که کسی مالک جایی شود می‌گویند: «سقط علیه موقع کذا»: یعنی (فلان مکان بر او افتاد)، هر چند آن مکان در زیر پای آن شخص است نه بالای سر او؛ بنابراین عبارت ﴿من فوقهم﴾ در کلام خداوند متعال بر فوقیت حقیقی دلالت دارد نه فوقیت مجازی که محتمل معنای ﴿تحت﴾ نیز هست. مقابله در این کلام خداوند ﴿فَأَنَّى اللَّهُ بُنِيَانَهُمُ مِنَ الْقَوَاعِدِ﴾ بسیار نیکوست؛ خداوند سبحان این احتمال را که شاید گمان شود که فروریختن سقف از زیر است، رفع کرده، زیرا که بسیاری از سقف‌ها برای گروهی از مردم کف خانه و برای گروهی دیگر سقف خانه هستند، بنابراین خداوند این احتمال را با فعل «خَرَّ» از بین برده است؛ چون این لفظ برای آنچه که از بالا به پایین می‌ریزد کاربرد دارد و همچنین با دو واژهی «علیهم» و «من فوقهم» این احتمال را زدوده است، و با وجود این دو واژه معنای آیه بدین صورت است: «سقف بر آن‌ها فرو ریخت و آنها در زیر آن بودند».



در سوره «انعام» آیه ۷۴ آمده است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرِزْ﴾^۱ قرآن غالباً به ذکر اشخاص یا اماکن بهایی نمی‌نهد، بلکه مهم بیان داستان‌ها عبرت گرفتن از آنها است. به‌عنوان مثال در آیه ۳۵ سوره بقره فرموده است: ﴿أَسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾^۲ که منظور از زوجک، «حواء» است زیرا همسر او کسی جز «حواء» نیست؛ و نیز در آیه ۲۱ سوره یوسف فرموده است: ﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ﴾^۳ که منظور از «الذی»، «عزیز مصر» است؛ و نیز آیه ۲۷ مائده: ﴿وَآتِلْ عَلَيْهِمُ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ﴾^۴ که مقصود از دو فرزند آدم قابیل و هابیل هستند؛ و نیز آیه ۲۵۸ بقره: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ﴾^۵ که منظور نمرود است. همچنین قرآن گاهی اشخاص را با توصیف کامل و بدون آوردن اسم بزرگ می‌دارد؛ مانند آیه ۲۲ نور: ﴿وَلَا يَأْتِلُ أَوْلَافِ الْفَضْلِ مِنْكُمْ﴾^۶ که منظور ابوبکر است، و آیه ۳۳ سوره زمر: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾^۷ که مراد حضرت محمد ص است، و کلام ﴿وَصَدَّقَ بِهِ﴾^۸ که مراد ابوبکر است. همچنین قرآن کریم افراد را با توصیف ناقص تحقیر می‌کرد؛ مثل آیه ۳ سوره کوثر که می‌فرماید: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾^۹ که مراد «عاص بن وائل» است؛ و نیز آیه‌ی ۶ سوره حجرات: ﴿إِنْ جَاءَكَ فَاسِقٌ بِنِيَاءٍ﴾^{۱۰}

۱. الکشاف، ۴۰۷/۲، ۶۷/۳، البرهان، ۴۴۲/۲

۲. و یاد کن هنگامی را که ابراهیم به پدر خود «آزر» گفت.

۳. خود و همسرت در این باغ سکونت گیر

۴. و آن کس که او را از مصر خریده بود به همسرش گفت

۵. و داستان دو پسر آدم را به‌درستی بر ایشان بخوان

۶. آیا از حال آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود و بدان می‌نازید و با ابراهیم درباره پروردگارش مجامعه می‌کرد، خبر نیافتی؟

۷. و سرمایه‌داران و فراخ دولت‌ان شما نباید از دادن مال به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند.

۸. و آن کس که راستی آورد

۹. و آن را باور نمود

۱۰. دشمنت خود بی تبار خواهد بود.

۱۱. اگر فاسقی برایتان خبری آورد

که مراد «ولید بن عقبه» است. اما چرا قرآن در آیه‌ی نخست صراحتاً نام «آزر» را ذکر کرده است؟ عده‌ای در پاسخ گفته‌اند که آزر نام بتی است و در کلام حذف رخ داده که تقدیر آن به این صورت است: «دع عبادة آزر»: یعنی عبادت آزر را رها کن. برخی گفته‌اند: آزر اسم پدر اوست و از آنجا که در زبان پدر بر پدر بزرگ نیز اطلاق می‌شود، فایده آوردن اسم آزر رفع این احتمال است؛ چنانکه در آیه ۳۸ سوره یوسف فرموده است: ﴿أَبَايَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾!

ممکن است کسی بپرسد چرا اسم مریم در آیه ۱۲ سوره تحریم ﴿وَمَرْيَمَ ابْنَةَ عِمْرَانَ﴾ و همچنین در سی جای قرآن کریم صراحتاً ذکر شده است. در این کار حکمت عظیمی نهفته است و آن اینکه وقتی نصاری در مورد مریم و فرزندش چیزهای نادرست زیادی گفتند، خداوند در دفاع از مریم و مصون داشتن او از گفته‌های آنان، نام او را آشکارا و به کنایه ذکر کرده تا بر عبودیت و بنده بودن مریم که صفت اوست، تأکید ورزد. همچنین از آنجا که عیسی پدر ندارد و اعتقاد به این امر واجب است؛ پس اگر نام عیسی با نسبت دادن به مادرش تکرار شود، قلب‌ها این اعتقاد واجب مبنی بر پدر نداشتن و منزه کردن مادر پاک او را از سخن یهود درک و احساس می‌کنند؛ بنابراین باری تعالی در آیه ۵۰ سوره مؤمنون فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً﴾



خداوند متعال در آیه ۳۸ سوره انعام فرمود: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ﴾ درباره‌ی این آیه چندین ملاحظه وجود دارد: نخست اینکه چرا خداوند نفرمود: ﴿أُمَّمٌ أَمْثَلُكُمْ﴾ و «أمم» را به شکل جمع و «دابة» و «طائر» را به شکل مفرد آورده است؟ دوم اینکه چرا خداوند نفرمود: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَا طَائِرٍ﴾ و افزودن دو صفت ﴿فِي الْأَرْضِ وَيَطِيرُ﴾ به چه معناست؟ سوم اینکه چرا نفرمود: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ﴾؟

در پاسخ به نکته نخست باید گفت که کلمه «دابة و طائر» بر معنای استغراق و عمومیت دلالت دارند، از این رو قول خداوند ﴿إِلَّا أُمَّمٌ﴾ حمل بر معنا شده و جمع آمده است.

در پاسخ به نکته دوم باید گفت: که این امر بر تعمیم و احاطه برداشتن دلالت دارد؛ گویی که گفته شده: هیچ جنبنده‌ای در سرتاسر آسمان‌ها و زمین هفتگانه نیست و هیچ پرنده‌ای در فضای آسمان وجود ندارد که با بال‌هایش پرواز کند، مگر اینکه گروههایی نظیر شما هستند. همچنین امکان دارد که گفته شود: از آنجا که پریدن

۱. پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب

۲. و مریم دختِ عمران

۳. و پسر مریم و مادرش را نشانه‌ای گردانیدیم

۴. و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند مگر آنکه آن‌ها نیز گروه‌هایی مانند شما هستند.



برای عاقلان نظیر جن و ملائکه نیز به کار می‌رود، اگر که خداوند **﴿بِحِجَابِهِ﴾** را به کار نبرده بود، این احتمال وجود داشت که عقلاء در این تقسیم وارد شوند؛ از این رو گفته شده **﴿بِحِجَابِهِ﴾** تا پرواز پرنده غیر عاقل را مد نظر قرار دهد. در پاسخ به نکته سوم باید گفت: چنانچه خداوند فرموده بود: **﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ﴾** از ظاهر عطف در آیه این گمان ایجاد می‌شد که منظور **«لا طائر فی الأرض»** است و همچنین گمان می‌شد که آیه به پرنده‌های زمین مانند مرغابی و مرغ اختصاص دارد، اما با آمدن **﴿بطیر بحیجابِهِ﴾** این گمان از بین برطرف شده است.^۱

قرآن دائماً در صورتی که ایجاد شدن این دو گمان را در آیه‌ای محتمل بداند، وصفی ذکر می‌کند که این احتمال را رفع کند. چرا که این قرآن از جانب خداوند جهانیان فرو فرستاده شده است. در سخن باری تعالی آمده: **﴿ذَلِكَ قَوْلُهُمْ يَا قَوَاهِمُ﴾**^۲ چرا خداوند واژه‌ی **﴿بِأَفْوَاهِهِمْ﴾** را آورده حال آنکه سخن همیشه از دهان خارج می‌شود و مجرای دیگری غیر از دهان ندارد؟ واژه **﴿بِأَفْوَاهِهِمْ﴾** آورده شده تا این نکته را گوشزد کند که این سخنی است بدون دلیل، بی پایه و اساس و تنها از زبان خارج شده بدون آنکه حجت یا برهانی آن را مستند سازد؛ همیشه سخن معنادار است که در دل کارگر می‌افتد و سخن بی معنا تنها یک کلام زبانی است. عده‌ای گفته‌اند: **﴿بِأَفْوَاهِهِمْ﴾** این گمان را که کلام آنها حدیث نفس یا نجوای درونی نیست، برطرف می‌کند؛ چنانکه در آیه‌ی ۸ سوره‌ی «مجادله» آمده است: **﴿وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ﴾**.

همچنین در آیه ۱۴۱ سوره انعام آمده است: **﴿كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ﴾**^۳ با وجود آنکه واضح است که میوه را زمانی می‌خوریم که درخت ثمر دهد، اما فایده آوردن **﴿إِذَا أَثْمَرَ﴾** این است که آیه خوردن میوه را از همان ابتدا و به صورت کال مباح می‌داند. همچنین از آن جمله است آیه ۵ سوره «فلق» که می‌فرماید: **﴿مَنْ شَرَّ حَاسِدًا إِذَا حَسَدَ﴾**^۴. چرا پس از واژه حاسد عبارت **﴿إِذَا حَسَدَ﴾** آمده است؟ یعنی در صورتی که حسد او آشکار شود و بر اساس اقتضای آن عمل کند؛ چون در صورتی که اثر حسادت آشکار نشود، هیچ ضرر و زیانی از حسادت حسود متوجه دیگران نمی‌شود، بلکه تنها به خود او زیان خواهد زد؛ زیرا در صورتی که حسود اثری از حسد خود بر دیگران نیابد، غصه خواهد خورد. از «عمر بن عبدالعزیز» نقل شده که گفته است: هیچ ظالمی را شبیه تر به مظلوم از فرد حسود ندیدم یعنی حسود به خودش هم زیان می‌زند.

۱. الکشاف، ۲/۲۱۷، البرهان، ۲/۴۲۶

۲. این سخنی است باطل که به زبان می‌آورند

۳. البرهان، ۲/۴۲۷

۴. و در دل‌های خود می‌گویند

۵. ز میوه آن - چون ثمر داد - بخورید

۶. و از شرّ هر حسود، آن گاه که حسد ورزد.

اما چرا خداوند واژه‌ی «انفثات» را در عبارت «**الْتَفَّاتُ فِي الْمَقَدِّ**»^۱ به شکل معرفه و «غاسق» و «حاسد» را نکره آورده است؟ پاسخ: خداوند «**نفثات**» را معرفه آورده است، زیرا که همهی «**نفثات**» یا همان زنان جادوگر مایه‌ی شرّ هستند؛ و «**غاسق**» را نکره آورده، زیرا که در هر «**غاسقی**» (شب تاریکی) شرّ و بدی وجود ندارد و همچنین هر حسودی زیان رسان نیست و در امور خیر نیز حسادت وجود دارد. ^۲ و الله أعلم.



خداوند در آیه ۵۱ سوره «نحل» فرموده است: «**وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ إِلَّا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ**»^۳ باید پرسید که علت آمدن «**اثنین**» پس از «**الیهین**» چیست با وجود آنکه هر دو واژه مثنی هستند؟ در مبحث اعداد، واژه‌ای عدد و واژه‌ای معدود نامیده می‌شود. عرب زبانان در اعداد بالاتر از یک و دو، عدد و معدود را با هم آورده و به عنوان مثال گفته‌اند: «**رجال ثلاثة و نساء أربعة**»؛ اما دو لفظ «**رجل و رجلان**» به خودی خود هم عدد هستند و هم معدود، و نیازی نیست که گفته شود: «**رجل واحد و رجلان اثنان**» زیرا که خود واژه رجل و رجلان بر عدد و معدود دلالت می‌کند و این سؤال پیش می‌آید که چرا در این آیه فرموده است: «**الیهین اثنین و إله واحد**»؟

پاسخ سؤال از این قرار است: به‌عنوان مثال اگر بگویید: «**لا تلبس ثوبین**» (دو لباس را بر تن مکن)، هم این احتمال هست که پوشیدن دو لباس را با هم نهی کرده باشید یعنی دو لباس را با هم نبوش و هم احتمال نهی از اکتفا کردن به یکی از آن دو وجود دارد؛ اما چنانچه بگویید: «**لا تلبس ثوبین اثنین**» (هر دو لباس را نبوش) مخاطب می‌فهمد که وی را از پوشیدن هر دو لباس با هم منع کرده‌اید و از او خواسته‌اید که تنها یک لباس را بپوشد. در این آیه نیز گویی خداوند می‌گوید: «**لا تعددوا الآلهة إنما هو إله واحد**»؛ یعنی (خدا را چند تا ندانید، بلکه خداوند واحد و یگانه است). همچنین اگر بگویید: «**إنما الله إله**»؛ تنها خداوند معبود است» و صفت «**واحد**» را برایش نیاورید، نیکو نیست؛ زیرا در این صورت معبودیت را ثابت می‌کنید نه وحدانیت را. ^۴ از آن جمله است این کلام الهی که در آیه ۱۷۶ سوره «**نساء**» فرموده است: «**فإن كانتا اثنتین**»^۵. لفظ «**كانتا**» به خودی خود برای تشبیه است، پس فایده‌ی واژه «**اثنتین**» چیست؟ پاسخ: این لفظ عدد محض را خالی از هرگونه صفتی افاده کرده است، یعنی گاهی جایز است که گفته شود: «**فإن كانتا صغیرتین فلهما کذا أو کبیرتین فلهما کذا**»؛ در صورتی که هر دو کوچک باشند، سهم آن دو فلان مقدار، و چنانچه بزرگ باشند، سهمشان به همان مقدار است؛ ولی زمانی که خداوند فرموده: «**اثنین**»، این فایده را رسانده که فرض دو سوم میراث برای دو خواهر زمانی است که فقط

۱. دمنندگان افسون در گره‌ها

۲. الکشاف، ۳۰/۴

۳. و خدا فرمود: دو معبود برای خود مگیرید. جز این نیست که او خدایی یگانه است.

۴. الکشاف ۴۱۳/۲، البرهان، ۴۳۵/۲

۵. پس اگر ورثه فقط دو خواهر باشند



دو تا باشند نه کمتر یا بیشتر، و مهم نیست چه صفاتی داشته باشند.



در آیه‌ی ۱۳۵ سوره «نساء» آمده: ﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ﴾^۶ و در آیه ۸ سوره «مائده» خداوند فرموده است: ﴿كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ﴾^۷ در این آیه سوره «نساء» لفظ «قسط» بر «شهداء لله» مقدم شده و در سوره «مائده» عکس آن آمده است؛ زیرا پیش از آیه‌ی سوره‌ی «نساء»، درباره‌ی ناسازگاری مردان و روی گرداندن آن‌ها از زنان و آشتی دادن زوجین و احسان و نیکی به زنان سخن رفته است؛ از این رو مقدم شدن «قسط» که به معنای عدالت است، تناسب دارد؛ و مقصود آیه این است که پیوسته میان زوجین به عدل و داد حکم کنید و به خاطر خداوند شهادت دهید؛ اما در آیه سوره «مائده» قسط پس از احکامی بیان شده که به دین و وفا به عهد و میثاق تعلق دارد؛ چنانکه در ابتدای سوره فرموده: ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾^۸ و این امر با تقدیم واژه «لله» یعنی ﴿كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ﴾ تطابق و مناسبت یافته است؛ بدین معنا که در انجام واجبات الهی بکوشید و چنانچه شهادت دادید، شهادت شما از سر عدالت باشد نه هوا و هوس.^۹



خداوند در آیه ۴۹ سوره «طه» فرموده است: ﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى﴾^{۱۰} در این آیه، فرعون موسی و هارون را با هم خطاب قرار داده اما تنها اسم موسی را آورده و گفته: ﴿يَا مُوسَى﴾^{۱۱} که مقصود «یا موسی و هارون» است؛ اما تنها موسی را مورد ندا قرار داده و ندا را به او اختصاص داده است، چرا که او صاحب رسالت است چنانکه قرآن کریم بیان کرده چون هارون، زبانی گویاتر از موسی داشته است، فرعون به منظور دوری از فصاحت وی و تندى جوابش او را مورد خطاب قرار نداده است که این از خباثت فرعون بوده است.^{۱۲}

و از آن جمله است این سخن خداوند متعال در آیه ۱۱۷ سوره طه: ﴿فَلَا يَخْرُجُ كُفْرًا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْفَى﴾^{۱۳} که پس از آن که آدم و حواء را در حکم بیرون راندن از بهشت شریک گردانیده، مشقت و تیره‌بختی را تنها به حضرت آدم نسبت داده است؛ زیرا حضرت آدم به‌تنهایی مخاطب این آیه است و کلام متوجه اوست، و دیگر این که خداوند متعال تیره‌بختی را در دنیا در قلمرو مردان قرار داده است. همچنین احتمال دارد که از ذکر اسم

۶. پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید

۷. برای خدا به داد برخیزید و به عدالت شهادت دهید

۸. به قراردادهای خود وفا کنید

۹. کشف المعانی، ۱۴۲

۱۰. گفت: ای موسی، پروردگار شما دو تن کیست؟

۱۱. ای موسی

۱۲. الکشاف ۲/ ۵۳۹، البرهان، ۱۲۶/۳

۱۳. زهار تا شما را از بهشت به در نکند تا تیره‌بخت گردی

زن چشم‌پوشی کرده و فاصله را در سوره «طه» مراعات کرده باشد؛ که دلیل بر مراعات فواصل آیات، دو آیه‌ی ۱۱۸ و ۱۱۹ این سوره است: **﴿إِنَّ لَكَ الْأَجْنَوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرِىٰ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَهُوا فِيهَا وَلَا تَضْحٰى﴾** ^۱ با آنکه اصل این بوده که «جوع و ظماً» در کنار هم قرار گیرند و گفته شود: لا تجوع و لا تظماً اما فعل «تعری» را به جهت مناسبت با «تضحی» ذکر کرده است.

همچنین نظیر آن آیه ۶۷ سوره «طه» است که می‌فرماید: **﴿فَأَرْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسٰى﴾** ^۲ که در این آیه اگر واژه‌ی «فی نفسه» پس از واژه‌ی «موسی» آمده بود، فاصله آیات به هم می‌خورد؛ زیرا که قبل از آن واژه‌ی «تسعی» و پس از آن، عبارت **﴿إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلٰى﴾** آمده است. و همچنین مانند این آیه: **﴿أَمَّا رَبُّ هَارُونَ وَ مُوسٰى﴾** ^۳ که در آن، موسی به تقدیم سزاوارتر است، اما به خاطر تناسب فواصل آیات مؤخر شده است.^۴



در آیه ۳ سوره «نساء» آمده است: **﴿فَأَنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَنِّي وَثَلَاثَ رُبَاعٍ﴾** ^۵ و در آیه نخست سوره «فاطر» آمده است: **﴿أُولٰٓئِكَ جَزَاءُ مَنِّي وَثَلَاثَ رُبَاعٍ﴾** ^۶. باید پرسید که چرا خداوند به جای «اثینین»، از واژه «مثنی» و به جای «ثلاثة» از «ثلاث» و به جای «أربعة» از «رباع» استفاده کرده است؟ زیرا که این اعداد را «معدول» نام می‌نهند، یعنی اعدادی که از اصل خود به این صیغه‌ها عدول یافته اند تا بر افراد و جداگانه بودن دلالت کنند نه اجتماع و با هم بودن؛ مقصود از آیه‌ی سوره‌ی فاطر این است که از میان ملائکه گروهی دارای دو بال، گروهی دارای سه بال و گروهی دارای چهار بال هستند. هر جنسی عدد جداگانه و ویژه‌ی خودش را داراست. همچنین چون در مورد ازدواج با زنان، خطاب برای همه‌ی افراد هست، تکرار واجب شده تا هر مردی که خواهان چند همسری است، هر تعداد زنی که خواست از میزانی که به او اجازه داده شده بگیرد؛ بدین ترتیب برخی با دو زن ازدواج می‌کنند و برخی از آن‌ها با سه زن و عده‌ای با چهار زن، نه اینکه دو، سه و چهار زن را با هم و یکجا جمع کند که مجموع آنها نه تن بشود. همچنین اگر خدای متعال فرموده بود: **﴿مثنیٰ أو ثلاث أو رباع﴾** و آن را با حرف «أو» ذکر کرده بود، بدین معنا بود که برای مردان روا نیست که جز با یکی از این سه نوع ازدواج کنند و هرگز نمی‌توانند میان دو نوع جمع کنند؛ از این رو حرف واو بر جواز جمع میان انواع سه گانه دلالت دارد و نیز دلالت می‌کند بر اینکه مردان اجازه دارند هر زنی را که خواستند به همسری خود درآورند،

۱. در حقیقت برای تو در آنجا این امتیاز است که نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی؛ و هم اینکه در آنجا نه تشنه می‌گردد و نه آفتاب‌زده.

۲. و موسی در خود بیمی احساس کرد.

۳. به‌شتاب می‌خرند.

۴. مترس که تو خود برتری

۵. به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم

۶. البرهان، ۲۳۵/۳، الکشاف، ۵۵۷/۲

۷. هر چه از زنان دیگر که شما را پسند افتاد، دو دو، سه سه، چهار چهار، به زنی بگیرید.

۸. و فرشتگان را که دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند.



و مجازند که تعداد زنان آنان با توجه به انواع سه گانه برابر باشند یا این که تعداد زنان آنها با هم متفاوت باشد؛ اما چیزی که برای مردان ممنوع است داشتن زنانی بیش از میزان تعیین شده است. همچنین چرا خداوند اسم «ما» را که برای غیر عاقل است در این آیه به کار برده است: ﴿فَأَنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾^۱ چون که «ما» بر انواع عاقلان اعم از دوشیزگان و نیز بیوه زنان دلالت می‌کند؛ و این مانند سخن خداوند در آیه ۷۵ سوره «صاد» است: ﴿مَّا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِي﴾^۲ که خداوند فرموده است: «لِمَنْ خَلَقْتَ». زیرا که این آیه برای توییخ شیطان به خاطر خودداری از سجده کردن و تکبر و نافرمانی او آمده است؛ گویی می‌فرماید: «لِمَ عَصَيْتَنِي وَ تَكْبَرْتَ عَلَيَّ مَا خَلَقْتَهُ وَ شَرَفْتَهُ» (چرا روی گردان شدی و نسبت به آنچه که خلق کردم تکبر ورزیدی) و اگر از «لِمَنْ» استفاده کرده بود، این گمان ایجاد می‌شد که سجده کردن بر انسان - از حیث انسان بودنش یا به خاطر علتی که در او موجود بوده یا به خاطر خود انسان - واجب شده است؛ حال آنکه این گونه نیست. در حقیقت سجده برای نوع آفریده ای است که خداوند خلق کرده است.^۳

در آیه ۶۹ سوره «هود» آمده: ﴿قَالُوا إِسْلَامًا مَا قَالِ السَّالِمُونَ﴾^۴ چرا خداوند «سلام» نخست را منصوب و «سلام» دوم را مرفوع آورده است؛ در حالی که هر دو لفظ پس از فعل «قال» آمده است؟

پاسخ: «سلام» نخست منصوب شده، زیرا مصدری است که سادّ مسدّ فعل شده است و اصل آن «نسلم علیکم سلاما» بوده و عبارتی است که از واقع شدن سلام بر آنها آگاهی می‌دهد؛ اما سلام ابراهیم به شکل مرفوع و در اصل «علیکم سلام» بوده که این جمله اسمیه است و بر ثبات و تداوم سلام دلالت دارد؛ گویی حضرت ابراهیم خواسته سلام آنها را به شکلی بهتر پاسخ دهد. همچنین در آوردن جمله‌ی اسمیه تثبیت و تأکید بیشتری نسبت به جمله فعلیه وجود است. دلیل دیگری هم برای مرفوع بودن سلام حضرت ابراهیم وجود دارد و آن اینکه چون «سلام کردن» متعلق به دین اسلام است، خداوند قول ابراهیم را برای ما نقل کرده تا به او اقتدا کنیم، و برخلاف نصب «سلاماً» در سخن ملائکه که مستلزم در تقدیر گرفتن فعلی است که بر تجدد و حدوث دلالت کند. پس سلام ابراهیم برخوردار از ثبوت و پیوستگی است.^۵



در آیه ۳۳ سوره مریم آمده است: ﴿وَ السَّلَامُ عَلَيَّ وَ مَوْلَاتِي﴾^۶ آمدن الف و لام بر سر واژه «السَّلام» از ذکر

۱. المغنی، ۶۱۹.

۲. چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری؟

۳. البرهان، ۴۰۰/۴، ۳۹۹/۴.

۴. سلام گفتند، پاسخ داد: سلام.

۵. الکشاف، ۴۸/۱، ۲۸۰/۲، البرهان، ۷۱/۴، نتایج فکر ۴۱۵.

۶. و درود بر من، روزی که زاده شدم.

خداوند تبارک و تعالی خیر می‌دهد، زیرا «سلام» از نام‌های او و مُشعر به درخواست سلامتی از او است؛ هر زمان که نامی از نام‌های خداوند را ذکر می‌کنید، خواستار معنای مشتق از آن اسم می‌شوید. همچنین آمدن «ال» بر سر واژه‌ی سلام مُشعر به عمومیت و شمولیت سلام و تحیت است، چنانکه جمله‌ی «سلام علیک» یعنی سلامی از جانب من بر تو، و از حیث عمومیت و شمولیت مانند جمله‌ی «السلام علیک» نیست. از این رو واژه سلام در آیات زیر بدون «ال» آمده است:

﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^۱ (صافات: ۱۰۹)

﴿سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ﴾^۲ (نوح: ۱۵)

﴿وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ﴾^۳ (مریم: ۱۵)

گوینده این سخنان خود خداوند تبارک و تعالی است؛ و سلام خداوند سبحان جای هر نوع سلامی را می‌گیرد و درخواست و طلب در آن وجود ندارد؛ از این رو فایده‌ای در ذکر «ال» وجود ندارد؛ اما کلام ﴿وَسَلَامٌ عَلَىٰ يَوْمَ وُلِدَ﴾ دعا و درخواست حضرت عیسی (ع) است و اشاره می‌کند بدان چه که نام باری تعالی از آن مشتق شده است؛ همچنین از آنجا سلام که از نام‌های خداوند است، این آیه نشان دهنده‌ی درخواست سلامتی و امان از خداوند تعالی است.^۴



خداوند متعال در آیه ۹۱ سوره «انبیاء» فرموده است: ﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۵ در این سخن پروردگار با آنکه از مریم و عیسی (ع) هر دو سخن می‌رود؛ اما لفظ «آیه» به کار رفته و لفظ «آبتین» به صورت مثنی نیامده است زیرا که عیسی و مادرش هر دو با هم آیه و نشانه‌ای واحد هستند.

این آیه عبارت است از به دنیا آوردن عیسی (ع) از سوی مریم بدون داشتن همسر و از مجموع آن دو با هم تشکیل می‌شود. همچنین مریم با توجه به سیاق عبارت ﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾ بر «ابن» مقدم شده است. از این رو در آیه دیگری که این سیاق در آن وجود ندارد، واژه «ابن» مقدم شده است: ﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ

۱. درود بر ابراهیم

۲. درود بر نوح

۳. سلام بر او، آن روز که تولّد یافت و آن روز که می‌میرد

۴. البرهان، ۹۲/۴

۵. و آن زن را یاد کن که خود را پاک‌دامن نگاه داشت و از روح خویش در او دمیدیم و او و پسرش را برای جهانیان آیتی قرار دادیم.



آیة ﴿۱﴾ (مؤمنون: ۵)



و در آیه ۴۵ سوره «هود» آمده است: ﴿فنادى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي﴾^۱ و در آیه ۳۸ «آل عمران» فرموده: ﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ﴾^۲ و در آیه ۳ و ۴ سوره «مریم» فرموده است: ﴿إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا قَالَ﴾^۳

در آیه‌ی سوره «هود» پس از فعل «نادی»، فعل «فقال» به همراه حرف «فاء» آمده است اما در دو آیه سوره «آل عمران» و «مریم»، پس از دو فعل «دعا و نادى»، فعل «قال» بدون «فاء» به کار رفته است، زیرا مراد از آیه «هود» این است که نوح (ع) به ندا کردن نزدیک شده یا اینکه قصد ندا کردن و فریاد خواستن کرده نه اینکه واقعاً ندا کرده باشد. اگر به راستی ندا کردن اتفاق می افتاد، حرف «فاء» حذف می شد و آنچه آمده مانند دو آیه‌ی دیگر، تفسیر ندا به شمار می رفت؛ همچنین در این دو آیه فرا خواندن و ندا کردن واقعاً اتفاق افتاده سپس ندا با لفظ «قال» تفسیر شده و از این رو حرف «فاء» ذکر شده است.^۵

از آن جمله است آیه ۲ سوره طلاق: ﴿إِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ﴾^۴ که مقصود زمان به پایان رسیدن عده‌ی زنان است، زیرا نگاه داشتن زن پس از به پایان آمدن زمان عده ممکن نیست.

در آیه ۸ سوره «نحل» آمده است: ﴿وَالْحَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ لَتَرْكَبُوها وَزِينَةً﴾^۶. باید پرسید که چرا خداوند کلمه «زینة» را بر «لترکبوا» عطف کرده حال آنکه این دو از یک باب نیستند، و «زینة» به خاطر مغلوب بودن بودن منصوب شده است؟ زیرا رکوب (سوار شدن) عمل مخاطبان است یعنی آنانند که سوار می شوند؛ اما «زینت» عمل خالق است و مقصود اصلی از این اصناف یعنی «خیل» و «بغل» و «حمیر» رکوب (سوار شدن) است و استفاده از آنها به عنوان زینت و امر تزینی یک مسأله تبعی و غیر اصلی است؛ از این رو به مورد مهم و اصلی «لام تعلیل» اضافه شده تا یادآوری سازد که آن مهمتر و بیشتر مدنظر است. اما مورد دوم یعنی «زینة» بدون لام به کار رفته است، زیرا «زینة» تابع رکوب هست. همچنین این عبارت به صورت ﴿لترکبوا زینة﴾

۱. و پسر مریم و مادرش را نشانه‌ای گردانیدیم

۲. و نوح به درگاه خدا عرض کرد: بار پروردگارا، فرزند من از اهل بیت من است

۳. آنجا بود که زکریا پروردگارش را خواند و گفت

۴. (یاد کن حکایت او را) وقتی که خدای خود را پنهانی (و از صمیم قلب) ندا کرد و عرض کرد.

۵. الکشاف، ۲/۲۷۲، البرهان، ۲/۲۹۴

۶. پس چون عده آنان به سر رسید، یا به شایستگی نگاهشان دارید

۷. و اسبان و استران و خران را آفرید تا بر آنها سوار شوید و برای شما تجملی باشد

بدون واو نیز قرائت شده است که منظور این است که این اصناف در حالت سوار شدن بر آنها مایه زینت هستند.^۱



خداوند در آیه ۶۶ سوره نحل فرمود: **﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نَسْقِيكُمْ مِنْهَا فِي بَطُونِهِ مِنْ بَيْنِ قَرْنَيْهِ وَدَمْرَبْنَا خَالِصًا سَائِعًا لِلشَّارِبِينَ﴾**^۲ واژه «انعام» در زبان هم به دو شکل مفرد و جمع به کار می‌رود. در صورت مفرد بودن، بر وزن «أفعال» و در صورت جمع بودن، مفرد آن «نعم» و جمعش «انعام» مثل «ثوب و اثواب»، و «خلق و اخلاق» است. در صورتی که لفظ «انعام» به شکل مفرد به کار رود، ضمیر عائد آن به شکل مفرد می‌آید؛ مانند آیه ۶۶ سوره «نحل»: **﴿نَسْقِيكُمْ مِنْهَا فِي بَطُونِهِ﴾** اما این واژه در آیه ۱۳۸ سوره «انعام» **﴿وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ أَسْمَاءَ اللَّهِ عَلَيْهَا﴾**^۳ و در آیه‌ی **﴿وَقَالُوا مَا فِي بَطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لَذِكْرِنَا﴾**^۴ به صیغهی جمع به کار رفته و ضمیر عائد آن بنا به جمع بودن این کلمه، به شکل مؤنث آمده است.^۵



خداوند در آیه ۸۱ سوره «نحل» فرمود: **﴿وَجَعَلْ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ﴾**^۶ در این آیه واژه برد (سرما) نیامده، زیرا که محافظت در برابر گرما (الحرّ) برای آن‌ها یعنی اعراب شبه جزیره مهم‌تر است، و سرمای پیرامون آن‌ها اندکم و قابل تحمل است. همچنین برخی گفته‌اند: هر آنچه که انسان را از گرما حفظ می‌کند، از سرما نیز نگاه می‌دارد؛ از این رو نیازی به ذکر واژه‌ی «برد» نبوده است. عده‌ای نیز گفته‌اند: واژه «برد» نیز در این آیه ذکر نشده، زیرا که در ابتدای سوره دو عبارت **﴿لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ﴾**^۷ و **﴿وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا﴾**^۸ آمده است. از آن جمله است این سخن باری تعالی در آیه ۱۳ سوره «انعام» که می‌فرماید: **﴿وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾**^۹ که در اصل «ما سَكَنَ و ما تَحَرَّكَ» است و خداوند متعال ترجیح داده که تنها سکون را ذکر کند، چون که حالت سکون بر مخلوقات غالبتر است و اشیاء ساکن از متحرک بیشتر است و هر متحرکی در نهایت به سکون می‌رسد؛ همچنین سکون اصل است و این حرکت است که بر آن عارض می‌شود. از آن دست است این سخن

۱. الکشاف، ۴۰۲/۲.

۲. و در دام‌ها قطعاً برای شما عبرتی است: از آنچه در لابه‌لای شکم آن‌هاست، از میان سرگین و خون، شیری ناب به شما می‌نوشانیم که برای نوشندگان گواراست.

۳. و دام‌هایی است که سوار شدن بر پشت آن‌ها حرام شده است. و دام‌هایی داشتند که هنگام ذبح نام خدا را بر آن‌ها نمی‌پردند

۴. و گفتند: آنچه در شکم این دام‌هاست اختصاص به مردان ما دارد

۵. الکشاف، ۴۱۶/۲، البرهان، ۳۶۰/۳

۶. برای شما تن‌پوش‌هایی مقرر کرده که شما را از گرما و سرما حفظ می‌کند

۷. در آن‌ها برای شما وسیله گرمی و سودهایی است.

۸. و از پشم‌ها و کرک‌ها و موهای آن‌ها

۹. و آنچه در شب و روز آرام و تکاپو دارد، از آن اوست



خدای متعال: بیدک الخیر که به معنای **«بیدک الخیر والشر»** است، اما گوینده در اینجا «شر» را از روی ادب ذکر نکرده تا شرّ به خداوند تعالی نسبت داده نشود؛ دلیل دیگر اینکه خیر خواسته و مطلوب بندگان است و به طور کلی خیر بیشتر از شر وجود دارد.^۱



خداوند در آیه ۱۱ سوره «نساء» فرمود: **«مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دِينَ»**^۲ چرا در این آیه «وصیت» بر «دین» مقدم شده حال آنکه معلوم است که پرداخت دین و وام میت از میراث او، بر انجام وصیت تقدم دارد، اما انجام وصیت مقدم شده است؛ زیرا که ورثه در به تأخیر انداختن اجرای وصیت تساهل می کردند، از این رو بدان اهمیت داده شده است؛ همچنین از آنجا که وصیت برخلاف «دین» مایه نزدیکی و تقرب به خداوند است، به جهت فضیلتی که دارد با آن آغاز شده است و نیز وصیت برای «میت» است و دین برای دیگران. همچنین از آنجا که صاحب دین در طلب حق خود، توانایی دارد، «دین» پس از وصیت آمده است؛ زیرا ممکن است «موصی له» (میراث بر یا فرد مورد وصیت) ضعیف باشد و نتواند مالی را که برای او وصیت شده، مطالبه کند؛ بنابراین برای کمک به او در گرفتن حقتش و نیز ترغیب و تشویق ورثه به اجرای وصیت و توجه به آن، وصیت مقدم شده است.^۳

خداوند در آیه ۱۱ سوره «نساء» می فرماید: **«يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمُ الذَّكَرَ مِثْلَ النِّثَاءِ»**^۴ اما چرا به جای آن از «لِلأُنثِيَيْنِ مِثْلَ حِظِّ الذَّكَرِ» یا «لِلأُنثِي نِصْفُ حِظِّ ذَكَرٍ» استفاده نشده است؟ در پاسخ باید گفت که خداوند متعال به دلیل فضل و برتری پسر (ذکر)، با بیان سهم او آغاز کرده و از همین رو سهم پسر دو برابر دختر شده است، و اگر چنانچه می فرمود: «لِلأُنثِيَيْنِ مِثْلَ حِظِّ الذَّكَرِ» مقصود از آن بیان نقص جنس مؤنث (دختر) بود. در این صورت آوردن عبارتی که منظور از آن بیان برتری پسر است، سزاوارتر از بیان عبارتی است که مقصود از آن بیان نقص دختر است؛ زیرا اعراب تنها برای پسران ارث به جا می گذاشتند و دختران را محروم می ساختند. از این رو گفته شده که برای مردان همین بس که دو برابر سهم زنان ارث ببرند تا زنان نیز از ارث محروم نشوند.^۵



خداوند در آیه ۲۷ سوره «فاطر» می فرماید: **«وَعَرَابِيْبُ سُودٍ»**^۶ غرابیب جمع غریب (به کسر ه غین و سکون

۱. الکشاف، ۴۲۳/۲، البرهان، ۱۱۹/۳

۲. (همه این‌ها)، بعد از انجام وصیتی است که او کرده و بعد از ادای دین است

۳. الکشاف، ۵۰۸/۱، البرهان، ۲۶۵/۳

۴. خداوند به شما درباره فرزندان سفارش می‌کند.

۵. الکشاف، ۵۰۵/۱

۶. به رنگ‌های مختلف و سیاه پررنگ آفریدیم.

راء) از بهترین انواع انگور است. همچنین گفته می‌شود: «**أسود غریب**» یعنی سیاه بسیار پررنگ؛ چنانکه می‌گویند: «**أبيض ناصع**» (سپید روشن) و «**أصفر فاقع**» (زرد بسیار روشن)، و از آن جمله است عبارت: «**صفرافاقع لونها**»^۱ در قول «**غرایب سود**» صفت بر موصوف مقدم شده و بنابراین در اینجا موصوف یعنی «**سود**» به عنوان بدل اعراب می‌گیرد، زیرا که صفت رنگ‌ها بر آن‌ها مقدم نمی‌گردد. بدین ترتیب اصل آن «**سود غرایب**» است. و از آن جمله است قول خداوند متعال در ابتدای سوره‌ی ابراهیم: «**صراط‌العزیز‌الحمید‌الله**»^۲ که اصل آن صراط‌الله‌العزیز‌الحمید است و «**العزیز‌الحمید**» صفت برای الله است؛ اما زمانی که صفت بر موصوف مقدم شده، صفت بر اساس جایگاه خود اعراب پذیرفته است؛ یعنی صفت مضاف الیه است و موصوف نقش بدل را دارد. اما آیا در اینجا مجوزی برای تقدیم غرایب بر سود وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت: از آنجا که دو واژه «**بیض و حمر**» در قول «**جُدِّیضٌ و حمرٌ مختلفٌ ألوانها**»^۳ مؤخر شده‌اند، برای نیکویی نظم و ترتیب، شایسته‌تر بوده که واژه‌ی سود نیز این گونه باشد؛ در نتیجه این واژه مؤخر و «**غرایب**» که به معنای سلسله کوه‌های سیاه است و واژه‌ی «**غراب**» از آن گرفته شده، بر واژه‌ی «**سود**» مقدم شده است. همچنین چون واژه «**سود**» باعث قوت وصف است، پس از «**غرایب**» ذکر شده است.^۴

در آیه ۲۸۲ سوره «**بقره**» آمده است: «**یا ایها الذین آمنوا إذا تداینتم بدینین إلى أجلٍ مسمی فاکتوبوه**»^۵ فایده آمدن «**بدین**» پس از «**تداینتم**» چیست؟ پاسخ این است که خداوند واژه «**بدین**» را ذکر کرده تا ضمیر موجود در «**فاکتوبوه**» به آن بازگردد؛ زیرا اگر «**دین**» را ذکر نکرده بود، واجب بود که بگوید: «**فاکتبوا الدین**»، و در این صورت نظم و ترتیب آیه به این نیکویی نبود. همچنین «**تداینتم**» برای مشارکت و از «**دین یا دین**» گرفته شده است، پس آمدن واژه «**بدین**» نیاز بوده تا مشخص شود که از کدام یک از این دو واژه گرفته شده است؛ همچنین فعل «**تداینتم**» میان به یکدیگر وام دادن و خرید و فروش مشترک است که با ذکر «**دین**» مراد از این فعل مشخص می‌شود.^۶



در آیه ۲۵ سوره «**حج**» آمده: «**ومن یرذیه یا لحاد یرظمه نذقه من عذاب‌الیر**»^۷ بنگرید که چگونه خداوند متعال فعل «**أراد**» را حرف «**باء**» متعدی کرده است، حال آنکه این فعل در اصل با حرف «**باء**» متعدی نمی‌شود و در

۱. ماده‌گاوای است زرد یکدست و خالص

۲. به سوی راه آن شکست‌ناپذیر ستوده؛ خدایی که

۳. از برخی کوه‌ها، راه‌ها و رگه‌های سپید و گلگون به رنگ‌های مختلف و سیاه پررنگ آفریدیم

۴. الکشاف، ۳۰۷/۳، البرهان، ۴۴۴/۲، القاموس المحيط غرب

۵. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه به وامی تا سررسیدی معین، با یکدیگر معامله کردید، آن را بنویسید.

۶. الکشاف، ۴۰۲/۱، البرهان، ۳۹۸/۲

۷. و نیز هر که بخواهد در آنجا به ستم از حق منحرف شود، او را از عذابی دردناک می‌چشایم.



نتیجه صیغهی «**أردتُ بكذا**» کاربرد ندارد؛ اما در آیه معنای فعل «**هَمَّ**»، که به صورت «**هَمَّتْ بكذا**» کاربرد دارد و بلیغتر از فعل «**أرادَ**» است، در فعل «**يُرد**» گنجانده شده است؛ بنابراین خداوند به ظالم وعده می‌دهد که عذابی دردناک را به او خواهد چشاند. از این رو حرف «**باء**» اشاره به حتمی شدن عذاب در هر زمان است که خدا اراده کند هر چند قطعی نباشد. همچنین اراده از واژه «**هَمَّ**» درجه‌ای فروتر دارد که در این صورت دیگر میزان «**هَمَّ**» قابل تصور نیست.^۱

خداوند متعال در سوره «**بقره**» می‌فرماید: «**لَا تَأْخُذْهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ**» معمولاً عادت انسان این است که پیش از خوابیدن او را چرت بگیرد و سپس به خواب می‌رود، و این آیه بر اساس این عادت و نیز در ارتباط با مدح و ستایش نازل شده است؛ زیرا نفی چرت زدن برای تنزیه خداوند بلیغ‌تر و رساتر است؛ چه، در صورتی که چرت زدن برای خداوند محال باشد، خوابیدن نیز به طریق اولی او محال است. همچنین خداوند «**وَلَا نَوْمٌ**» را آورده تا گمان نشود که چون چرت ضعیف است، بر او عارض نمی‌شود و خواب به علت قوی بودن او را فرا می‌گیرد، بلکه میان آن دو جمع کرده تا هر دو را از خداوند نفی کند؛ از این رو فعل «**لَا تَأْخُذْهُ**» را ذکر کرده که بدین معناست که خواب، نه کم و نه زیاد، بر خداوند غلبه نمی‌کند؛ و نیز حرف «**لا**» در عبارت «**وَلَا نَوْمٌ**» اضافه شده است، زیرا احتمال دارد که گفته شود: چرت و خواب در آن واحد خداوند را فرا نمی‌گیرد، بلکه ممکن است چرت و خواب به طور جداگانه بر او عارض شوند، لذا چرت و خواب را در هر حالتی از خویش زدوده است.^۲



در آیه ۴۹ سوره شوری آمده است: «**يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَّا نَاوِيَهُمْ لِمَن يَشَاءُ الذَّكُورَ**»^۳ خداوند متعال در این آیه واژه «**اناث**» را به منظور دلجویی و مراعات خاطر دختران مقدم کرده، زیرا دختران در معرض ضعف و دل شکستگی هستند. همچنین برای مراعات خاطر پسران واژه «**ذکور**» را معرفی آورده است. پس در این آیه «**اناث**» نکره و مقدم، و «**ذکور**» معرفه و مؤخر آورده شده تا به فضیلت تقدم- که از پسران فوت شده- اشاره شود؛ بنابراین هر نوعی را به فضیلتی ویژه منحصر گردانیده است: «**اناث**» را به فضیلت تقدم و نکره بودن و «**ذکور**» را به فضیلت معرفه و مؤخر آمدن. همچنین واژه «**اناث**» مقدم شده تا بیان شود که آفرینش و خلق بر طبق مشیت الهی است نه خواست بندگان؛ زیرا پدر و مادر غالباً خواستار فرزند پسر هستند، پس خداوند متعال با صنف و گونه‌ای که خودش می‌خواهد - نه آنچه که خواسته‌ی پدر و مادر است - آغاز کرده است. اما زمانی که هر دو جنس را با هم ذکر کرده واژه «**ذکور**» را مقدم آورده و فرموده است: «**أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا**»^۴ و بدین

۱. زاد المعاد، ۵۱/۱.

۲. نه‌خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران

۳. البرهان، ۲۴۰/۳، الکشاف، ۴۱۶/۱.

۴. هر چه بخواهد می‌آفریند به هر کس بخواهد فرزند دختر و به هر کس بخواهد فرزند پسر می‌دهد.

۵. یا آن‌ها را پسران و دخترانی توأم با یکدیگر می‌گرداند

گونه حق تقدم هر جنسی را به او اعطا کرده است.^۱



در آیه ۲۳ سوره «شوری» آمده است: ﴿فَلَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۲ چرا خداوند به جای «مودة القربى» یا «المودة للقربى» از «المودة في القربى» استفاده کرده است؟ پاسخ این است که خداوند واژه «القربى» را جایگاه و مودت و دوستی قرار داده و حرف «فی» را، که بر ظرفیت و استقرار دلالت دارد، به کار برده است؛ چنانکه می‌گویید: «لی فی آل فلان مودة» که منظور این است که آن‌ها را دوست دارم و مورد علاقه من هستند؛ بنابراین عبارت «إلا المودة فی القربى» به این معناست که المودة در القربى ثابت و مستقر است.

خداوند فرموده است: ﴿لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾^۳ این آیه احاطه و دریافتن را نفی کرده اما مشاهده کردن و دیدن را نفی نکرده و نگفته است: «لا تراه الأبصار»: چشم‌ها او را نمی‌بینند». بنابراین کسانی مانند «معتزله» که به عدم مشاهده خداوند در عالم آخرت باور داشته‌اند، از راه صحیح فاصله گرفته‌اند. خداوند متعال فرموده است: ﴿وَسُجُودُهُ يَوْمَ تَدْنُو يَضُرُّهُ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾^۴ بنابراین می‌توان گفت این سخن رسول خدا «إِنَّكُمْ تَرُونَ رَبَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: شما روز قیامت را می‌بینید» نیکو است؛ فرمود: «أَنْتُمْ تَدْرُونَ رَبَّكُمْ: شما پروردگار خویش را در می‌یابید»؛ و زمانی که خداوند نفی ادراک چشمها را مقدم کرده فرمود: ﴿وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۵ زیرا که معمولاً دیدگان هر موجود لطیف و دقیقی را در نمی‌یابند. سپس بعد از واژه «لطیف» کلمه «الخبیر» را آورده است، زیرا این گونه نیست که هر کس که چیزی را درک کند و دریابد، از آن آگاهی و شناخت کامل داشته باشد؛ بنابراین خداوند تعالی خبر داده که او ضمن دریافتن و احاطه بر هر چیزی، از آن آگاهی و شناخت کامل دارد.^۶

همچنین فایده‌ی دیگری نیز در این آیه وجود دارد و آن اینکه وقتی خداوند فرموده: ﴿لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ و از حرف «لا» به جای «لن» استفاده کرده، معنای نفی در حرف «لا» امتداد و تداوم می‌یابد؛ اما حرف «لن» اشیاء نزدیک را نفی می‌کند و معنای نفی در آن محدود است؛ از این رو خداوند تعالی خطاب به موسی به جای ﴿لَا تَرَانِي﴾ از «لن ترانی»^۷ استفاده کرده است. اعراب با حرف «لن» چیزهایی را نفی می‌کنند که در نظر مخاطب ممکن باشند و در گمان بگنجد، پس در این صورت برای چیزهایی که ممکن است موجود باشند «لن یکون»

۱. البرهان، ۲۵۲/۳

۲. گو: به ازای آن رسالت پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان.

۳. چشم‌ها او را در نمی‌یابند

۴. در آن روز چهره‌ها شاداب‌اند و به سوی پروردگار خود می‌نگرند.

۵. و او لطیف آگاه است.

۶. نتایج الفکر، ۱۳۲، البرهان ۸۰/۱

۷. هرگز مرا نخواهی دید



به کار می‌برند.^۱



خداوند در آیه ۸۰ سوره «نمل» فرمود: ﴿وَلَا تَسْمِعُ الصُّبْرَةَ الدُّعَاءَ إِذَا وُلُّوا مُدْبِرِينَ﴾^۲ و در آیه ۱۰ همین سوره فرمود: ﴿وَلِيٌّ مُدْبِرًا﴾^۳ و در آیه ۲۵ سوره «توبه» فرموده است: ﴿تَوَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾^۴

معنای آوردن «مدبرین» پس از فعل «ولوا» چیست، در حالی که ظاهراً این دو واژه به یک معنا هستند؟ واقعیت این است که با آمدن فعل «ولوا» نیازی به آمدن واژه‌ی «مدبرین» نیست، چرا که «تولی» (پشت کردن و رویگردانی) گاهی تنها از یک سمت و طرف است نه همه‌ی جهات، چنان‌که خداوند متعال فرموده است: ﴿أَعْرَضَ وَنَأَىٰ مُجَانِبَهُ﴾^۵ یعنی (روی گردانید و را کنار کشید)؛ که شخص با رو کردن به طرف دیگر و برگرداندن پهلویش، مقداری از اشاره‌ی او را که در این سمت و سو است درمی‌یابد؛ از این رو فاصله‌ی «مدبرین» را ذکر کرده تا دانسته شود که کسی که پشت کرده، با تمام جوانب و اطراف خود پشت کرده و از دید متکلم پنهان و دور شده، به گونه‌ای که نه می‌شنود و نه می‌بیند، که از این نشنیدن کامل، مبالغه حاصل شده است؛ بنابراین «تولیة» به معنای پشت کردن به چیزی و «ادبار» به معنای گریختن از آن است و این آیه در بردارنده‌ی هر دو معنای مذکور است.^۶



خداوند متعال فرموده است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا﴾^۷ و پس از قتل نوجوان فرموده است: ﴿لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكْرًا﴾^۸ به چه دلیل در عبارت نخست واژه «إمراً» و در عبارت دوم واژه «نُّكْرًا» به کار برده شده است؟ امر (به کسر هـ) به معنای چیزی ترسناک و «نُّكْر» چیزی است که خردها و ادیان آن را ناپسند و نادرست می‌دانند. در آیه‌ی فوق کشتی غرق نشده بود، بلکه آن شخص کشتی را سوراخ کرده بود و بیم غرق شدن آن می‌رفت، از این رو درباره‌ی آن گفته شده است: ﴿لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا

۱. التائج ۱۳۳

۲. و این ندا را به کران - چون پشت بگرداندند - نمی‌توانی بشنوانی.

۳. پشت گردانید

۴. سپس در حالی که پشت به دشمن کرده بودید برگشتید.

۵. روی برتاید و خود را کنار کشد

۶. البرهان، ۳۰۴/۲

۷. تا وقتی که سوار کشتی شدند وی آن را سوراخ کرد موسی گفت آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی واقعاً به کار ناروایی مبادرت ورزیدی

۸. واقعاً کار ناپسندی مرتکب شدی

إمرا اما کشتن نوجوان، به معنای از بین بردن او بود، و این چیزی است که اذهان آن را نمی‌پسندند؛ بنابراین در این کلام الهی هر لفظی به تناسب جایگاه خود ذکر شده است. همچنین از واژه **إمرا** به معنای کار عجیب و شگفت استفاده شده و کلمه **نکر** بالاتر از تعجب و شگفتی است.^۱ عده‌ای در این باره گفته‌اند: **نکر**، که به معنای کشتن نوجوان است، از **إمرا**، که برای غرق شدن کشتی به کار رفته، کم اهمیت تر است، زیرا که کشتن یک تن از غرق کردن همه‌ی سرنشینان کشتی کم ارزش تر و آسان تر است. اما سؤال دیگری در اینجا مطرح می‌شود و آن اینکه چرا در عبارت **حَقِّ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقْتَهَا** فعل خرق بدون فاء، و در عبارت **حَقِّ إِذَا قِيَا غَلَامًا فَفَقَتَهُ** فعل قتل با حرف فاء آمده است؟ در پاسخ باید گفت که خداوند متعال **خرقُ السفينة** را جواب شرط برای فعل شرط رکبا آورده است، اما در عبارت دوم، جمله **قتل الغلام** را جزو جمله شرط **إذا قيا** و معطوف به آن قرار داده جمله‌ی **أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً** را به عنوان جواب شرط آورده است؛ زیرا **خرق السفينة** (سوراخ کردن کشتی) به دنبال رکوب (سوار شدن) واقع نشده و در نتیجه با حرف **فاء** به کار نرفته است، اما از آنجا که قتل بلافاصله پس از دیدن نوجوان رخ داده، حرف **فاء** که افاده توالی و تعاقب می‌کند، آمده است.^۲ و الله أعلم.



چرا خداوند متعال در دو آیه‌ی **وَأَلْقِ مَافِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا**^۳ و **وَأَلْقِ مَافِي يَمِينِكَ**، عبارت **ألقي عصا**: عصایت را ببنداز را به کار نبرده، با آن که معلوم است که آنچه در دست راست موسی (ع) بوده عصا است؟ زیرا که عدم ذکر عصا یا به دلیل کوچک و ناچیز شمردن آن است تا بدین وسیله مکر و افسون ساحران کوچک و بی ارزش شمرده شود، یا به خاطر تعظیم و بزرگ شمردن عصا است تا از طریق آن قلب موسی (ع) از پیروزی مطمئن گردد؛ که در این صورت مفهوم آیه این است که ای موسی به این اشیاء بزرگ اهمیت مده، چون آنچه در دست راست تو است، به اذن و یاری خداوند، بزرگ تر و قوی تر از همه‌ی آن‌هاست. وقتی که خداوند متعال از حضرت موسی (ع) با جمله: **وَمَا تَلَكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى قَالِ هِيَ عَصَاي**^۴ درباره‌ی عصایش پرسید، دانست که عصای او آیه و نشانه‌ی ای از آیات پروردگار است. از این رو هنگامی که وقت حاجت به عصا و نشان دادن معجزه با آن فرا رسید، خداوند خطاب به موسی فرمود: **وَأَلْقِ مَافِي يَمِينِكَ** تا به وسیله‌ی آن آرامش و تسلی یابد، زیرا با چیزی مورد خطاب قرار گرفته که پیش تر نیز با آن مورد خطاب قرار داده شده و برایش مألوف و شناخته شده بود. بدین‌گونه موسی زمانی را به خاطر می‌آورد که به او گفته شد: **وَمَا تَلَكَ يَمِينِكَ يَامُوسَى** آن زمان را با این صیغه به وی یادآوری می‌کند. همچنین رازی لطیف در پاسخ حضرت موسی (ع)

۱. الفخر الرازی، ۱۵۵/۲۱، کشف المعانی، ۲۴۲، الکشاف، ۴۹۳/۳.

۲. الکشاف، ۴۹۳/۳.

۳. و آنچه در دست راست داری ببنداز تا هر چه را ساخته‌اند بیلعد

۴. و ای موسی در دست راست تو چیست، گفت: این عصای من است.



به سؤال پروردگارش نهفته است و آن اینکه حضرت موسی در پاسخ به سؤال پروردگار پاسخی طولانی‌تر از سؤال داده است، در حالی که گفتن «هی عصا» کفایت می‌کرد؛ اما حضرت موسی (ع) می‌دانست که این سؤال حاوی نکته‌ای عظیم و شگرف است و خداوند متعال این امر عظیم را در آینده، در عصا ایجاد خواهد کرد؛ از این رو فرمود: ﴿**هِيَ** **عَصَايَ اَنْوَكًا عَلَيْهِمْ وَاَهْتَبُهَا عَنِّي وَاُولَىٰ فِيهَا مَارَبِ الْاٰخِرَىٰ**﴾ که از فرط حب و علاقه به سخن گفتن با پروردگار خویش، چیزهایی را از خود اضافه کرد و با افزودن عبارت ﴿**وَاُولَىٰ فِيهَا مَارَبِ الْاٰخِرَىٰ**﴾ در سخن گفتن بیشتر با پروردگار طمع ورزید؛ زیرا گمان کرد که خداوند از وی خواهد پرسید: ﴿**مَا هِيَ الْمَارَبِ الْاٰخِرَىٰ**﴾: ای موسی کارهای دیگری که از آن بر می‌آید چیست؟ و بدین گونه سخن او با پروردگار به درازا می‌کشید.^۲ همچنین راز دیگری در جمله‌ی ﴿**فَاَلْتَمِئَ السَّحْرَةَ سُبْحٰنًا**﴾ نهفته است و آن اینکه خداوند متعال عبارت ﴿**فَسَجَدَ السَّحْرَةَ**﴾ را به کار نبرده تا بدین صورت واژه «التقاء» (انداختن) را تکرار کند؛ یعنی همان‌طور که حضرت موسی (ع) عصای خویش را بر زمین انداخت، ساحران نیز سجده‌کنان بر زمین انداخته شدند؛ اما میان بر زمین انداختن عصا توسط حضرت موسی (ع) و بر زمین انداختن ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌های ساحران تفاوت هست؛ گویی اینان (ساحران) را، از فرط غروری که داشتند، کسی دیگر بر زمین انداخته است. همچنین تکرار یک لفظ با دو معنای متضاد گوش‌ها را شنوا و هشیار می‌گرداند و لطف خداوند را در انتقال آنان از نهایت کفر به اوج ایمان محقق می‌سازد.^۵

فی و علی

خداوند در آیه ۶۳ سوره فرقان فرمود: ﴿**وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِيْنَ يَمْشُوْنَ عَلٰى الْاَرْضِ هَوْنًا**﴾ و در سوره اسراء آیه ۳۷ فرمود: ﴿**وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحًا**﴾ و در آیه ۱۸ سوره لقمان فرمود: ﴿**وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحًا اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُوْرٍ**﴾ چرا خداوند در آیه نخست فعل «يمشون على الأرض» را به کار برده اما در آیه‌ی دوم فرموده است: ﴿**لَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ**﴾؟ به عبارتی دیگر چرا در آیه نخست فعل «يمشون» پسندیده و در آیه دوم ناپسند دانسته شده و به شکل نهی آمده است؟ زیرا در آیه نخست خداوند بندگان را توصیف نموده و بیان داشته که آن‌ها خود را به زندگی دنیایی خشنود و راضی نکرده‌اند و خودشان را از آن

۱. گفت این عصای من است بر آن تکیه می‌دهم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی‌آید

۲. و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی‌آید

۳. الکشاف، ۵۴۴/۲

۴. پس ساحران به سجده درافتادند

۵. الکشاف، ۵۴۵/۲، ۱۰۳/۲

۶. و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند

۷. و در روی زمین به نخوت گام برمیدار

۸. و از مردم به نخوت رخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی‌دارد

برتر دانسته و محترم شمرده‌اند، از این رو خداوند از حرف «علی» که بر علو و برتری دلالت دارد، استفاده کرده است. اما در آیه دوم وقتی پیامبر (ص) را از متکبرانه راه رفتن نهی کرده و فرموده است: ﴿لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ﴾. همچنین خداوند متعال در سوره «سبأ» آیه ۲۴ فرموده است: ﴿وَإِنَّا أَوْلِيَاكُمْ لَعَلَّ يُهْتَدَىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱ و حرف «علی» را در کنار حق و هدایت و حرف «فی» را در کنار باطل و گمراهی به کار برده است؛ زیرا که صاحب حق و حقیقت، هر جا که باشد، شخصی عالی‌رتبه است و صاحب باطل در تاریکی و گمراهی فرو غلتیده و نمی‌داند که به کدامین سو رو کند؟^۲

خداوند در آیه ۷۵ سوره «نساء» فرموده است: ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ الْأَهْلُهَا﴾^۳ چرا در حالی که موصوف «القریة» مؤنث است، خداوند متعال صفت «الظالم» را به صورت مذکر به کار برده و نفرموده: ﴿القریة الظالمة أهلهما﴾؟ زیرا که لفظ «قریة: شهر» در هر جای قرآن آمده، ظلم بر سبیل مجاز بدان نسبت داده شده است؛ چنانکه خداوند متعال فرموده است: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً... فَكَفَرَتْ بَأْنَمْرِ اللَّهِ﴾^۴ و نیز ﴿وَكُرَّ أَهْلُهَا مِنَ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا﴾^۵ اما مقصود از «قریة» در سوره نساء، شهر مکه است؛ بنابراین جهت احترام به مکه، ظلم به اهالی این شهر - و نه خود آن - نسبت داده شده است؛ از این رو صفت «الظالم» با توجه به اهالی آن به صورت مذکر به کار رفته و به تبعیت از موصوف «القریة» مؤنث نشده است. این نوع صفت در علم نحو نعت سببی نامیده می‌شود؛ چنانکه گفته می‌شود: «هذا رجل عالم أخوه» برادر این مرد عالم است و «هذه امرأة عالم أخوها» برادر این زن دانشمند است. در مثال دوم صفت «عالم» که وصف «امراة» است مؤنث نشده، بلکه به تبعیت از واژه «أخوها» مذکر آورده شده است؛ از این رو عالم صفت برادر آن زن است نه صفت خودش.^۶



خداوند در آیه ۴۴ سوره «مائده» فرموده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَفُورٌ يُخَكِّبُهَا الَّذِينَ آسَأُوا﴾^۷ فایده‌ی آوردن صفت «الذین أسلموا» برای «انبیاء» چیست؟ مگر به جز این است که انبیاء مسلمان و تسلیم فرمان خدا بوده‌اند؟ پاسخ این است که چنانکه گاهی مراد از آمدن صفت، تعظیم موصوف است، گاهی نیز مقصود از آمدن صفت، تعظیم و بزرگداشت آن به دلیل عظمت موصوف است؛ از این رو در صورتی که

۱. البرهان، ۱۷۶/۴

۲. بگو: خدا و در حقیقت یا ما، یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم.

۳. البرهان، ۱۷۵/۴، ۳۱۳/۲

۴. پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم‌پیشه‌اند بیرون ببر

۵. و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود... ساکنانش نعمت‌های خدا را ناسپاسی کردند

۶. و چه بسیار شهرها که هلاکش کردیم، زیرا زندگی خوش، آن‌ها را سرمست کرده بود

۷. الکشاف، ۵۴۲/۱

۸. ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند



موصوف بزرگ باشد، صفت آن نیز به تبعیت از موصوف خود بزرگ خواهد بود؛ بر اساس همین سبک و سیاق در آیهی ﴿وَسُرَّاهُ بِإِسْحَاقَ تَبِيَّامِنَ الصَّالِحِينَ﴾ انبیاء به صلاح و درستکاری توصیف شده‌اند تا شأن و فضیلت ایشان خاطر نشان شود، زیرا «صالح» در اینجا صفت انبیاء قرار گرفته و مقصود، بزرگداشت و تعظیم خود آن به عنوان صفت انبیاء است و این امر مردم را به کسب این صفت ترغیب و تشویق می‌کند. همچنین در آیهی ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَتُؤْمِنُونَ بِهِ﴾^۱ خداوند متعال از ایمان فرشتگان مقرب خبر داده که این امر به خاطر بزرگداشت خود ایمان به عنوان صفت فرشتگان است. چه نیکوست سخن گوینده‌ای که در مدح و ستایش حضرت محمد (ص) گفته است: «چنانچه محمد را با شعرم مدح و ستایش کنم، قطعاً شعرم را به وسیله‌ی محمد ستایش کرده‌ام.» می‌توان به سؤال مذکور به شکل دیگری پاسخ داد و آن اینکه آیه‌ی بالا در پاسخ به کسانی است که ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و اسباط را یهودی یا نصرانی می‌دانستند و خداوند با آوردن ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۲ سخن آن‌ها را تکذیب کرده است.

خداوند تبارک و تعالی فرموده است: ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي ضَلَالَةٌ﴾^۳ چرا در آیه «نوح» (ع) کلمه‌ی «ضلاله» را به کار برده و مانند اشراف و سران قوم خود از کلمه‌ی «ضلال» استفاده نکرده است؟ زیرا «ضلاله» واحد است و در مرتبه‌ای پایین تر از «ضلال» قرار دارد؛ از این رو نفی ضلالت از نفی «ضلال» بلیغ تر است. همچنین واژه «ضلاله» تنها بر یکبار انجام دادن اطلاق می‌شود، اما «ضلال» این طور نیست و بر کم و زیاد اطلاق می‌شود؛ که در این صورت نفی ادنی از اعلی بلیغ تر است؛ گویی که حضرت «نوح» (ع) گفته است: در من کمترین گمراهی وجود ندارد.^۴

چرا خداوند در آیه ۱۲ سوره «هود» فرموده است: ﴿وَضَائِقُ بِهِ صَدْرُكَ﴾^۵ و به جای صفت مشبه «ضیق» از اسم فاعل ضائق از فعل «ضاق» استفاده کرده است؟ کدام یک از این دو لفظ یعنی اسم فاعل و صفت مشبهه برای این آیه مناسب تر است؟ از آنجا که ضیق و دلتنگی در سینه وی امری عارضی و غیر ثابت است، از اسم فاعل، که بر حدوث دلالت می‌کند، استفاده شده است؛ و اگر از واژه «ضیق» مانند واژه «سید» صفت مشبهه است، استفاده شده بود صفت ضیق و دلتنگی ملازم و توأم با او می‌شد؛ زیرا مقصود از کلمه‌ی سید، سیادت و سروری ثابت و مداوم است، اما اگر مراد شما حدوث سیادت باشد، لفظ «سائد» را مانند «ضائق» به کار می‌برید. از آن جمله است این سخن باری تعالی که فرموده است: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا أَقْوَمًا عَمِينَ﴾^۶ که واژه‌ی «عمین» جمع «عمی» بر وزن فَعِل مانند «حَدِر» و «فطن» صفت مشبهه است. واژه «عمی» بر نایبایی ثابت دلالت دارد، اما «عامی» اسم

۱. و او را به اسحاق که پیامبری از جمله شایستگان است مزده دادیم.

۲. کسانی که عرش خدا را حمل می‌کنند و آن‌ها که پیرامون آن‌اند به سیاس پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند.

۳. و آنانی که اسلام آوردند.

۴. سران قومش گفتند واقعاً ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم. گفت ای قوم من هیچ‌گونه گمراهی در من نیست

۵. الکشاف، ۸۵/۲

۶. و سینه‌ات بدان تنگ گردد

۷. زیرا آنان گروهی کوردل بودند

فاعل، و حادث و غیر ثابت است، از این رو قرآن وصف ثابت را به کار برده است.^۱



خداوند در آیه ۶۲ سوره «اعراف» فرموده است: ﴿وَأَنْصَحْ لَكَ وَأَعْلَمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ چرا خداوند در این آیه فرمود: ﴿وَأَنْصَحْ لَكَ﴾؟ زیرا در عربی هم «نصحته و شکرته» و هم «نصحت له و شکر له» کاربرد دارد و افزودن حرف «لام» در اینجا برای مبالغه است و بر خالصانه بودن نصیحت و پند دلالت دارد؛ به این معنا که نصیحت مختص و ویژه‌ی شخص نصیحت شونده است نه کس دیگری. از این رو حضرت «هود» (ع) به قوم خود فرموده است: ﴿وَأَنَا لَكَ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾^۳ و «ناصح» را با حرف «لام» آورده است. حضرت «صالح» نیز خطاب به قوم خویش فرموده است: ﴿وَنَصَحْتُ لَهْمُ﴾.^۴

همچنین فعل «شکرْتُ له» بلیغ‌تر از «شکرته» است؛ چنانکه خداوند تبارک و تعالی در آیه ۱۲ سوره «لقمان» فرموده است: ﴿إِنْ أَشْكُرْ لَكَ﴾^۵ و در آیه ۱۴ همین سوره فرموده است: ﴿إِنْ أَشْكُرْ لِي وَرَبِّكَ إِلَىٰ التَّصْبِيرِ﴾^۶

در آیه ۳۳ سوره «لقمان» آمده است: ﴿وَإِخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلَىٰ ذُوهُ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ سِئْتًا﴾^۷ چرا تنها جمله دوم ﴿وَلَا مَوْلَىٰ ذُوهُ جَازٍ﴾ تأکید شده و جمله نخست ﴿لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ﴾ تأکید نشده است؟ در پاسخ باید گفت که خداوند باری تعالی این گمان را زدوده است که علاوه بر حق پدر بر فرزند در دنیا، در روز قیامت نیز مسئولیت اعمال پدر بر فرزند است، در روز قیامت نیز مسئولیت اعمال پدرش را به خاطر حق پدر بر او به عهده می‌گیرد، بنابر این از آن جا که گمان می‌شد به مسئولیت پدر در روز قیامت به خاطر ترغیب و خداوند، بر عهده فرزند در دنیا است، شایسته بوده که جمله‌ی دوم برای برطرف کردن این گمان مورد تأکید قرار گیرد؛ از این رو فرموده است: ﴿وَلَا مَوْلَىٰ ذُوهُ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ سِئْتًا﴾^۸ و با آوردن ضمیر هو نفی را تأکید کرده است حال آنکه عکس آن نیازی به تأکید ندارد؛ و خداوند آگاه‌تر است.^۹



۱. الکشاف، ۲/۲۶۱، ۸۶/۲

۲. و اندرزتان می‌دهم و چیزهایی از خدا می‌دانم که شما نمی‌دانید

۳. و برای شما خیرخواهی امینم

۴. و آن‌ها را اندرز دادم

۵. خدا را سپاس بگذار

۶. آری، به او سفارش کردیم که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت همه به سوی من است.

۷. و بترسید از روزی که هیچ پدری به کار فرزندش نمی‌آید و هیچ فرزندی نیز به کار پدرش نخواهد آمد

۸. و هیچ فرزندی نیز به کار پدرش نخواهد آمد

۹. الکشاف، ۳/۲۳۸



خداوند در آیه ۴۶ سوره «توبه» فرموده است: **﴿وَلٰكِنَّ كَرِهَ اللّٰهُ اٰتِيعَاتِهِمْ فَذَبَطْتُمْ وَاَقْبَلْتُمْ اَلْقَاعِدِيْنَ﴾** چرا خداوند متعال عبارت **﴿مع القاعدین﴾** را افزوده در حالی که مفهوم آن از فعل **﴿اقعدوا﴾** فهمیده می‌شود؟ در صورتی که خداوند تنها فعل **﴿اقعدوا﴾** را به کار برده بود، تنها فرمان به نشستن آن‌ها از آن برداشت می‌شد، در حالی که مقصود آیه توصیف آن‌ها به طفره رفتن و کناره‌گیری است، که این امر مایه نکوهش و درماندگی و نیز قرار دادن آن‌ها در زمره زنان و کودکانی است که عادتشان نشستن در کنج خانه‌هاست. از این رو خداوند آنان را این گونه توصیف نموده است: **﴿رَضُوْا بِاَنْ يَّكُوْنُوْا مَعَ الْخَوَالِفِ﴾** که این مفهوم دقیق تنها با عبارت **﴿مع القاعدین﴾** حاصل می‌گردد؛ و این دقیقاً مانند مبالغه فرعون است زمانی که موسی (ع) را تهدید کرد، به جای اینکه بگوید: **﴿لَا جَعَلْتَكُ مِنَ الْمَسْجُوْنِيْنَ﴾** گفت: **﴿لَا جَعَلْتَكُ مَسْجُوْنًا﴾** یعنی تو را همراه با دیگر مجرمان زندانی خواهم نمود.^۴

خداوند در سوره «شوری» آیه ۱۱ فرموده است: **﴿لَيْسَ كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ﴾** حرف کاف در «کمله» زائد و برای تأکید نفی مثل آمده است، که در این صورت معنای آیه این است: «لیس شیءٌ مثله: چیزی مثل او نیست». اگر حرف «کاف»، زائد به حساب نمی‌آمد، معنای آیه بدین صورت بود: «لیس شیءٌ مثلٌ مثله: چیزی مثل مثل او نیست» و نفی مثل مثل، اثبات مثل را الزام می‌کند که این امری محال است؛ از این رو عرب زبانان زمانی که در نفی فعل از کسی مبالغه کنند، می‌گویند: «مثلک لا یفعل کذا: چون تویی این کار را انجام نمی‌دهد» که مراد نفی فعل از ذات اوست. عده‌ای گفته‌اند: «مثل» به معنای ذات است، یعنی «لیس کمله شیءٌ» به معنای «لیس کذاته شیءٌ» است. برخی نیز گفته‌اند: مثل به معنای صفت است و «لیس کمله شیءٌ» به معنای «لیس کصفته شیءٌ» است.^۵

در سوره «انسان» آیه ۳ آمده است: **﴿اِنَّمَا شَاكِرُوْا وَاِنَّمَا كُوْرًا﴾** خداوند برای هماهنگی و انطباق با واژه «کفوراً»، از واژه «شکوراً» استفاده نکرده است تا درباره‌ی کفر و نکوهش آن مبالغه صورت بگیرد. همچنین درباره‌ی شکر، لفظ عامتر را استعمال کرده است، زیرا هر کافری در برابر نعمت‌هایی که خداوند به او ارزانی داشته، بسیار ناسپاس (کفور) است و انسان هر چه قدر خداوند را شکر کند، هرگز شکور (اسم مبالغه: شکر گزار) نخواهد بود، بلکه تنها شاکر است.^۶

۱. ولی خداوند راه افتادن آنان را خوش نداشت، پس ایشان را منصرف گردانید و به آنان گفته شد: «با ماندگان بمانید.»

۲. راضی شدند که با خانه‌نشینان باشند

۳. قطعاً تو را از جمله زندانیان خواهم ساخت

۴. الکشاف، ۱۹۳/۲

۵. چیزی مانند او نیست

۶. المغنی، ۸۵، البرهان، ۲۷۵/۲، المفردات، ۴۶۲

۷. یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاس

۸. کشف المعانی، ۳۶۹



خداوند در آیه ۸۳ سوره «مائده» فرموده است: ﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ﴾

این عبارت سه درجه و مرتبه دارد:

مرتبه نخست: «فاض دمع عینه»: اشک چشم او سرازیر شد» که این اصل است.

مرتبه دوم: منقول بودن از فاعل: «فاضت عینه دمعا».

فعل ماضی مجازاً و برای مبالغه به «عین» نسبت داده شده و فاعل یعنی «دمع» تمییز و منصوب است؛ مانند

این مثالها: ﴿اشتعل الرأس شيباً﴾^۲ که اصل آن «اشتعل شيب الرأس»، و «فجرنا الأرض عیونا»^۳ که در اصل «فجرنا عیون الأرض» است.

مرتبه سوم: که از حیث بلاغت و سبک در بالاترین مراتب و جایگاه قرار دارد، و همراه با تعلیل (یعنی با به کار بردن من تعلیل) آمده و منقول نیز هست؛ خداوند متعال فرمود: ﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ﴾ که این جمله از جمله‌ی مرتبه‌ی دوم بلیغ‌تر است، زیرا تمییز را منصوب نکرده و سخن را به صورت تعلیل (آوردن علت) برجسته ساخته است، که در این حالت به این معناست: «تمتلىء العين من الدمع حتى تفيض: چشم از اشک پر می‌گردد تا اینکه لبریز از اشک شود و اشک آن روان شود»؛ و لبریز شدن (فیض) که نتیجه پر شدن (امتلاء) است، به جای پرشدن قرار داده شده و سبب به جای مسبب قرار گرفته است، یا اینکه مقصود آیه، مبالغه در توصیف گریان بودن آنها است و بدین ترتیب چشمان آنها به گونه‌ای قرار داده شده که گویی به خودی خود از اشک لبریز می‌شوند، یعنی اشکها به قصد گریستن از چشم سرازیر می‌شود؛ بنابراین آوردن کلام به صورت تعلیل و همراه با «من تعلیل» بهتر از آوردن با تمییز است، چنانکه می‌گویید: «فاضت عینه من ذکر الله»: چشم او از یاد خداوند لبریز از اشک گردید.^۴

مکانی در خصوص عودت ضمیر

خداوند در آیه ۳۱ سوره بقره فرمود: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ﴾^۵ چرا در این آیه

۱. می‌بینی که اشک از چشم‌هایشان سرازیر می‌شود.

۲. و موی سرم از پیری سفید گشته

۳. چشمه‌های زمین را شکافتیم.

۴. الکشاف، ۶۳۸/۱

۵. و خدا همه معانی نام‌ها را به آدم آموخت سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود



ضمیر متصل به «عرضهم» مذكر آمده در حالی که اسماء یعنی مرجع ضمیر مؤنث است؟ پاسخ این است که خداوند متعال مسماها و مدلولات را بر فرشتگان عرضه نمود نه خود اسمها را، و سپس به ملائکه فرمود: اسم های این‌ها را به من بگوئید، یعنی مسماها و مدلولاتی که نامشان را به آدم آموخت؛ از آنجا که در میان مسماها، عاقل نیز یافت می‌شود، عاقلان را بر غیر عاقلان غلبه داده و ضمیر را به صورت مذكر آورده است.^۱



خدا در سوره مائده آیه ۱۱۰ فرموده است: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي﴾^۲ که منظور «تخلق مثل هيئة الطير» یعنی از گل به شکل پرنده می‌ساختی است و ضمیر موجود در «تنفخ فيه» به حرف «کاف» که به معنای مثل است بر می‌گردد نه به واژهی «هيئة الطير»، هر چند که این امر زودتر به ذهن خطور می‌کند. ضمیر در اینجا به حرف «کاف» عودت داده شد، زیرا «کاف» صفت هیئت و شکلی است که عیسی (ع) آن را می‌ساخت و در آن می‌دمید. مرجع ضمیر هیئت و شکل باز نیست، زیرا که هیئت نه ساخته‌ی دست عیسی بود و نه نتیجه‌ی دمیدن او؛ پس مرجع ضمیر موجود در «فیها» خود مثلث است نه هیئت.^۳



خداوند در آیه ۱۸۵ سوره بقره فرمود: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾ آیا آوردن کلمه‌ی «رمضان» بدون واژه‌ی شهر (ماه) همسان با ذکر «رمضان» توأم با واژه‌ی «شهر» است؟ زیرا که رسول خدا (ص) فرموده است: «من صام رمضان إيماناً واحتساباً غفر له» هر کس رمضان را از روی ایمان و به امید اجر و پاداش الهی روزه بگیرد، آمرزیده می‌شود. آیا اگر گفته شود «من صام شهر رمضان إيماناً واحتساباً غفر له» باز هم به همان معنا است؟ پاسخ این است که حکمتی وجود دارد که تفاوت میان این دو مورد را اقتضا می‌کند؛ چنانکه اگر بگوئید: «صمت رمضان» و واژه شهر را ذکر نکنید، عمل روزه داری کل ماه رمضان را شامل می‌شود، و چنانچه بگوئید: «صمت شهر رمضان» و واژه «شهر» (ماه) را که ظرف حقیقی است، قبل از رمضان بیاورید، عمل روزه داری تمام ماه رمضان را در بر نمی‌گیرد، مگر این که دلیلی بر آن وجود داشته باشد. از این رو خداوند تعالی فرموده است: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾ که نزول قرآن در یکی از شب‌های ماه رمضان بوده نه تمام شب‌های آن؛ و اگر چنانچه گفته بود: ﴿رمضان الذي أنزل فيه القرآن﴾ لفظ رمضان (بدون واژه‌ی شهر) نزول قرآن را در تمام ماه رمضان اقتضا می‌کرد؛ و راز سخن رسول خدا (ص) «من صام رمضان إيماناً واحتساباً» نیز در همین

۱. الکشاف، ۲۷۲/۱.

۲. و آنگاه که به اذن من از گل چیزی به شکل پرنده می‌ساختی پس در آن می‌دمیدی و به اذن من پرنده‌ای می‌شد

۳. الکشاف، ۶۵۳/۱.

۴. ماه رمضان همان ماه است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است

مسأله نهفته است؛ یعنی هر که تمام ماه رمضان را روزه بگیرد؛ در صورتی که گفته بود: «من صام شهر رمضان». شهر رمضان به عنوان ظرف دربردارنده‌ی معنای «فی» در نظر گرفته می‌شد و روزه داری شامل کل ماه رمضان نمی‌شد.^۱ همچنین در صورتی که بگویید: «سرت یوم السبت» در روز شنبه راه رفتن به این معناست که عمل راه رفتن در این روز واقع شده و تمامی روز را شامل نمی‌شود؛ زیرا واژه «یوم» را قبل از «السبت» ذکر کرده‌اید و بنابراین «یوم» ظرف است برای راه رفتن (سیر)؛ و چنانچه بگویید: «سرت السبت» روز شنبه را راه رفتن و واژه «یوم» را ذکر نکنید، واژه‌ی «السبت» مفعول است نه ظرف؛ و راه رفتن در تمام روز شنبه واقع شده است. این مثال نیز مانند نمونه‌ی «رمضان» و «شهر رمضان» است.



خداوند در آیه ۸۰ سوره «بقره» فرموده است: ﴿لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً﴾^۲ و در آیه ۲۴ آل عمران فرمود: ﴿أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ﴾^۳ معدوده جمع کثرت و معدودات جمع قله است. فرق میان این دو چیست؟ در پاسخ باید گفت که گویندگان این دو سخن، دو فرقه از یهودیان هستند:

فرقه نخست گفته‌اند که تنها هفت روز در آتش عذاب داده خواهند شد و فرقه دیگر گفتند: تنها چهل روز در آتش شکنجه می‌شویم که این چهل روز، مدتی بوده که در آن گوساله را پرستیده‌اند؛ از این رو در آیه‌ی سوره بقره با مد نظر قرار گرفتن گروه دوم، جمع کثرت «معدوده»، و در آیه سوره آل عمران با در نظر گرفتن گروه نخست، جمع قله «معدودات» آمده است.^۴

همچنین اگر مفرد یک جمع، مذکر باشد، اصل این است که در آوردن صفت برای آن جمع به صفت مفرد مؤنث اکتفا شود؛ مانند: «سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ وَمَنَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ»^۵ که بر این اساس، صفت جمع در سوره بقره بنا به اصل آمده و در سوره آل عمران طبق فرع.

در داستان حضرت یوسف علیه السلام نیز چنین آمده است: ﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخِيسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ﴾^۶ که در این آیه صفت «معدوده» به کار رفته که به معنای مقدار کمی که قابل شمارش است و نیازی به وزن کردن ندارد؛

۱. نتایج فکر السهیلی، ۳۸۳

۲. جز روزهایی چند، هرگز آتش به ما نخواهد رسید.

۳. چند روزی

۴. کشف المعانی، ۱۰۳، الکشاف، ۳۳۵/۱

۵. تخت‌هایی بلند در آنجاست و قدهایی نهاده شده و بالش‌هایی پهلوی هم چیده

۶. و او را به بهای ناچیزی چند درهم فروختند



زیرا آنان فقط درهم‌هایی را وزن می‌کرده‌اند که به یک «اوقیه» یعنی چهل درهم می‌رسید و کمتر از آن را می‌شمردند، و چون چیزهای فراوان به دلیل کثرتشان قابل شمارش نیستند، به مقدار اندک «معدودة» گفته شده است.^۱ از جمله مواردی که برای بیان جمع قلت از عدد، استفاده شده، این نفرین رسول خدا در حق کفار است: «اللهم أحصهم عددا و لا تبق منهم أحداً: خداوندا آنان را تعدادی اندک و فرار بده و کسی را از آنها باقی نگذار» که پیامبر (ص) آن هارا نفرین کرده که شمارشان کم شوند و به این منظور از لازمه آن یعنی شمردن استفاده کرده است (یعنی شمردن لازمه‌ی کم بودن است که قابل شمارش است).

خداوند در آیه ۷۱ سوره قصص فرمود: «مَنْ إِلَهَ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ»^۲ و در آیه ۷۲ همان سوره فرموده است: «مَنْ إِلَهَ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِآيَاتٍ لَّتَسْكُنُنَّ فِيهِ أَفَلَا تَبْصُرُونَ»^۳ خداوند متعال در این دو آیه، با واژه «ضياء» عبارت «أفلا تسمعون» و با واژه‌ی «اللیل» عبارت «أفلا تبصرون» را به کار برده است. خداوند واژه «ضياء» را مقدم کرده، زیرا به طور کلی منافع روز بیشتر از منافع شب است، بنابراین این نعمت (یعنی ضياء و روشنائی) مقدم گشته است و همچنین از آنجا که مسموعات و شنیدنی‌ها در روز به دلیل حرکت، سخن گفتن، گفتگو و امرار معاش بیشتر از شب است، ذکر واژه «سمع» مناسب‌تر است، و در نتیجه واژه «ضياء» با واژه «سمع» تناسب دارد؛ از آنجا که ظلمت شب همه دیدگان را می‌پوشاند، ختم آیه با واژه‌ی «بصر» متناسب است.^۴



خداوند در آیه ۱۳۶ سوره نساء فرموده است: «يا أيها الذين آمنوا، آمنوا بالله ورسوله»^۵ چرا خداوند فعل امر «آمِنُوا: ایمان بیاورید» را در خطاب به مؤمنان به کار برده است؟ در اینجا خطاب خداوند به مسلمانان است و فعل امر «آمِنُوا» یعنی اینکه بر ایمان خود استوار بمانید و بر آن مداومت ورزید و بر آن بفرایید. عده‌ای گفته‌اند: خطاب به اهل کتاب است، زیرا که به برخی از کتاب‌ها و پیامبران ایمان آوردند و به برخی دیگر کفر ورزیدند؛ چنانکه از قول آنها در قرآن آمده است: «وَيَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ»^۶ عده‌ای نیز گفته‌اند: خطاب خداوند به منافقان است، گویی به آنها گفته شده: ای کسانی که از سر نفاق ایمان آوردید، از سر اخلاص ایمان آورید.^۷

خداوند در آیه ۴ سوره نوح و ۳۱ احقاف فرمود: «يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ»^۸ و در آیه ۱۲ سوره صف فرمود:

۱. الکشاف، ۳۰۹/۲.

۲. جز خداوند کدامین معبود برای شما روشنی می‌آورد آیا نمی‌شنوید

۳. جز خداوند کدامین معبود برای شما شبی می‌آورد که در آن آرام‌گیرید آیا نمی‌بینید؟

۴. کشف المعانی، ۲۸۷

۵. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد بگروید

۶. می‌گویند: ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم

۷. الکشاف، ۵۷۱/۱، البرهان، ۲۹۶/۲

۸. تا برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید

﴿يَغْفِر لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾^۱ و در آیه ۲۷۱ بقره فرموده است: ﴿وَيَكْفُرْ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^۲

چرا در آیه نخست و آیه سوم ﴿مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَمِنْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾ آمده، ولی در آیه دوم حرف «مِن» به کار نرفته است؟ در آیه‌ای که بدون «مِن» آمده، خداوند از مؤمنانی خبر می‌دهد که پیش‌تر به دلیل ایمان خود از گناهان زمان کفر نجات یافته‌اند و آمرزش گناهانی که در اسلام مرتکب شده‌اند، به آنان وعده داده شده است. این گناهان آن گونه که کفر بر کافران احاطه دارد، آنها را در بر نمی‌گیرد و بر ایشان سیطره ندارد؛ اما افزودن حرف «مِن» قبل از واژه‌ی «ذُنُوبِكُمْ» برای خطاب قرار دادن مشرکان است و اشاره دارد به این که در مهلکه‌ای گرفتار شده‌اند که آنها را فراگرفته است. همچنین اشاره دارد به اینکه برخی از گناهانشان بخشیده شده و مشمول نجات کاملی که به مؤمنان وعده داده است، نمی‌شوند. عده‌ای گفته‌اند: خداوند خواسته است که برخلاف حق الناسی که به گردن آنها است، حق الله را بر آنان ببخشد؛ از این رو فرموده است: ﴿مِنْ ذُنُوبِكُمْ﴾

خداوند در آیه ۲۸ سوره «مریم» فرمود: ﴿مَا كَانَ أَبُوكَ أُمًّا سَوْءٌ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا﴾^۳ و در آیه ۲۰ همین سوره فرموده است: ﴿وَلَوْلَا تَمَسُّنِي بَشْرٌ وَلَا أُكُ بَغِيًّا﴾^۴ در آیه نخست مردم بدکاره بودن را از مادر حضرت مریم با آوردن حرف «ما» نفی کرده‌اند و گفته‌اند: ﴿وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا﴾، اما حضرت مریم با آوردن حرف نفی «لم» بدکاره بودن را از خودش نفی کرده است. چه فرقی میان این دو وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت که تفاوت میان نفی با «لم» و نفی با «ما» در این است که نفی با «ما» یعنی خبر دادن از اینکه این امر اکنون اتفاق نیفتاده است؛ به دیگر سخن آن را به‌طور کلی نفی می‌کند؛ در حالی که نفی با «لم»، به معنای نفی وقوع امری در همهی زمان‌های گذشته است؛ گویی شخص به شما می‌گوید: من به شما خبر می‌دهم که این امر در هیچ یک از زمانهای گذشته رخ نداده است. در آیه‌ی فوق نیز گویی حضرت مریم (س) با عبارت ﴿وَلَوْلَا أُكُ بَغِيًّا﴾ گفته است که بدکاری از من در همهی زمانها و مراحل زندگی‌ام، که اینک در پیش چشم من حاضر هستند، نفی می‌شود؛ که نفی کردن این امر در همهی زمانهای گذشته از سوی حضرت مریم، در منزله ساختن و پاکیزه دانستن او بلیغ‌تر و رساتر است. اما قول قوم حضرت مریم ﴿وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا﴾ یک نفی عام است و آنها تنها یک حکم کلی درباره‌ی مادر حضرت مریم صادر کرده‌اند و نمی‌توانند، آن گونه که مریم درباره‌ی خودش تصور کرده، همهی زمانها و مراحل را که بر مادرش گذشته تصور کنند. همچنین واژه «بغی» به صورت مؤنث (بغیة) به کار نرفته است، زیرا مانند واژه‌ی صبور بر وزن فِعُول (بغوی) مذکر و مؤنث در آن یکسان است.^۵

خداوند در آیه نخست سوره «اعلی» فرمود: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^۶ و در آیه ۷۴ سوره «واقع» فرموده

۱. تا گناهانتان را بر شما ببخشد
۲. و بخشی از گناهانتان را می‌زداید
۳. پدرت مرد بدی نبود و مادرت نیز بدکاره نبود.
۴. باآنکه دست بشری به من نرسیده و بدکار نبوده‌ام؟
۵. البرهان، ۳۳/۲، ۳۸۰/۲
۶. نام پروردگار والای خود را به پاکی بستانای



است: **«سَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ»**، فایده آمدن «باء» در آیهی دوم چیست؟ حکمت این امر در این نکته است که تسبیح بر دو نوع است: نوع نخست که مراد و مقصود از آن تنها تنزیه و ذکر است و نوع دوم که مقصود از آن نماز می‌باشد ذکر می‌باشد ذکر است همراه با عمل؛ و در این کلام خداوند متعال: **«مَسْبُحَاتُ اللَّهِ حِينَ نُمَسِّنُ وَحِينَ نُصَبِّحُونَ»**^۱ همین نوع دوم مورد نظر است. پس اگر تنها تسبیح محض را مد نظر داشته باشید، آوردن «باء» بی معنا است و نمی‌گویید: **«سبحت بالله»**؛ اما اگر تسبیح همراه با نماز را مد نظر داشته باشید، حرف «باء» را همراه آن می‌آورید و می‌گویید: **«سَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ»**، چنانکه می‌گویید: **«صَلِّ بِاسْمِ رَبِّكَ»**، یعنی به نام پروردگارت نماز بخوان. و از آنجا که در نماز باید با لفظ الله تکبیر گفته شود، خداوند متعال در آیات فوق **«سَبِّحْ بِرَبِّكَ»** فرموده است.^۲

همچنین پیش از لفظ **«رَبِّ»**، لفظ اسم ذکر شده است، زیرا که تسبیح متعلق به مسمی و مدلول است و اسم چیزی جز مدلول است؛ از این رو نمی‌گویید: **«سبحان اسم ربی»**؛ و نیز لفظ اسم به دلیل حکمتی دیگر ذکر شده و به این معنا که محل و جایگاه ذکر، قلب است و تسبیح نیز نوعی ذکر و غیر از لفظی است که بر زبان جاری می‌شود. خداوند متعال به ما فرمان داده که او را هم با قلب و هم با زبان عبادت کنیم. بنابراین معنای دو آیهی فوق بدین شرح است: پروردگارت را ذکر کن و با قلب و زبانت او را تسبیح گوی و عبادت کن؛ و از این رو لفظ **«اسم»** را پیش از واژهی **«رَبِّ»** گنجانده تا این معنا را یادآور شود؛ که این خود گونه‌ای از اعجاز نظم قرآن است.^۴



خداوند در آیه ۸ سوره عنکبوت فرمود: **«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»**^۵ و در سوره احقاف آیه ۱۵ فرموده: **«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا»**^۶ و در سوره لقمان آیه ۱۴ فرمود: **«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ»**^۷ در آیات سوره **«عنکبوت و احقاف»**، خداوند واژه **«حسنا و احسانا»** را ذکر کرده و در آیه لقمان واژه **«حسنا»** را نیاورده است. آیهی سوره عنکبوت که در بالا بیان شد پس از این کلام الهی **«وَلَتَجْنِبَنَّهُمْ الْأَسْفَالَ يَوْمَ يُصْعَقُونَ»**^۸ آمده و چون نیکی به والدین از برترین اعمال است، ذکر احسان و نیکی به آنها مناسبت داشته است. آیه **«احقاف»** نیز درباره‌ی کسی نازل شده که پدر و مادرش مؤمن بوده اند و در نتیجه مناسبت داشته که به

۱. پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی

۲. پس خدا را تسبیح گویند آن گاه که به عصر درمی‌آید و آن گاه که به بامداد درمی‌شوید.

۳. النتائج، ۴۶

۴. نتائج الفكر، ۴۴

۵. و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند

۶. و انسان را نسبت به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم.

۷. و انسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم

۸. و بهتر از آنچه می‌کردند پاداششان می‌دهیم

احسان به آنها سفارش شود؛ اما در آیه سوره لقمان وقتی که خدا فرمود: ﴿حَمَاتُهُ أُمَّهُ وَهَنَاعِلُ وَهْنٍ﴾^۱ چون مادر در حمل و تربیت فرزند سختی و مشقت زیادی تحمل می‌کند، دگر نیازی به آوردن واژه‌ی «حسنا» که در سوره عنکبوت و احقاف ذکر شده، نیست.^۲

خداوند در آیه ۶ سوره «مائده» فرموده است: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾^۳ گروهی واژه «وَأَرْجُلَكُمْ» را به نصب خوانده‌اند که این مسأله دلالت دارد بر اینکه أرجل (پاها) به دلیل عطف شدن بر «اغسلوا ووجوهکم وایدیکم» شسته می‌شود. عده‌ای نیز آن را مجرور خوانده‌اند که در این صورت به دلیل عطف بر «رؤوسکم»، در حکم مسح داخل می‌شود. زمخشری گفته است: از آنجا که أرجل (پاها) جزو سه عضو شستنی است که با ریختن آب بر آنها شسته می‌شوند، احتمال اسراف که شرعاً نكوهیده و ناپسند است در آن وجود دارد؛ از این رو بر اعضای مسح شونده عطف می‌شوند تا وجوب میانه‌روی در ریختن آب بر آن یادآوری شود نه این که مسح شود. همچنین عبارت «إِلَى الْكَعْبَيْنِ» آورده شده و حداکثر و حد نهایی (شستن پاها) مشخص شده تا توهم کسانی را که فکر می‌کنند پاها باید مسح شود، برطرف سازد، زیرا که در شریعت برای مسح کشیدن یک حد نهایی معین نشده است. برخی از مردم نیز ظاهر عطف را پذیرفته و مسح را واجب دانسته‌اند.^۴

خداوند در آیه ۱۰۰ سوره «انعام» فرموده است: ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ﴾^۵ چرا خداوند نفرمود: «وجعلوا الجن شرکاء لله»؟ در پاسخ باید گفت: واژه‌ی (الله) به منظور بزرگداشت و تعظیم اسم خداوند مقدم شده است، زیرا که شأن و مقام الهی در نفوس بزرگ‌تر است و در صورتی که (الله) مقدم شود و پس از آن «شرکاء» قرار گیرد، اوج تقبیح را در شریک قرار دادن برای خداوند نشان می‌دهد؛ زیرا نفس انتظار چیزی را می‌کشد که برای خداوند قرار داده‌اند؛ بنابراین در صورتی که دانسته شود که این امر مربوط به شریک قرار دادن برای خداوند است، تأثیر بیشتری در نفس خواهد داشت و لفظ جعل (قرار دادن) در صورتی که درباره‌ی خداوند باشد، نزد نفوس ناپسند و دروغ است؛ چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ﴾^۶ و در جایی دیگر نیز می‌فرماید: ﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ﴾^۷ در این آیه فعل جعل (قرار دادن آنها) برای خداوند است که به خودی خود قبیح است و این که مجهولها، شرکاء خداوند باشند قبیح‌تر است و چنانکه شرکاء از جنیان باشند، بسی زشت‌تر و قبیح‌تر است. از این رو مقدم کردن جار و مجرور (الله) به این دلیل است که انکار و ناپسند شمردن متوجه قرار دادن شرکاء برای خداوند است نه جعل مطلق. همچنین بر طبق اعتقاد آنان

۱. مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه‌ای دچار آمده است.

۲. کشف المعانی، ۲۸۹

۳. صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین هر دو پا مسح کنید

۴. الکشاف، ۵۹۷/۱، بنگر به مغنی، ۶۴۷

۵. و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند، باینکه خدا آنها را خلق کرده است

۶. و برای خدا دخترانی می‌پندارند منزّه است

۷. و چیزی را که خوش نمی‌دارند برای خدا قرار می‌دهند



خدا لفظ «شركاء» را به کار برده نه کلمه‌ی «شریک» را؛ و نیز به جای لفظ «الجن» از واژه‌ی «جنا» استفاده شده است تا دلالت کند بر اینکه آنان تمامی جن‌ها را شایسته شریک قرار دادن برای خدا می دانستند.^۱



خداوند متعال در آیه ۵۶ سوره «دخان» فرموده است: ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ﴾^۲ در این آیه خداوند چگونه مرگ چشیده شده‌ی نخست را پیش از ورود به بهشت، از مرگی که چشیدنش در بهشت نفی شده، استثنا کرده است؟ معنای کلام فوق این است که آنان (کفار) هرگز طعم مرگ را در بهشت نمی‌چشند که این از باب تأکید بر دلالت و مفهوم است، زیرا که بازگشت آنچه که رخ داده امری محال است؛ یعنی اینکه اگر هم مرگ را، هرچند به فرض محال، می‌چشیدند، چیزی جز مرگ نخستین نبود. همچنین احتمال دارد که استثنا در آیه‌ی فوق استثناء منقطع باشد که در این صورت معنای آن این گونه خواهد بود: اما مرگ نخستین را در دنیا چشیده‌اند. این امر از باب برجسته سازی کلام به شیوه اغراق محال است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ﴾^۳ یعنی اینکه اینان اصلاً وارد بهشت نمی‌شوند. و از آن جمله است این سخن باری تعالی که می‌فرماید: ﴿إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾^۴ یعنی اصلاً فرزندی ندارد و در نتیجه من جز او کسی را نمی‌پرستم. یا اینکه این آیه به این معناست: «إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ بَزِعْكُمْ فَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» هرچند به زعم و گمان شما فرزندی داشته باشد، من نخستین یکتا پرستم. و نیز گفته شده است که این سخن به فرضی محال منوط شده و چیزی که به امری محال منوط شود، خود نیز محال خواهد بود. عده‌ای گفته‌اند: جمله‌ی ﴿إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ﴾ از اقوال عرب‌زبانان است و به معنای «ما كان للرحمن ولد» می‌باشد و حرف «إِنْ» در این کلام حرف نفی و به معنای «ما» نافیه است.^۵

خداوند در آیه ۱۳۱ «اعراف» فرمود: ﴿فَإِذَا جَاءَ نَهْمُ الْحَسَنَةِ قَالُوا لِنَاهِذِهِ وَإِنْ تَصِبْتُمْ سَبِيئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ﴾^۶ در این آیه در کنار «حسنة» و به همراه ظرف «إِذَا»، فعل ماضی به کار رفته و چون مطلق حسنه مد نظر بوده نه یک نوع آن، واژه‌ی «الحسنة» به صورت معرفه آمده است؛ ولی در کنار «سبیئة» و همراه با حرف شرط «إِنْ»، فعل مضارع استعمال شده و چون نوع خاصی از «سبیئة» مورد نظر بوده به صورت نکره آمده است، زیرا «سبیئة» در قیاس با «حسنة» مطلق، اندک و نادر است. کاربرد فعل ماضی به همراه «إِذَا» به این دلیل است که «إِذَا» درباره‌ی مفاهیمی که وقوع آنها حتمی است به کار می‌رود و بر وقوع و رخ دادن دلالت بیشتری دارد؛ از

۱. الکشاف، ۴۰/۲، البرهان، ۳۰۲/۳، ۳۲۶/۳

۲. در آنجا جز مرگ نخستین، مرگ نخواهند چشید

۳. در بهشت در نمی‌آیند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود

۴. بگو اگر برای خدای رحمان فرزندی بود خود من نخستین پرستندگان بودم

۵. البرهان، ۸۴/۳، الکشاف، ۵۰۷/۳، جامع البیان للطبری، ۶۰/۹

۶. پس هنگامی که نیکی و نعمت به آنان روی می‌آورد می‌گفتند: «این برایش ایستگی خود ماست» و چون گزندى به آنان می‌رسید، به موسی و همراهانش شکون بد می‌زدند.

این رو غالباً فعل ماضی به همراه آن استعمال می‌شود؛ اما حرف شرط «**إِنْ**» در مورد معانی احتمالی به کار می‌رود و جواب آن منوط به چیزهای محتمل الوقوع است، از این رو غالباً به همراه آن فعل مضارع محتمل الوقوع استعمال می‌شود. از آن جمله است آیه‌ی ۳۶ سوره‌ی روم: ﴿وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ نُصِبْهُمْ سَيْئَةً بِمَا قَدَّمْتِ أَيْدِيهِمْ إِذَاهُمْ يَسْتَبْطِنُونَ﴾^۱ در این آیه به همراه ظرف «**إِذَا**» که بر حتمی بودن وقوع امری دلالت دارد، فعل ماضی آمده است، زیرا فعل ماضی، دلالت بیشتری بر رخ دادن و وقوع امری دارد. همچنین به همراه حرف شرط و در کنار «**سَيْئَةً**»، فعل مضارع به کار رفته است.^۲ اینک به این کلام پروردگار متعال توجه کنید: ﴿إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَرِّجْهَا وَإِنْ نُصِبْهُمْ سَيْئَةً بِمَا قَدَّمْتِ أَيْدِيهِمْ قَانَ الْإِنْسَانَ كَوْنًا﴾^۳ (شوری: ۴۸) توجه کنید که چگونه رساندن رحمت و نعمت با ظرف شرطیه «**إِذَا**» و به همراه فعل ماضی حتمی الوقوع «**أَذَقْنَا**»، و دچار شدن به «**سَيْئَةً**» و بدی با حرف شرط «**إِنْ**» و همراه با فعل مضارع مستقبل - که بر غیر حتمی بودن دلالت دارد، آمده است؛ بنگرید که چگونه رسیدن نعمت و رحمت با فعل «**إِذَاقَةَ**» آمده که بر فراهم بودن نعمت برای آنها دلالت دارد؛ نگاه کنید که چگونه با رحمت و نعمت کلمه‌ی «**مِنَّا**» آمده تا آن به خداوند متعال نسبت داده شود و همراه با «**سَيْئَةً**» و بدی «**بِأَنَّ**» سببیه استعمال شده تا «**سَيْئَةً**» به اعمال و کردارهای انسان‌ها نسبت داده شود؛ ببینید که چگونه جمله نخست - که متضمن «**إِذَاقَةَ**» است - با حرف «**إِنَّا**» تأکید شده و از تأکید جمله‌ی دوم خودداری شده است. با همه‌ی اینها، اسرار قرآن بسیار بزرگ‌تر و بیشتر از آن است که اندیشه‌ها و عقول بشر بتوانند بر آنها احاطه یابد.

خداوند در آیه ۲۱۷ سوره «**بقره**» فرموده است: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ﴾^۴ چرا خداوند در این آیه عبارت «**الشَّهْرِ الْحَرَامِ**» را مقدم داشته است درحالی که آنان درباره‌ی شهر (ماه) جز برای دانستن حکم، جنگ نکرده‌اند؟ آیا از آنجا که خود «**قِتَالٍ**» مورد توجه است و تقدیم آن شایسته‌تر می‌باشد، بهتر نبود که خداوند بگوید: «**عَنِ قِتَالٍ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ**»؟ در پاسخ باید گفت که این سؤال پس از رخ دادن کارزار در ماه حرام و نیز شکستن حرمت این ماه توسط اعراب مطرح شده است و چون عنایت و اهتمام آن‌ها به این سؤال به خاطر حرمت شهر (ماه) حرام بوده، «**الشَّهْرِ الْحَرَامِ**» مقدم شده است. سؤال دیگری که به ذهن خطور می‌کند این است که چرا خداوند لفظ «**قِتَالٍ**» را با لفظ ظاهر در جمله‌ی «**قِتَالٍ فِيهِ كَبِيرٍ**» تکرار کرده در حالی که قاعده این است که به جای آن ضمیر آورده و گفته شود: «**قِلْ هُوَ كَبِيرٌ**». در پاسخ باید گفت که تکرار لفظ قتال عمومیت حکم را افاده می‌کند و بدین معناست که شامل هر قتال و جنگی که در هر ماه حرامی رخ می‌دهد می‌شود؛ و در صورتی که گفته می‌شد: «**هُوَ كَبِيرٌ**»، حکم آیه شامل همان جنگی می‌شد که در این داستان آمده است؛ یعنی

۱. و چون مردم را رحمتی بچشانیم، بدان شاد می‌گردند و چون به سزای آنچه دستاورد گذشته آنان است، صدمه‌ای به ایشان برسد، بهنگاه نومید می‌شوند.

۲. الکشاف، ۱۰۶/۲، البرهان، ۲۰۱/۴

۳. و ما چون رحمتی از جانب خود به انسان بچشانیم، بدان شاد و سرمست گردد و چون به سزای دستاورد پیشین آن‌ها، به آنان بدی رسد، انسان ناسپاسی می‌کند.

۴. از تو درباره کارزار در ماه حرام می‌پرسند.

۵. گو: کارزار در آن، گناهی بزرگ است



حادثه ای که در سربیه «عبدالله بن جحش» رخ داد، در حالی که این گونه نیست.^۱



خداوند در آیه ۳۱ سوره «یونس» فرمود: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ و در آیه ۲۴ سوره «سبأ» فرموده است: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲

آیا در نظم شگفت‌آور قرآن میان این دو موضع یعنی «سماوات و سماء» تفاوتی وجود دارد؟ پاسخ این است که گاهی لفظ «سما» به معنای همگی آسمان‌ها و آنچه فراتر از آسمانها تا عرش است، به کار می‌رود و معانی «علوی» و ویژه ربوبیت در آن نهفته است و در این صورت جمع یعنی «سماوات» می‌آید. گاهی نیز «سما» عبارت است از آنچه که در عرف عمومی و در نظر مردم آسمان دنیا نامیده می‌شود و به معنای ابرهایی است که از آنها باران فرو می‌ریزد. در آیات فوق، مخاطبان سوره «یونس» به نازل شدن رزق و روزی محسوس یا همان باران از آسمانی که آن را مشاهده می‌کردند اعتراف داشتند؛ از این رو واژه «سما» به شکل مفرد آمده است؛ زیرا که آنان برخلاف مخاطبان آیه‌ی سوره‌ی «سبأ»، به رحمت و وحی‌ای که از فراز آسمان‌ها نازل می‌شد اقرار نمی‌کردند؛ اما مخاطبان سوره‌ی «سبأ» علاوه بر اقرار به نزول رزق یا همان باران، به خیر، رحمت، حکمت و هر رزق و روزی‌ای که از فراز هفت آسمان نازل می‌شد اعتراف می‌کردند و بنابراین در آیه‌ی سوره‌ی «سبأ»، «سماوات» به شکل جمع آمده است. ولی آوردن «أرض» به صورت مفرد و اصطلاح «رزق الأرض» (زمین) برای هر دو آیه مناسب است، زیرا هیچ کس اعم از مؤمن و کافر رزق و روزی زمینی را انکار نمی‌کند و باران از آسمان برای زمین فرو می‌بارد.^۳



در سوره «طه» آمده است: ﴿وَمَا أَتَجَلَّكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ ۖ قَالَ هُمُ الْأَوْلَاءُ ۚ عَلَيَّ أَنْزِلُ وَيَجَلُّكَ رَبُّ لِي تَرْضَىٰ﴾^۴ خداوند متعال از حضرت موسی در خصوص شتاب کردنش سؤال کرده تا آداب سفر را به وی بیاموزد. آداب سفر عبارت است از اینکه پیشوا و رئیس قوم در طول مسیر در پی آنها حرکت کند تا قوم را زیر نظر داشته باشد و بر ایشان مسلط باشد و چنانچه پیشوای قوم جلوتر از آنها حرکت کند، این امر محقق نمی‌شود. همچنین

۱. البرهان، ۴۴/۴، نتایج الفکر، ۳/۲

۲. بگو: کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد؟

۳. بگو: کیست که شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟

۴. التناجی، ۱۶۲، البرهان، ۹/۴

۵. و ای موسی، چه چیز تو را دور از قوم خودت، به شتاب واداشته است؟ گفت: اینان در پی من‌اند و من- ای پروردگرم- به سوی شتابم تا خشنود شوی

خداوند متعال این مسأله را بیشتر به لوط (ع) آموخته و به او گفته بود: **«وَاتَّبِعْ أَذْهَابَهُمْ»**^۱ یعنی اینکه آخرین نفر آنها باش، اما موسی (ع) به منظور شتافتن به سوی خشنودی خداوند و شتاب در دیدار او در میعادش با پروردگار از این امر غفلت کرده بود.^۲



خداوند متعال در سوره «طه» فرموده است: **«إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا»**^۳ یعنی چیزی نمانده که پوشیدگی و آن را آشکار سازم. عرب زبانان می‌گویند: **«أخفيتها»** یعنی پوشیدگی آن را زایل ساختم؛ چنانکه می‌گویید: **«أشكيتها»** یعنی او را از شکایتش منصرف ساختم، و **«أعتبته»** یعنی او را سرزنش نکردم، زیرا که **«خفاء»** به معنای پوشش است و همچنین عبارت است از روپوشی که زن روی لباسهایش می‌پوشد. **«سعید بن جبیر»** فعل **«أخفياها»** را با فتح همزه قرائت کرده که در این صورت از فعل **«خفاء يخفيه»** به معنای آشکار کردن است؛ و بق این قرائت آیه‌ی فوق به معنای نزدیکی آشکار کردن زمان قیامت است.^۴



خداوند در آیه ۷۹ سوره «نساء» فرموده است: **«وَكُفِيَ بِاللَّهِ شَهِيدًا»**^۵ فایده‌ی آمدن حرف «باء» قبل از فاعل کفی (بالله) چیست؟ حرف «باء» به منظور تأکید اتصال و پیوستگی آمده است؛ یعنی تأکید پیوستگی فعل با فاعل. یا اینکه این امر خبر می‌دهد از اینکه کردن خداوند از نظر بزرگی جایگاه و منزلت، مانند کفایت کردن دیگران نیست. عده‌ای گفته‌اند: حرف باء بر قبل از **«الله»** آمده تا بر معنای فعل دلالت کند، یعنی **«کفی بالله»** به معنای **«اکتفوا بالله»** است؛ به خداوند اکتفا کنید.^۶

خدای متعال در سوره «مائده» فرمود: **«وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ»**^۷ چرا خداوند در این آیه نفرمود: **«وَمِنَ النَّصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ»**؟ از آنجا که مقصود این آیه ذم و نکوهش **«نصاری»** به سبب شکستن پیمانی است که در یاری دین خدا از آنها گرفته شده بود، تناسب داشته که آنان دین خدا را یاری نکردند و به عهد و پیمان خویش در یاری کردن دین خدا وفادار نماندند و وعده آنان تنها ادعای نصرت و یاری و قول بدون

۱. و خودت به دنبال آنان برو

۲. کشاف، ۲: ۱۰۳

۳. در حقیقت، قیامت فرارسنده است. می‌خواهم آن را پوشیده دارم

۴. الکشاف، ۵۳۲/۲، الفخر الرازی، ۲۲/۱، القاموس (خفی)

۵. و گواه بودن خدا بس است

۶. البرهان، ۲۵۲/۴، المغنی، ۶۳۸، المفردات ۴۳۷

۷. و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم از ایشان نیز پیمان گرفتیم



عمل بوده است؛ از این رو خداوند متعال فرمود: ﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى﴾^۱ تا تعریض و کنایه ای باشد به این سخن «نصاری» که گفتند: ﴿فَإِن نُّصَارُ اللَّهِ﴾^۲ و از آن پس «نصاری» نامیده شدند؛ اما بر این سخن خودشان که ما انصار خدا هستیم، استوار و پایدار نماندند.

مؤمنان قوم حضرت «صالح» به وی گفتند: ﴿إِنَّا بِنَا أَرْسَلْنَا بِمُؤْمِنُونَ﴾^۳ و کافران پاسخ دادند: ﴿إِنَّا بِنَاذِي أَمْنًا رَبِّهِ كَافِرُونَ﴾^۴ چرا کافران مانند مؤمنان نگفتند (إنا بما أرسل به کافرون) تا سخن آنها مطابق و هماهنگ با سخن مؤمنان باشد؟ کافران به منظور پرهیز از اثبات رسالت صالح که خود منکر آن بودند، از گفتن این کلام سرباز زدند. شاید این امر از باب تمسخر و ریشخند باشد چنانکه فرعون گفت: ﴿قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ إِتْيَانِي أَرْسَلِي إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٍ﴾^۵ و بدین ترتیب با ریشخند و استهزاء رسالت موسی را اثبات کرد.^۶



خداوند در سوره «آل عمران» فرمود: ﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا زَوْجًا﴾^۷ پروردگار متعال در این آیه به جای «تُكَلِّمُ النَّاسَ» فرمود: «أَلَّا تُكَلِّمَ» تا به زکریا خیر دهد که زبانش از سخن گفتن با مردم بازداشته می‌شود و در عین حال توانایی ذکر و یاد کردن خداوند را دارد. از این رو خطاب به «زکریا» فرمود: ﴿وَادْكُرْ رَبَّكَ كَبِيرًا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَكْبَرُ﴾^۸



پروردگار متعال در سوره «کهف» فرموده است: ﴿فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدَانِ أَنْ يُنْقِضَا لَهُمَا فَاذْمَرَا﴾^۹ «ينقض» به معنای فرو ریختن سریع است و از «انقضاض الطير» (فرو آمدن تند و سریع پرنده) گرفته شده است فعل «یرید» یعنی اینکه در نزدیکی و شرف فرو ریختن است. در این آیه فعل «یرید» برای فعل «یدانی» و «یُشارف» استعاره آورده شده است. این تعبیر، کج شدن دیوار و قرار گرفتن آن در آستانه‌ی ریزش را به تصویر می‌کشد؛ انگار که دیوار

۱. الکشاف، ۱/۶۰۰

۲. ما یاران دین خداییم

۳. ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است مؤمنیم

۴. ما به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید کافریم

۵. فرعون گفت واقعاً این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده سخت دیوانه است

۶. کشاف، ۲: ۹۱

۷. گفت: «پروردگارا، برای من نشانه‌ای قرار ده.» فرمود: نشانه‌ات این است که سه روز با مردم، جز به اشاره سخن نگویی

۸. الکشاف، ۱/۴۲۸

۹. پس در آنجا دیواری یافتند که می‌خواست فرو ریزد و بنده ما آن را استوار کرد

سخن می‌گوید و به بیننده اشاره می‌کند که به سرعت برای راست کردن آن دست به کار شود.^۱

در آیه ۱۰۲ «آل عمران» آمده است: **﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾**^۲ و در آیه ۱۶ سوره «تغابن» آمده است: **﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾**^۳ خداوند متعال در آیه نخست عبارت **﴿حَقَّ تَقَاتِهِ﴾** و در آیه دوم عبارت **﴿مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾** را به کار برده که آیه نخست به دلیل قول **﴿وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾**^۴ که پس از آن آمده، حمل بر توحید و یکتاپرستی و آیه دوم حمل بر اعمال می‌گردد. عده‌ای گفته‌اند: آیه دوم نسخ کننده آیه نخست است، زیرا که مسلمانان گفتند که کدام یک از ما توان به جا آوردن حق تقوای الهی را دارد و در نتیجه آیه‌ی دوم نازل شد. عده‌ای دیگر گفته‌اند: عبارت (ما استطعتم) به معنای (حق تقاته) است، زیرا که (حق تقاته) به توانایی و استطاعت مسلمان بستگی دارد؛ چرا که خداوند به آن فرمان داده و او ما را تنها به چیزی فرمان می‌دهد که توان انجام آن را داریم.^۵



خداوند متعال در آیه ۳ سوره «نساء» فرمود: **﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾**^۶ و در آیه ۱۲۹ همین سوره فرموده است: **﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا﴾**^۷ در آیه نخست امکان عدالت را بیان کرده و در آیه دوم رعایت عدالت را نفی کرد؛ احتمال دارد که عدالت در آیه نخست به معنای ادای کامل حقوق زنان باشد که وقوع و عدم وقوع آن امکان پذیر است، و در آیه دوم به معنای میل قلبی باشد که در اختیار انسان نیست. البته مراد از عدل در آیه دوم عدالت تام و کامل است.^۸



در آیات ۳۸ سوره «مریم»، ۱۷۵ «بقره» و ۱۷ «عبس» آمده است: **﴿أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ﴾**^۹ **﴿فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ﴾**^{۱۰} **﴿فَقُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾**^{۱۱} این صیغه‌ها که بر تعجب دلالت دارند، در کلام عرب بر دو وزن «ما أفعل و

۱. الکشاف، ۴۹۲/۲، القرطبی، ۴۰۶۴/۵

۲. از خدا آن‌گونه که حق پروا کردن از اوست، پروا کنید

۳. پس تا می‌توانید از خدا پروا بدارید

۴. و زینهار، جز مسلمان نمیرید.

۵. البرهان، ۵۷/۲

۸.

۷. و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید

۸. البرهان، ۵۸/۲

۹. چه شنوا و بینایند

۱۰. پس به‌راستی چه اندازه باید بر آتش شکبیا باشند

۱۱. کشته باد انسان، چه ناسپاس است!



أفعل به می‌آیند؛ مانند: «**ما أحسن و أحسن به**». اما آیا تعجب و شگفتی برای خداوند نیز اتفاق می‌افتد؟ تعجب عبارت است از بزرگ شمردن امری در قلوب شنوندگان، و عادت مردم این است که از چیزی تعجب کنند که علت آن معلوم نیست اما اگر که علت امری پوشیده باشد، تعجب و شگفتی نیکو است. صیغه‌های دیگری نیز برای تعجب وجود دارد مانند: کَبُرَ در آیه: «**كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ**»^۱ و «**كَبُرَتْ كَلِمَاتٌ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ**»^۲ و نیز «**كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ**»^۳. عبارت «**أسمع بهم وأبصر**» یعنی «ما أسمعهم و ما أبصرهم»: آنان چقدر شنوا و بینا هستند. در این کلام خداوند از آن‌ها تعجب نکرده بلکه به مکلفان نشان داده که اینان در جایگاه کسی قرار گرفته‌اند که از او به شگفت می‌آییم.^۴ در اینجا تعجب متوجه مخاطب است؛ یعنی شخص مکلف آگاه است که باید از این افراد به تعجب و شگفت آمد؛ مانند: «**فما أصبره على النار**»^۵ یعنی شکیبایی اینان بر آتش مایه تعجب است. از آن جمله است امیدواری که خداوند متعال از آن سخن می‌گوید: «**أعلمه بتذكر أو يحسنى**»^۶ یعنی با امید و طمعی که شما به پذیرفتن دعوت از سوی فرعون دارید، نزد او بروید. امیدواری در اینجا متوجه مخاطبان است، زیرا که خداوند متعال از عاقبت امر فرعون آگاه است و هر امری را پیش از آنکه اتفاق افتد، می‌داند. بنابراین «**لعل و عسى**» برای خدا دو امر ضروری و قطعی هستند، اما در سخن مخلوق برای امیدواری به کار می‌روند؛ زیرا که «**لعل و عسى**» در سخن خداوند به معنای قطع و یقین هستند و در سخن مخلوق به معنای شک و گمان.^۷



در سخن باری تعالی آمده است: «**وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ**»^۸ کسی میان دو واژه «**خوف و خشية**» تفاوت قائل نمی‌شود. معنای این دو واژه نزدیک به هم است، اما با بررسی مواردی که در آن‌ها «**خوف و خشية**» آمده است، به این نتیجه رسیدیم که «**خشية**» بالاتر از خوف و شدیدترین نوع خوف است. در حقیقت «**خشية**» از عظمت یا امر رعب‌انگیز نشأت می‌گیرد هرچند شخص بیمناک قوی باشد، اما «**خوف**» از ضعف «**خائف**» یا شخص ترسیده سرچشمه می‌گیرد هرچند شخص یا امر مخوف کوچک و بی‌اهمیت باشد؛ زیرا حروف «**خاء، شین و یاء**» در صیغه‌ها و ساختهای صرفی خود بر شدت و حروف «**خاء، واو و فاء**» در ساختهای صرفی خود بر ضعف دلالت دارند. از این رو خداوند فرموده است: «**وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ**»^۹ که همگان به خاطر عظمت خداوند از وی بیم دارند، اما شاید از محاسبه‌ی بدی همگان ترسی نداشته باشند، از این رو «**خوف**»

۱. نزد خدا سخت ناپسند است

۲. بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی‌آید

۳. چگونه خدا را منکرید؟

۴. البرهان، ۳۱۸/۲

۵. پس به راستی چه اندازه باید بر آتش شکیبا باشند

۶. شاید که پند پذیرد یا بترسد

۷. البرهان، ۱۵۹/۴، ۵۷/۴۲، ۳۱۹/۲

۸. و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند.

نماید شده است. همچنین خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۱ و خطاب به موسی (ع) می فرماید: ﴿لَا تَخَفْ﴾^۲ یعنی دیگر ضعیف نیستی که به خاطر آن از فرعون هراس داشته باشی. شخص بیمناک از خداوند، در قیاس با عظمت خدا ضعیف و ناتوان است هرچند که قوی باشد، از این رو رواست که گفته شود: «بخشی ربه لعظمته»: از خداوند به خاطر عظمت وی می‌هراسد، و یا گفته شود: «بخاف ربه» یعنی به خاطر ضعف خویش در برابر خداوند از وی می‌هراسد. بنابراین هنگامی که خداوند از فرشتگان - که قوی هستند، سخن به میان آورده فرموده است: ﴿بِحَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۳ در این آیه آمده که اینان نزد خداوند ضعیف هستند. پس «خشین»، ترسی آمیخته به تعظیم است و با شناخت کسی که از او بیم می‌رود، همراه است.^۴



خداوند در سوره «کهف» فرموده است: ﴿وَلِرَبِّعَجَلْ لَهٗ عِوَجًا قِيمًا﴾^۵ هنگامی که کژی از قرآن نفی شده، استواری و راستی نیز برای آن اثبات شده است. حال فایده‌ی جمع میان نفی کژی و اثبات راستی و استواری چیست؟ آیا آوردن یکی از آنها باعث بی‌نیازی از دیگری نیست؟ پاسخ این است که فایده‌ی واژه‌ی «قیما» برای تأکید عدم کژی است؛ زیرا چه بسا راستی و که از کژی تهی نباشد. عده‌ای گفته‌اند: «قیماً» یعنی اینکه قرآن کتابی است که کتابهای آسمانی دیگر را کامل می‌کند، تصدیق‌کننده‌ی آنها است و بر صحت و درستی آنها گواهی می‌دهد. معنای ﴿لِرَبِّعَجَلْ لَهٗ عِوَجًا﴾ یعنی این کتاب در ذات خود کامل است و کامل بودن ذاتی آن بر اینکه مکمل کتابهای دیگر است، تقدّم دارد. از این رو ترتیب صحیح همان است که در آیه بیان شده است.^۶ ممکن است «قیماً» بدین معنا باشد که قرآن عهده دار مصالح بندگان است و به عبارتی دیگر، بندگان از داشتن آیین و شریعت ناگزیرند.

«یا ایها النبی - یا ایها الرسول»

در قرآن کریم می‌بینیم که مخاطب قرار دادن پیامبر (ص) با لفظ «نبی» منحصر به ایشان است، چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾^۷ و همچنین در جایی دیگر می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾^۸ چرا خداوند نفرمود: «یا نساء الرسول»؟ زیرا مقصود متمایز ساختن زنان پیامبر از بقیه‌ی امت

۱. ز بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند.

۲. ترس

۳. از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می‌ترسند و آنچه را مأمورند انجام می‌دهند.

۴. البرهان، ۷۸/۴، بصائر ذوی التمییز، ۵۴۴/۲

۵. هیچ‌گونه کژی در آن نهاد کتابی راست و درست

۶. البرهان، ۲۷۷/۳، ۴۷۲/۲

۷. ای پیامبر، چرا آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده حرام می‌کنی؟

۸. ای همسران پیامبر شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید



است. اما در صورتی که هدف خداوند از خطاب قرار دادن پیامبر (ص) تشریح عمومی و همگانی باشد، لفظ رسول را به کار می‌برد: **﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾**^۱ و چنانچه لفظ «نبی» جهت تشریح عمومی و همگانی به کار رود، با یک قرینه همراه خواهد بود؛ مانند این سخن باری تعالی که فرموده است: **﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ﴾**^۲ از آنجا که رسول خدا پیشوا و الگوی مسلمان هاست و آنان هرگز بدون وی به کاری اقدام نمی‌کنند، مورد ندا قرار دادن ایشان، در حقیقت خطاب به همه‌ی مسلمانان است و ایشان به تنهایی جای همه‌ی آن‌ها را گرفته است. این آیه در مقام تشریح است و لفظ رسول برای آن مناسب تر است، اما چون که حکم این آیه مختص پیامبر و امت اوست، لفظ «نبی» در آن به کار رفته تا پیامبر (ص) نماینده و نایب آنها باشد.^۳ از آن جمله است این کلام پروردگار که فرموده است: **﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ﴾**^۴ این آیه خطاب به همه است، به این معناست که ای پیامبر بر تقوا و پرهیزگاری مداومت داشته باش و بر آن استوار بمان و بر تقوای خود بیفزای. در این آیه خطاب نسبت به رسول اکرم (ص) است اما مقصود از آن همه‌ی مؤمنان هستند. یکی از نکته‌های ظریف قرآن کریم این است که خداوند متعال به منظور تکریم و بزرگداشت حضرت محمد (ص) و یادآوری فضیلت و برتری اش، ایشان را مثل «آدم، موسی، عیسی و داود» (علیهم السلام) با اسم نام نبرده است و نام پیامبر تنها در سیاق خیر دادن و سخن گفتن از ایشان ذکر شده است؛ مانند: **﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾**^۵ و **﴿مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾**^۶ که هدف از این آیات این است که به مردم بیاموزد که ایشان رسول و فرستاده خداوند است و آنان باید او را با نام رسول الله بخوانند. اما در مواردی که هدف از آنها خبر دادن درباره‌ی پیامبر (ص) و آموزش مردم نبوده، تنها لفظ نبی یا رسول را ذکر کرده است؛ مانند: **﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ﴾**^۷ و **﴿قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ﴾**^۸ و **﴿وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ﴾**^۹ و **﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾**^{۱۰} و **﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾**^{۱۱}



خداوند در سوره «حجر» آیه ۹۴ فرموده است: **﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾**^{۱۲} «ابو حیان» از «ابو عبیده»

۱. ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن

۲. ای پیامبر، چون زنان را طلاق گویند، در زمان بندی عده آنان طلاقشان گویند

۳. البرهان، ۲۳۰/۲، الکشاف، ۱۱۷/۴

۴. ای پیامبر از خدا پروا بدار.

۵. محمد ص پیامبر خداست.

۶. و محمد، جز فرستاده‌ای نیست.

۷. قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد.

۸. پیامبر گفت: ای خدا.

۹. سزاوارتر است که خدا و فرستاده او را بخشنود سازند.

۱۰. پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و نزدیک‌تر است.

۱۱. خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند.

۱۲. پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب.

و او نیز از «رؤیه» نقل کرده که گفته است: در هیچ جای قرآن شگفت‌تر و عجیب‌تر از کلام ﴿فَصَدِّعْ بِمَا تَوَمَّرُ﴾ وجود ندارد. فعل «اصدع» یعنی اینکه قرآن را آشکارا بیان کن، به حق حکم کن، میان حق و باطل فرق بگذار، به راه حق خود ادامه بده، تمامی آنچه را که بر تو وحی گشته آشکارا بیان کن و هر آنچه را که مأمور به بیان آن گشته‌ای ابلاغ کن. گفته می‌شود: «صدع بالحجة» یعنی اینکه دلیل و حجت را آشکارا بر زبان آورد و اثر گرفتگی یا شکفتگی حاصل از آن بر چهره ما آشکار می‌شود و «تصدیع» قلوب کافران نیز از این دست است. حال کدام کلمه از کلمات عرب زبانان می‌تواند این معانی را این گونه یک جا و مفصل بیان کند؟

از دیگر مواردی که واژه‌ی «صدع» در آن به کار رفته این کلام پروردگار است: ﴿وَالْأَرْضُ ذَاتُ الصَّدْعِ﴾^۱ یعنی زمینی که از گیاه می‌شکافد. اینک در عبارت ﴿بِمَا تَوَمَّرُ﴾^۲ تأمل کنید که اصل آن (بما توامر به) است و خداوند متعال عبارت (بما تنهی) را به جای آن به کار نبرده و بدین ترتیب این واژه هم بر اوامر دلالت دارد و هم نواهی. در عبارت ﴿اصدع بما توامر﴾ به رسول خدا فرمان داده شده که از دین خدا پیروی کند و پرستش بتان را ترک گوید؛ از این رو خداوند متعال نفرموده (بما توامر به) چرا که در این صورت لازم بود که عبارت (و بما تنهی عنه) نیز آورده شود.^۳



در قرآن کریم آمده است: ﴿فَضْرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا﴾^۴ به تعبیر قرآنی که با فعل «ضرب» ساخته شده بنگرید. «ضرب» در اینجا دلالت می‌کند بر اینکه خداوند آن‌ها را خواباند، یعنی قوه شنوایی آنها از کار افتاد. «ابن عباس» در تفسیر و شرح این آیه گفته است: یعنی از ورود صداها به گوش‌هایشان جلوگیری کردیم؛ زیرا زمانی که شخص خفته بشنود، بیدار می‌شود؛ به دیگر سخن یعنی بر گوش‌هایشان حجابی قرار دادیم که نشوند؛ یعنی خداوند آنان را در خواب سنگینی فرو برد که در اثر صداها از آن خواب بیدار نمی‌شوند. این آیه از سخنان رسا و فصیح قرآن است که عرب زبان‌ها به ناتوانی خود در آوردن نظیر آن اعتراف کرده‌اند.^۵

خداوند فرموده است: ﴿وَلْيَتُوبَ إِلَىٰ كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَارْدَاؤُا تَسْعًا﴾^۶ یعنی سیصد سال شمسی بر اساس محاسبه‌ی روزها؛ و از آنجا که این آیه برای آگاه کردن پیامبر عرب‌زبان بوده، واژه تسع (نه) ذکر شده است. این عدد افزوده شده: عبارت است از مابه‌التفاوت بین دو حساب شمسی و قمری یا مابه‌التفاوت میان سال‌های شمسی و قمری؛ زیرا در هر سی‌وسه سال و چهار ماه، یک سال میان سال‌های قمری و شمسی تفاوت حاصل

۱. سوگند به زمین شکافدار آماده کشت.

۲. آنچه را که بدان مأموری.

۳. البحر المحیط، ۴۹۸/۶، الکشاف، ۳۹۹/۲، نظرات لغویة فی القرآن، ۱۴۲

۴. پس در آن غار، سالیانی چند بر گوش‌هایشان پرده زدیم.

۵. الکشاف، ۴۷۳/۲، القرطبی، ۳۹۸۰/۰

۶. و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نه سال نیز بر آن افزودند.



می‌شود که در طی سیصد سال، تفاوت این دو سال با یکدیگر، نه ماه است. چه زیبایی در این نکته دقیق یافت می‌شود! واژه «سنین» نیز در این آیه عطف بیان برای «ثلاثمائة» است. همچنین آیه به شکل «ثلاث مائة سنین»، یعنی با اضافه کردن «مائة» بدون تنوین به «سنین»، نیز قرائت شده که در این حالت لفظ جمع به جای مفرد قرار گرفته است، زیرا که تمییز «مائة» مفرد است نه جمع. آوردن تمییز جمع برای «مائة» در اینجا نظیر این سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ در حالی که اصل آن ﴿عَمَلًا﴾ است.



در آیه‌ی ۴۴ سوره «مائده» آمده است: ﴿وَمَنْ لِيُخْزِكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱ همین عبارت در آیه‌ی ۴۵ همین سوره به واژه‌ی ﴿ظالمون﴾ و در آیه ۴۷ به کلمه‌ی (فاسقون) ختم شده است. درباره‌ی علت متفاوت آمدن این واژه‌ها گفته شده که آیه نخست درباره‌ی احکام مسلمانان، آیه‌ی دوم در مورد احکام یهود و آیه سوم در مورد احکام نصاری است. برخی دیگر گفته‌اند: مقصود این است که اگر کسی از روی انکار بدانچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، کافر است؛ و اگر کسی ضمن اینکه به حق باور دارد، بر ضد آن حکم کند و مطابق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند، ظالم است؛ و نیز اگر کسی از روی جهل و نادانی بدانچه خداوند نازل کرده حکم نکند و حکمش بر ضد آن باشد، او فاسق و گناهکار است. عده‌ای دیگر گفته‌اند: کافر، ظالم و فاسق هر سه به معنای کفر ورزیدن هستند و برای اجتناب و از تکرار و افزایش فایده، کفر با الفاظ مختلف بیان شده است. عده‌ای دیگر گفته‌اند: مراد از هر سه دسته یهودیان هستند که به طور کلی کافرند و در آیه‌ی دوم، به دلیل اینکه حق قصاص را به صاحب آن ندادند، صفت ظلم هم به آنها افزوده شده است و در آیه سوم، به دلیل اینکه حکم خداوند را زیر پا گذاشتند، «فاسق» هم خوانده شده‌اند.



خداوند متعال در آیه ۶۱ سوره «نحل» فرمود: ﴿وَلَوْ يَرَىٰ إِذِ اللَّهُ النَّاسِ يُظْلَمُونَ مَا تَرَكَ عَلَيْهِمْ مِنْ دَابَّةٍ﴾^۲ و در سوره «فاطر» فرموده است: ﴿وَلَوْ يَرَىٰ إِذِ اللَّهُ النَّاسِ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظُهُرِهِمْ مِنْ دَابَّةٍ﴾^۳ چرا در آیه‌ی سوره‌ی «نحل» «ما ترک علیها» و در سوره «فاطر» عبارت «ما ترک علی ظهرها» به کار برده شده و در سوره‌ی «نحل» از «بظلمهم» و در سوره‌ی «فاطر» از «بما کسبوا» استفاده شده است؟ زیرا آیه‌ی سوره‌ی «نحل» پس از بیان اوصاف و ویژگی‌های کفار نظیر کفر ورزیدن و عبادت دو خدا، شرک ورزیدن و عبادت غیر خدا، قرار دادن

۱. زیانکارترین مردم

۲. و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند آنان خود کافرانند

۳. و اگر خداوند مردم را به سزای ستمشان مؤاخذه می‌کرد جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت

۴. و اگر خدا مردم را به سزای آنچه انجام داده‌اند مؤاخذه می‌کرد، هیچ جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت

سهمی از اموال برای بت‌ها، زنده‌به‌گور کردن دختران و مواردی دیگر ذکر شده است که همه‌ی اینها ظلم محسوب می‌شود؛ از این رو آوردن (بظلمهم) در آیه‌ی سوره‌ی «نحل» تناسب داشته، اما اوصاف و موارد مذکور در سوره «فاطر» نیامده است. اما آمدن واژه‌ی «علیها» در سوره «نحل» به دلیل کراهت اجتماع دو حرف «ظاء» در جمله، و ثقیل بودن نطق آن بر زبان است. از آنجا که «بظلمهم» در این آیه ذکر شده، اگر عبارت «ما ترک علی ظهرها» نیز می‌آمد، تلفظ آیه بر زبان سنگین می‌شد؛ از این رو واژه‌ی «علیها» که به معنای «علی الارض» است - و در کلام اعراب خیلی رایج است - به کار رفته، چون اعراب نسبت به آن آگاهی دارند؛ زمانی که خداوند در سوره فاطر فرمود: «بما کسبوا»، عبارت «علی ظهرها» را به کار برده است. و الله اعلم.

یا ایها الذین آمنوا

چرا خداوند به جای «یا ایها المؤمنون» مؤمنان را با قول «یا ایها الذین آمنوا» مورد ندا قرار داده، با آنکه تعبیر اول کوتاه‌تر است؟ پاسخ این است که تعبیر «الذین آمنوا» از تقدم حصول ایمان مؤمنان خبر می‌دهد، از این رو با فعل ماضی بیان شده است؛ یعنی اینکه مؤمنان ایمان آورده‌اند و ایمان‌شان مورد آزمایش قرار گرفته و این طور نیست که تازه ایمان آورده باشند. همچنین کاربرد «ال» بر کمال یک شیء دلالت دارد و چنانچه خداوند متعال فرموده بود: «یا ایها المؤمنون»، قول او دلالت داشت بر اینکه مخاطبان این آیه همان کسانی هستند که ایمانشان کامل شده است. اگر پس از «ندا، امر یا نهی» صورت می‌گرفت این گمان پدید می‌آمد که آن امر یا نهی مخصوص کسانی است که ایمانشان کامل شده است؛ برخلاف اسم موصول «الذین آمنوا» که تنها از مطلق صفت ایمان آگاهی می‌دهد نه کسانی که ایمانشان کامل گشته است.^۲



در سوره «طه» آمده است: «سُبْحٰنَ مَنۢ خَلَقَ الْاَرْضَ وَالسَّمٰوٰتِ الثَّلٰثِ»^۱ اما در آیات دیگر قرآن از عبارت «خلق السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ» استفاده شده است؛ چرا در سوره «طه» بر خلاف سوره‌های دیگر با واژه «الارض» آغاز شده است؟ شاید این امر به جهت تناسب با ابتدای آیات در سوره «طه» صورت گرفته یا اینکه به دلیل تقدم آفرینش زمین بر آسمان است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمۡ فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا ثُمَّ اَسْتَوٰی اِلَی السَّمٰوٰتِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوٰتٍ»^۲ یا اینکه وقتی خداوند متعال نزول قرآن را به قصد پند و یادآوری برای اهل زمین ذکر

۱. کشف المعانی، ۲۲۸.

۲. نظرات لغویة ۴۹.

۳. کتابی است نازل شده از جانب کسی که زمین و آسمان‌های بلند را آفریده است.

۴. اوست آن کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به آفرینش آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد.



کرده، مناسبت داشته که با کلمه «**أرض**» آغاز کند، زیرا که قرآن برای پند و یادآوری اهل آن نازل گشته است.^۱



در آیه ۲۳۶ سوره «**بقره**» آمده است: **﴿مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾**^۲ و در آیه ۲۴۱ سوره «**بقره**» آمده است: **﴿وَالْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾**^۳ آیه نخست درباره زن مطلقه ای است که با او آمیزش جنسی انجام نشده است و در نتیجه بخشیدن چیزی به او، احسان و نیکی بلاعوض است؛ اما آیه دوم درباره ی زن مطلقه ای است که طلاق رجعی داده شده و مقصود از متاع در اینجا نفقه است؛ بنابراین عبارت «**حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ**» با این سیاق تناسب دارد.



خداوند فرموده است: **﴿لَا أَقْسِمُ بِوَأْتِیَاتِ الْقِیَامَةِ﴾**^۴ آوردن حرف «**لا**» نفی بر سر فعل قسم در زبان عرب بسیار کاربرد دارد و فایده آن تأکید قسم است. عده‌ای گفته‌اند: «**ما**» در این آیه زائده است، مانند این سخن خداوند تبارک و تعالی: **﴿لَمَّا بَعَثْنَا أَهْلَ الْكِتَابِ﴾**^۵ که در اصل (لکی یعلم) است. یا اینکه «**ما**» در این آیه برای نفی به کار رفته است؛ یعنی خداوند به چیزی سوگند یاد نمی کند مگر برای بزرگداشت و تعظیم آن؛ و آیه **﴿فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَفَسْرٌ لِّوَعْدِ الْمُؤْمِنِ عَظِيمٍ﴾**^۶ نیز بر این معنا دلالت دارد؛ یعنی شیء مورد سوگند در این آیه سزاوار تأکید و قسمی بیش از این است. عده‌ای گفته‌اند: حرف «**لا**» برای نفی کلام پیشین و پاسخ به آن، پیش از قسم است، زیرا کافران روز رستاخیز را انکار کردند و در نتیجه به آنان گفته شد: نه، مسأله آن گونه که شما گفتید، نیست. سپس خداوند متعال قسم خوردن را از سر گرفته و گفته است: «**لا أقسم**»، زیرا قرآن در حقیقت سوره‌ای واحد است و اجزای آن به هم پیوسته است.^۷



خداوند متعال فرمود: **﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾**^۸ در این آیه خداوند وجوب حج را با

۱. کشف المعانی، ۲۵۰.

۲. به اندازه وسع خود این کاری است شایسته نیکوکاران

۳. و فرض است بر مردان بزه‌گزار که زنان طلاق داده شده را به شایستگی چیزی دهند.

۴. سوگند به روز قیامت

۵. تا اهل کتاب بدانند

۶. نه چنین است که می‌پندارید سوگند به جایگاه‌های ویژه و فواصل معین ستارگان... اگر بدانید آن سوگندی سخت بزرگ است

۷. الکشاف، ۱۸۹/۴، المغنی، ۲۴۹

۸. برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است البته بر کسی که بتواند به سوی آن راه یابد

دو عبارت بیان کرده است: نخست «لام» ملکیت در عبارت «الله» و دیگری حرف «علی» که بر وجوب دلالت می‌کند. پروردگار متعال در عبارت «الناس» به ایجاز و اجمال سخن گفته و سپس همان عبارت موجز را در جمله‌ی «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» تفصیل داده و پس از آن فرموده است: «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَفِيْرٌ عَنِ الْعَالَمِيْنَ» یعنی از کسی که استطاعت به جا آوردن حج را دارد و آن را ترک گوید، به کافر تعبیر شده است؛ که این کلام نوعی سختگیری شدید و درشتی با تارک حج است. همچنین خداوند متعال به جای «عنه»، «عن العالمین» را به کار برده است؛ زیرا خدایی که از تمامی جهانیان بی‌نیاز است، به طریق اولی از شخص تارک حج و اطاعت او بی‌نیاز است و عبارت «عن العالمین» خشم خداوند را بیشتر نشان می‌دهد.^۲

وقتی خداوند با عبارت «علی الناس» حج را بر شخص دارای استطاعت واجب می‌کند و از روی فضل و کرم خویش، ارزانی داشتن نعمت به بندگان را نیز بر خود واجب می‌سازد؛ چنانکه فرموده است: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»^۳ خداوند متعال در این آیه «علی الله» را که برای وجوب است، به کار برده که این از سر لطف و کرم نسبت به مخلوقات است؛ اما وقتی چنین چیزی را به بندگان خویش وعده داده، این امر به خبر تبدیل شده و خبر خداوند همواره راست و وعده‌اش حقیقت است، از این رو لطف و فضل وی نسبت به آفریدگان امری واجب و حتمی الوقوع گشته است. از آن دسته است این سخن پروردگار: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ»^۴



خداوند در آیه ۳۴ سوره ابراهیم فرمود: «وَإِنْ تَعَدَّوْا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»^۵ و در آیه ۱۸ سوره «نحل» فرموده است: «وَإِنْ تَعَدَّوْا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيْمٌ»^۶ چرا خداوند آیه نخست را با عبارت «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» و آیه دوم را با عبارت «إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيْمٌ» خاتمه داده است؟ گویی خداوند می‌فرماید: ای انسان، به هنگام ارزانی نعمت‌های بسیار، تو گیرنده‌ای و من بخشنده هستم. همچنین زمان دادن نعمت، تو دارای دو صفت می‌شوی: ستم‌پیشگی و کفر ورزی؛ و من نیز زمان بخشش این نعمت‌ها دو صفت دارم: آمرزنده بودن و مهربان بودن. ظلم و ستم تو را با آمرزش خویش و کفرت را با رحمتم پاسخ می‌دهم. در این میان سؤالی دیگر باقی می‌ماند و آن اینکه چرا خداوند آیه‌ی سوره‌ی نحل را به توصیف نعمت دهنده، و آیه‌ی سوره‌ی ابراهیم را به توصیف گیرنده‌ی نعمت اختصاص داده است؟ چون سیاق آیه‌ی سوره‌ی ابراهیم در توصیف

۱. و هر که کفر ورزد یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است

۲. النتائج، ۳۰۹

۳. و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی‌اش بر عهده خداست

۴. توبه نزد خداوند تنها برای کسانی است

۵. و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید قدرت آن را نخواهید داشت به درستی که انسان، بسیار ستم‌پیشه و ناسپاس است

۶. و اگر نعمت‌های خدا را شماره کنید، آن را نمی‌توانید بشمارید. قطعاً خدا آمرزنده مهربان است.



انسان و طبیعت و سرشت اوست، ذکر اوصاف انسان در این آیه مناسب داشته است و از آن رو که آیه سوره نحل در سیاق توصیف پروردگار متعال و اثبات الوهیت و صفات اوست، ذکر اوصاف خداوند سبحان تناسب داشته است. اینک در میزان بلاغت این آیات و ترکیبات و این نظم قرآنی خلاق و بدیع تأمل کن.



خداوند در آیه ۵ سوره «ابراهیم» فرموده است: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ اما چرا از دو واژه «صبور و شکار» استفاده نکرده است؛ نکته‌ی این تفاوت چیست، حال آنکه هر دو اسم مبالغه هستند؟ چرا «صَبَّار» بر وزن فَعَال و «شکور» بر وزن فَعُول آمده است؟ از آنجا که نعمت‌های خداوند پیوسته است و دم به دم تجدید می‌شود، آمدن واژه «شکور» مناسب است، زیرا که صیغه فَعُول نظیر «صدوق» و «غفور» بر استمرار و دوام دلالت دارد؛ اما حوادث و مشکلاتی که نیازمند صبر و شکیبایی هستند پیوسته و فراگیر نیستند، بلکه گاه‌گاه رخ می‌دهند؛ از این رو آمدن واژه «صَبَّار» در این آیه مناسب است، زیرا وزن فَعَال دوام و استمرار را نمی‌رساند. همچنین آمدن دو واژه‌ی «صَبَّار و شکور» برای تناسب با ابتدای آیات است.^۱

در این قول سخن باری تعالی بنگرید: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشَّكُورِ﴾ خداوند در این آیه از این رو به جای «شاکر» از «شکور» استفاده کرده که در آن مبالغه وجود دارد (شکور) به معنای کسی است که حق شکر نعمت‌های خداوند را تمام و کمال ادا می‌کند. البته افراد «شکور» اندک‌اند و ادای کامل حق شکر نعمت‌های خداوند کاری دشوار است و هر چقدر بنده برای شکر تلاش کند، در این کار قاصر است. اما «شاکر» به معنای کسی است که به اندازه‌ی توان خود شکرگزاری می‌کند که این نوع شکرگزاری فراوان و شدنی است؛ از این رو خداوند متعال در خصوص حضرت ابراهیم (ع) عبارت «شاکر الأئمه»^۲ و در مورد حضرت نوح (ع) عبارت «إنه كان عبداً شكوراً»^۳ را به کار برده^۴ و در جایی دیگر فرموده است: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۵



خداوند یزدان در آیه ۹۷ و ۹۸ سوره انعام فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لِكُلِّ الْكُوفِرِ شُرَكَاءَ قُلُوبًا وَإِذَا سَأَلَ بِعِبَادِهِ فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ الْبَعْرُ

۱. کشف المعانی، ۲۲۰.

۲. و از بندگان من اندکی سپاسگزارند.

۳. و نعمت‌های او را شکرگزار بود.

۴. راستی که او بنده‌ای سپاسگزار بود.

۵. المفردات، ۲۶۵؛ البرهان، ۲، ۵۱۴.

۶. ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس.

قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ • وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿۱﴾

چرا خداوند به هنگام یاد کردن از «نجوم» از فعل «یعلمون» و هنگام سخن گفتن از آفریدن فرزندان آدم از یک شخصی، از فعل «یفقهون» استفاده کرده است؟ زیرا آفریدن انسانها از یک شخص و تصرف در امور مربوط به مرگ و زندگی آنها از حیث صنعت و تدبیر لطیف‌تر و دقیق‌تر است؛ بنابراین آوردن فعل «یفقهون» به معنای فهمیدن، - و لو کمترین درجه‌ی دانایی - با آن تطابق دارد. در عرف عمومی کلام «فلان لا یفقه شیئا»: فلانی چیزی نمی‌فهمد» از جمله «فلان لا یعلم شیئا: فلانی چیزی نمی‌داند» نکوهیده‌تر است. فعل «یفقهون» در اینجا صیغه‌ی مضارع فعل «فَقِهَ» به معنای فهمیدن می‌باشد، هرچند این فهم اندک باشد؛ و از فعل «فَقِهَ» - که به معنای فقیه شدن و رسیدن به درجه‌ای بالا در فقه و علم است - گرفته نشده است. از آنجا که جهل انسان نسبت به احوال و شرایط خود و عدم تأمل در آن، بسیار بدتر از جهل او نسبت به امور خارجی مانند نجوم و افلاک و حرکت و دگرگونی آنها است، آوردن فعل «یعلمون» به همراه «نجوم» تناسب داشته است؛ زیرا دانستن حساب ستارگان، خورشید و ماه مختص دانشمندان است.^۲



خداوند متعال در آیه ۴۹ سوره «بقره» فرمود: ﴿وَإِذْ نَبَّأْنَا كُرْمِينَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ بِدَبْحُونِ﴾^۳ و در سوره ابراهیم فرمود: «و یذبحون» و فعل را به همراه حرف واو به کار برده است؛ و در آیه ۱۴۱ سوره «اعراف» از «یقتلون» استفاده کرده است.

خداوند متعال فعل «یذبحون» را در سوره «بقره» به‌عنوان بدل برای فعل «یسومونکم» تفسیری برای عذاب قرار داده است و «ذبح» را به دلیل تأثیر زیادی که بر پدر و مادر دارد و بیشتر بر انسان گران می‌آید، به طور ویژه ای ذکر کرده است؛ اما در سوره «ابراهیم» به دلیل تقدم دو عبارت ﴿وَذَكَّرْهُمْ يَا مَعْزُومِينَ﴾^۴ و ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾^۵ عطف فعل «یذبحون» بر «یسومونکم سوء العذاب» تناسب داشته تا دلالت کند بر اینکه «یذبحون» به کلی نوع دیگری از شکنجه است؛ گویی خداوند متعال فرموده است: «یعدّبونکم و یذبحون: شما را شکنجه می‌دهند و سر می‌برند.» عده‌ای دیگر گفته‌اند که دو آیه‌ی سوره «بقره» و «اعراف» جزو سخنان خداوند تبارک و تعالی است؛ بنابراین محتتها و سختی‌ها را به شمار نیاورده‌اند، اما آیه‌ی سوره «ابراهیم» جزو سخن موسی (ع) است و لذا محتتها و دشواریها را بر شمرده است. اما کاربرد فعل «یقتلون» در سوره «اعراف» به

۱. و اوست کسی که ستارگان را برای شما قرار داده تا به وسیله آنها در تاریکی‌های خشکی و دریا راه یابید. به یقین ما دلایل خود را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان کرده‌ایم. او همان کسی است که شما را از یک تن پدید آورد، سپس برای شما قرارگاه و محل امانتی مقرر کرد. بی‌تردید، ما آیات خود را برای مردمی که می‌فهمند به روشنی بیان کرده‌ایم.

۲. الکشاف، ۴۰/۳، کشف المعانی، ۱۹۳

۳. و به یاد آرید آن گاه که شما را از چنگ فرعونیان رهانیدیم. آنان شما را سخت شکنجه می‌کردند

۴. و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن

۵. نعمت‌خدا را بر خود به یاد آورید



منظور تنوع بخشی به الفاظ است.^۱



خداوند در آیه ۱۱ سوره «انعام» فرمود: **﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا﴾**^۲ و در آیه ۶۹ سوره «نمل» فرموده است: **﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا﴾**^۳ چه تفاوتی میان «ثُمَّ انظروا» و «فانظروا» هست؟ پاسخ این است که حرف «فاء» برای نشان دادن علیّت به کار می‌رود، یعنی خداوند نظر و نگریستن را معلول و مسبّب سیر گذار قرار داده است؛ گویی فرموده است: «سیروا لأجل النظر ولا تسيروا سير الغافلين: به منظور نگریستن و اندیشیدن به گشت و گذار بپردازید و مانند غافلان گردش نکنید؛ اما عبارت «ثُمَّ انظروا» به معنای روا دانستن سیر و سیاحت در زمین به منظور تجارت و دیگر منافع و نیز اندیشیدن در آثار اقوام هلاک شده است؛ چون میان این دو امر مباح و واجب، تجارت و نگریستن در آثار پیشینیان قرن‌ها و دوره‌های گوناگون فاصله است، و حرف «ثُمَّ» که بر فاصله و دوری زمان دلالت دارد، این نکته را متذکر شده است.^۴ اما آیاتی که در آن‌ها از قرن‌ها و دوره‌ها سخنی به میان نیامده، حرف «فاء» در آنها به کار می‌رود.



خداوند متعال می‌فرماید: **﴿وَتَعْمِهَا أُذُنُ وَاعِيَةٍ﴾**^۵ واژه «أُذُن» در آیه به صورت مفرد و نکره آمده تا آگاهی دهد از اینکه هشیاران در میان مردم اندک هستند و مردم را به دلیل کم بودن هشیاران و آگاهانشان سرزنش کند. از آن جمله است این کلام پروردگار متعال: **﴿وَلَنَنْظُرَ نَفْسًا مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾**^۶ که واژه (نفس) برای اندک بودن کسانی که در امور حیات خویش می‌اندیشند و جهت تأکید بر استواری و ثبات بر هشیاری و حقیقت و نیز اندیشیدن در امر آخرت، به صورت نکره آمده است. و از آن دست است این سخن خداوند متعال که فرمود: **﴿وَلَا تَسْخَرُوا أَيْمَانَكُمْ كَسَخَرْتُمْ قَدْمَكُمْ فَلَمَّا رَأَيْتُمْ مُزَقَّاتٍ يَدْعُونَ يَوْمَ ذَلِكَ بِأَنْفُسِكُمْ غَيْرِ الْيَدِّ الْمُرْسَلَةِ﴾**^۷ در این آیه واژه «قدم» به شکل نکره و مفرد آمده تا نشان دهد که لغزیدن یک قدم ثابت از راه حق چقدر با اهمیت است، چه رسد به قدمهای بسیار. همچنین نکره و مفرد آمدن قدم برای تقلیل و اندک شمردن نیز هست. از آن جمله است این کلام پروردگار متعال: **﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ﴾**

۱. الکشاف، ۳۶۸/۲، کشف المعانی ۹۵

۲. بگو: «در زمین بگردید، آن گاه بنگرید.»

۳. بگو: «در زمین بگردید و بنگرید»

۴. الکشاف، ۶۴۹/۱، کشف المعانی، ۱۵۶

۵. و گوش‌های شنوا آن را نگاه دارد.

۶. و هر کسی باید بنگرد که برای فردای خود از پیش چه فرستاده است.

۷. و زنه‌ار سوگندهای خود را دستاویز تقلب میان خود قرار مدهید تا گامی بعد از استواری‌اش بلغزد

يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ^۱ که واژه‌ی «**أمة**» به شکل نکره آمده تا اندک بودن دعوت کنندگان به خیر را خاطر نشان سازد و بگوید که تنها خواص امت مورد خطاب این امر هستند.



خداوند در آیه ۳۸ سوره «**مائده**» فرمود: **﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾**^۲ در این آیه واژه‌ی «**أیدی**» به شکل جمع آمده، حال آنکه سیاق ظاهر آیه نشان می‌دهد که باید به صورت مثنی یعنی «**يَدِيَهُمَا**» می‌آمد. راز این که واژه‌ی فوق - که مراد از آن مثنی است، به صورت جمع آمده این است که هرگاه یکی از اعضای فرد بدن انسان نظیر سر، شکم و کمر به یک مثنی یا بالاتر از آن اضافه شود، به صورت جمع به کار می‌رود؛ به عنوان مثال گفته می‌شود: «**هَشَمْتُ رُؤُوسَهُمَا وَ مَلَأْتُ ظُهُورَهُمَا وَ بَطُونَهُمَا**» سر آن دو را خرد کردم و پشت و شکم آن‌ها را پر کردم.^۳ از آن زمره است این سخن باری تعالی که می‌فرماید: **﴿فَقَدْ صَعَتَ فُلُونُكُمْ﴾**^۴ که در آن به مثنی آوردن مضاف الیه اکتفا شده است. و چنانچه اعضای فرد مذکور مانند دستها، گوشها و رانها به صورت جفت باشند، گذاشتن جمع به جای مثنی قیاسی نیست. از زمره مواردی که در آن جمع به جای مثنی گذاشته شده، نمونه‌ی «**أیدیهِما**» است که ضمیر مثنی در آن به دو جنس مذکر و مؤنث بر می‌گردد. اما مراد از جمع آمدن «**أیدی**»، -با آنکه هر سارقی یک دست راست دارد- این است که دستهای راست هر دو جنس را قطع کنید؛ بنابراین واژه‌ی «**أیدی**» با توجه به جنس مردان و زنان «**سارق**» جمع بسته شده است.



در آیه ۸ سوره «**صف**» آمده است: **﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾**^۵ چرا پس از فعل «**يُرِيدُونَ**»، حرف «**لام**» در فعل «**لِيُطْفِئُوا**» به کار رفته است، در حالی که فعل «**يُرِيدُونَ**» با حرفی غیر از «**لام**» متعدی می‌شود؟ پاسخ این است که «**لام**» پس از فعل «**يُرِيدُونَ**» برای تأکید اضافه شده است، زیرا در حرف «**لام**» معنای فعل «**يُرِيدُونَ**» نهفته است؛ چنانکه می‌گویید: «**جئتكم لإكرامكم**» که به معنای «**مُرِيداً إِكْرَامِكُمْ**» است. اصل این آیه نیز مثل آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی توبه، **﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا﴾** است. ممکن است «**لام**» در اینجا برای تعلیل و مفعول فعل «**يُرِيدُونَ**» محذوف باشد که تقدیر آن بدین ترتیب است: **﴿يُرِيدُونَ الْاِقْتِرَاءَ لِأَجْلِ أَنْ يُطْفِئُوا﴾**. چنانکه می‌دانید لام تعلیل در نظر کوفی‌ها نصب دهنده است و به جای «**أَنْ**» ناصبه می‌آید. چنانکه اگر بگویید «**أمرتكم لتقوم**» به

۱. و باید از میان شما، گروهی، مردم را به نیکی دعوت کنند

۲. و مرد و زن دزد را به سزای آنچه کرده‌اند، دستشان را ببرید

۳. معانی القرآن فراء، ۳۸۷/۱، البحر المحیط، ۴۸۳/۳

۴. واقعاً دل‌هایتان انحراف پیدا کرده است.

۵. می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند



تو فرمان دادم که برخی‌ی «مثل این است که گفته‌اید: «أمرتك أن تقوم»؛ زیرا کلام ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ﴾^۱ مثل ﴿أَمْرًا لِنَسْرِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲ است، که در اصل آن «نُسلم» است. همچنین در این آیه کافران مورد تمسخر قرار گرفته‌اند، زیرا وضع و حال آنها به حال کسی تشبیه شده که با دهان خود در نور خورشید می‌دمد تا آن را خاموش کند.^۳ شاید معنای فعل «يسعون» در فعل «يريدون» گنجانده شده باشد، یعنی اینکه آنها برای خاموش کردن نور خداوند تلاش می‌کنند که این امر دلالت دارد بر اینکه اراده و خواست آنها همان تلاش و عملشان است و این برای نشان دادن جرم آنها بلیغ‌تر و رساتر است.



در آیه ۹۴ سوره «هود» در داستان حضرت «شعیب» آمده است: ﴿وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ﴾^۴ و در آیه ۶۷ همان سوره در داستان حضرت «صالح» آمده است: ﴿وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ﴾^۵ خداوند متعال در داستان حضرت «شعیب» از فعل «أَخَذَتِ» و در داستان حضرت صالح از فعل «أَخَذَ» استفاده کرده است. در داستان صالح (ع) چون «صیحه» پس از عبارت «و من خزی یومئذ»^۶ آمده، معنای عذاب و خواری در آن نهفته است و از این رو فعل «أَخَذَ» در این داستان مذكر آمده است، اما در داستان حضرت شعیب این گونه نیست. شاید هم مراد از «صیحه» در داستان صالح (ع) مصدر «صیاح» فریاد باشد که اگر چنین باشد، فعل به شکل مذكر می‌آید؛ و شاید مؤنث آمدن فعل «أَخَذَتِ» در داستان حضرت شعیب به این دلیل باشد که عذابی که قوم شعیب را فرا گرفت یک بار با «رجفة»^۷ و بار دیگر با واژه «ظلة»^۸ «فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ يَوْمَ الظُّلَّةِ»^۹ توصیف شده و «صیحه» پس از آن به شکل مؤنث آمده تا با «رجفة» و «ظلة» تناسب داشته باشد و از همین رو خداوند متعال فعل «أَخَذَتِ» را به کار برده است. البته همی مواردی که در این باب آمده‌اند هم جایز است به لفظ بازگردند و به صورت مذكر آورده شوند، یا اینکه به معنا بازگردند و به صورت مؤنث بیایند؛ زیرا که تأنیث اسم جنس حقیقی نیست^{۱۰} و مذكر و مؤنث آوردن آن روا است؛ مانند آیه ۲۲ سوره «یونس»: ﴿جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ﴾^{۱۱} و

۱. خدا می‌خواهد تا بارتان را سبک گرداند

۲. و دستور یافته‌ایم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم.

۳. الکشاف، ۲۹۹/۴، کشف المعانی، ۱۹۵

۴. و کسانی را که ستم کرده بودند، فریاد مرگبار فرو گرفت

۵. و کسانی را که ستم ورزیده بودند، آن بانگ مرگبار فرا گرفت

۶. و از رسوایی آن روز نجات دادیم

۷. آنگاه زمین‌لرزه آنان را فرو گرفت

۸. و عذاب روز ابر آتشبار آنان را فرو گرفت

۹. البرهان، ۳۶۷/۳

۱۰. ناگاه تند بادی بر کشتی‌ها بوزد

آیه ۸۱ سوره انبیاء ﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً﴾^۱ و آیه ۷ سوره ی «حَاقَةَ» ﴿عَجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةً﴾^۲ و آیه ۲۰ سوره «قمر» ﴿كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَرٍ﴾^۳.

در آیه ۳۰ سوره «حجر» آمده است: ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾^۴ چرا خداوند متعال با آنکه هر دو واژه «کَلِّم» و «أَجْمَعُونَ» افاده تأکید می‌کنند، آن دو را با هم آورده است؟ پاسخ این است که واژه «کَلِّم» در این آیه شمول و فراگیری را می‌رساند و از این رو واژه «أَجْمَعُونَ» باید معنایی فراتر از آن را افاده کند که آن معنا، تجمع و گردآمدن همه فرشتگان به هنگام سجده کردن است. هنگامی که خداوند متعال با قول ﴿فَإِذَا سُوِّتَهُو نَفْخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۵ زمان معینی را برای سجده فرشتگان مشخص کرد، همین که کارش انجام شد، فرشتگان همزمان در یک لحظه به سجده افتادند و هیچ‌یک از آن‌ها از سجده کردن باز نماند؛ از این رو خداوند فرموده است: «کَلِّم» و «أَجْمَعُونَ»، یعنی همه‌ی آنها در یک زمان واحد و نه زمان‌های مختلف به سجده رفتند.^۶

«سهیلی» گفته است: زمانی که بگوئید: «جاء القوم کَلِّم» و تعداد آنان زیاد باشد، این گمان پیش می‌آید که برخی از آن‌ها از گروه جدا شده‌اند و لذا کلام به تأکیدی بلیغ‌تر و رساتر مثل «أَجْمَعُونَ» نیازمند است.^۷



خداوند فرموده است: ﴿يَتَّبِعُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ﴾^۸ یعنی نوک انگشتان خود را در گوش‌هایشان می‌گذارند. در این آیه با ذکر «كَلِّم» یعنی «أَصَابِع»، جزء یا همان سر انگشتان اراده شده است. اما چرا از واژه أصابع (انگشتان) به جای أنامل (سر انگشتان) یا انگشت سبّابه استفاده شده است؟ دلیل نخست اینکه «سبّابه» اسم مبالغه از سبّ (دشنام) است و شایسته‌تر است که از آوردن آن در قرآن اجتناب شود. اعراب خود نیز لفظ «سبّابه» را وانهاده‌اند و به جای آن از واژه‌هایی مانند «المسبّحة و المهللة و الدعاء» استفاده کرده‌اند که نوظهور هستند و مردم آن دوره با آنها آشنایی نداشته‌اند استفاده کرده‌اند؛ دوم اینکه واژه «أَصَابِع» بهتر معنا را می‌رساند و آگاهی می‌دهد از اینکه آن‌ها برای فرار و پرهیز از شدت صدا، در فرو بردن انگشتان خود در گوش‌هایشان خیلی زیاده روی می‌کنند؛ از این رو قرآن کریم به منظور پرهیز از کاربرد یک لفظ ناپسند از

۱. و برای سلیمان، تندباد را رام کردیم

۲. گویی آن‌ها تنه‌های نخل‌های میان‌تهی‌اند.

۳. گویی تنه‌های نخلی بودند که ریشه‌کن شده بودند.

۴. پس فرشتگان همگی یکسره سجده کردند

۵. پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم

۶. البرهان، ۳۸۸/۲

۷. التناجی، ۲۸۸

۸. از نهیب آذرخش و بیم مرگ، سرانگشتان خود را در گوش‌هایشان نهند



واژه «أصابع» استفاده کرده است.^۱



خداوند در آیه ۱۱۸ سوره «مائده» فرموده است: ﴿إِنْ نَعَذِبُهُمْ فَانَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲ عبارت «إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ» این گمان را ایجاد می‌کند که فاصله‌ی آیه عبارت «فإِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» است، اما چرا خداوند «العزیز الحکیم» گفته است؟ زیرا که اگر عمیقاً بررسی کنیم در می‌یابیم که صفت عزیز در میان صفات خداوند همان صفت غالب است. همچنین تنها کسی می‌تواند شخصی را که سزاوار عذاب است ببخشد که بالاتر از او کسی نباشد که مانع حکمش شود، در نتیجه اوست که عزیز و غالب است؛ و حکیم یعنی کسی که هر چیزی را در موضع و جای خودش قرار می‌دهد؛ پس معنای آیه بدین شرح است: چنانچه آنان را، با آنکه سزاوار عذابند، ببخشی، هیچ‌کس با تو مخالفت نخواهد کرد و چنانچه از شخصی که مستحق مجازات است، درگذری، این کار از روی حکمت توست. اینک چنانچه عیسی (ع) «فإِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» گفته بود، این گمان ایجاد می‌شد که برای آمرزش و بخشش آنان دعا کرده است، حال آنکه عیسی (ع) خواهان آمرزش آنها نشده است، زیرا نه پیامبران و نه دیگران مجاز نیستند برای کسی دعا کنند که بر شرک خود مرده است.^۳



خداوند در آیه ۳۵ سوره بقره فرمود: ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا﴾^۴ و در آیه ۱۹ سوره اعراف فرموده است: ﴿وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا﴾^۵ درباره این دو آیه دیدگاه‌هایی وجود دارد: نخست اینکه در سوره بقره «وَكُلَا» و در سوره اعراف «فَكُلَا» آمده است، زیرا معنای «اسکن» در سوره‌ی بقره از سکون، که به معنای اقامت و استقرار ممتد است، گرفته شده و منظور از آیه استقرار یافتن و بهره‌مندی از خوردنی‌ها است؛ در نتیجه حرف «واو» بر جمع میان اقامت و خوردن دلالت دارد و از این رو واژه «رغدا» در این آیه استعمال شده است؛ و چنانچه حرف «فاء» آمده بود، به تأخیر انداختن خوردن تا فراغت از استقرار واجب بود. در سوره اعراف معنای «اسکن» از مسکن گرفته شده که به معنای انتخاب مکانی به عنوان محل سکونت است، و در نتیجه آمدن آمدن «فاء» در اینجا شایسته‌تر است؛ زیرا که انتخاب مسکن نیازمند زمانی ممتد نیست. عده‌ای دیگر گفته‌اند: آیه‌ی سوره اعراف خطاب به آدم و حواء پیش از ورود به بهشت است، اما آیه‌ی سوره بقره پس از ورود به بهشت است.

۱. البرهان، ۳۰۶/۲، الکشاف، ۱/۲۱۷

۲. «اگر عذابشان کنی، آنان بندگان تواند و اگر بر ایشان ببخشی تو خود، توانا و حکیمی.»

۳. نتایج فکر ۲۰۶

۴. و گفتیم: ای آدم، خود و همسرت در این باغ سکونت گیرید و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید

۵. و ای آدم! تو با جفت خویش در آن باغ سکونت گیر و بخورید

دوم اینکه خداوند متعال چنانکه به جای «أسکننا» فرموده است: ﴿فَكَلا وَلا تَقْرَبُوا فَتْکوناً﴾ تا بیان کند که زن در انتخاب مسکن و محل زندگی مشترک از شوهر خویش پیروی می‌کند؛ زیرا در جایی دیگر فرموده است: ﴿أَسْكُونَهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ﴾^۱



در آیه ۲۲۲ سوره «بقره» آمده است: ﴿وَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ﴾^۲ خداوند متعال واژه «محيض» را در این آیه پس از آوردن آن به شکل ضمیر «قُلْ هُوَ أَذًى»^۳ بار دیگر تکرار کرده است. شاید در جایی غیر از قرآن بتوان گفت: «يسأل الناس عن المحيض قل هو أذى فاعتزلوا النساء فيه» یا «يسألون عن المحيض قل المحيض أذى فاعتزلوا النساء في المحيض». ولی قرآن نمی پذیرد که کلمه «محيض» سه بار در یک آیه تکرار شود. «ابن قیم» گفته است: خداوند متعال از این رو فرمود: «فاعتزلوا النساء فيه» تا حکم کناره گیری از زنان را به خود حیض، که سبب کناره گیری است، منوط کند.^۴

شاید هم دلیل آمدن آیه به این صورت، این باشد که «محيض» در عبارت «و يسألونك عن المحيض» مصدر میمی به معنای «حيض» است و «حيض» همان اذیت و آزاری است که در عبارت «قل هو أذى» به صورت ضمیر آمده است؛ اما «محيض» وارده در آخر آیه «فاعتزلوا النساء في المحيض» به معنای «محيض» نخست نیست، بلکه اسم مکان یا اسم زمان است؛ یعنی در مکان حیض یا زمان حیض؛ بر اساس این تفسیر، احکام فقهاء درباره موارد کناره‌گیری از زن حائضه در زمان قاعدگی مرتب می‌شود و معنای آیه بدین صورت است: «از تو درباره حیض می‌پرسند بگو آن رنجی و اذیتی است. پس از نزدیکی با زنان در مکان حیض یا زمان آن خودداری کنید»^۵. اینک به زیبایی موجود در این کلام باری تعالی بنگرید: ﴿حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ..﴾ فعل «يَطْهَرْنَ» از «طَهَّرَ» و «تَطَهَّرْنَ» از «تَطَهَّرَ» گرفته شده است. گفته می‌شود: «طَهَّرَتِ الْمَرْأَةَ» یعنی خون قاعدگی او قطع شود؛ و نیز گفته می‌شود: «تَطَهَّرَتِ الْمَرْأَةُ» یعنی زن پس از پایان خون قاعدگی یا نفاس، غسل کرد. جمع میان این دو فعل در این آیه دلالت دارد بر اینکه برای نزدیکی با زنان هم پاک شدن از خون قاعدگی شرط است و هم غسل کردن پس از عادت ماهیانه؛ بنابراین اگر تنها پاکی از قاعدگی اتفاق بیفتد و غسل انجام نشود یا اینکه غسل انجام شود و پاکی از قاعدگی صورت نگیرد، نزدیکی و جماع جایز نیست.

۱. همان‌جا که خود سکونت دارید به قدر استطاعت خویش آنان را جای دهید

۲. از تو درباره عادت ماهانه زنان می‌پرسند، بگو: آن، رنجی است. پس هنگام عادت ماهانه، از آمیزش با زنان کناره‌گیری کنید

۳. بگو آن رنجی است

۴. بدائع القوائد، ۴۸/۲

۵. البحر المحیط، ۴۲۲/۲، نظرات لغویة فی القرآن الکریم، ۶۹

۶. پاک شوند. پس چون پاک شدند



در سوره «قصص» آمده است: ﴿فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾^۱ زمانی که خاندان فرعون موسی را از آب گرفتند، گمان کردند که باعث چشم روشنی آنها خواهد بود؛ چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿قَوِّتْ عَيْنِي وَالْكَافِرُ لَأَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَخْذَهُ وَوَلَدًا﴾^۲ اما نمی دانستند که موسی در آینده دشمن آنها خواهد شد، از این رو آیهی فوق برخلاف قصد جهت بیان عاقبت ایشان آمده است؛ این امر با آوردن «لام» عاقبت انجام گرفته است: ﴿لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾^۳ «لام» موجود در این آیه لام صیورت و «لام مأل» نیز نامیده شده و لام تعلیل نیست، زیرا خاندان فرعون موسی را از آب نگرفتند تا دشمن آنها باشد؛ بنابراین این «لام» عاقبت امر را پس از فعل «التقط» بیان می کند. از آن جمله است قول شاعر که گفته است: «كما لخراب الدهر تُبني المساكن: خانه ها برای ویران شدن به دست روزگار بنا می شوند.» یعنی این که فرجام خانه‌ها و منازل ویرانی و خرابی است هرچند که در حال حاضر، ساختن آنها ظاهراً برای شادی و سرور و نعمت است. اینک در کاربرد لفظ «التقطه» تأمل کنید. التقاط عبارت است از یافتن ناخواسته و بدون قصد چیزی. واژهی «لقطة» که به معنای شیء یافت شده است، نیز از التقاط گرفته شده است. از دیگر موارد کاربرد «التقاط» سوره یوسف است: ﴿يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ﴾^۴ یعنی ناخواسته او را بیابند.^۵



خداوند فرموده است: ﴿كُنُوزٌ خَيْرٌ أَمَّا أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَبِّكُمْ﴾^۶ چرا در این آیه، با اینکه ایمان به خدا در اصل بر امر به معروف و نهی از منکر تقدم دارد، اما پس از آن دو آمده است؟ زیرا ایمان برخلاف امر به معروف و نهی از منکر در میان همه‌ی امت‌ها امری مشترک است، و امر به معروف و نهی از منکر برتری خاص این امت را بیشتر آشکار می‌سازد؛ برتری که به خاطر امر به معروف و نهی از منکر به آن اختصاص یافته است. شاید علت متأخر آمدن ایمان در این آیه، برای قرار گرفتن در مجاورت ﴿وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ﴾^۷ باشد.

۱. پس خاندان فرعون او را از آب برگرفتند تا سرانجام دشمن جان آنان و مایه اندوهشان باشد

۲. آن کودک نور چشم من و تو خواهد بود او را مکتبید شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم

۳. تا سرانجام دشمن جان آنان و مایه اندوهشان باشد

۴. تا برخی از مسافران او را بگیرند

۵. القرطبی، ۳۳۶۳/۵

۶. شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند بازمی‌دارید و به خدا ایمان دارید؛ و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند قطعاً برایشان بهتر بود

۷. و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند قطعاً برایشان بهتر بود

خداوند در آیه ۴ و ۵ سوره «مسد» فرموده است: ﴿وَأَمْرَ أَتَمَّ اللَّطِيبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ﴾^۱ واژه «جید» تنها برای زن و به ویژه محل انداختن زیورآلات در گردن اوست، اما «عنق» لفظی عام برای مرد و زن و غیره است. هنگامی که عذاب و غل و زنجیر مد نظر باشد، از واژه «عنق» استفاده می‌شود، چنانکه در آیه ۳۳ «سبأ» و آیه ۵ سوره «رعد» و آیه ۸ سوره «یس» آمده است: ﴿وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْتَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۲ و ﴿وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْتَاقِهِمْ﴾^۳ و است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالَ﴾^۴. اما چرا با آنکه در سوره «مسد» غل و شکنجه مورد نظر است، واژه «جید» به جای «عنق» استعمال شده است؟ البته خداوند آگاه‌تر است؛ ولی پاسخ این است که زنان شیفته‌ی آویختن زیورآلات هستند و زمانی که زنان مؤمن به پوشیدن زیباترین زیورآلات در روز قیامت مزده داده می‌شوند، همسر «ابولهب» به پوشیدن نوعی خاص از زیورها مزده داده شده که تنها شایسته شخصی چون اوست و آن ریسمانی از آتش است که به دور گردنش پیچیده می‌شود. این خود از باب مزده دادن به سوء عاقبت است؛ چنانکه خداوند متعال فرمود: «فَبِشْرَمِ بَعْدَابِ الْأَلِيمِ»^۵ در آیه‌ی فوق نیز لفظ «جید» برای شکنجه دادن زن ابولهب است؛ زیرا او نیز مانند زن مؤمن گردن خود را می‌آراید اما با نوعی خاص از زیورآلات یعنی طنابی از لیف خرما.^۶



در آیه ۷ سوره «نور» خداوند فرموده است: ﴿وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهَا﴾^۷ و در آیه ۹ سوره «نور» آمده است: ﴿وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا﴾^۸ چرا در آیه نخست از واژه لعنت و در آیه دوم از واژه «غضب» استفاده شده است؟ شاید این کار، به دلیل ناپسند بودن تکرار، و تنوع بخشیدن به کلام باشد یا به این دلیل که غضب شدیدتر از «لعنت» است. زیرا غضب مقدمه انتقام و لعنت همان طرد کردن است، یعنی طرد کردن بدون انتقام. خداوند زن را به دلیل احتمال دروغ گفتن و نیز سختگیری بر او به غضب تهدید کرده است، زیرا زن اصل و سرچشمه و دعوت کننده به فسق و فجور است؛ از این رو در آیه‌ی ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي﴾^۹ زن زناکار بر مرد زناکار مقدم شده است.^{۱۰}

در آیه ۴۳ تا ۴۵ سوره «نجم» آمده است: ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَصْحَكُ وَأَبْكِي ۖ وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا ۖ وَ أَنَّهُ خَلَقَ الرَّوْحَيْنِ

۱. و زنش، آن هیمه‌کش آتش فروز بر گردنش طنابی از لیف خرماست.

۲. و در گردن‌های کسانی که کافر شده اند غله‌های نهم

۳. ما در گردن‌های آنان غله‌ای نپناهده‌ایم

۴. آنان را به عذابی دردناک بشارت ده

۵. نظرات لغویة فی القرآن ۲۱۴

۶. و گواهی در دفعه پنجم این است که شوهر بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغ‌گویان باشد.

۷. و گواهی پنجم آنکه خشم خدا بر او باد اگر شوهرش از راست‌گویان باشد.

۸. زن زناکار و مرد زناکار

۹. الکشاف، ۵۲/۳، کشف المعانی، ۲۷۱



الذِّكْرُ وَالْآثِنُ ﴿۱﴾ خداوند متعال تنها در آیه‌ی اول و دوم از ضمیر فصل استفاده کرده و در آیه سوم ضمیر فصل را نیاورده است، زیرا برخی نادانان افعال موجود در آیه‌ی اول و دوم را به غیر خدا نسبت می‌دهند؛ مانند «نمرود» که می‌گفت: «أنا أحیی و أمیت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم». لذا خداوند متعال عبارت «و أنه هو» را به کار برده تا بگوید که تنها اوست که آن کارها را انجام می‌دهد نه کسی دیگر؛ اما آیه سوم درباره‌ی خلق کردن و آفریدن است که کسی مدعی آن نشده است، بنابراین عبارت «و أنه خلق» بدون ضمیر فصل «هو» آورده شده است.^۱



پروردگار متعال در آیه ۱۱ سوره «مائده» فرمود: ﴿تَكَلَّمُ النَّاسُ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا﴾^۲ سخن گفتن حضرت عیسی در گهواره معجزه است اما چگونه سخن گفتن ایشان در میان‌سالی می‌تواند معجزه باشد؟ حال آنکه میان‌سالی بین سن سی تا شصت سالگی است؟ پاسخ این است که آنان بر این باور بودند که هر کس در گهواره سخن بگوید زنده نمی‌ماند و عمر طولانی نخواهد داشت، اما وقتی عیسی (ع) زنده ماند و در میان‌سالی با آنان سخن گفت، معجزه‌ی او به دلیل مخالفت با عرف و عادت بزرگتر بود.^۳



خداوند در آیه ۳۵ سوره اسراء فرمود: ﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ﴾^۴ چرا در این آیه ﴿إِفَای کیل﴾ یا کامل کردن پیمانانه با جمله‌ی «إِذَا كَلْتُمْ» مقید شده اما وزن کردن با عبارت «إِذَا وَزَنْتُمْ» مقید نشده است؟ کیل و پیمانانه کردن به دو صورت است: یا انسان با پیمانانه می‌فروشد (یکیل) یا اینکه با آن خریداری می‌کند (یکتال)؛ پس کیل به معنای فروختن و اکتیال به معنای خریدن است؛ به عنوان مثال گفته می‌شود: «کال له الطعام: یعنی غذا را برای او پیمانانه کرد» و «اکتال علیه: یعنی با پیمانانه از او گرفت.» معمولاً در فروش (بیع) است که کم فروشی رخ می‌دهد و از این رو، خداوند متعال در آیه‌ی ۳ سوره‌ی «مطففین» فرموده: ﴿وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ﴾^۵ اما به هنگام «اکتیال» یا خریدن نیازی نیست که به ادای کامل پیمانانه امر شود، زیرا مشتری بدون هیچ توصیه‌ای نسبت به گرفتن کامل پیمانانه حریص است؛ بنابراین خداوند فرموده: ﴿الَّذِينَ إِذَا كَالُوا أَعْلَى﴾

۱. و هم اوست که می‌خنداند و می‌گریاند؛ و هم اوست که می‌میراند و زنده می‌گرداند؛ و هم اوست که دو نوع می‌آفریند: نر و ماده

۲. المغنی ۴۹، البرهان، ۴۵۰/۲

۳. که در گهواره به اعجاز و در میان‌سالی به وحی با مردم سخن گفتی

۴. البرهان، ۷۱/۳

۵. و چون پیمانانه می‌کنید، پیمانانه را تمام دهید و با ترازوی درست بسنجید

۶. المفردات ۴۴۴

۷. و چون برای آنان پیمانانه یا وزن کنند به ایشان کم دهند

النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ»^۱ یعنی در زمان خریدن نسبت به گرفتن کامل پیمانانه حریص هستند.

در آیه فوق که شاهد مثال ما است، اگر عبارت «**إِذَا كَلَّمْتُمْ**» ذکر نشده بود، این گمان را ایجاد می‌کرد که ادای کامل پیمانانه هم در زمان خریدن و هم فروختن مورد درخواست واقع شده است؛ در حالی که این طور نیست و مراد از آیه، ادای کامل پیمانانه به هنگام فروش است نه خرید؛ زیرا به مشتری فرمان داده شده که هنگام خرید آسان گیرد. همچنین شاید مراد از «**إِذَا كَلَّمْتُمْ**» ادای کامل پیمانانه به هنگام داد و ستد و به تأخیر نیفتادن آن باشد؛ یعنی به گونه ای نباشد که فروشنده هنگام فروش از پیمانانه بکاهد و سپس در زمانی دیگر آن را به طور کامل ادا کند.^۲ اما مقید نکردن وزن به «**إِذَا وَزَنْتُمْ**» شاید به این دلیل باشد که با آمدن واژه‌ی «**القسطاس المستقیم**» دیگر نیازی به این قید نیست، زیرا اگر کالا با یک ترازوی درست وزن شود، غالباً گمان بی انصافی و ظلم نمی‌رود.



در آیه ۱۹ سوره «ملک» آمده است: «**أُولَئِكَ يَرْوُونَ إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يَمْسُكُنَّ إِلَّا الرِّعْمُنُ**»^۳ پیرامون این آیه‌ی کریمه چند نکته مهم وجود دارد: نکته‌ی نخست درباره‌ی عبارت «**أُولَم يَرَوَا**» است. «**راغب اصفهانی**» درباره‌ی آن می‌گوید: اگر فعل «**رأى**» با «**إلى**» متعدی شود، معنای نگاهی را اقتضا می‌کند که به عبرت گرفتن می‌انجامد؛ بنابراین در آیه‌ی فوق نیز، به دلیل متعدی شدن فعل «**لم يروا**» به حرف **إلى** متضمن معنای فعل «**لم ينظروا**» است، زیرا مقصود از آن نگاه به پرندگان در حالتی است که نگاه‌کنندگان آگاهانه یا ناآگاهانه می‌نگرند. نکته‌ی دوم اینکه جمله کلام در اصل، «**أَغفلوا و لم يروا**» بوده است که معطوف علیه حذف شده که حذف در چنین مواردی فراوان رخ می‌دهد. نکته‌ی سوم اینکه «**فوقهم**» بر درخواست نگرستن و عبرت گرفتن دلالت دارد تا نشان دهنده‌ی نزدیکی پرندگان به آنان باشد و از ایشان عبرت گرفتن از چیزی دشوار - که در دسترس آنها نیست - درخواست نشود. نکته‌ی چهارم درباره‌ی آوردن اسم «**صافات**» برای گستراندن بالها و آوردن فعل مضارع «**يقبضن**» برای بستن و جمع کردن آنها و عطف فعل مضارع بر اسم است. از آنجا که پرنده در بیشتر حالات بال‌های خود را باز می‌کند و بستن بالها کم اتفاق می‌افتد، انگار که اصل در پرواز، گستراندن بالها است؛ از این رو، باز کردن بالها با اسمی که بر ثبوت و دوام دلالت می‌کند و بستن آنها با فعلی که بر حدوث و تجدد دلالت دارد،^۴ بیان شده است.

در آیه ۶۲ سوره «عنکبوت» آمده است: «**يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ**»^۵ و در آیه ۸۲ سوره

۱. که چون از مردم پیمانانه ستانند تمام ستانند

۲. تفسیر ابوالسعود، ۱۷۱/

۳. آیا در بالای سرشان به پرندگان ننگریسته‌اند که گاه بال می‌گسترند و گاه بال می‌زنند؟ جز خدای رحمان کسیان‌ها را نگاه نمی‌دارد

۴. الکشاف، ۱۳۸/۴، نظرات لغویة، ۲۰۴

۵. بر هر کس از بندگانش که بخواهد روزی را گشاده می‌گرداند و یا بر او تنگ می‌سازد



قصص آمده: **﴿يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ﴾**^۱ و در آیه ۲۶ سوره رعد آمده است: **﴿يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾**^۲ چرا در آیه‌ی نخست «له» و «من عباد» آمده، اما در آیه دوم «له» حذف شده و در آیه سوم، هم جارو مجرور «من عباد» و هم «له» حذف شده است؟ در توضیح باید گفت: که روزی مردم سه حالت دارد: حالت نخست مربوط به کسانی است که گاهی رزق و روزی ایشان فراوان و گاهی تنگ و محدود می‌گردد که این مسأله از کلمه‌ی «له» در سوره‌ی «عنکبوت» فهمیده می‌شود؛ حالت دوم حالتی است که در آن روزی قومی به شکل مطلق فراوان می‌شود و روزی قومی دیگر مطلقاً محدود می‌گردد که این حالت را از آیه سوره «قصص» می‌فهمیم؛ و حالت سوم حالت تعمیم روزی بدون تعیین فراوانی یا محدودیت می‌گردد آن است که این امر از حذف کلمه «عباد» فهمیده می‌شود. آیه‌ی سوره «قصص» چون پس از داستان «قارون» آمده، با حالت دوم یعنی حالتی که خداوند روزی خود را بر هر کس که بخواهد مطلقاً فراخ می‌گرداند، تناسب دارد؛ البته زیاد شدن رزق و روزی در این حالت به دلیل ایمان و فضیلت شخص نیست بلکه به خاطر مشیت و اراده‌ی الهی است، زیرا خداوند روزی خود را بر پیامبران محدود می‌کرد، با آنکه جایگاه و منزلت بالایی داشتند.



خداوند متعال در آیه‌ی ۵ سوره‌ی «حج» می‌فرماید: **﴿ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً﴾** واژه‌ی مفرد «طفل» در جایگاه جمع آمده که کاربرد لفظ مفرد در اینجا از این رو نیکو است، که جایگاه، پایین آوردن شأن و منزلت انسان را می‌طلبد و در نتیجه کوچکی لفظ به دلیل کم اهمیتی معنا است. همچنین شاید مفرد آمدن لفظ در اینجا برای دلالت بر جنس یا به اعتبار مد نظر قرار دادن هر یک از انسانها باشد.^۳

به کار رفتن واژه مفرد به جای جمع در قرآن کریم فراوان است؛ مانند آیه ۶۹ سوره «طه» که خداوند متعال فرموده است: **﴿إِنَّمَا صَبَّوْا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يَفْلَحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾**^۴ واژه «ساحر» در این آیه به صورت مفرد آمده حال آنکه سیاق آیه **﴿إِنَّمَا صَبَّوْا كَيْدُ سَاحِرٍ﴾** جمع است. همچنین مقصود در اینجا جنس ساحران است نه تعداد آنها؛ که این گفته خداوند بر این امر دلالت دارد: **﴿وَلَا يَفْلَحُ السَّاحِرُ﴾** که مقصود در اینجا جنس ساحر است نه عدد ساحران.

همچنین کلمه «ضيف» در کلام به گونه‌ای به کار می‌رود که گویی مفرد است، اما این کلمه مصدری است که بر مفرد، مثنی و جمع دلالت می‌کند، چنانکه در آیه ۶۲ سوره «حجر» آمده است: **﴿قَالَ إِنَّ هَذَا هُوَ لَأَنْصَابِي فَلَا**

۱. خدا روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا تنگ می‌گرداند

۲. خدا روزی را برای هر که بخواهد گشاده یا تنگ می‌گرداند

۳. آنگاه شما را به صورت کودک بیرون می‌آوریم.

۴. المحتسب لابن جنی، ۳۶۱/۲، الفخر الرازی، ۱۴۵/۶

۵. در حقیقت آنچه سرهم‌بندی کرده‌اند افسون افسونگر است و افسونگر هر جا برود رستگار نمی‌شود

نَقْصَهُ حُونَ، واژه «ضیف» در اینجا بر فرشتگان دلالت دارد (یعنی بر جمع دلالت دارد) و شاید به دلیل اینکه فرشتگان جنسی واحد هستند، در اینجا به صورت مفرد آمده باشد و مقصود از آن جنس باشد نه عدد؛ چنانکه در این آیه آمده است: **﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ﴾**^۴

از دیگر موارد کاربرد مفرد به جای جمع، کلمه «أحد» در این آیه‌ی کریمه است: **﴿لَا تَفْرُقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رَسُولِهِ﴾**^۵ ظاهراً سیاق آیه نشان می‌دهد که باید جمع به کار رود، «أحد» اما به دلیل آمدن حرف «من» بعد از «أحد» بعد از آن عمومیت یافته است؛ چنانکه در این کلام پروردگار متعال آمده است: **﴿فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾**^۶ و توصیف «أحد» با صفت «حاجزین» نشان می‌دهد که «أحد» به معنای جمع است. همچنین ممکن است واژه‌ی «أحد» در عبارت «أحد من رسله» به معنای مفرد به کار رفته باشد، زیرا همه‌ی آیینها در حقیقت یکی هستند و پیامبران نیز همگی در یک پیامبر جمع شده‌اند؛ بنابراین «أحد» به شکل مفرد آمده است.^۵

در سوره «ناس» آمده است: **﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ • مَلِكِ النَّاسِ • إِلَهِ النَّاسِ﴾**^۷ خداوند متعال با واژه‌ی «رَبِّ» آیه را آغاز کرده سپس واژه‌ی «مَلِكِ» را آورده و پس از آن کلمه‌ی «إِلَه» را به کار برده است. حکمت این ترتیب چیست؟ چرا واژه «ناس» تکرار شده است؟ در پاسخ باید گفت که «ملک الناس» و «إله الناس» عطف بیان برای «رَبِّ الناس» است. ممکن است به کسانی غیر از خداوند «رَبِّ الناس» گفته شود؛ مانند آیه‌ی: **﴿الْحَمْدُ لِأَحْبَارِهِمْ وَرُؤَسَائِهِمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾**^۸ همچنین ممکن است به کسانی جز خدای متعال، «مَلِكِ الناس» گفته شود؛ اما عبارت «إله الناس» مخصوص خداوند متعال است و کسی با او در این صفت شریک نیست؛ از این رو آن را هدف سخن خود قرار داده است. در آیات فوق خداوند متعال ابتدا دو واژه‌ی «رَبِّ الناس» و «مَلِكِ الناس» را به دلیل احتمال مشارکت آورده است سپس کلام خود را با آنچه که خاص خودش است، به پایان برده و کلمه‌ی «ناس» را تکرار کرده است، زیرا سبک و بلاغت آیه مستلزم تبیین و تکرار است.^۸

کنایه در قرآن کریم

کنایه عبارت است از اشاره کردن به چیزی بدون تصریح به نام آن، یعنی گوینده می‌خواهد معنایی را اثبات کند، اما آن معنا را با لفظی که در زبان برای آن وضع شده بیان نمی‌کند، بلکه لفظ دیگری را به کار می‌برد و لفظ

۱. لوط گفت اینان مهمانان من‌اند مرا رسوا نکنید

۲. آیا خبر مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسید

۳. میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم

۴. و هیچ‌یک از شما مانع از عذاب او نمی‌شد

۵. البحر المحیط، ۳۷۵/۲، الفخر الرازی، ۳۶۵/۲

۶. بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم

۷. اینان دانشمندان و راهبان خود را به جای خدا به الوهیت گرفتند

۸. الکشاف، ۳۰۳/۴



را دلیل و نشانه‌ای برای معنا قرار می‌دهد؛ چنانکه عرب‌زبانان اصطلاح «شد المئزر» (بستن لنگ) را کنایه از حدیث و نشاط و لفظ «قواریر» (آبگینه و شیشه) را کنایه از نازکدلی زنان قرار داده‌اند. همچنین عبارت «فلان نؤوم الضحی» یعنی فلانی دیر بیدار می‌شود، کنایه از کسالت، تنبلی و ضعف است. از دیگر موارد کنایه، کاربرد تعریض و کنایه به هنگام خواستگاری از زنان در صورت وجود یک مانع است، در این حالت با هر لفظی که این مقصود را برساند به آن اشاره می‌شود؛ خداوند متعال در آیه ۲۳۵ سوره «بقره» می‌فرماید: ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ﴾^۱

همچنین خدای متعال در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿فَلَا تَقُلْ لِهَذَا أُنْثَىٰ﴾^۲ این آیه کنایه از بر زبان نیاوردن هر گونه لفظی است که بر شکوه و شکایت از والدین دلالت داشته باشد. از دیگر کنایه‌ها قرآن آیه ۲۳۵ «بقره» است: ﴿وَلَكِنْ لَا تَأْخُذْهُمْ سِرًّا﴾^۳ که واژه‌ی «سر» کنایه از همخوابگی و جماع آورده شده است.^۴ زیبایی این کنایه در این است که همخوابگی و همبستری انسان‌ها به شکل پنهانی صورت می‌گیرد و از میان حیوانات تنها کلاغ است که آن را پنهان می‌دارد. در قرآن معمولاً واژگانی مثل «لمس، ملامسه، مباشره، رفت، دخول و نکاح» کنایه از همبستری و جماع است؛ چنانکه آمده: ﴿فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ﴾^۵ که کلمه‌ی «مباشره»، به دلیل برخورد دو پوست (بَشْرَتَيْنِ) با هم به هنگام جماع، کنایه از جماع و هم‌خوابگی آمده است؛ و نیز در جایی دیگر آمده است: ﴿أُولَئِكَ سَمَرُ النِّسَاءِ﴾^۶ (که فعل لَامَسْتُمْ کنایه از نزدیکی با زنان است.) همچنین خداوند متعال در آیه‌ای دیگر فرموده است: ﴿هِنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَكُنَّ﴾^۷ که لباس از «ملاپسه» گرفته شده و «ملاپسه» نیز مانند «ملامسه» کنایه از آمیزش و هم‌خوابی است. در جایی دیگر از قرآن کریم آمده است: ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأَوْحَرْكُمْ أَنْ يَشْتُرُوا﴾^۸ که «حَرْث» به معنای کشتزار است. در جای دیگر آمده است: ﴿الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ﴾^۹ «رَفَث» در این آیه به معنای «أَفْضَى» (آمیزش و کام گرفتن)، و عبارت است از چیزهایی مثل جماع و امور مربوط به آن که بر زبان آوردن آنها قبیح و ناپسند است. در زبان عربی «رَفَثٌ إِلَىٰ» کاربرد ندارد بلکه معنای فعل «أَفْضَى» که با حرف «إِلَى» متعدی می‌شود، در واژه‌ی «رَفَثٌ» نهفته است؛ چنانکه خداوند متعال در جایی دیگر فرموده است: ﴿وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ﴾^{۱۰} که کنایه از فعل «أَفْضَى» به معنای (خلوت کردن و کام گرفتن) است. پروردگار متعال در سوره یوسف فرمود: ﴿وَرَاوَدْتَهُ الَّتِي هُوَ فِي يَتِيمَتِهَا﴾^{۱۱} که کنایه از کام خواستن زن از مرد است. پیش از نزول قرآن کریم، عرب‌زبانان این کنایه‌ی شگفت‌انگیز را برای کام خواستن و درخواست هم‌خوابی به کار نبرده‌اند

۱. و درباره آنچه شما به‌طور سر بسته، از زنان در عده و فاتخواستگاری کرده، یا آن را دردل پوشیده داشته‌اید، بر شما گناهی نیست

۲. به آن‌ها حتی اوف مگو

۳. و با آن‌ها قول و قرار پنهانی نگذارید.

۴. الکشاف، ۲۳۷۳/۱، البرهان ۳۰۳/۲

۵. پس اکنون در شب‌های ماه رمضان می‌توانید با آنان هم‌خوابگی کنید

۶. یا با زنان آمیزش کرده‌اید

۷. زنان شما کشتزار شما هستند. پس، از هر جا و هر گونه که خواهید به کشتزار خود در آید

۸. هم‌خوابگی با زنانان

۹. و آن بانو که وی در خانه‌اش بود خواست از او کام گیرد.

و این از ابتکارات قرآن کریم است. در آیه ۱۸۹ سوره اعراف نیز خداوند فرموده است: ﴿فَمَا تَعِشَاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيْفًا﴾^۱ که «تعشاه» کنایه از همبستری است. از جمله‌ی دیگر کنایات قرآنی این سخن خداوند متعال درباره‌ی حضرت مریم و فرزندش است: ﴿كَاتِبًا كَلَانَ الطَّعَامَ﴾^۲ که خوردن غذا مستلزم ادار و مدفوع است، اما ذکر آنها در اینجا قبیح دانسته شده است.^۳

«زرکشی» گفته که قرآن کریم به لفظ «فرج» در این آیه تصریح نموده است: ﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾^۴ که «فرج» در این آیه به معنای مجرای تناسلی حقیقی و مشهور نیست بلکه از زمره لطیف ترین و نیکوترین کنایات قرآنی، و کنایه از شکاف و درز پیراهن است؛ یعنی اینکه هیچ آلودگی ای جامه اش را نیالوده و پاکدامن است.

درزهای پیراهن چهار دسته است: دو آستین و شکاف بالا و پایین لباس، که مراد از «فرج» چیزی جز این نیست.^۵ از دیگر کنایه‌های قرآن کریم این آیه است: ﴿وَيَوْمَ مَرَعَسُ الظَّالِمِ عَلَى يَدَيْهِ﴾ که انگشت به دهان گزیدن کنایه از پشیمانی و حسرت است. همچنین در جایی دیگر از قرآن آمده است: ﴿فَأَصْبَحَ يَقْلُبُ كَهَيْبَةٍ﴾ که به هم مالیدن دستها کنایه از پشیمانی است.

سبکهای نو و بیع قرآن کریم

قرآن کریم در سبک، نظم، ترکیب جمله‌ها و دقت در گزینش الفاظ، ویژگی‌های خاص خودش را دارد. گاهی لفظی به جای لفظی دیگر و حرفی به جای حرفی دیگر گذاشته می‌شود یا دو واژه‌ی متفاوت در دو آیه متفاوت و یک داستان به یک معنا به کار می‌رود؛ چنانکه در یک آیه فعل «انفجرت» و در آیه‌ی دیگر «انبحست» آمده است. همچنین گاهی ضمیر به صورت مثنی می‌آید در حالی که مرجع آن مفرد است یا اینکه فعل به جای اسم به کار می‌رود. جاحظ نیز به این امر اشاره کرده و گفته است: «گاهی مردم الفاظ و واژگانی را سبک می‌یابند و به کار می‌برند، حال آنکه واژگان دیگر برای کاربرد در این مواضع سزاوارترند. آیا نمی‌بینید که خداوند متعال در قرآن واژه «جوع» را تنها در زمان مجازات یا فقر شدید یا ناتوانی و عجز آشکار استعمال نموده است؛ ولی مردم واژه‌ی «جوع» را در حالت قوت و تندرستی به کار می‌برند و از واژه «سغب» استفاده نمی‌کنند. همچنین واژه‌ی «مطر» نیز در قرآن تنها در موضع انتقام به کار رفته است، ولی عامه‌ی مردم و اغلب خواص میان «مطر» و «غیث» فرقی قائل نمی‌شوند.^۶

۱. پس چون آدم با او حوا درآمیخت، او باردار شد، باری سبک؛ و چندی با آن بار سبک گذرانید

۲. با یکدیگر غذا می‌خوردند.

۳. البرهان، ۳۰۱/۲، الکشاف، ۳۶۲/۱، ۱۶۲/۱

۴. همان کسی که خود را پاکدامن نگاه داشت

۵. البرهان، ۳۰۵/۲

۶. البیان و التبیین، ۲۰/۱



از دیگر موارد بلاغت، فصاحت و تنوع الفاظ در قرآن کریم، جایگزینی یک واژه به جای واژه‌ای دیگر است. به عنوان مثال به این سخنان باری تعالی در سوره «بقره» و «مائده» بنگرید که می‌فرماید: **﴿مَا أَفْتِنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾**^۱ و **﴿مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾** که (وَجَدْنَا و أَلْفِينَا) به یک معنا هستند. همچنین خداوند متعال در سوره «طه» **﴿هَلَلْنَا أَنفُسَنَا﴾**^۲ و در سوره «نمل» **﴿هَلُمَّا جَاءَهَا﴾**^۳ گفته است که هر دو به یک معنا هستند. اینک به کلام **﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفِرْعَ﴾**^۴ در سوره نمل و (فصعق)^۵ در سوره زمر بنگرید که دو فعل «فِرْعَ» و «صَعِقَ» به یک معنا هستند.

در سخنان پروردگار در سوره «نساء» و «انفال» تأمل کنید. در سوره «نساء» فعل **﴿وَمِنْ يَشَاقِقِ الرَّسُولَ﴾**^۶ با فک ادغام و در سوره «حشر» فعل **﴿وَمِنْ يَشَاقِقِ﴾**^۷ ادغام شده است. همچنین در سوره انعام **﴿لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ﴾**^۸ و در سوره اعراف **﴿يَضَرَّعُونَ﴾**^۹ آمده است. در سوره توبه **﴿جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾**^{۱۰} و دیگر سوره های قرآن **﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا﴾** استعمال شده است. به نعمتهای بهشت بنگرید که در آیه ۵ سوره انسان به صورت **﴿كَانَ مِنْ أَجْهَائِهَا كَأُفْرَاءٍ﴾**^{۱۱} و در آیه ۱۷ همان سوره به شکل **﴿كَانَ مِنْ أَجْهَائِهَا زَنْجَبِيلًا﴾**^{۱۲} بیان شده است. در آیه نخست به سردی و خوش بویی نعمتهای بهشت و در آیه دوم به طعم و لذت آنها اشاره شده است؛ زیرا که اعراب نوشیدنی سرد را می‌پسندند و از طعم زنجبیل لذت می‌برند.^{۱۳}

اینک تأمل کنید در این سخنان پروردگار که درباره‌ی عذاب جهنم **﴿جَزَاءً وَفَاقًا﴾**^{۱۴} و درباره‌ی بهشت **﴿عَطَاءً حِسَابًا﴾**^{۱۵} را آورده است. از آنجا که حسنه و نیکی با ده برابر خود پاداش داده می‌شود تناسب داشته که آیه با واژه‌ی «حساب» پایان یابد و چون بدی به همان اندازه‌ی خودش سزا داده می‌شود، آوردن واژه‌ی «وفاقا» به همراه «جزاء» مناسب است.

خداوند در آیه ۷۷ سوره «نساء» فرمود: **﴿وَلَا تَطْمَؤِنَّ فِتْيَانًا﴾**^{۱۶} و در جایی دیگر فرمود: **﴿لَا يَطْمَؤِنَّ نَقِيرًا﴾**

۱. که از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم
۲. پس چون بدان رسید
۳. چون نزد آن آمد
۴. و روزی که در صور دمیده می‌شود و به هراس بیفتد
۵. بیهوش درمی‌افتد
۶. و هر کس با پیامبر به مخالفت برخیزد.
۷. و هر کس درافتد
۸. تا به زاری و خاکساری درآیند.
۹. تا مگر به زاری درآیند
۱۰. باغ‌هایی که از زیر درختان آن جویبارها روان است
۱۱. که با عطر خوشی آمیخته است
۱۲. که آمیزه زنجبیل دارد
۱۳. کشف المعانی، ۳۷۰
۱۴. کیفری مناسب با جرم آن‌ها
۱۵. عطایی از روی حساب
۱۶. به قدر نخ هسته خرمایی

«تقییر» گودی موجود در پشت هسته‌ی خرما است و مانند «قتیل و قطمیر» در کمی بدان مثال می‌زنند؛ چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾^۱

خداوند متعال در آیه‌ی ۲۸۶ سوره‌ی بقره فرمود: ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾^۲ در این آیه برای «حسنات» ﴿مَا كَسَبَتْ﴾ و برای «سیئات» ﴿مَا اكْتَسَبَتْ﴾ به کار رفته است، زیرا که گناهان نتیجه‌ی فریب شیطان هستند و بنابراین به کار، عمل و اکتساب نیاز دارند، اما حسنات و نیکی‌ها با بخشش و ارزانی خداوند حاصل می‌شوند و شهوت و هوای نفس در کسب آنها دخالتی ندارد.^۳

زمخشری گفته است: «اگر بگوئید که چرا «کسب» ویژه‌ی خیر، و «اكتساب» ویژه‌ی شرّ قرار داده شده در پاسخ می‌گویم که در «اكتساب» زحمت و تلاش وجود دارد. وقتی که شرّ و بدی از جمله‌ی چیزهایی باشد که نفس خواهان آن است و به آن تمایل دارد و به خاطر دستیابی به آن فرمان می‌دهد، پس برای به دست آوردنش نیز جدی‌تر و راسخ‌تر است، اما چون نفس در باب خیر و نیکی این‌گونه نیست، پس خیر و نیکی با واژه‌ی «کسب» توصیف شده‌اند.^۴ در نتیجه از آنجا که بدی سنگین بوده و در تحصیل آن زحمت وجود داشته، به حروف فعل آن اضافه شده است.

ممکن است در قرآن کریم الفاظ با یکدیگر فرق کنند، زیرا که مقصود اصلی معانی است و الفاظ تنها بر این معانی دلالت دارند. هنگام و پدید آمدن معانی قرآن، الفاظ دالّ بر آن معانی، در زبان عربی و حتی در زبان مخاطبان وجود نداشتند، اما بعد از نزول معنی با الفاظ عربی برای امت مسلمان، می‌بینیم که علی‌رغم تفاوت ظاهری میان الفاظ، معنای آنها یکی است. از این رو فرقی میان این کلام پروردگار ﴿أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾^۵ و این کلام او ﴿لَوْ يَكُونُ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾^۶ در دلالت بر یک معنا، یعنی سجده نکردن، وجود ندارد. همچنین میان ﴿مَالِكٌ لَا تَسْجُدُ﴾^۷ و ﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ﴾^۸ تفاوت معنایی نیست. معانی در داستان پردازی قرآنی واقع می‌شوند و ممکن است برخی از آنها در جایی از قرآن و برخی دیگر در جایی دیگر بیان شوند؛ چنانکه خداوند متعال در آیه‌ی ﴿فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ﴾^۹ و در آیه‌ی دیگر ﴿فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ﴾^{۱۰} گفته است. در داستان حضرت موسی در سوره‌ی نمل عبارت ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشَهَابٍ مِّنْ سَمَوَاتٍ لَّكُمْ نَصْرٌ لِّمَنْ أَشَاءُ﴾^{۱۱}

۱. مالک پوست هسته خرمایی هم نیستند

۲. آنچه از خوبی به دست آورده به سود او و آنچه از بدی به دست آورده به زیان اوست.

۳. نتائج الفكر ۳۵۳

۴. الکشاف، ۴۰۸/۱

۵. خودداری کرد از اینکه با سجده‌کنندگان باشد

۶. ابلیس در شمار سجده‌کنندگان نبود

۷. تو را چه چیز از سجده کردن مانع آید؟

۸. چه چیز تو را مانع شد که سجده آوری؟

۹. و زلزله آنان را فروگرفت

۱۰. پس فریاد مرگبار آنان را فرو گرفت

۱۱. یادکن هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت من آتشی به نظرم رسید به‌زودی برای شما خبری از آن خواهم آورد یا شعله آتشی برای شما می‌آورم باشد که خود را گرم کنید



و در همین داستان در سوره طه عبارت **﴿لَعَلَّ آيَاتِكُمْ مِنْهَا يُخَيَّرُوا وَجَذَوْهُ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾**^۱ آمده است. از این رو می‌بینیم که داستان حضرت موسی (ع) در چندین سوره، به یک معنا، اما با شیوه‌های مختلف و فواصل گوناگون آمده است.^۲

ممکن است مورد مذکور در قرآن با حالت‌های گوناگون بیان شود؛ چنانکه خداوند متعال درباره‌ی خلقت آدم فرموده: **﴿خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ﴾**^۳ سپس در جایی دیگر فرمود: **﴿مِنْ حَمَأٍ مَسْنُونٍ﴾**^۴ و در جایی دیگر فرمود: **﴿مِنْ طِينٍ لَازِبٍ﴾**^۵ و پس از آن گفته است: **﴿مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾**^۶ این الفاظ، متفاوت هستند و درباره‌ی حالت‌های مختلفی به کار رفته‌اند؛ زیرا «صلصال» با «حماً»، و «حماً» با «تراب» تفاوت دارد، اما همه‌ی آن‌ها به جوهری واحد که همان تراب (خاک) است، برمی‌گردند و تمام این حالت‌ها به صورت سلسله وار از خاک پدید آمده‌اند^۷ و همگی به یک معنا هستند؛ یعنی اینکه خداوند آدم را از خاک آفرید سپس خاک را به گل چسبنده، و گل چسبنک را به گلی سیاه و بدبو، و گل سیاه را به گل خشکیده‌ی سفال مانند تبدیل کرد. اینک به الفاظی بنگرید که ظاهرشان این گمان را ایجاد می‌کند که میان آنها تفاوت هست؛ مانند آیه ۲۴ سوره صافات **﴿وَقَفَّوهُمُ انْهَمُ مَسْتَوْلُونَ﴾**^۸ و آیه‌ی **﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلُهُمْ اَجْمَعِينَ﴾**^۹ و نیز آیه‌ی **﴿وَلَا يَسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾**^{۱۰} و نیز آیه‌ی **﴿فِيَوْمَئِذٍ لَا يَسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ اِنْسٌ وَلَا جَانٌ﴾**^{۱۱} و همچنین آیه‌ی **﴿فَلَنَسْأَلُنَ الَّذِيْنَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ﴾**^{۱۲} آیا در این باره سؤالی وجود دارد یا خیر؟ آیه‌ی اول و دوم متضمن سؤال از توحید و تصدیق پیامبران است، اما درباره‌ی آیه سوم که عبارت **﴿لَا يَسْأَلُ﴾** در آن آمده، باید گفت که در قیامت اماکن بسیاری وجود دارد. در یک جا انسان مورد بازخواست قرار می‌گیرد و در جایی دیگر مورد رحمت و لطف واقع می‌شود و بازخواست نمی‌شود. برخی از افراد که همان کافران هستند در جایی دیگر توبیخ می‌شوند. پس روز قیامت طولانی است و در آن اماکن زیادی وجود دارد که انسانها در برخی موقعیتها بازخواست می‌شوند، و در برخی موقعیتها دیگر بازخواست نمی‌شوند. همچنین در برخی موقعیتها سخن نمی‌گویند و به آن‌ها اجازه داده نمی‌شود که عذرخواهی کنند.^{۱۳}

۱. که من آتشی از دور دیدم شاید خبری از آن یا شعله‌ای آتش برایتان بیاورم باشد که خود را گرم کنید

۲. اعجاز القرآن للباقلانی، ۱۹۰

۳. او را از خاک آفرید

۴. از گلی سیاه و بدبو

۵. از گلی چسبنده

۶. از گل خشکیده‌ای سفال مانند

۷. البرهان، ۵۵/۲، الکشاف، ۵۴/۴

۸. و بازداشتشان نمایید که آن‌ها مستول‌اند.

۹. پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید

۱۰. ولیاین‌گونه مجرمان را نیازی به پرسیده‌شدن از گناهانشان نیست.

۱۱. در آن روز هیچ انس و جنی از گناهش پرسیده نشود

۱۲. پس قطعاً از کسانی که پیامبران به سوی آنان فرستاده شده‌اند خواهیم پرسید

۱۳. البرهان، ۵۵/۲، الکشاف، ۴۸/۴، ۲۰۵/۴، کشف المعانی، ۲۸۷

خداوند تبارک و تعالی فرموده است: ﴿هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ﴾^۱ یعنی گاهی سخن می‌گویند و گاهی چیزی نمی‌گویند؛ یا اینکه کلام آنان گنگ و مبهم شده به طوری که نه سودی به حالشان دارد و نه شنیده می‌شود.

اینک در سرآغاز و خاتمه‌ی سوره‌ها تأمل کنید؛ به عنوان مثال سوره مؤمنون با عبارت ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۲ آغاز شده و با عبارت ﴿إِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾^۳ خاتمه یافته است. کدام فصاحت و بلاغت است که به پای این آیه برسد؟

همچنین در آیه‌ی ۹ سوره‌ی قارعه ببیندیشید که خداوند متعال فرموده است: ﴿فَأَمَّهُ هَاوِيَةٌ﴾^۴ «ابن خالویه» گوید: جهنم، مادر (أمّ) کافر نامیده شده است، چرا که مقصد و پناهگاه اوست. هرآنچه که چیزی دیگر، را در آغوش بکشد، مادر (أمّ) او به شمار می‌آید؛ مانند «أم الرأس» که به معنای محل اجتماع مغز، «أم القری» به معنای مکه، «أم السماء» به معنای کهکشان، «أم الكتاب» به معنای لوح محفوظ، و «أم القرآن» که به معنای سوره فاتحه است. از دیگر مفاهیم لغوی دقیق و پیچیده در قرآن معجزه آسا، تفاوت میان «حمد» و «شکر» است. این دو واژه نزد عامه‌ی مردم به یک معنا است اما میان آن دو تفاوت هست؛ شکر تنها پاداشی است که در ازای عملی به کسی داده می‌شود مثل اینکه کسی به تو نیکی کرده باشد و تو که بگویی: «شکرت له فعله» از کار وی تشکر و قدردانی کردم» و نمی‌گویی: «حمدت له»؛ او را حمد و ثنا گفتیم. حمد عبارت است از ستایش و تمجید از کسی به خاطر شجاعت یا بخشندگی‌اش؛ بنابراین «شکر» در برابر احسان و نیکی و «حمد» در برابر احسان و نیز موارد دیگر است؛ در نتیجه «حمد» اعم از «شکر» و به معنای ستودن ممدوح به خاطر صفتی است، بدون اینکه احسانی از او به ستایش‌کننده رسیده باشد؛ اما «شکر» عبارت است از تمجید فرد مورد سپاس به دلیل نیکی و احسانی که کرده است.^۵

افزودن به ساختمان کلمه

در صورتی که یک واژه از وزنی به وزنی دیگر برود، می‌بایست دربردارنده معنایی بیشتر از معنای پیشین باشد؛ زیرا الفاظ و واژگان ظروف معانی و مفاهیم هستند؛ بنابراین هرچه الفاظ فزونی یابند، بر معنای آن‌ها نیز افزوده می‌گردد. اینک در این سخن باری تعالی تأمل کنید که می‌فرماید: ﴿فَأَخَذْنَا هَرْمُوزَهُمْ فَرَقْنَاهُمْ لِئَلَّا يَصَلُّوا﴾^۶ «مقتدر» به معنای خدای بسیار قدرتمند و قوی است و بلیغ‌تر از قادر است. همچنین به این سخن باری تعالی بنگرید

۱. امروز روزی است که دم بر نمی‌آورند.

۲. به راستی که مؤمنان رستگار شدند

۳. در حقیقت کافران رستگار نمی‌شوند

۴. پس جایش هاویه باشد

۵. المفردات، ۱۳۱، اللسان حمد، بصائر ذوی التمییز، ۴۹۹/۲، القرطبی، ۱/۱۸۱

۶. تا چون زبردستی زورمند گریبان آنان را گرفتیم.



که فرمود: **﴿واصطر علیها﴾** فعل «اصطر» بلیغ‌تر از «إصبر»، به معنای مداومت در صبر و شکیبایی و تحمل مشقات و سختی‌ها است. اینک در این کلام پروردگار در آیه ۳۷ فاطر بنگرید که می‌فرماید: **﴿وهی یصطر خون فیها﴾**^۱ «یصطر خون» از «یصر خون» بلیغ‌تر است. ریشه مجرد «یصطر خون»، فعل «صرخ» است، و این «طاء» زائد موجود در آن تنها برای به تصویر کشیدن سنگینی فریاد تلخی است که از درد عذاب حاصل می‌شود. چنین فریادی، نعره‌ای دردناک و بزرگ است و یک فریاد ساده نیست، بلکه گونه‌ای است که برای این فریاد عظیم، انسان از همه‌ی نیرو و توان خودرا استفاده می‌کند.^۲ همچنین خداوند متعال در آیه‌ی ۹۴ سوره‌ی شعراء فرمود: **﴿فکبکبوا فیها هروا و الفاؤن﴾**^۳ در این آیه فعل «و کبوا» به کار نرفته، چرا که «کبکبة» تکرار «کب» است و وقتی که شخص در جهنم انداخته شود، پیاپی در آن می‌افتد. از آن جمله است این کلام پروردگار که فرموده است: **﴿اقمن یمثی مکبأ علی وجهه﴾**^۴

اکنون به این سخن پروردگار بنگرید: **﴿فلمأ استیأسوا منه خلصوا نجیاً﴾**^۵ «استیأسوا» در اصل «یئسوا» بوده و حرف «سین» و «تاء» برای مبالغه اضافه شده است؛ مانند «استعصم» که برای مبالغه است و «استعصام» بر امتناع و خودداری شدید دلالت دارد، گویی شخص در حالتی از مصونیت قرار دارد و تلاش می‌کند که بر آن مصونیت بیفزاید. واژه «استمسک» نیز مانند «استعصم» است.^۶

به دقت نظم و اعجاز قرآن کریم بنگرید که درباره‌ی برادران یوسف (ع) آنگاه که به اوج ناامیدی و یأس رسیدند، چه می‌فرماید؟ قرآن فعل «خلصوا» را به کار برده که به معنای کناره گرفتن از مردم و خلوت کردن با همدیگر است. همچنین پس از آن کلمه‌ی «نجیاً» را آورده است؛ بدین معنا که برادران یوسف به نجوا و گفتگوی پنهانی با هم پرداختند در حالی که نیاز به رایزنی و مشورت با هم داشتند که درباره برادرشان به پدر خود چه بگویند؟ آیا الفاظی را می‌یابید که بتواند این معانی والا را ادا کند؟ این آیات از سوی پروردگار حکیم نازل شده‌اند. همچنین در این قول پروردگار متعال **﴿تختانن أنفسکم﴾**^۷ فعل «تختانن» به کار رفته که از فعل «خان» گرفته شده است. در این فعل زیادت و شدت وجود دارد، مانند «اکتساب» که از کسب گرفته شده است.^۸ اینک زیبایی را در این سخن پروردگار مشاهده کنید که فرموده: **﴿ومن کان غنیاً فلیستعفف﴾**^۹ فعل «استعفف» بلیغ‌تر

۱. و خود بر آن شکیبا باش

۲. و آنان در آنجا فریاد برمی‌آورند

۳. الجمال فی القرآن الکریم، د/المحص، ۵۲

۴. پس آن‌ها و همه گمراهان در آن آتش افکنده می‌شوند

۵. پس آیا آن‌کس که نگویند راه می‌یابید

۶. پس چون از او نومید شدند، رازگویان کنار کشیدند.

۷. الکشاف، ۳۱۸/۲

۸. شما با خودتان ناراستی می‌کردید

۹. الکشاف، ۳۲۸/۱

۱۰. و آن‌کس که توانگر است باید از گرفتن اجرت سرپرستی خودداری ورزد

از «عف» است؛ گویی که شخص از خودش درخواست خویشتن داری و بیشتر دارد. «استعف» در اینجا مانند «استغفر» به معنای درخواست و طلب در باب استفعال نیست، زیرا وزن استفعال طلبی، متعدی است اما «استعف» در اینجا لازم است و از جمله‌ی افعالی است که وزن «فَعَلَ و اسْتَفَعَلَ» در آن به یک معنا است.^{۱۱}

اینک در این کلام پروردگار در سوره‌ی ابراهیم تأمل کنید: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾^{۱۲} «تَأَذَّنَ» به معنای «آذَن» است و ناگزیر باید معنایی اضافی در «تَأَذَّنَ» باشد که در «آذَن» نیست؛ گویی خداوند فرموده است: آنگاه که پروردگارتان آشکارا اعلام کرد؛ یعنی اعلامی که هرگونه شک و شبهه را می‌زداید.^{۱۳}

خداوند در سوره‌ی فصلت می‌فرماید: ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ مِحْرَصًا﴾^{۱۴} «الْمِصْرُ» به معنای شدت سرما و فریاد است، و «الْمِصْرُ» به معنای شدت اندوه و گرما است. «مِصْرٌ» یک بخش است و بخشی دیگر بدان اضافه شده و به «صِرَصِرٌ» بدل شده است. «رِیحِ صِرٍ و صِرَصِرٍ» یعنی باد تند و بسیار سرد. «صِرَصِرٌ» طوفانی است که به هنگام وزیدن زوزه می‌کشد و آن چنان سرد است که با سرمای خود جسم را آزار می‌دهد. اینک در ترکیب واژه‌ی «صِرَصِرٌ» بیندیشید که تکرار ساخت واژه «صِرٌ» است و به معنای سختیها و مصیبت‌های پیاپی می‌باشد.^{۱۵}

اکنون به این کلام پروردگار بنگرید که می‌فرماید: ﴿أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ﴾^{۱۶} «صَيْبٌ» یعنی بارانی که فرومی‌بارد. «صَيْبٌ» از واژه‌ی «صوب» گرفته شده و عبارت است از بارانی که صدا و اثر دارد. این واژه مثل کلمه‌ی «سید» بر وزن «فِعْلٌ» ساخته شده و از زمره صیغه‌هایی است که دلالت بر ثبوت می‌کند؛ چون مراد از آن نوعی باران شدید و ترسناک است، به صورت نکره آمده است. «صَيْبٌ» از اسم فاعل «صائب» بلیغ‌تر است.^{۱۷}

در ترکیب «و استبقا الباب»^{۱۸} تأمل کنید این تعبیر از ایجازات قرآن معجزه آسا است که معانی در آن به شکل یک جمله جمع می‌گردد و با کلمات، صحنه‌ها و تصاویری زنده تفسیر می‌شود، گویی که اکنون آن‌ها را می‌بینید. به حضرت یوسف بنگرید آنگاه که برهان پروردگار خویش را دید و از دست زلیخا گریخت؛ در حالی که زلیخا او را می‌کشید تا به سوی خود بازگرداند و یوسف از او فرار می‌کرد. سرانجام، پیش از آنکه یوسف بگریزد زلیخا به او رسید و پیراهنش را از پشت پاره کرد تا اینکه نزدیک در با همسر زلیخا مواجه شدند. کدام زبان است که بتواند همه‌ی این معانی را تنها با دو کلمه ادا کند؟

۱۱. الکشاف، ۵۰۲/۱

۱۲. و آن گاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، نعمت شما را افزون خواهم کرد.

۱۳. الکشاف، ۳۶۸/۲

۱۴. پس بر آنان تندبادی توفنده فرستادیم

۱۵. الکشاف، ۴۴۹/۳

۱۶. یا چون کسانی که در معرض رگباری از آسمان است

۱۷. الکشاف، ۲۱۴/۱

۱۸. و آن دو به سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند



احتراس در قرآن کریم

احتراس عبارت است از اینکه احتمال وجود معنایی در کلام بعید و دور از ذهن باشد، آنگاه چیزی آورده شود که آن احتمال را برطرف می‌سازد؛ مانند سخن باری تعالی در آیه ۳۲ سوره قصص: **﴿أَسْأَلُكَ بِدَعْوَى جَنَّتِكَ﴾** در عبارت **«من غیر سوء»** احتراس وجود دارد و برای برطرف کردن احتمال اینکه شاید دستش به مرضی همچون جذام یا پیسی مبتلا شده باشد، آمده است.^۲ خداوند در آیه ۵۴ سوره مائده فرمود: **﴿أَدَلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْزَةَ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾**^۳ اگر تنها به توصیف آنان به نرمخو و فروتن بودن با مؤمنان اکتفا کرده بود، این گمان پیش می‌آمد که فروتنی آنان به خاطر ضعف آنها است، اما زمانی که عبارت **«أعزة علی الکافرین»** را آورده روشن شده که این امر به سبب تواضع و فروتنی آنهاست.^۴ از آن زمره است این آیه‌ی قرآن که می‌فرماید: **﴿أَشْدَاءَ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءَ بَيْنَهُمْ﴾**.^۵ از زیباترین موارد کاربرد احتراس در قرآن کریم سخن خداوند تبارک و تعالی در آیه ۴۴ سوره قصص خطاب به حضرت پیامبر است: **﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْقَرْنِ إِذْ قَضَيْتَ إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾**^۶ و درباره‌ی حضرت موسی می‌فرماید: **﴿وَنَادَيْتَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ﴾**^۷ در حالی که مکان مورد اشاره در هر دو مورد یکی است. چرا خداوند آن مکان را در زمان گفت‌گو با پیامبر اسلام، **«جانب الغربی»** و در داستان حضرت موسی، **«جانب الطور الايمن»** نامیده است؟ زیرا هنگامی که خداوند متعال، بودن پیامبر (ص) را در مکان ابلاغ فرمان نبوت به موسی (ع) نفی کرده، به احترام پیامبر (ص) آن مکان را **«جانب غربی»** معرفی کرده و نفرموده است: **«وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ»**: تو در طرف راست کوه طور حضور نداشتی تا بودن پیامبر (ص) را در طرف راست نفی نکرده باشد؛ یا این‌که لفظ **«أيمن»** را که مشتق از **«یمن»** و برکت است از ایشان (رسول اکرم (ص) سلب نکرده باشد اما زمانی که از حضرت موسی (ع) سخن گفته، به احترام ایشان **«جانب ايمن»** یا راست را ذکر کرده است؛ در نتیجه قرآن به منظور آموزش امت در هر دو موضع ادب و احترام را رعایت کرده است.^۸

عطف صفت در قرآن کریم

در قرآن کریم به ندرت نامهای نیکوی خداوند مانند **«الرحمن، الرحیم، العزیز، الحکیم، الملک، القدوس،**

۱. دستخود را به گریبانت بیر تا سپید بی‌گزند بیرون بیاید

۲. البرهان، ۶۶/۳

۳. با مؤمنان نرم و خاکسارند و بر کافران سخت و گردن‌فراز

۴. البرهان، ۶۵/۳

۵. و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر و با همدیگر مهربان‌اند

۶. و چون امر پیامبری را به موسی واگذاشتیم تو در جانب غربی طور نبودی و از گواهان نیز نبودی

۷. و از جانب راست طور، او را ندا دادیم

۸. البرهان، ۶۶/۳

السمیع، البصیر» با حرف واو بر یکدیگر عطف شده‌اند، زیرا اینها نامهای خداوند سبحان هستند و مسمای آنها یکی است و صفاتی متضاد نیستند بلکه اسم‌هایی هم‌معنا و مترادف مانند «اسد، لیث» و غیره هستند.

اما کاربرد واو عطف در عبارت «هو الأول والآخروالظاهر والباطن»^۱ به دلیل متضاد بودن معانی این الفاظ است و برای اینکه گمان اجتماع اضداد پیش نیاید میان آنها حرف واو به کار رفته است؛ زیرا یک شیء نمی‌تواند از یک جنبه، هم ظاهر باشد و هم باطن، بلکه ظاهر و باطن بودن آن از دو جنبه‌ی مختلف است؛ بنابراین عطف کردن با واو بهتر از عطف نکردن است و هر چقدر تضاد و مغایرت آشکارتر باشد، عطف نیز نیکوتر است. اما در آیه‌ی «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ»^۲ حرف واو میان «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ» آمده تا جمع کردن گناهکار و توبه‌کار را بین دو رحمت بیان کند، گویی خداوند متعال، «جامع المغفرة و القبول» گفته است که در عطف یکی از آنها بر دیگری نکته ایست که نشانگر مغایرت و تضاد این دو صفت و دو فعل است و خداوند می‌خواهد به بندگان گوشزد سازد که آن دو کار را انجام می‌دهد تا به رحمت او امید داشته باشند. سپس عبارت «شديد العقاب» را بدون واو آورده است، زیرا که شدت به معنای قوت و قدرت، که معنایی خارج از صفات فعل و از صفات ذاتی است؛ بنابراین «شديد العقاب» به منزله‌ی عبارت «العزیز العليم» در ابتدای سوره است. همچنین مراد از «ذی الطول» ذات پروردگار است، و به دلیل اتحاد معنایی با «شديد العقاب» به آن عطف نشده است؛ به عبارتی دیگر، این دو امر در ذات خداوند متعال جمع شده‌اند و شديد العقاب همان «ذو الطول» است؛ برخلاف دو واژه «الاول و الآخر» که با هم در یکجا جمع نمی‌شوند و در نتیجه با واو بر یکدیگر عطف شده‌اند. اینک در دو واژه‌ی «غافر و قابل» تأمل کنید که به صورت اسم فاعل، که از حدوث و وقوع مغفرت و پذیرش توبه خبر می‌دهد- آمده‌اند، برخلاف «شديد العقاب» که به شکل صفت مشبیه، که نشانگر دوام و استمرار است و بر توان و قدرت دلالت می‌کند، به کار رفته است.^۳

توسع سبک قرآن و عودت ضمائر

ممکن است قرآن کریم به دلیل حکمتی که مقام کلام آن را اقتضا می‌کند، برای بیان یک معنا از دو لفظ مختلف استفاده کند. به عنوان مثال اگر در آیه ۵۰ سوره فصلت «وَلَنْ رُجِعَنَّ إِلَى رَبِّي»^۴ و آیه ۳۶ سوره کهف «وَلَنْ رُدُّدْتُ إِلَى رَبِّي»^۵ تأمل کنید، می‌بینید که نفوس از لفظ «رَدَّة» کراهت و تنفری دارند که از لفظ «رجوع» ندارند؛ از آنجا که شخص مورد نظر در سوره کهف باغ خود را توصیف کرده است، جدایی از آن باغ بر او به مراتب سنگین‌تر خواهد بود از جدایی صاحب آیه‌ی سوره فصلت؛ زیرا صاحب آیه‌ی سوره فصلت در توصیف

۱. اوست اول و آخر و ظاهر و باطن،

۲. که گناه بخش و توبه پذیر و سخت کيفر و فراخ نعمت است.

۳. البرهان، ۴۷۵/۳، الکشاف، ۴۱۳/۳، نتائج الفكر، ۲۳۹

۴. و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانیده شوم

۵. و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانده شوم



وضعیت خود مانند صاحب آیهی سوره‌ی کُفّ مبالغه نکرده است؛ از این رو، واژه «رد» برای آیه سوره کُفّ و لفظ «رجوع» برای سوره فصلت مناسب بوده است.

گاهی فعل در جایی غیر از جای اصلی خود می‌آید؛ مانند فعل «بشر و ابشر» که هر دو به معنای شادی هستند و درباره‌ی خیر و خوبی به کار می‌روند و واژه‌های «بشری»، «بشارت»، «استبشار»، «بشر» و «مبشر» از آن دو گرفته شده‌اند و همگی به معنای خیر، سعادت و شادی هستند؛ اما در این سخن باری تعالی تأمل کنید که می‌فرماید: **﴿فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾**^۱ که به جای آنکه آنان را به بهشت مژده دهد، به جهنم و عذاب مژده داده و فرموده: **﴿بَشِّرْهُم بِالْعَذَابِ﴾** به اینان مژده عذاب بده که از باب اطلاق اسم دو ضد (ضدین) بر دیگری است؛ مانند آیه: **﴿وَمَكْرُؤًا مَكْرًا لِلَّهِ﴾**^۲ و نیز آیه **﴿وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً مِّثْلُهَا﴾**^۳ همچنین آیهی **﴿فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ...﴾** توبیخ و تحقیر مشرکان هست، گویی وقتی **﴿فَبَشِّرْهُم﴾** را می‌شوند، امید خیر و نیکی دارند، اما هنگامی که واژه «عذاب» را می‌شنوند، احساس زیان، درد و حسرت به آن‌ها دست می‌دهد.^۴ قصد خداوند از این کار استهزاء و تمسخری است که خشم استهزاء شونده و درد او را زیاد می‌کند.^۵ همچنین از این دست است آیهی ۴۹ سوره دخان که خداوند می‌فرماید: **﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾**^۶ که خطاب به «ابو جهل»، و برای تحقیر و تمسخر وی نازل شده است. نمونه‌ی دیگر آیه ۵۶ سوره واقعه **﴿هَذَا نَزْلُهَا يَوْمَ الدِّينِ﴾**^۷ و آیهی ۹۳ همان سوره **﴿فَنَزَّلْنَا مِنْ حَيْثُ نَحْنُ﴾** است. «نزل» در لغت به معنای چیزی است که به مهمان جهت احترام پیش از حضور در میهمانی تقدیم می‌شود؛ و آوردن آن در اینجا به منظور استهزاء و تمسخر آنان است؛ یعنی سزاوار این نوع پذیرایی هستند.^۸

گاهی قرآن یک فعل ماضی را ذکر می‌کند و سپس صیغه مضارع آن را در آیه دیگری می‌آورد، حال آنکه موضوع یکی است. خداوند در آیه ۱۹ سوره «عنکبوت» می‌فرماید: **﴿كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ﴾**^۹ و نیز در آیه ۲۹ «اعراف» می‌فرماید: **﴿كَمَا بَدَأَ أَلْفُ تَوْحُودٍ﴾**^{۱۰} فعل «بدأ» در این آیه «ثلاثی» سه حرفی است ولی خداوند متعال در سوره‌ی «عنکبوت» فرموده است: **﴿أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾**^{۱۱} و فعل «یبدی» را که فعل (ثلاثی مزید) از ریشه‌ی «أبدأ» است، به جهت رعایت تناسب با فعل «یُعیده» که از فعل چهار حرفی «أعاد» است، آورده

۱. آنان را از عذابی دردناک خبر ده.

۲. دشمنان مکر ورزیدند و خدا در پاسخشان مکر در میان آورد

۳. و جزای بدی، مانند آن، بدی است.

۴. البرهان، ۲/۲۸۳

۵. الکشاف، ۱/۲۵۴

۶. بچش که تو همان ارجمند بزرگواری!

۷. این است وسیله پذیرائی از آن‌ها در قیامت

۸. البرهان، ۲/۲۳۲

۹. آیا ندیده‌اند که خدا چگونه آفرینش را آغاز می‌کند

۱۰. همان‌گونه که شما را پدید آورد به سوی او برمی‌گردید

۱۱. آیا ندیده‌اند که خدا چگونه آفرینش را آغاز می‌کند سپس آن را بازمی‌گرداند

است.^۱ همچنین می‌بینیم که قرآن در موضعی که بر تداعی تصویر دلالت دارند، از فعل مضارع استفاده می‌کند، گویی که آن تصویر اکنون مشاهده می‌شود؛ چنانکه فرموده است: ﴿فَفَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾^۲ که طبق قاعده باید که می‌گفت: «و فریقا قتلتم» اما به جای فعل ماضی، از فعل مضارع «تقتلون» استفاده کرده است، زیرا که بر تداعی کردن جنایت قتل در ذهن شنونده و به تصویر کشیدن آن در زمان حال دلالت دارد. همچنین از آن جمله است این کلام پروردگار که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَصَبَّحَهُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً﴾^۳ که ابتدا فعل ماضی «أَنْزَلَ» را آورده و سپس فعل «تَصْبِحُ» را به کار برده و از فعل ماضی به فعل مضارع عدول شده است تا سرسبزی زمین را در نفس به تصویر بکشد و آن را در ذهن تداعی کند.^۴ اینک به این سخن خداوند تبارک و تعالی بنگرید: ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ﴾^۵ خداوند در این آیه، درباره‌ی روز قیامت از فعل مضارع «یحکم» استفاده کرده تا تصویر آن را در ذهن حاضر سازد گویی که اکنون آن را می‌بینیم. از زمره‌ی نمونه‌های دیگر این آیه است: ﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُحْمَرُّ السَّحَابُ﴾^۶ که فعل «تُحْمَرُّ» به منظور حاضر ساختن آن تصویر شگرف و بدیع یعنی قدرت چشمگیر خداوند در برانگیختن ابرها به صورت مضارع آمده است. از آن جمله است این سخن باری تعالی که می‌فرماید: ﴿وَنُقَلِّبُ لَهُمُ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ﴾^۷ که فعل ماضی «قلبناهم» استفاده نشده تا صحنه‌ی درون غار را تداعی کند، آنگاه که آنان را به چپ و راست متمایل گردانید.^۸ چه زیبایی شگرفی در تنوع بخشی به خطاب و فعل امر در آیه سوره‌ی یونس وجود دارد! آنجا که فرموده است: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ الْقَوْمَ كَمَا يُبْغِضُونَ وَأَجْعَلُوا يُوتُوكُمْ قِتْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَنَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۹ بنگرید که چگونه فعل امر در ابتدا به صورت مثنی آمده (تبوءاً) و سپس جمع بسته شده (اجعلوا، أقيموا) و پس آن فعل امر مفرد به شکل «بشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» آمده است؛ زیرا که فعل مثنی در اول آیه خطاب به موسی و هارون است و از جمله‌ی مواردی است که به انبیاء اختیار می‌دهد که خانه‌هایی را در مصر برای عبادت برگزینند؛ سپس فعل امر، خطاب به آن دو (موسی و هارون) و قومشان آمده که مساجدی را در آنجا برای نماز گزاردن بسازند و این امر بر همگان واجب است و تنها مختص پیامبران نیست؛ سپس فعل به شکل مفرد «و بشِّر» آمده است، تا نشانه‌ی بزرگ داشتن بشارت و نیز تعظیم حضرت موسی (ع)، باشد.^{۱۰} شاید پیرسید که چرا خداوند در پاسخ به کلام آنان که می‌گفتند: «يَدُ اللَّهِ

۱. البرهان، ۶۶/۱

۲. گروهی را دروغ‌گو خواندید و گروهی را کشتید

۳. آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان، آبی فرو فرستاد و زمین سرسبز گردید؟

۴. الکشاف، ۲۹۵/۱، ۶۳۳/۱

۵. و قطعاً پروردگارتداوری میان آنها خواهد کرد

۶. و خدا همان کسی است که بادها را روانه می‌کند پس بادها ابری را برمی‌انگیزند

۷. و آنها را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم.

۸. المغنی، ۶۵۳

۹. و به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دو تن برای قوم خود در مصر خانه‌هایی ترتیب دهید و سراهایتان را رو به روی هم قرار دهید و نماز برپا دارید و مؤمنان را مزده ده.

۱۰. الکشاف، ۲۲۷/۲



مغلوله، فرموده است: **﴿بَلِّغْهُمْ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنُونَ﴾** و «بید» را در عبارت نخست به صورت مفرد و در عبارت دوم به شکل مثنی «پداه» آورده است؟ برای اینکه پاسخی که به آن‌ها داده می‌شود در اثبات اوج بخشش خداوند باشد و نفی بخل و خست از او بلیغ‌تر باشد، چون اوج بخشش یک فرد سخاوتمند از مالش در این است که با هر دو دست خود ببخشد.^۱

اوج زیبایی را در قرآن زمانی مشاهده می‌کنید که حرفی را بر حرفی دیگر و لفظی را بر لفظی دیگر ترجیح می‌دهد، به گونه‌ای که اگر هر کدام از آن‌ها را به جای دیگری گذاشته می‌شد نظم قرآن درست و استوار نمی‌شد و اعجاز رخ نمی‌داد؛ مثلاً خداوند متعال در آیهی **﴿سَأَوْكِرْ حَرْثَ لَكُمْ﴾** به جای «حَرْثَ لَكُمْ» عبارت «متاع لکم» را به کار نبرده است، زیرا هدف اصلی از آمیزش با زنان، خواستن فرزند است نه فقط ارضای شهوت؛ و چون واژهی «حَرْث» لقاء کننده‌ی زاد و ولد و ازدیاد نسل است، آوردن آن در این آیه تناسب دارد.^۲

در آیهی ۶۷ سورهی «توبه» درباره‌ی منافقان آمده است: **﴿الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾** و درباره مؤمنان عبارت **﴿بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾** نازل شده است، زیرا که منافقان یکدیگر را بر یک دین و شریعت معلوم و آشکار یاری نمی‌کنند و برخی از آنان یهودی و بعضی مشرک هستند؛ از این درباره‌ی آنان عبارت «من بعض» استفاده شده و بدین معناست که در کفر و نفاق یاور هم هستند. اما مؤمنان همدیگر را بر دین اسلام و شریعتی روشن و آشکار یاری می‌کنند؛ از این رو، عبارت «أولياء بعض» درباره‌ی آنها آمده به این معنا که مؤمنان در یاری کردن حق و گرد آمدن پیرامون دینی واحد، یاور و مددکار هم هستند.^۳

به این سخن باری تعالی بنگرید که می‌فرماید: **﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ﴾** چرا خداوند متعال در اینجا فرمود: «ما یقول من لفظ» یا «ما یلفظ من لفظ»؟ جواب این است که آوردن واژهی «قول» پس از واژهی «لفظ» نیکوتر است؛ زیرا که واژهی «قول» به دلیل اختصاص داشتن به واژه‌های کاربردی، اخص از واژهی لفظ است و واژهی لفظ هم کاربردی و هم مُهْمَل بی معنا را شامل می‌شود و کاربرد خاص پس از عام در زبان زیاد است؛ مانند آیهی **﴿أَمَّا رَبُّ الْمَالِئِينَ رَبُّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ﴾**^۴ و آیه ۹۸ سوره بقره **﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ﴾**^۵ جبرئیل و میکائیل از فرشتگان هستند؛ اما چرا خداوند تنها آن‌ها را ذکر کرده و چرا جبرئیل را بر میکائیل مقدم کرده است؟ در پاسخ باید گفت که خداوند این دو فرشته را ویژه‌ی حیات و زندگی قرار داده است؛

۱. بلکه هر دو دست او گشاده است

۲. الکشاف، ۲۹/۱، البرهان، ۳۰۸/۲

۳. زنانان کشتزار شمایند

۴. المغنی، ۳۷۹

۵. مردان و زنان دو چهره همانند یکدیگرند

۶. کشف المعانی، ۱۹۹

۷. آدمی هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد

۸. گفتند به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم پروردگار موسی و هارون

۹. هر که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل است

جبرئیل را به وحی، که مایه‌ی حیات قلوب و جانهاست، اختصاص داده و میکائیل را به رزق، که مایه زنده ماندن تن‌ها است؛ چون یهودیان دشمنی با این دو را به صراحت ابراز کرده‌اند، این آیه نازل شد. همچنین از آنجا که حیات و زندگی قلب‌ها از حیات جسم‌ها بزرگ‌تر و مهم‌تر است، جبرئیل بر میکائیل مقدم شده است.^۱

هنگامی که آیه‌ی **﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾** را می‌خوانید، می‌پرسید که چرا در ابتدا لفظ «حین» با واژه «موت» و سپس حرف «فی» با واژه «منامها» آمده است؟ زیرا که مرگ همان وفات است و یک شیء نمی‌تواند ظرفی برای خودش باشد؛ در نتیجه در اینجا حرف «فی» ظرفیه نیامده و گفته نمی‌شود: «یتوفی النفس فی موتها»؛ اما نوم (خواب) را می‌توان ظرفی برای مرگ قرار داد، یعنی شخص در خواب می‌میرد.^۲

منزه است خدایی که اسرار را در نظم معجزه آسای خویش قرار داده است. امر شگفت این است که وقتی قرآن را می‌خوانیم سنخیت و همسانی ظریفی میان الفاظ همجوار می‌یابیم؛ الفاظی که هنگام شنیده شدن نظم بدیعی را القاء می‌کند؛ مثلاً وقتی آیه‌ی **﴿ثُمَّ أَلْقَاهُ فِي الْبُحْرِ فَسَوَّى الْبَحْرَ لِيَلْجَأَ الْفَارِغِينَ﴾** را تلاوت می‌کنم، میان دو واژه «أَرْض» و «أَرْضِيْتُمْ» سنخیت و شباهت وجود دارد. همچنین جمال و زیبایی عبارت **﴿هُرْيَهُونَ عَنْهُ وَيَأْنُونَ عَنْهُ﴾** به خاطر دو فعل «ینهون» و «ینأون» است و نظم شگرف آن از مشابهت و هم شکلی این دو ایجاد می‌شود. تنها تفاوتی که میان این دو فعل هست، وجود «هَاء» و «همزة» است که هر دو حروف حلقی هستند اما معنای آن دو با یکدیگر فرق می‌کند.

اینک به این سخن خداوند بنگرید: **﴿وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَوسُفَ﴾**^۳ که سنخیت و همانندی میان دو واژه «أسفی» و «یوسف» واقعاً امری بدیع است. همچنین در این کلام پرودگار **﴿وَجِئْتِكَ مِنْ سَبَائِلِ يَاقِينِ﴾**^۴ و نیز آیه **﴿يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُخَسَّنُونَ﴾**^۵ بیندیشید.

با خواندن این آیات راز تعبیر و آوردن این قول خداوند متعال **﴿تَوَّهَّرَ أَرْأَى﴾** در سوره‌ی مریم را می‌فهمیم. فعل «تَوَّهَّرَ» به معنای «تَهَهَّرَ» است و به جای «هَرَّ» از «أَرْأَى» استفاده شده است، چون مخرج «همزه» از «هَاء» قوی‌تر است و بنابراین لفظ «أَرْأَى» در بیان برانگیختن و شدت کشاندن به سوی گناه از واژه‌ی «هَرَّ» قوی‌تر است؛

۱. البرهان، ۴۶۸/۲.

۲. خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی بازمی‌ستاند و نیز روحی را که در موقع خوابش نمرده است

۳. کشف المعانی، ۳/۶

۴. چرا کندی به خرج می‌دهید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؟

۵. و آنان مردم را از آن بازمی‌دارند و خود نیز از آن دوری می‌کنند

۶. و گفت ای دروغ بر یوسف

۷. و برای تو از سبا گزارشی درست آورده‌ام.

۸. و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.



یعنی شیاطین آنان را بر انجام گناهان و وسوسه ترغیب می‌کند.^۱ همچنین راز آوردن این آیهی سوره الرحمن ﴿**فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ**﴾^۲ مانند مثال پیشین است. «**نضَّاخَتَانِ**» به معنای دو چشمه‌ی جوشان و فواره کنان است و «**نَضِخٌ**» از واژه «**نَضِخٌ**» قوی‌تر است؛ همچنین مخرج حرف «**خَاءٌ**» از «**حَاءٌ**» قوی‌تر است و «**نَضِخٌ**» به معنای فوران آب با شدت است. زیباتر از نمونه‌ی سابق، این سخن خداوند تبارک و تعالی است: ﴿**إِن أُولَئِكَ لَلنَّاسِ لِلذِّبْكَ مَبَارِكًا**﴾^۳ است. چرا خداوند به جای واژه «**مَكَّةٌ**» از «**بَكَّةٌ**» استفاده کرده حال آنکه هر دو به یک معنا هستند؟ زیرا «**بَكَّةٌ**» از «**بَكٌّ**» که به معنای ازدحام و شلوغی است، مشتق شده است؛ چنانکه عرب زبانان می‌گویند: «**تَبَاكُ الْقَوْمِ**»: یعنی مردم در مطاف خانه‌ی خدا ازدحام کردند. همچنین «**بَكٌّ**» به معنای خرد کردن گردن است و چون مکه، گردنکشانی را که در آن ستمگرانه مرتکب کجروی و انحراف می‌شوند، خرد می‌کند بدین نام خوانده شده است. عده‌ای گفته‌اند که این دو واژه با هم متفاوت هستند و «**بَكَّةٌ**» جای مسجد الحرام و مکه به معنای تمام محدوده‌ی شهر است.

اینک در شگفتی موجود در این کلام پروردگار تأمل کنید: ﴿**فَبَشِّرْ نَاهَا بِإِسْحَاقَ وَبِنِوْرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ**﴾^۴ در این آیه به جای «**يَعْقُوبَ**» از «**إِسْرَائِيلَ**» که اسم اصلی حضرت یعقوب است، استفاده نشده است؛ زیرا که «**يَعْقُوبَ**» هدیه و بخششی بود که پس از «**إِسْحَاقَ**» به حضرت ابراهیم (ع) داده شد و چون هدیه‌ای و مزده‌ای بود که به دنبال هدیه‌ای دیگر آمده بود، یعقوب نامیده شد. لفظ «**يَعْقُوبَ**» از «**عَقَبَ** و **تَعَقَبَ**» گرفته شده و بنابراین میان این لفظ و مزده‌ای که به دنبال مزده دیگر آمده، مشاکلت و همانندی وجود دارد.^۵

همچنین به این سخن خداوند تبارک و تعالی بنگرید که می‌فرماید: ﴿**وَتَرَعْبُونَ أَنْ تَكُوْهُنَ**﴾^۶ در این آیه احتمال دو تفسیر وجود دارد: نخست اینکه شما به ازدواج با این زنان به خاطر مالشان مایل و علاقه مند هستید؛ دوم اینکه به خاطر اندک بودن مالشان، از ازدواج با آن کراهت دارید؛ زیرا که اعراب زمانی که چیزی را دوست داشته باشند، می‌گویند: «**رَغِبْتُ فِي الشَّيْءِ**» و زمانی که از آن کراهت و تنفر داشته باشند، می‌گویند: «**رَغِبْتُ عَنِ الشَّيْءِ**» در این آیه، وقتی کلام شکل گرفته، حرف جر از آن حذف شده و همزمان احتمال دو تفسیر در آن وجود دارد.

اینک در مرجع ضمیر در آیه ۱۰ سوره «**فاطر**» تأمل کنید: ﴿**إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**﴾^۷

۱. الکشاف، ۲/۵۲۴

۲. در آن دو باغ دو چشمه همواره جوشان است

۳. الکشاف، ۴/۵۰

۴. نخستین خانه‌ای که برای مردم بنا شده همان است که در مکه است خانه‌ای که جهانیان را سبب برکت است

۵. پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مزده دادیم.

۶. البرهان، ۱/۱۶۱

۷. و تمایل به ازدواج با آنان دارید

۸. سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رودکار شایسته به آن رفعت می‌بخشد

احتمال دارد که مرجع ضمیر در «یرفعه»، واژه‌ی «العمل» باشد، یعنی سخنان درست عمل شایسته را بالا می‌برند؛ همچنین احتمال دارد که مرجع ضمیر واژه‌ی «الکلم» باشد، بدین معنا که عمل صالح و شایسته، سخنان صحیح را بالا می‌برد؛ هر دو تأویل صحیح است، چون ایمان عبارت از فعل و عمل و نیت است که درستی هر یک از آنها به درستی دیگری مربوط است.^۱ همچنین در کلمه «أمة» تأمل کنید که در آیه‌ی سوره قصص ﴿وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً﴾^۲ به معنای جماعت و گروه، و در آیه‌ی ۱۲۰ سوره نحل ﴿إِنِ ابْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً﴾^۳ به معنای مردی است که واجد همه‌ی صفات نیک می‌باشد. در آیه ۲۲ سوره زخرف ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾^۴ به معنای دین، و در آیه ۴۵ سوره یوسف ﴿وَأَذْكُرْ بَعْدَ أُمَّةٍ﴾^۵ به معنای زمان است.

حکمت آمدن «ت» یا «ة» در قرآن

در نظم قرآن کلماتی آمده که گاهی به حرف «ة» ختم شده‌اند؛ مانند: «رحمة، نعمة، كلمة، سنة، فطرة، جنة و امرأة» و گاهی همین کلمات با «ت» به کار رفته و بدین صورت آمده‌اند: «نعمت، کلمت، سنت، فطرت، جنت و امرأت». آیا در این امر رازی نهفته است؟ با کاوش و تحقیق در این امر مشخص شد که این اسمها به دو اعتبار به کار می‌روند: نخست، به عنوان اسم و صفت، که حرف «ت» در آنها به صورت «ة» نوشته می‌شود؛ و دوم اینکه اقتضای فعل بودن دارند و دارای تأثیری آشکار هستند که در این حالت، «ة» در آنها به شکل «ت» می‌آید. به عنوان مثال می‌توان به کلمه «رحمة» در قرآن اشاره کرد که در هفت جای قرآن به دلیلی که بیشتر بیان شد، با «ت» آمده است؛ مانند: ﴿فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾^۶ که اثر در اینجا همان فعل و تأثیر است؛ و مانند آیه‌ی ﴿أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ﴾^۷ که رحمت در اینجا فعل و عمل الهی و آثار آن است؛ و نیز مانند آیه: ﴿أَهْمُرُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ﴾^۸.

از جمله‌ی موارد دیگر واژه «نعمت» است که با «ة» آمده مگر در یازده مورد که به شکل «ت» آمده است؛ چنانکه در این سخن باری تعالی آمده است: ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾^۹ که «نعمت» در اینجا به صورت بالفعل وجود دارد. همچنین از آن دست است آیه‌های ۱۰۳ «آل عمران»، ۱۱ «مائده» و نیز ۳۴ و ۲۸ سوره «ابراهیم».

۱. البرهان، ۲/۲۱۱

۲. گروهی از مردم را بر آن یافت

۳. به راستی ابراهیم پیشوایی مطیع خدا بود

۴. ما پدران خود را بر آیینی یافتیم

۵. و پس از چندی یوسف را به خاطر آورده بود

۶. پس به آثار رحمت خدا بنگر.

۷. به رحمت خدا امیدوارند

۸. آیا آنان‌اند که رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟

۹. نعمت خدا را بر خود یاد کنید



همان گونه که فرمود: ﴿إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^۱ که این نعمت، به صورت پیوسته، واقعی و بالفعل در هستی وجود دارد؛ زیرا خداوند متعال پس از آن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾.^۲ نعمت موجود در آیه‌ی پیشین، عکس نعمت موجود در آیه‌ی سوره‌ی نحل ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^۳ است که با «ة» آمده، زیرا نعمت اخیر به معنای اسم یعنی مجرد نعمت است؛ چون خداوند متعال پس از آن می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۴ از آنجا که این نعمت دوم از جانب خداوند رسیده، آن را به نام خود ختم کرده و آیه نخست را با نام انسان خاتمه داده است. از دیگر نمونه‌ها آمدن لفظ «کلمة» است که با «ة» به کار می‌رود، مگر در این سخن باری تعالی که فرمود: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ﴾^۵ زیرا «كَلِمَتٌ» وعده‌ی خداوند» پایانی دارد که در هستی به صورت بالفعل آشکار می‌شود و بنابراین حرف «تاء» در آن به شکل «ت» آمده است. از زمره دیگر نمونه‌ها واژه «سنة» است که با «ة» می‌آید مگر در پنج جا که با «ت» به کار رفته و به معنای هلاکت و انتقامی است که در هستی وجود دارند؛ مانند آیه‌ی ﴿فَقَدْ مَضَىٰ سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ﴾^۶ و نیز آیه‌ی ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ﴾^۷ که سنت در آن به معنای هلاکت است، زیرا پیش از آن این کلام پروردگار ﴿وَلَا يَحْقِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾^۸ آمده است؛ و همچنین مانند ﴿لَمَّا رَأَىٰ أَن سَاءَ سُنَّتَ اللَّهِ﴾^۹؛ اما در صورتی که «سنة» به معنای طریقه و شریعت و آیین باشد، به معنای اسم است و با «ة» می‌آید؛ چنانکه خداوند فرمود: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ﴾ که به معنای حکم و شرع خداوند است. همچنین از دیگر موارد مثال ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ﴾^{۱۰} است که واژه‌ی فطرت در آن با «ت» آمده است، زیرا خداوند مردمان را بر فطرت سرشته است و این فطرت اثر و فعلی آشکار در جهان هستی است. همچنین در آیه‌ی ﴿قُرْتُ عَيْنِي لِي وَلِكِ﴾^{۱۱} واژه‌ی قرّة با «ت» آمده است، زیرا که به معنای فعل، و خبری درباره‌ی موسی (ع) است که در قصر فرعون موجود و حاضر است برخلاف مثال ﴿قُرَّةَ عَيْنٍ﴾^{۱۲} که «قُرّة» در اینجا به معنای اسم و غیر حاضر است.

از دیگر مثالها در باره این آیه مذکور است: و ﴿مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ﴾^{۱۳} که حرف تاء در کلمه‌ی معصیت در دو

۱. و اگر نعمت های خدا را شماره کنید، آن را نمی‌توانید بشمارید
۲. قطعاً انسان ستم‌پیشه ناسپاس است
۳. و اگر نعمت های خدا را شماره کنید، آن را نمی‌توانید بشمارید
۴. پس بدانید که خدا آمرزنده مهربان است
۵. وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت
۶. به یقین سنت خدا در مورد پیشینیان گذشت
۷. پس آیا جز سنت و سرنوشت شوم پیشینیان را انتظار می‌برند؟
۸. و نیرنگ زشت جز دامن صاحبش را نگیرد
۹. ولی هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آن‌ها سودی نداد سنت خداست که از
۱۰. با همان سرشتی که
۱۱. این کودک نور چشم من و تو خواهد بود
۱۲. مایه روشنی چشمان ما
۱۳. و سربیزی از پیامبر

جای سوره به شکل «ت» آمده است؛ زیرا که به معنای فعل است، یعنی با یکدیگر مخفیانه گفتگو نکنید که از رسول سرپیچی کنید.

نمونه‌ی دیگر واژه «جَنَّة» است که در یک جا با «ت» آمده است: ﴿وَجَنَّتُ نَعِيمٍ﴾^۱ که به معنای فعل «تنعم»؛ برخورداری از نعمت‌ها است، چون با روح و ریحان که از نعمت‌های بهشتی هستند، همراه شده است؛ اما «جَنَّة» در دو آیه‌ی ﴿مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾^۲ و ﴿يَدْخُلُ جَنَّةَ نَعِيمٍ﴾^۳ به معنای اسم است و معنای فعل در آن حاصل نشده است. پس هر آنچه معنای اسم داشته باشد، با «ت» نمی‌آید.

از زمره دیگر موارد، این سخن باری تعالی است: ﴿مَرْيَمَ بَنَتِ عِمْرَانَ﴾^۴ که حرف تاء در آن به شکل «ت» آمده تا معنای ولادت و حدوث را گوشزد کند.

از زمره دیگر موارد کلمه «امْرَأَة» است که در پنج مورد با «ت» آمده است: «امرات عمران»، «امرات فرعون»، «امرات نوح»، «امرات لوط»، «امرات العزیز». حرف «ت» در این پنج مورد به شکل مذکور آمده تا هم‌نشینی، ارتباط و قرین بودن را گوشزد کند. یکی از این زنان که همسر عمران است، در ظاهر و باطن با همسر خویش ارتباط و همراهی داشته و خداوند برای او نسلی پاک قرار داده و او را بر جهانیان برتری داده است. یکی از آن‌ها یعنی زن فرعون از سر ترس و خوف در باطن از همسر خویش بریده بود و خداوند او را نجات داده و گرمی داشته است. دو تن از آن‌ها نسبت به خداوند کفر ورزیده‌اند و خداوند آن‌ها را به هلاکت رسانده و به خاطر کفر به خداوند، از همسرانشان بریدند و قطع پیوند کردند. آخرین نفر آنها همسر عزیز است که از شهوت نفس خویش پیروی کرد. همه‌ی این‌ها عبرت‌هایی است که درباره‌ی هر یک از این زنان به صورت بالفعل و واقعی در جهان هستی رخ داده و از این رو، حرف تاء در موارد مزبور به شکل «ت» آمده است.^۵

تکرار و نظم قرآن

گاهی خواننده در قرآن کریم می‌بیند که یک کلمه یا حرف، در یک آیه یا آیاتی که با فاصله از هم در سوره‌های مختلف آمده‌اند، اما مربوط به یک داستان هستند یا اینکه معانی آنها به هم شباهت دارد، تکرار می‌شود. باید دانست که هر تکراری فایده و حکمتی در بردارد که گاهی بر ما پنهان می‌ماند و گاهی هم برای ما آشکار می‌گردد. وظیفه ما در این باره، پژوهش در اسرار قرآن جهت بررسی معانی موجود در آن است. فایده شگرف تکرار در وهله اول تثبیت و نهادینه کردن است. گفته شده که اگر کلام تکرار شود، تثبیت و نهادینه می‌گردد.

۱. و بهشت پر نعمت

۲. از وارثان بهشت پر نعمت

۳. که در بهشت پر نعمت در آورده شود

۴. و مریم دخت عمران را

۵. بنگر به البرهان، ۴۱۰/۱



بنابراین اگر به این قول خداوند متعال **﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾** بنگرید می‌بینید که در آن تکرار وجود دارد. آیا این تکرار متضمن فایده‌ای است؟ در واژه «عسر»، که به صورت مکرر و همراه با «ال» آمده و نیز در واژه‌ی «یسر»، که به صورت مکرر و نکره به کار رفته، تأمل کنید. هدف از این امر ایجاد امید در نفس انسان‌ها، با تصویری است که از آوردن «إِنَّ» در صدر آیه حاصل می‌شود و «مع» در ایجاد این تصویر سازی ملازم آن است؛ بنابراین «عسر» (سختی) همیشه با «یسر» (آسانی) همراه است و از آن جدا نمی‌شود و لازم است انسانی که سختی کشیده همیشه به حصول خیر و آسانی امیدوار باشد. از منظر نحو عربی، «عسر» تکرار شده و معرفه به «ال» است و هرگاه اسم معرفه تکرار شود، اسم دوم تکرار شده دقیقاً همان اسم اول است؛ به عنوان مثال وقتی می‌گویید: «قبضت الدرهم و أنفقت الدرهم»، دوم همان درهم نخست است. «یسر» نیز تکرار شده و به شکل نکره آمده است و چنانچه اسم نکره تکرار شود، واژه نکره‌ی دوم با واژه اول فرق دارد. از این رو، در این سوره، ما در برابر یک «عسر» و دو «یسر» قرار داریم؛ یعنی یک سختی در برابر دو آسانی قرار دارد و چنانکه رسول اکرم ص فرموده است: هرگز یک سختی بر دو آسانی غلبه نخواهد کرد.^۱

گاهی یک حرف برای رساندن معنایی اضافی، میان دو جمله مکرر ذکر می‌شود؛ چنانکه خدای فرماید: **﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾**^۲ حرف «ثُمَّ» در آیه‌ی دوم ذکر شده تا نشان دهد که انذار و هشدار دوم بلیغ‌تر و شدیدتر از اول است. همچنین از آن جمله است این کلام پروردگار متعال: **﴿وَمَا أَدْرَاكُ مَا يَوْمَ الدِّينِ﴾**^۳ که تکرار جمله‌ی دوم جهت افزایش هراس، بازدارندگی و هشدار به مخاطبان است، یعنی هیچ‌کس توان درک هراس و شدت این روز را ندارد و هر گونه آن را تصور کنید، به مراتب فراتر از تصور شما خواهد بود.^۴

از دیگر نمونه‌های تکرار آیات در قرآن کریم این آیه‌ی سوره‌ی قمر است: **﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾**^۵ فایده این تکرار آن است که مخاطبان هنگام شنیدن هر خبری از اخبار پیشینیان دوباره پند بگیرند و هشیار و بیدار شوند تا مبادا سهو و فراموشی بر آن‌ها غلبه کند و دچار غفلت گردند. نمونه‌ی دیگر از این تکرار عبارت **﴿وَلَيْلٌ يُومِئِدُ الْمَكذِبِينَ﴾**^۶ در سوره‌ی «مرسلات» است که در همه‌ی آیات این سوره تکرار شده است. گونه‌ی دیگر از تکرار در قرآن کریم تکرار در مقام تعظیم و ترساندن است؛ مانند: **﴿الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ﴾**^۷ و **﴿القارعة﴾**

۱. پس بدان که با دشواری آسانی است، آری با دشواری آسانی است.

۲. الکشاف، ۲۶۷/۴، کشف المعانی، ۳۷۷، الجمال فی القرآن الکریم الدكتور عبدالجواد المحض، ۴۲

۳. نه چنین است زودا که بدانید، باز هم نه چنین است، زودا که بدانید.

۴. و تو چه دانی که چیست روز جزا. باز چه دانی که چیست روز جزا؟

۵. الکشاف، ۲۲۹/۴، البرهان، ۱۷/۳

۶. و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم، پس آیا پند گیرنده‌ای است؟

۷. آن روز وای بر تکذیب کنندگان!

۸. آن رخ دهند چیست آن رخ دهنده؟

ما الفارعة^۱ و «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ»^۲ و «وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ»^۳ همچنین از آن دست است تکرار عبارت «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»^۴ در سوره‌ی رحمان که سی و یک بار تکرار شده است، زیرا هر یک از این عبارات مکرر به ماقبل خودش تعلق دارد؛ به گونه‌ای که هر بار که خداوند متعال دسته‌ای از نعمت‌های خود را ذکر می‌کند، خواستار اعتراف و شکرگزاری آن‌ها می‌شود، چرا که نعمت‌های او گوناگون و مختلف است. «قرطبی» گفته است: تکرار برای برطرف کردن غفلت و تأکید بر حجت و برهان است.^۵

چنانچه گفته شود: اگر مقام در سوره «الرحمن» برای برشمردن نعمت‌ها و شکرگزاری به خاطر آنها است، پس آمدن آیه‌ی «بِرَسُولٍ عَلَيْكُمْ شِوَاظُنْ مَنَارٍ وَنَحَاشٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ»^۶ چه معنایی دارد و چه نعمتی در آن آمده است؟ این آیه برای تهدید است و آیا تهدید از زمره نعمت‌ها شمرده می‌شود؟ در پاسخ باید گفت نعمت‌های خداوند دو دسته است: یکی آنچه که مردمان را از عقوبت آنها برحذر داشته و دیگری آنچه که مردم را به ثواب و پاداش آنها مژده داده است. پس مردم از گناهان پرهیز می‌کنند و به سوی طاعات و عبادات گرایش می‌یابند. از آنجا که شناخت هر چیزی با ضد آن حاصل می‌شود و وعده‌ها و تهدیدات در جایگاه نعمت‌ها به یکدیگر نزدیک هستند، خداوند متعال هشدار را نعمتی قرار داده که شایان سپاس و شکر است.^۷

همچنین از آن جمله است این کلام پروردگار متعال که می‌فرماید: «فَقَطِّعْ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۸ «زمخشری» گفته است: این آیه از وجوب و لزوم حمد و شکر به هنگام نابودی ستمگران و ظالمان، که از بزرگترین نعمتهاست، خبر می‌دهد.^۹ تکرار خبرها نیز در قرآن بدین منظور است که عبرت‌ها در قلوب حاضر، و در اذهان تداعی یافته باشد و هیچ وقت به دست فراموشی سپرده نشود.

گاهی یک کلمه در قرآن همراه با دو حرف متفاوت و مختلف به کار می‌رود؛ چنانکه در آیات ذیل ملاحظه می‌شود:

«وَلْتَصْنَعِ عَلِيٌّ عَيْنِي»^{۱۰} (طه: ۳۹)

«وَأَصْنَعِ الْفَلَكَ بِأَعْيُنِنَا»^{۱۱} (هود: ۳۷)

۱. کوبنده و چیست آن کوبنده؟

۲. اصحاب یمن، چه اصحاب یمنی

۳. و یاران چه کدامند یاران چه

۴. پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را منکرید؟

۵. القرطبی، ۱۷/ ۱۶۰

۶. بر سرِ شما شراره‌هایی از نوع تفته آهن و مس فروفرستاده خواهد شد و از کسی یاری نتوانید طلبید.

۷. البرهان، ۳/ ۸۱

۸. پس ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد و ستایش برای خداوند پروردگار جهانیان است

۹. الکشاف، ۲/ ۱۸

۱۰. تا زیر نظر من پرورش یابی.

۱۱. و زیر نظر ما و به وحی ما کشتی را بساز



﴿فَأَنذَرْتُكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ (طور: ۴۸)

﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا﴾^۲ (قمر: ۱۴)

خداوند متعال در آیه‌ی نخست حرف «عَلَى» را به کار برده، زیرا این آیه برای آشکارسازی موضوعی آمده که بیشتر پنهان بوده است. کودکان و از جمله موسی (ع) در آن زمان به شکل پنهانی بزرگ می‌شدند و پرورش می‌یافتند و آنگاه که خداوند متعال اراده کرد که موسی در امنیت و آشکارا - نه در خوف و هراس و به صورت پنهانی - پرورش یابد، حرف «عَلَى» به دلیل معنای «استعلاء» که در آن وجود دارد، بر سر کلمه آمده است تا معنای مورد نظر را خاطر نشان سازد؛ گویی خداوند می‌فرماید: برای اینکه در امنیت و بدون ترس و خوف پرورش یابی؛ و واژه‌ی «عین» را به دلیل اینکه متضمن معنای مراقبت و حمایت است، ذکر کرده است؛ اما مقصود از دیگر آیات تنها مراقبت و نگاهداری است و غرض از آن‌ها آشکار کردن چیزی پنهانی نیست؛ بنابراین نیازی به ذکر حرف «عَلَى» نیست.^۳ همچنین جمال و زیبایی آیه‌ی نخست در این است که خداوند متعال واژه‌ی «عین» را در آن به صورت مفرد و در دیگر آیات به شکل جمع آورده است و این راز لطیفی است که مقصود از آن آشکار کردن جایگاه و منزلت ویژه‌ای است که خداوند در آیه‌ی ﴿وَاصْطَلَعْتَكَ لِمُوسَى﴾^۴ به حضرت «موسی» اختصاص داده و این جایگاه ویژه شایستگی دیگری را اقتضا می‌کند که در عبارت ﴿وَلِئَصْنَعِ عَلِيٍّ عَيْنِي﴾^۵ به آن اشاره شده است.^۶

گاهی لفظی در قرآن تکرار می‌شود تا عظمت و جایگاه والای آن وسامان پذیرفتن زندگی به واسطه آن را گوشزد کند؛ چنانکه خداوند واژه «میزان» را در سوره «الرحمن» تکرار کرده است: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾^۷ تکرار لفظ «میزان» در این آیات برای تأکید و سفارش ترغیب به استفاده از آن است، زیرا که اشیاء با ترازو سنجیده می‌شوند و مقدار آنها فهمیده می‌شود و احکام بندگان خدا در قیامت نیز به آن تعلق دارد.^۸ از این رو خداوند متعال خواهان وزن کردن به قسط، شده تا این نکته را گوشزد کند که «قِسْط» (به فتح قاف) برخلاف واژه «قِسْط» (به کسر قاف) به معنای عدل، به معنای ظلم و ستم است. از آن زمره است این سخن باری تعالی که فرمود: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۹ که منظور از «قاسطون»، طغیان‌گران است؛ اما فعل «أَقْسَط» به معنای به عدالت رفتار کردن است و اسم «مُقْسِط»

۱. تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی

۲. کشتی زیر نظر ما روان بود.

۳. البرهان، ۲۸۷/۲، نتائج الفکر، ۲۹۵

۴. و تو را برای خود پروردم.

۵. تا زیر نظر من پرورش یابی.

۶. البرهان، ۲/۸۷

۷. و آسمان را برافراشت و ترازو گذاشت تا مبدا از اندازه درگذرید و وزن را به انصاف برپا دارید و در سنجش مکاهد

۸. الکشاف، ۲۴/۴

۹. ولی منحرفان، هیزم جهنم خواهند بود

از آن گرفته شده است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُتَّسِّطِينَ﴾^۱

گاهی فعل، براساس اسناد به ضمائر، به صیغه‌های مختلفی تکرار می‌شود. به عنوان مثال خداوند متعال فرمود: ﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَ هُرْمَلِكُ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾^۲ و سپس فرمود: ﴿فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِمَّا كَفَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا﴾^۳ و پس از آن فرموده است: ﴿فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا﴾^۴ آیا نمی‌بینید که در آیه‌ی نخست، «خضر» فعل «أردت» را به ضمیر خودش نسبت داده، زیرا که خراب کردن کشتی یک عیب است و «خضر» به منظور رعایت ادب در برابر خداوند متعال خراب کردن کشتی را به خود نسبت داده است؛ چنانکه در جایی دیگر تنها خیر به خداوند نسبت داده شده و عبارت «بیدک الخیر»^۵ به کار رفته و شرّ و بدی جهت رعایت ادب به (حوّا) نسبت داده نشده است، اگرچه خیر و شر و سود و زیان به دست خداست؛ و همچنین همان گونه که در کلام حضرت ابراهیم علیه‌السلام آمده است: ﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي﴾^۶ که بیماری را به خودش نسبت داده است.

در آیه دوم، گوینده فعل «فأردنا» را به کار برده و آن را به ضمیر جمع (متکلم مع الغیر) نسبت داده و خودش را ارج نهاده است، زیرا این فعل متضمن نجات پدر و مادر کودک از کفر است؛ گویی گفته است: قصد من کشتن کودک و قصد خداوند نجات پدر و مادرش از کفر و دادن فرزندی بهتر به آنان بود؛ بنابراین فعل «أردنا» را مشترک میان خود و خداوند قرار داده است.

در آیه سوم نیز گوینده، فعل «فأراد ربک» را استعمال نموده که مقصود از آن خیر محض است؛ یعنی اینکه خداوند خواسته است که آن دو کودک یتیم به حدّ بلوغ برسند و گنج خود را به لطف خداوند بیرون بیاورند؛ بنابراین فعل را تنها به خداوند متعال نسبت داده است. همچنین از آنجا که مسأله گنج این دو یتیم زمان مدیدی جزو امور غیبی بود، بهتر است که فعل در این موضع تنها به خداوند متعال اختصاص یابد. اینک بنگرید که چگونه این اسلوبها با وجود تفاوت، جذاب هستند. پاک و منزّه است خداوند باریک بین و آگاه!

حال ممکن است پرسید که چرا عبارت ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَكَبُوا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا﴾ بدون حرف «فاء» و عبارت ﴿حَتَّىٰ إِذَا قَالُوا ظِلْمًا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَنزَلْنَا السَّمَاءَ مَطَرًا﴾ با حرف «فاء» آمده است؟ به این دلیل که در عبارت نخست فعل «خَرَقَهَا» جواب شرط قرار داده شده است اما در عبارت دوم، فعل «قَتَلَهُ» جزو جمله‌ی شرط و معطوف بر آن آمده و جواب شرط فعل «قَالَ». «أَقْتَلْتُمْ» می‌باشد. همچنین چرا این دو جمله متفاوت از هم قرار داده شده است؟ پاسخ این است که سوراخ کردن کشتی بلافاصله پس از سوار شدن بر آن رخ نداده است، اما کشتن کودک بلافاصله پس از مواجهه

۱. زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد.

۲. اما کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند خواستم آن را معیوب کنم چرا که پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی درستی را به‌زور می‌گرفت.

۳. پس پروردگار تو خواست آن دو یتیم به حدّ رشد برسند

۴. همه خوبی‌ها به دست تو است

۵. و چون بیمار شوم او مرا درمان می‌بخشد.



شدن با او اتفاق افتاده است؛ از این رو، حرف «فاء» برای بیان نبود فاصله میان دیدن کودک و کشتنش آمده است.

شاید از تکرار واژه «ذات» در آیهی **﴿وَتَقْلِبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ﴾** تعجب کنید. اما چرا این واژه تکرار شده است؟ زیرا که مدت زمان گرداندن دوباره به راست و چپ طولانی بوده تا جایی که برخی از مفسران گفته‌اند که مدت مزبور یک سال بوده است. اگر خداوند متعال فرموده بود **﴿وَتَقْلِبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ الشَّمَالِ﴾** چنین برداشت می‌شد که گرداندن به هر دو جهت در یک زمان انجام می‌گرفته است. اینک در آوردن جملهی **﴿تَقْلِبُهُمْ﴾** تأمل کنید که یک جمله فعلیه چگونه نشان می‌دهد که گرداندن اجساد پیاپی تکرار می‌شده تا از یوسیدگی و از بین رفتن آنها جلوگیری شود؛ اما زمانی که از باز بودن دستان سگ بر دهانه غار سخن گفته، از جمله اسمیه استفاده شده و آمده است: **﴿وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ﴾** تا ثبوت و دوام آن را نشان دهد.

نمونه‌ی دیگری از تکرار در قرآن، تکرار کلمه «منهم» در این سخن باری تعالی است: **﴿لَوَاطَعَتَّ عَلَيْهِمْ لَوْلِيَّتْ مِنْهُمْ فَارَأَى لَمَمْتَ مِنْهُمْ رَجَبًا﴾**^۲ که تکرار آن بر هراس آور بودن منظره و وضعیت اصحاب کهف دلالت می‌کند و بدین معناست که منظره و ظاهر آنها باعث هراس می‌شود نه جایی که در آن به سر می‌برند.

اکنون در این کلام الهی بیندیشید که فرمود: **﴿يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾**^۳ فعل «اصطفاک» در این آیه تکرار شده است؛ زیرا فعل «اصطفاک» نخست بدین معناست که خداوند مریم (ع) را از مادرش پذیرفت و او را پرورش داد و به او کرامت بخشید و از هر گونه بدی پاکیزه ساخت. معنای «اصطفاک» دوم این است که خداوند با بخشیدن عیسی (ع) به مریم بدون وجود پدر، او را بر دیگر زنان جهان برتری داد و این امتیازی است که به هیچ یک از زنان دیگر داده نشده است.^۵

همچنین از آن جمله است تکرار واژه «بلد» در این سخن باری تعالی: **﴿لَا أَقْسَمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾**^۴ که ابتدا به شهر مقدس مکه سوگند یاد نموده و سپس بیان کرده که آنان بیرون راندن پیامبر از مکه و کشتن او را حلال و مجاز می‌شمارند، بنابراین لفظ «بلد» را تکرار کرده است؛ یا این‌که مراد خداوند از «بلد» دوم مدینه منوره است و در این آیه به حرمت هر دو شهر اشاره شده است. یا معنای آیه این است که خداوند جهت تسلی و دلداری به پیامبر (ص) فتح مکه را در آینده به او وعده داده است؛ یعنی ای پیامبر، تو در آینده در این شهر ساکن خواهی شد و هر آنچه را که می‌خواهی انجام خواهی داد.^۶

۱. و آن‌ها را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم

۲. و سگشان دو دست خود را دراز کرده بود

۳. اگر بر حال آنان اطلاع می‌یافتی، گریزان روی از آن‌ها برمی‌تافتی و از مشاهده آن‌ها آکنده از بیم می‌شدی

۴. ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است

۵. الکشاف، ۴۲۹/۱

۶. سوگند به این شهر و حال آنکه تو در این شهر جای داری

۷. الکشاف، ۲۵۵/۱، البرهان، ۱۴۰/۲

اسرار تقدیم و تاخیر در قرآن کریم

در کتاب خداوند تبارک و تعالی می‌بینیم که برخی از واژه‌ها بر برخی دیگر مقدم شده‌اند؛ مانند تقدیم واژه «لعب» بر «لهو» در آیه ۳۲ سوره «انعام» ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾^۱ و در آیه ۲۰ سوره حدید ﴿اعلموا أن حياة الدنيا لعب ولهو﴾^۲ و همچنین مقدم شدن لفظ «لهو» بر «لعب» در آیه ۵۱ سوره اعراف ﴿والذين اتخذوا دينهم لهوا ولعبا﴾^۳. اما در بیشتر موارد، واژه «لعب» بر «لهو» مقدم می‌شود، زیرا که «لعب» مربوط به دوران کودکی و مقدم بر دوران جوانی است که با «لهو» همراه است، اما در موارد متعلق به جوانی، «لهو» بر لعب مقدم می‌شود، زیرا که «لهو» متعلق به دوره جوانی است و دوره جوانی معمولاً طولانی‌تر از دوران «لعب» یا همان دوران کودکی است. همچنین در اغلب آیات قرآن کریم ضرر بر نفع مقدم می‌شود، زیرا که «عابد» در وهله‌ی اول از ترس مجازات پروردگار او را می‌پرستد و در وهله‌ی بعد به طمع ثواب و پاداش؛ در جاهایی نیز که نفع بر ضرر مقدم شده به دلیل مقدم شدن چیزی است که متضمن نفع و سود باشد؛ مانند آیه ۱۸۷ «اعراف»: ﴿من يهد الله فهو المهتدي ومن يضلل...﴾^۴ که در آن خداوند متعال هدایت را بر گمراهی مقدم کرده و سپس فرمود: ﴿لأستكثرن من الخیر وما مسنی من السوء﴾^۵ و در آن «خیر» را بر «سوء» و بدی مقدم کرده و پس از آن فرموده است: ﴿لأملک لنفسی نفعاً ولا ضرراً﴾^۶ و در نتیجه نفع را مقدم بر ضرر آورده است. در سوره «یونس» نیز در ابتدا خداوند متعال فرمود: ﴿کذلک حقاً علینا نتج المؤمنین﴾^۷ و پس از آن فرموده است: ﴿ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک﴾^۸. اما در سوره «فرقان» ابتدا فرمود: ﴿ألوتر إلى ربک کیف مدّ الظل﴾^۹ که گسترانیدن سایه از جمله‌ی نعمت هاست و سپس فرموده است: ﴿ويعبدون من دون الله ما لا یضرهم ولا ینفعهم﴾^{۱۰} و با آنکه از نعمت سخن گفته، ضرر را بر نفع مقدم نموده است، زیرا که دفع ضرر مهتر از جلب منفعت است. به طور کلی اگر در سیاق آیات، ملک و قدرت مقدم شود، دفع ضرر مهم‌تر است و در صورتی که سیاق آیه درباره‌ی دعاء و عبادت و درخواست باشد، ذکر واژه «نفع» اولویت بیشتری دارد.^{۱۱}

اینک سخن درباره‌ی تقدیم ولد (فرزند) بر مال در قرآن کریم است که در بسیاری از آیات آن مشاهده

۱. و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست
۲. بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی است.
۳. همانان که دین خود را سرگرمی و بازی پنداشتند
۴. و هر که را خدا هدایت کند او رهیافته است و هر که را گمراه سازد،
۵. قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید.
۶. برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم
۷. زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را نجات دهیم.
۸. و به جای خدا، چیزی را که سود و زیانی به تو نمی‌رساند، مخوان
۹. آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترانیده است؟
۱۰. و به جای خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه به آنان سود می‌دهد.
۱۱. کشف المعانی، ۱۵۱/ البرهان، ۱۲۰/۱



می‌شود، چرا که فرزند در صورت فراهم بودن مال و دارایی، نعمت و مایه شادمانی است، و در حالت فقر و تنگدستی مایه اندوه و زیان است. این نوع تقدیم از باب تقدیم سبب بر مسبب است. در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی انفال آمده است: **﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾** که واژه «مال» به علت تقدیم سبب بر مسبب مقدم شده است، زیرا خداوند نکاح را در صورت داشتن توانایی و قدرت بر سبب ازدواج یعنی مال مقرر نموده و «نکاح» نیز سبب زاد و ولد و فرزندآوری است^۲ و همچنین به این دلیل که مال سبب بر خورداری از نعمت فرزند است و نبود مال و دارایی سبب بدبختی انسان و فرزند اوست. اما در آیه‌ی **﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ﴾** ابتدا واژه‌ی «حب» ذکر شده و پس از آن، درباره چیزهای محبوب که دارای مراتب مختلفی هستند، صحبت شده است. در این آیه، حکمت اقتضا کرده که چیزی که در جایگاهی مهمتر قرار دارد، مقدم شود؛ از این رو، در ابتدا زنان که از موارد دیگر خواستنی تر هستند، آمده و سپس فرزندان ذکر شده‌اند و آنها بر مال و پس از آن طلا بر نقره و نقره نیز بر اسب‌های نشاندار مقدم شده است و همه‌ی این‌ها به دلیلی حرصی که در لذت بردن از آنها وجود دارد، «شهوآت» نامیده شده است.^۴

همچنین تأمل کنید در مقدم شدن «جن» بر «انس» در بیشتر آیات، در حالی که «انس» تنها در برخی از بر جنّ مقدم شده است؛ زیرا جن از نظر لفظی سنگین تر از «انس» است و «انس» به دلیل سبکی حروف «نون» و «سین» سبک تر است، پس به دلیل نشاط گوینده در آغاز، مقدم کردن لفظ سنگین تر در اول کلام شایسته تر است. همچنین دلیل دیگر تقدم «جن» بر «انس» این است که «جن» هم ملائکه را شامل می‌شود و هم موجودات نامرئی دیگر را؛ بنابراین خداوند تبارک و تعالی فرموده است: **﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نِجَابًا﴾**^۵ که منظور از جنّ در اینجا فرشتگان است؛ همچنین آفرینش «جن» مقدم بر آفرینش انسان بوده است؛ چنانکه خداوند متعال فرمود: **﴿وَالجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ﴾** همچنین ممکن است تقدیم «جن» بر «انس» از باب تقدیم موجود عجیب تر و شگفت آورتر باشد، زیرا که خلق و آفرینش «جن» عجیب تر است یا ممکن است به دلیل قوی بودن جسم «جن» باشد؛ از این رو، «جن» در موضع نمایان ساختن قدرت و شجاعت، مقدم گشته است؛ چنانکه پروردگار متعال فرمود: **﴿وَرَحِيسَ سُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ﴾**^۶ اما در آیاتی که جنّ شامل فرشتگان نمی‌شود، «انس» بر «جن» مقدم می‌شود؛ مانند آیه‌ی ۵۶ سوره الرحمن **﴿لَرِيطِمِثْنُ أَنْسٍ وَقَبْلَهُمْ وَلَا جَانَّ﴾**^۸ و نیز آیه ۲۶

۱. و بدانید که اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند

۲. نتائج الفكر، ۲۰۷، البرهان، ۲۴۸/۳

۳. دوستی خواستنی‌ها ی گوناگون از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌هایشان‌دار و دام‌ها و کشتزار ها برای مردم آراسته شده، لیکن این جمله، مایه تمتع زندگی دنیاست.

۴. البرهان، ۳۴۸/۳

۵. و میان خدا و جن‌ها پیوندی انگاشتند

۶. و جن را پیش از آفرینش انسان خلق کردیم.

۷. و برای سلیمان سپاهیان از جن و انس و پرندگان جمع‌آوری شدند

۸. که دست هیچ انس و جنّی پیش از ایشان به آن‌ها نرسیده است.

همان سوره ﴿لَا يَسْتَلْ عَنْ دَهْبِهِ إِنْ سِوَا لَجَان﴾^۱ که در آنها، لفظ «انس» به دلیل جایگاه والا و کمال انسانها مقدم شده است. همچنین واژه «جن» در این دو آیه شامل حال «ملائکه» نمی‌شود، زیرا که آنان از عیوب منزّه و مبرا هستند.^۲

گاهی عرب زبانان در کلام خود، در مقام برشمردن فضایل و بزرگواریها، آنچه را که مهم‌تر است به خاطر اهمیت داشتنش می‌کنند. به عنوان مثال به این سخن خداوند تبارک و تعالی بنگرید که فرمود: ﴿وَالْحَمِيلُ وَالْبَغَالُ وَالْحَمِيرُ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً﴾^۳ شاید برخی از مردم گمان کنند که خداوند متعال چیز مهم‌تر یعنی اسب را مقدم نموده و سپس قاطر و پس از آن الاغ را آورده است، اما اینگونه نیست و آیه، بر اساس روش و شیوه‌ی عربها که چیز مهمتر را در آخر ذکر می‌کنند، آمده است. واقعیت این است که نزد اعراب، الاغ مهم‌تر از اسب و قاطر است، زیرا که اغلب مردم به دلیل توانایی خرید الاغ از آن استفاده می‌کنند و بیشترین آنها توان خریدن اسب را ندارند و همچنین اکثرشان قاطر را آسانتر از اسب تهیه می‌کنند؛ در نتیجه در اینجا امر مهم‌تر بر اساس شیوه‌ی های کلامی عرب زبانان در آخر آیه ذکر شده است.^۴ در اینجا سؤال دیگری نیز پیش می‌آید و آن اینکه چرا خداوند متعال در آیه‌ی فوق فعل «لترکبوا» را بدون حرف جرّ به کار برده و در آیه‌ی ﴿قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا﴾^۵ از حرف «فیها» استفاده کرده است حال آنکه فعل «رکب» خود متعدّی است؟ راز این نکته در این است که «رکوب» به معنای قرار گرفتن روی چیزی است که حرکت ارادی دارد مانند حیوان، یا چیزی که دارای حرکت جبری مثل کشتی است. حال اگر انسان، مورد نخست یعنی چیز دارای حرکت ارادی را به کار بگیرد، فعل بنا به اصل و بدون حرف جرّ متعدّی شده و (لترکبوا) می‌آید، اما در صورتی که از مورد دوم یعنی شیء دارای حرکت جبری استفاده کند، حرف «فی» به فعل «رکب» اضافه می‌شود^۶ و از این رو خداوند متعال در این موارد «رکب فیه» را به کار برده و در آیه ۶۵ «عنکبوت» فرموده است: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِ﴾^۷ و نیز در ۷۱ آیه‌ی سوره «کهف» فرموده است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَكِبُوا فِي السَّفِينَةِ خَرَقُوهَا﴾^۸. همچنین پروردگار متعال در آیه ۴۰ سوره «هود» فرمود: ﴿قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ اثْنين﴾^۹ و با آنکه فعل «حمل» با حرف «علی» متعدّی می‌شود، خداوند متعال فرمود: ﴿احْمِلْ فِيهَا﴾ همان گونه که «ارکبوا فیها» را به کار برده است؛ اما در آیه‌ی سوره‌ی مؤمنون ﴿وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلِ تُحْمَلُونَ﴾^{۱۰} حرف «علی» با فعل «حمل» تناسب دارد و منظور از حمل شوندگان مردمی هستند که معمولاً در قسمت بالای مرکب

۱. از هیچ انس و جنّی از گناهِش پرسیده نشود.

۲. البرهان، ۲۵۸/۳، نتایج الفکر، ۲۷۰.

۳. اسبان و استران و خران را آفرید تا بر آنها سوار شوید و برای شما تجملی باشد.

۴. نظرات لغویة فی القرآن الکریم، الدكتور صالح، ۱۴۴.

۵. نوح گفت: «در آن سوار شوید.»

۶. روح المعانی، الوسی، ۸۳/۱۲.

۷. و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند

۸. تا وقتی که سوار کشتی شدند، وی آن را سوراخ کرد.

۹. فرمودیم: در آن کشتی از هر حیوانی یک جفت حمل کن

۱۰. و بر آنها و بر کشتی‌ها سوار می‌شوید.



قرار می‌گیرند؛ بنابراین متعدی کردن فعل با حرف «علی» که بر استعلاء دلالت دارد، در اینجا کمال تناسب را داشته است.

از دیگر موارد تقدیم در قرآن کریم، تقدیم واژه «سمع» بر «بصر» است که قبلاً در موضوع مفرد آمدن واژه «سمع» و جمع و مفرد آمدن واژه «بصر» از آن سخن گفتیم. «زرکشی» می‌گوید: «خوبی ادراک و فهمیدن، تقدیم «سمع» را بر «بصر»، و «سمیع» را بر «بصیر» اقتضا کرده است، زیرا که «سمع» بنا به ارجحترین نظر در نزد گروهی بهتر از «بصر» است.^{۱۱}

دکتر «عبد الجواد المحص» نظری علمی را از دکتر «مصطفی محمود» نقل کرده است: «دلیل تقدم سمع بر بصر این است که گوش، تیزتر و کامل‌تر از چشم است. ما صدای جن را می‌شنویم اما آن را نمی‌بینیم. و انبیاء الهی علیهم السلام سخن خدا را شنیده و با او سخن گفته‌اند اما او را ندیده‌اند. حضرت محمد (ص) نیز قرآن را از طریق گوش و شنیدن فرا گرفته است. مادر صدای گریه فرزند خود را در شلوغی و ازدحام تشخیص می‌دهد ولی چهره‌اش را تشخیص نمی‌دهد. همچنین قوه‌ی شنوایی در زمان خواب فعال است، در حالی که چشم می‌خوابد. کسانی که تلاش کرده‌اند دستگاه شنوایی را تشریح کنند، می‌دانند که گوش از حیث دقیق بودن و ظرافت از چشم بالاتر و برتر است؛ و از این رو در قرآن همیشه «سمع» را مقدم بر «بصر» می‌یابید.^{۱۲}

«سمع» و «بصر» در ۱۹ موضع از قرآن کریم با هم جمع شده‌اند که «سمع» در چهارده جا مقدم شده و در پنج مورد مؤخر آمده است. از زمره موارد تأخیر سمع آیه‌ی ۲۶ سوره «کهف» ﴿أَبْصِرْ بِهِ وَاسْمِعْ﴾^{۱۳} و آیه‌ی ۲۴ سوره هود ﴿مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ﴾^{۱۴} است. «ابو السعود» - رحمة الله علیه - گفته است: - البته خداوند بهتر می‌داند - که راز تقدیم «سمع» بر «بصر» - در این است که جرم و گناه انسانها از حیث قوه‌ی شنوایی، که احکام شرعی با آن فراگرفته می‌شود و انذار و هشدار انسان به وسیله‌ی آن محقق می‌شود، بزرگ‌تر از گناه آنها از حیث قوه‌ی بینایی است که احوال دال بر توحید با آن مشاهده می‌شود؛ از این رو تقدیم «سمع» شایسته‌تر است و برای آن مقام مناسب تر است. همچنین دلیل دیگر تقدیم «سمع» آن است که شرط نبوت است، و از آن رو، خداوند پیامبر ناشنوایی را مبعوث نکرده است، چون سمع و گوش ابزار کمال بخشیدن عقل به وسیله‌ی معارف است.^{۱۵} از این رو، در حدیثی که احمد و دیگران آن را روایت کرده‌اند، آمده است:^{۱۶} «سه تن در روز قیامت حجت خود را نزد خداوند بیان می‌کنند که یکی از آنان مردی ناشنوا است که می‌گوید: خدایا! اسلام آمد در حالی که من چیزی نمی‌شنیدم.»

۱۱. البرهان، ۲۵۴/۳

۱۲. الجمال فی القرآن، ص ۷۱ به نقل از گفتگو با دوستم، ص ۶۹

۱۳. وه! چه بینا و شنواست.

۱۴. مثل این دو گروه، چون نابینا و کر در مقایسه با بینا و شنواست

۱۵. تفسیر ابوسعود، ۲۸/۱

۱۶. المسند، ۲۴/۴

«ابن قیّم» برای برتری «سمع» بر «بصر» دلیل و برهان آورده و گفته است: برتری دهندگان «سمع» بر «بصر»، دلیل آورده‌اند که خداوند تبارک و تعالی «سمع» را در همه جا مقدم داشته چون سعادت دنیا و آخرت با آن حاصل می‌شود و علوم حاصل از سمع و قوه‌ی شنوایی چندین برابر علوم اکتسابی با چشم و قوه‌ی بینایی است، چرا که چشم تنها برخی از موجودات نزدیک را درک می‌کند و می‌بیند، اما «سمع» موجودات، معدومات، حاضر، غائب، نزدیک، دور، واجب، ممکن و ممتنع را درک می‌کند و از این رو، ادراک بصر با ادراک شنوایی قابل قیاس نیست.^۱

«سهیلی» در کتاب نتایج الفکر، اصل و ضابطه‌ای برای تقدیم اشیاء مقدم شده مانند «السمیع العلیم، العزیز الحکیم، الظلمات و النور، اللیل و النهار و السماء و الأرض» و گفته است: هیچ یک از این موارد مقدم شده خالی از فایده و حکمت نیست، زیرا که اینها سخنان خدایی حکیم و خبیر است و تقدیم در زبان، بر اساس تقدم معانی در قلوب صورت می‌گیرد. معانی نیز بر اساس پنج چیز مقدم می‌شوند: زمان، طبع، مرتبه، فضیلت و کمال. حال اگر یک معنا، بر اساس یکی از این عوامل پنج‌گانه یا بیشتر، زودتر به ذهن و اندیشه‌ی خطور کند، لفظ دلالت‌کننده بر آن معنا نیز سریع‌تر به ذهن متبادر می‌شود و ترتیب الفاظ بر اساس معانی است. شاید هم ترتیب الفاظ و واژگان بر اساس سبکی یا سنگینی آنها صورت گیرد نه بر اساس معنا؛ همچنین شاید معنا بر اساس سه یا چهار عامل از عوامل مذکور مقدم شود یا اینکه تقدم آن بر اساس یک عامل باشد.

از زمره موارد تقدیم - چنانکه پیشتر ذکر کردیم - تقدیم «جن» بر «انس» است. «انس» به دلیل وجود دو حرف نون و سین، سبک‌تر از «جن» است و لذا «جن» به دلیل سنگین‌تر بودن از حیث الفاظ و نیز به دلیل نشاط متکلم در ابتدای سخنش، بر «انس» مقدم گشته است. همچنین عوامل دیگری نیز برای این کار وجود دارد که آنها را در مبحث تقدیم «جن» بر «انس» بیان کردیم.

از جمله‌ی مواردی که بر اساس عامل زمان مقدم می‌شود، تقدم «ظلمات» بر «نور» است. ظلمت هم در امور محسوس بر نور مقدم است و هم در امور معقول؛ چنانکه رسول اکرم (ص) فرموده است: «خداوند بندگان خود را در تاریکی و ظلمت آفرید و سپس نورش را بر آنها تابانید.»^۲

تقدیم «لیل» (شب) بر «نهار» (روز) نیز از قاعده‌ی پیشین پیروی می‌کند، چرا که شب از حیث زمانی و پدید آمدن، مقدم بر روز است^۳ و لذا اعراب تعیین تاریخ را بر اساس شب‌ها قرار داده‌اند نه روزها؛ پس چنانچه گفته شود که آیه ﴿وَاللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾^۴ به چه معناست؟ در پاسخ باید گفت که شب در طی روز فرا نمی‌رسد،

۱. المسند، ۲۴/۴

۲. احمد و ترمذی، الفتح الکبیر، ۳۳۴/۱

۳. البرهان، ۲۴۱/۳

۴. و نه شب بر روز پیشی جوید



همچنان که خورشید نیز در طول شب طلوع نمی‌کند.^۱

از جمله مواردی که بر اساس طبع مقدم شده، تقدم یافتن اعدادی مانند «**مثنی**، **ثلاث** و **رباع**» بر یکدیگر و نیز مقدم شدن «**عزیز**» بر «**حکیم**» است؛ زیرا خداوند قدرتمند و نیرومند است و چون قدرتمند است «**حکیم**» نیز هست. همچنین واژه‌ی «**علیم**» در بیشتر جاهای قرآن بر حکیم مقدم شده؛ زیرا اتقان از علم سرچشمه می‌گیرد.^۲

شاید تقدیم در قرآن از نوع تقدّم سبب بر مسبّب باشد، مانند این قول خداوند: ﴿**مُحِبُّ التَّوَابِينَ وَمُحِبُّ الْمُنْتَهَرِينَ**﴾^۳ زیرا که توبه سبب طهارت و پاکی است؛ و نیز مثل این کلام باری تعالی: ﴿**كُلُّ أَفَّاكٍ أَثِيمٌ**﴾^۴ زیرا که «**افک**» سبب گناه است. شاید کسی بپرسد که چرا خداوند متعال در آیه‌ی ﴿**إِنِّي مُتَوَفِّئُكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ**﴾^۵ با آنکه بالا بردن حضرت عیسی به آسمان پیش از میراندن ایشان اتفاق افتاده، توفی (میراندن) را بر رفع (بالا بردن) مقدم کرده است؟ در پاسخ گفته شده: زیرا که «**متوفیک**» به معنای «**مُتَوَفِّئُكَ عَمَلُكَ**» است، یعنی اینکه کار تو را به کمال و سرانجام می‌رسانم و سپس تو را به سوی خویش بالا می‌برم.^۶ عده‌ای دیگر گفته‌اند: «**متوفیک**» به معنای «**قابضک**» است، یعنی اینکه تو را می‌گیرم و به سوی خود بالا می‌برم؛ چنانکه می‌گوییم: «**تَوَفَّيْتُ مَالِي مِنْ فُلَانٍ**»: مال خود را از فلانی گرفتم.^۷

از جمله نمونه‌هایی که بر اساس جایگاه و مرتبه مقدم شده، آیه ۲۷ سوره حج است: ﴿**يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ مِنَ الْمَكَانِ الْعَمِيدِ**﴾^۸ زیرا کسی که پیاده می‌آید از مکانی نزدیک می‌آید و کسی که سواره و بر شتر می‌آید از مکانی دور می‌آید؛ همچنین ممکن است اجر پیاده آمدن (مشی) دوچندان باشد و در نتیجه بر سواره آمدن (رکوب) مقدم شده است.

چنانکه پیش از این اشاره شد، از جمله مواردی که به جهت فضیلت و ارجمندی مقدم شده، تقدیم «**سمع بر بصر**»، «**سمیع بر بصیر**» و «**جن بر انس**» در اکثر موارد، و نیز تقدیم «**سما بر ارض**» است.

اما تقدیم «**غفور بر رحیم**»، بر اساس طبع سزاوارتر است، زیرا مغفرت، سلامت است و رحمت و غنیمت؛ و سلامت از غنیمت خواستنی‌تر است و بر آن اولویت دارد.^۹ اما آیه‌ی کریمه ﴿**وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ**﴾^{۱۰} تقدیم

۱. کشاف، ۳/۳۲۳؛ البرهان، ۳/۲۴۱

۲. البرهان، ۳/۲۴۷

۳. خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد.

۴. بر هر دروغ‌زن گناهکاری

۵. من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم

۶. البرهان، ۳/۲۴۴

۷. القرطبی، ۲/۱۳۴۲

۸. بر شترانی لاغر میان که از هر راه دوری فرا می‌رسند نزد تو می‌آیند

۹. التائج ص ۲۷۱، البرهان، ۳/۲۴۹

۱۰. و اوست مهربان آمرزنده.

رحمت بر مغفرت یا بر اساس فضیلت و کمال است یا بر اساس طبع، زیرا که این آیه بر اساس اوصاف آفریده‌ها اعم از مکلفین (مثل انس و جن) و دیگر جانداران نظم و سامان پذیرفته است که رحمت همگی آن‌ها را شامل می‌شود و مغفرت و آمرزش تنها به برخی از آن‌ها اختصاص دارد. در اینجا عموم قبل از خصوص آمده است؛ همچون آیه ۶۸ سوره رحمن ﴿فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ﴾^۱ که با واژه «فاکِهَةٌ»، آغاز شده، و عام و بر اساس طبع بر خاص مقدم شده است.^۲

اینک به این سخن خداوند تبارک و تعالی بنگرید که فرمود: ﴿وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا وَ نُسْقِيَهُمْ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْ آسَى كَبِيرًا﴾^۳ در این آیه «إِحْيَاءِ أَرْضٍ» (زنده کردن زمین) مقدم شده، چرا که «احیاء» زمین سبب احیاء حیوانات و مردمان است؛ و همچنین احیاء انعام (حیات بخشیدن به چهارپایان و حیوانات) بر احیاء انسانها مقدم گشته است، زیرا حیات مردمان به چهارپایان خوردن از گوشت شیرشان وابسته است؛^۴ از این رو در جایی دیگر فرموده است: ﴿تَأْكُلُ مِنْهُمْ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ﴾^۵ که تقدیم «انعام» از باب تقدیم سبب بر مسبب است.

از زمره مواردی که به سبب فضیلت و ارجمندی مقدم شده، آیه ۴۳ سوره «آل عمران» است که پروردگار متعال فرمود: ﴿وَ اسْجُدْ وَ ارْكَعْ مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾^۶ در این آیه، سجده بر رکوع مقدم شده، زیرا سجده برتر و فضیلت بیشتری دارد. شاید گفته شود که رکوع بر اساس عرف و عادت پیش از سجده انجام می‌گیرد و عبارت است از انتقال جسم از بالا به پایین؛ آیا بهتر نبود که در آیه‌ی فوق رکوع بر سجده مقدم شود، چنانکه خداوند تبارک و تعالی فرمود: ﴿ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا﴾^۷ و ﴿تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا﴾^۸ و رکوع را بر سجود مقدم نمود؟ پاسخ این است که مقصود خداوند متعال از سجود در آیه‌ی نخست، کل نماز بوده و خواندن نماز را در خانه از مریم (ع) درخواست کرده، چرا که نماز و عبادت در خانه برای مریم بهتر از نماز گزاردن به همراه قوم است؛ سپس فرمود: ﴿ارْكَعْ مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ یعنی با نمازگزاران در بیت المقدس نماز بگزار. در این آیه مقصود بین رکوع نیست، بلکه مراد از آن کل نماز است؛ بنابراین این آیه متضمن دو نماز شده است: یکی نماز مریم در خانه اش که از آن به سجود تعبیر شده و همچنان که سجده برتر است، نماز مریم در خانه نیز برایش بهتر است؛ و دوم نماز گزاردن در مسجد همراه با قومش که آن را با تعبیر رکوع بیان کرده، زیرا رکوع از حیث فضیلت در مرتبه‌ای پایین‌تر از سجده است؛ و

۱. در آن دو، میوه و خرما و انار است.

۲. البرهان، ۲۴۹/۳

۳. و از آسمان، آبی پاک فرود آوردیم. تا به وسیله آن سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم و آن را به آنچه خلق کرده‌ایم - از دام‌ها و انسان‌های بسیار - بنوشانیم.

۴. البرهان، ۲۴۷/۳

۵. که دام‌هایشان و خودشان از آن می‌خورند

۶. و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما

۷. رکوع و سجود کنید

۸. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی



بنابراین نماز مریم در مسجد به همراه نمازگزاران در جایگاهی پایین تر از نماز او در محراب خانه است؛ و این نظمی شگرف و عجیب است.^۱

سؤال دیگر این است که چرا خداوند متعال به جای «**وارکعی مع الراكعين**»، عبارت «**ارکعی مع الراكعات**» را به کار نبرده است؟ شاید این امر از باب تغلیب و غلبه دادن بوده و زن، جزو مردان به شمار رفته باشد، مانند آیه: «**وكانت من الفاتین**»^۲ که به جای «**فاتین**» از «**قاتنات**» استفاده نشده است؛ شاید هم آیه خبر می‌دهد از اینکه مریم جزو بندگان مجتهد و فقیه در علم قرار داده شده که مجتهد بودن از اوصاف مردان است؛ بر اساس این تفسیر، کاربرد «**راکعین**» از باب تغلیب نیست.^۳ همچنین از آن جمله است این کلام پروردگار متعال که فرمود: «**إلا امرأته كانت من الغابرين**»^۴ در این آیه، اسم مؤنث از باب تغلیب در شمار مذکرها قرار داده شده است. از جمله نکات دیگری که شایسته است در اینجا ذکر شود، نظم شگرفی است که در آیهی «**أَنْ طَهَّرَ آيَتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ**»^۵ و نیز در آیهی «**و طَهَّرَ آيَتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ**» وجود دارد. در هر دو، به دلیل جایگاه و نزدیکی طائفین (طواف کنندگان) به کعبه، آیه‌ها با آنان آغاز شده و ایشان مقدم شده اند و سپس در آیهی دوم، پس از «**طائفین**»، «**قائمین**» که همان عاکفین (معتکفان) در آیهی نخست هستند، آمده‌اند است؛ چون قیام کنندگان و معتکفان مکانی را به قیام و اعتکاف اختصاص می‌دهند؛ بنابراین طواف اعم از قیام و اعتکاف است و از همین رو، پیش از اخص ذکر شده است؛ سپس در مرتبه‌ی سوم رکوع ذکر شده است؛ زیرا رکوع لزومی ندارد که در خانه‌ی کعبه یا پیرامون آن باشد. نکته دیگری که وجود دارد این است که «**راکع**» مانند «**طائفین**» و «**عاکفین**» به صورت «**راکعین**» جمع بسته شده، زیرا کسی که در حال رکوع رو به کعبه می‌ایستد مانند معتکف از نزدیکی و قرب به کعبه برخوردار نیست و رکوع لزومی ندارد که در خانه‌ی کعبه یا پیرامون آن انجام گیرد. سپس خداوند متعال صفت سجود را برای «**رُكَّعٍ**» (راکعین) آورده و آن را بر کلمات پیشین عطف نکرده است؛ زیرا راکعین «**رُكَّعٍ**» در حقیقت همان «**ساجدین**» (سجود) است و چیزی بر خودش عطف نمی‌شود؛ پس مراد از آن دو یک چیز یعنی نماز است و چنانچه یکی از آن دو بر دیگری عطف می‌شد، این گمان ایجاد می‌شد که هر کدام از آنها یک عبادت جداگانه است.^۶ نکته‌ی دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه واژه «**سجود**» در اینجا جمع «**ساجد**» است و مصدر فعل «**سَجَدَ**» نیست. همچنین «**راکع**» اگر سجده نکند، بنا به حکم شرع رکوع کننده به شمار نمی‌رود. اگر چنانچه «**سجود**» در آیهی فوق بر «**رُكَّعٍ**» عطف می‌شد، این گمان پیش می‌آمد که «**رکوع**» یک حکم خاص و متمایز است و مراد از «**سجود**» نیز، مصدر است. در اینجا سؤالی پیش می‌آید

۱. الکشاف، ۲۷۷/۱، البرهان، ۲۴۵/۳، ۲۶۶/۲، النتائج ص ۲۷۲

۲. و از فرمان برداران بود.

۳. البرهان، ۳۰۲/۳

۴. غیر از زنش که از زمره باقیمانندگان در خاکستر مواد گوگردی بود

۵. خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجودکنندگان پاکیزه کنی

۶. الدر المصون، ۳۶۶/۱، البرهان، ۲۵۰/۳

و آن اینکه چرا «ساجد» بر وزن «فُعول» (سجود) جمع بسته شده و مانند آیه‌ی ﴿رُكَّاسُجَّدًا﴾^۱ از واژه‌ی دیگر «سُجَّد» به استفاده نشده است؟ همچنین حکمت جمع بستن «ساجد» بر وزن «سجود» و جمع بستن «راکم» به صورت رکوع چیست؟ در پاسخ باید گفت که سجود در اصل عبارت است از یک عمل یعنی قرار دادن پیشانی بر زمین با خشوع و هم ظاهر را در برمی گیرد و هم باطن را. حال اگر «ساجد» به صورت «سُجَّد» جمع بسته شده بود، تنها شامل معنای ظاهری می‌شد؛ چنان‌که «رُكْع» این‌گونه است؛ از این رو خداوند فرموده است: ﴿تَراهِرُكَّاسُجَّدًا﴾^۲ یعنی آنها را با چشم در حال رکوع و سجود می‌بینید که عمل دیدن تنها به ظاهر امر تعلق دارد. بنابراین خداوند متعال در آیه‌ی فوق، واژه‌ی «رُكْع» را به کار برده که به دلیل عطف به ماقبل خود (یعنی عطف به القائمین) به معنای رکوع ظاهری است و سپس صفت «سُجود» را که بر معنای باطنی دلالت دارد، برای «رُكْع» آورده است؛ زیرا که رکوع ظاهری جز با سجود باطنی صحیح نیست؛ و این همان نظم شگرف و بدیع قرآنی است.

سؤال دیگری که در این راستا به ذهن متبادر می‌شود این است که چگونه دو واژه‌ی «طائفین» و «قائمین» به صورت مذکر سالم، و «راکم» به صورت مکسر (رُكْع) جمع بسته شده است؟ پاسخ این است که جمع مذکر سالم به لفظ فعل نزدیکتر است؛ مثلاً «طائفون» به منزله‌ی فعل «یطوفون»، و لفظ آن حاکی از حرکت و حدوث و تجدد است؛ و همین گونه اند دو واژه‌ی «قائمون» و «عاکفون»؛ اما واژه‌ی «راکم»، به دلیل اینکه لزوم و ضرورتی ندارد که رکوع در کعبه یا پیرامون آن انجام گیرد، به صورت مذکر سالم جمع بسته نشده است؛ چرا که در مورد رکوع نیازی به بیان فعل و حرکت و تجدد نیست.^۳

گاهی تقدیم یک واقعیت معین به دلیل شهرت و رواج بیشتر آن در میان مردان یا زنان صورت می‌گیرد؛ چنانکه در آیه ۳۸ سوره‌ی «مائده» ملاحظه می‌شود: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ﴾^۴ که واژه‌ی سارق به دلیل رواج بیشتر سرقت در میان مردان مقدم شده است؛ بنابراین در مورد امر زنا، در آیه‌ی ۲ سوره‌ی نور ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي﴾^۵ زن مقدم شده، زیرا که عمل زنا در میان زنان بیشتر از مردان است، و زنان هستند که مردان را به زنا فرا می‌خوانند و تحریک می‌کنند و خودشان را برای این عمل می‌آرایند.

اما در آیه ۳ سوره نور ﴿الزَّانِي لَا يَنْكُحُ الزَّانِيَةَ أَوْ مُشْرِكَةَ﴾^۶ که (مرد در آن مقدم شده) به این دلیل است که آیه پیرامون امر نکاح و عقد ازدواج است و مرد در عقد ازدواج اصل و اساس است و اوست که پا پیش می‌گذارد و خواستگاری می‌کند؛ بنابراین آیه با ذکر مرد آغاز شده است.

۱. رکوع کنندگان و سجده کنندگان

۲. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی

۳. البرهان، ۲۵۰/۳، نتایج الفکر، ۲۷۴

۴. و مرد و زن دزد را

۵. و زن و مرد زناکار

۶. مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد



گاهی نیز در یک داستان و با الفاظ مشابه، در یک جا تقدیم و در جایی دیگر تأخیر صورت می‌گیرد که این کار جهت هنرنمایی و تنوع بخشی در فصاحت کلام آمده و به سبک‌های مختلف انجام می‌گیرد. به عنوان مثال در آیه ۵۸ سوره بقره آمده: **﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَعْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ وَسَنُزِدَ الْمُحْسِنِينَ﴾**^۱ و در آیه ۱۶۱ اعراف نیز آمده است: **﴿وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةً وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَعْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنُزِدَ الْمُحْسِنِينَ﴾**^۲ در آیهی سوره بقره، هنگامی که خداوند از بنی اسرائیل با عبارت **﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ﴾**^۳ یاد کرده و سخن خود را درباره‌ی ایشان با ذکر نعمتهایش بر آنان آغاز کرده است، تناسب داشته که کلام را به خودش نسبت داده و بگوید: **﴿وَإِذَا قُلْنَا و هَمَجِينِ مَنَاسِبَتِ دَاشْتَه كَه وَاِزَهی «رَغَدًا» (فراوانی و وفور) را به کار ببرد، زیرا که نعمت خویش را با آن به اتمام رسانده است؛ اما همین واژهی «رَغَدًا» را در سوره اعراف ذکر نکرده است. همچنین در آیهی بقره، مناسبیت داشته که عبارت **﴿وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا﴾** و کلمه‌ی «خطایاکم» به کار رود، زیرا که «خطایا» جمع کثرت است؛ ولی در سوره اعراف واژه‌ی «خطیباتکم» که جمع قله و جمع مؤنث سالم است، به کار رفته است؛ بنابراین در سوره بقره سخن گفتن از افزایش نعمت‌ها و فضائل مناسبیت داشته و در سوره‌ی اعراف عکس آن؛ همچنین در آیهی سوره بقره، آوردن عبارت **﴿و سَنُزِدَ الْمُحْسِنِينَ﴾** به همراه او تناسب داشته است؛ اما در سوره‌ی اعراف کاربرد عبارت **﴿سَنُزِدَ﴾** بدون او مناسب است؛ زیرا آوردن او پیش از عبارت **﴿سَنُزِدَ الْمُحْسِنِينَ﴾** در آیهی بقره، به دلیل اسناد قول به خداوند متعال با عبارت **﴿وَإِذْ قُلْنَا﴾** ارتباط آن با ما قبل تقویت می‌کند، اما در سوره اعراف **﴿وَ إِذْ قِيلَ﴾** گفته شده و قول به غیر خداوند نسبت داده شده است؛ و در نتیجه حذف او مناسب بوده تا کلام، استینافیه باشد. همچنین آوردن فاء در **﴿فَكُلُوا﴾** مناسبیت داشته، زیرا که **﴿اَكَل﴾** مترتب بر **﴿دَخُول﴾** است؛ اما در سوره اعراف **﴿و كَلُوا﴾** مناسب تر بوده است. همچنین آیهی سوره‌ی اعراف با توبیخ بنی اسرائیل آغاز شده است، چون که آنان گوساله را مورد پرستش قرار دادند و به موسی گفتند: **﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُ آلِهَةٌ﴾**^۴ بنابراین مناسبیت داشته که آیه به منظور تحقیر آنان با عبارت **﴿وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ﴾** آغاز گردد و با چیزی بیاید که بر تکریم و احترام دلالت داشته باشد؛ از این رو به آنها فرمان داده که در آن شهر سکونت گزینند و مستقر شوند؛ اما در سوره‌ی **﴿بقره﴾** خطاب به آنان فعل **﴿ادخلوا﴾** را به کار برده که بر احترام و تکریم دلالت دارد. در آیهی سوره‌ی **﴿اعراف﴾** نیز، چون سکونت گزیدن و ثبات به درازا می‌کشد و ممکن است با **﴿أَكَل﴾** همراه باشد و سکونت هم معمولاً با **﴿أَكَل﴾** همراه است، عبارت **﴿و كَلُوا﴾** به همراه او به آمده است و تناسب داشته که واژه‌ی **﴿رَغَدًا﴾** پس از آن حذف شود. همچنین با مقدم شدن مغفرت گناهان در آیهی مذکور، تناسب داشته که حرف واو**

۱. و نیز به یاد آرید هنگامی را که گفتیم: بدین شهر درآید و از هر کجای آن خواستید، فراوان بخورید و سجده‌کنان از در بزرگ درآید و بگویید: خداوند گناهان ما را بریز. تا خطاهای شما را ببخشاییم و پاداش نیکوکاران را خواهیم افزود

۲. و یاد کن هنگامی را که بدیشان گفته شد در این شهر سکونت گزینید و از آن هر جا که خواستید بخورید و بگویید خداوند گناهان ما را فرو ریز و سجده‌کنان از دروازه شهر درآید تا گناهان شما را بر شما ببخشاییم و بهزودی بر اجر نیکوکاران بیفزاییم

۳. ای بنی اسرائیل، نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم به یاد بیاورید

۴. همان‌گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما نیز خدایی قرار ده.

از عبارت «سنزید» حذف شود.^۱ از این رو مقصود از آیهی سورهی «بقره»، شتاب ورزیدن در ورود به شهر و خوردن و سجده کردن، و مراد از آیهی سوره اعراف سکونت گزیدن، لذت بردن و خوردن است.

اینک در عظمت تعبیر و هنرنمایی کلامی خداوند در آیهی سوره «اعراف» ﴿قَبِّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾^۲ و آیهی سوره «بقره» ﴿قَبِّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾^۳ تأمل کنید که در آیهی نخست خداوند جار و مجرور «منهم» را به کار برده و در آیه دوم آن را حذف کرده است؛ زیرا که در سوره اعراف قبل از آیهی فوق جملهی ﴿مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٍ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾^۴ را آورده و گفته است که تنها گروهی از بنی اسرائیل ستمگرانه قول خداوند را دگرگون ساختند نه همه‌ی آنها؛ بنابراین برای اینکه آغاز داستان با پایان آن تناسب و هماهنگی داشته باشد، عبارت «ظلموا منهم» را آورده تا با «من قوم موسی» همخوانی داشته باشد؛ از آن جمله است آیه ۱۵۱ سوره انعام ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ يَحْنُ تَرِزُّكُمْ وَيَإَيُّكُمْ﴾^۵ و آیه ۳۱ سوره اسراء ﴿يَحْنُ تَرِزُّكُمْ وَيَإَيُّكُمْ﴾^۶ که آیهی نخست به دلیل وجود عبارت «من إملاق» خطاب به فقرا و مستمندان است و در نتیجه تقدیم «رزقکم» در نزد آنها مهم‌تر از فرزندانشان است؛ آیه دوم نیز به دلیل کاربرد عبارت «خشية إملاق» خطاب به ثروتمندان است چراکه ترس معمولاً از چیزی است که هنوز رخ نداده است؛ از این رو، رزق و روزی فرزندان آنها مهم است نه خودشان، زیرا که رزق خودشان موجود است؛ بنابراین وعده‌ی رساندن روزی فرزندان آنها بر خودشان مقدم شده است.^۷

گاهی وصف به قصد تحقیق یک غرض مقدم می‌شود و چنانچه مؤخر گردد، غرض مورد نظر از دست می‌رود و حاصل نمی‌شود؛ مانند این سخن باری تعالی که فرموده است: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾^۸ که اگر صفت «من آل فرعون» مؤخر می‌شد و آیه به صورت «يَكْتُمُ إِيمَانَهُ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» نازل می‌شد، مشخص نبود که آن مرد از خاندان فرعون بوده است.^۹ همچنین از دیدگاه نحوی نیز اگر برای اسمی صفت مفرد، ظرف و جمله بیاید، غالباً صفت مفرد بر صفت ظرف، و صفت ظرف بر صفت جمله مقدم می‌شوند؛ مانند آیهی مزبور که برای واژه رجل ابتدا صفت مفرد «مؤمن» و سپس صفت ظرف یعنی جار و مجرور «من آل فرعون» و پس از آن صفت جمله «يَكْتُمُ إِيمَانَهُ» آمده است؛^{۱۰} و از آنجا که ظرف هم شبه مفرد است و هم شبه

۱. کشف المعانی، ۹۷.

۲. پس کسانی از آنان که ستم کردند سخنی را که به ایشان گفته شده بود به سخن دیگری تبدیل کردند.

۳. ولی کسانی که ستم کرده بودند، آن را به سخنی دیگر تغییر دادند.

۴. و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند.

۵. و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم.

۶. که به آنها و شما روزی می‌بخشیم.

۷. البرهان، ۲۸۵/۳، ملاک التأویل القاطع بذوی الإلحاد و التعطیل، ۲۲۷/۱، نظرات لغویة فی القرآن، ص: ۳۸.

۸. و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می‌داشت، گفت.

۹. البرهان، ۲۳۳/۳.

۱۰. التصریح، ۱۲۰/۲.



جمله، میان این دو قرار گرفته است. از دیگر موارد شبیه به آیه فوق، این آیه است: ﴿قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا﴾^۱ که در آن صفت شبه جمله بر جمله مقدم گشته است. و از زمره دیگر موارد این قول خداوند است: ﴿وَهَذَا ذِكْرُ مُبَارَكٍ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾^۲ که در آن صفت مفرد بر صفت جمله مقدم شده است.^۳

اینک در آیه ۴۷ سوره «صافات» تأمل کنید که فرمود: ﴿لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ﴾^۴ خداوند متعال در این آیه نفرمود: «لا غول فیها» و جار و مجرور را مقدم کرده است، زیرا که این کار افاده‌ی تفضیل می‌کند و بدین معناست که زوال عقل و بیهوشی «غول» که در خمرهای دیگر است در خمر بهشتی نیست؛ اما چنانچه گفته بود: «لا غول فیها»، تنها زوال عقل «غول» را از خمر بهشتی نفی می‌کرد؛ از آن دسته است قول ﴿لَا رَبِّ فِيهَا﴾^۵. چنانچه بگویید: «لا عیب فی فلان» در فلانی هیچ عیبی وجود ندارد» تنها به معنای نفی عیب از اوست؛ اما چنانچه بگویید: «لا فی فلان عیب» بدین معناست که او را به دلیل نداشتن عیب بر دیگران ترجیح می‌دهید.^۶ نمونه‌ی دیگر تقدیم در آیه‌ی ﴿لَمَّا يَلِدُوا وَلِئُولَئِهَا﴾^۷ رخ داده است؛ یعنی زمانی که نزاع و جدلی از سوی کفار مبنی بر فرزند داشتن خداوند متعال صورت گرفت، مقام و موقعیت اقتضا داشت که «لَمَّا يَلِدُوا» مقدم شود تا به این امر توجه شود و به ادعای کافران پاسخ داده شود، اما درباره‌ی زاده نشدن خداوند از کسی، هیچ یک از امت‌ها نزاع و جدلی نکرده‌اند؛ از این رو «لَمَّا يَلِدُوا» مؤخر آورده شده است، در حالی که قاعده و قیاس اقتضا می‌کند که «لَمَّا يُولَدُوا» (پدر نداشتن خداوند) بر «لَمَّا يَلِدُوا» (فرزند نداشتن) مقدم شود.^۸

اینک به ابداع و شگفتی در این سخن باری تعالی بنگرید که فرمود: ﴿وَلَكِنْ فِيهَا إِجْمَالٌ حِينَ تُرَى حُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ﴾^۹ در این آیه فعل «تُرَى حُونَ» (از چرا باز گرداندن چهارپایان) بر «تَسْرَحُونَ» (به چرا بردن) مقدم شده، هرچند نخست «سراح» (به چرا بردن) انجام می‌گیرد؛ زیرا اوج زیبایی در از چرا باز گرداندن چهارپایان «إِرَاحَةَ» نهفته است؛ چون که حیوانات با شکم خالی به چرا می‌روند و با شکم پر از چرا باز می‌گردند و بنابراین، سرور و شادمانی نفس انسان زمانی حاصل می‌شود که حیوانات با شکمی پر و پستان‌هایی لبریز از شیر باز می‌گردند و به آغل‌های خود می‌روند.^{۱۰}

اوج زیبایی در آیه ۳۵ سوره «توبه» جلوه نموده که خداوند فرمود: ﴿يَوْمَ يُخَمِي عَلَيْهِمُ نَارُ جَهَنَّمَ فَيُكْوِي بِهَا

۱. دو مرد از زمره کسانی که از خدا می‌ترسیدند و خدا به آنان نعمت داده بود، گفتند
۲. و این کتاب - که آن را نازل کرده‌ایم - پندی خجسته است. آیا باز هم آن را انکار می‌کنید؟
۳. البرهان، ۲۷۲/۳
۴. نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی و فرسودگی می‌افتند.
۵. تردیدی در آن نیست.
۶. البرهان، ۲۳۷/۳
۷. نه کس را زاده، نه زاییده از کس
۸. البرهان، ۲۷۲/۳
۹. و در آن‌ها برای شما زیبایی است، آن گاه که آن‌ها را از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که آن‌ها را به چراگاه می‌برید.
۱۰. البرهان، ۲۶۲/۳، الکشاف، ۴۰۱/۲، القرطبی، ۳۶۸۷/۵

جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وظهورهم که در آن واژه‌ی جباه (چهره‌ها) مقدم شده و در نهایت جُنُوب (پهلوها) آمده و پس از آن ظهور (پشتها) آورده شده است؛ زیرا کسی که از انفاق کردن و دادن صدقه در دنیا خودداری می‌کند، نخست روی خود را از محتاج و مستمند برمی‌گرداند سپس پهلویش را دور می‌کند و در نهایت به او پشت می‌کند؛ که ترتیب آیه در آوردن مجازات مطابق با ترتیب گناه و خطای شخص در دنیا است.^۲

گاهی لفظ با هدف اهمیت و توجه مقدم می‌شود تا با سیاق کلام مطابقت داشته باشد؛ چنانکه پروردگار متعال در آیه ۱۷۳ سوره بقره و آیه ۳ مائده فرموده است: **«وَمَا أَهْلٌ بِهٖ لِنَبِيِّ اللَّهِ»**^۳ و **«وَمَا أَهْلٌ لِنَبِيِّ اللَّهِ بِهِ»**^۴ و نیز در آیات ۱۴۵ سوره انعام و ۱۱۵ سوره نحل آمده است. چنانکه ملاحظه می‌شود در سوره «بقره»، لفظ **«به»** بر لفظ جلاله‌ی الله مقدم شده و در آیه‌ی **«مائده»** کلمه‌ی جلاله‌ی الله بر لفظ **«به»** مقدم شده است؛ چرا که آیه‌ی سوره مائده پس از بزرگداشت شعائر و اوامر خداوند آمده و بنابراین، مقدم شدن اسم جلاله‌ی الله مهم‌تر بوده است. همچنین آیه‌ی ۱۱۴ سوره نحل نیز پس از عبارت **«وَأَشْكُرُ نِعْمَتَ اللَّهِ»**^۵ آمده و از این رو، تقدیم اسم جلاله‌ی الله اهمیت بیشتری داشته است؛ دو آیه‌ی سوره نحل و انعام در مکه نازل شده‌اند و در نتیجه مقدم کردن نام الله مهم‌تر بوده است تا مردم از آوردن نام بتان بر حیوانات ذبح شده خودداری کنند و تنها نام الله را به هنگام ذبح حیوانات بر زبان بیاورند؛ اما آیه سوره **«بقره»** در شهر مدینه بر مؤمنان نازل شده تا امور حلال و حرام از یکدیگر تبیین شود و از این رو واژه اهم یعنی لفظ **«به»** مقدم گشته است.^۶

گاهی تقدیم بر اساس نعمت و فضیلت مهم‌تر و دارای جایگاه بالاتر صورت می‌گیرد؛ مثلاً در سوره‌ی **«الرحمن»** ملاحظه می‌کنید که خداوند آن را با عبارت **«الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ»**^۷ آغاز نموده است. خداوند در این سوره نعمت‌های خویش را برشمرده و خواسته که از میان انواع نعمتها، مهم‌ترین نعمت یعنی نعمت دین را مقدم کند؛ و با نعمت قرآن، -که از حیث نزول و تعلیم سرآمد همه‌ی کتابهای آسمانی، و والاترین همه‌ی نعمتها است-، به نعمت دین اشاره کرده است. همچنین خلقت انسان را پس از یاد کردن از قرآن آورده تا بیان کند که انسان را برای فراگیری و آموختن قرآن آفریده است.^۸

اینک به زیبایی حذف کلمه **«انسان»** از ابتدای آیه توسط خداوند تأمل کنید؛ یعنی در اصل **«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ الْقُرْآنَ»** بوده که خداوند انسان را از آیه‌ی نخست حذف نموده و سپس در آیه‌ی **«خَلَقَ الْإِنْسَانَ»** ظاهر ساخته

۱. روزی که آن گنجینه‌ها را در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آن‌ها داغ کنند

۲. البرهان، ۲۶۸/۳

۳. و آنچه را که هنگام سر بریدن نام غیر خدا بر آن برده شده

۴. آنچه را که هنگام سر بریدن نام غیر خدا بر آن برده شده

۵. و نعمت خدا را شکر گزارید

۶. کشف المعانی ۱۱۱

۷. خدای رحمان، قرآن را یاد داد. انسان را آفرید.

۸. کشف، ۳۴/۴



و پس از آن، در آیهی «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» به صورت ضمیر آورده است. بنگرید که چه زیبایی‌ای در این تنوع بخشی وجود دارد!

شاید گفته شود که چرا خداوند متعال در سوره‌ی «علق»، به عکس سوره‌ی «الرحمن»، خلقت را بر تعلیم مقدم کرده و فرموده است: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾^۱ پاسخ این است که سوره «علق» نخستین بخش از قرآن است که نازل شده است و قرآن پیش از آن برای رسول اکرم (ص) و دیگران شناخته شده نبود؛ از این رو بهتر بوده که با تقدیم خلقت آغاز شود، اما آیات سوره «الرحمن»، پس از شناخت قرآن و شهرت یافتنش نزد اعراب نازل شد. در نتیجه برای تناسب سیاق آیات با تعلیم و آموزش آغاز شده است.^۲

گاهی تقدیم به منظور اختصاص صورت می‌پذیرد، مانند آیه‌ی: ﴿لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ﴾^۳ که اختصاص مالکیت به خداوند متعال را می‌رساند؛ و مانند آیه ۱۵۸ «آل عمران» که خداوند می‌فرماید: ﴿إِلَهِی اللَّهُ مُشْرُونَ﴾^۴ که بدین معناست که تنها به سوی خدا محشور خواهید شد نه غیر او؛ و نیز آیه ۱۴۳ بقره ﴿تُكْفَرُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۵ که در بخش نخست آیه، واژه‌ی «شهداء» بر واژه‌ی «ناس» (مردم) مقدم شده، زیرا که غرض، اثبات شهادت و گواهی آنان بر امتها است؛ و در بخش دوم، لفظ «شهود» پس از لفظ «علیکم» و مؤخر آورده شده است، زیرا که مقصود بیان اختصاص یافتن آنان به گواهی پیامبر است.^۶ همچنین از آن زمره است، آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی «نساء» که خداوند فرمود: ﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۷ و لفظ «لنناس» را بر «رسولاً» مقدم نموده است، زیرا هدف، اثبات این نکته است که رسول خدا (ص) پیامبر همه‌ی مردم اعم از عرب و عجم است و مقصود تنها اثبات رسالت و پیامبری برای ایشان نیست. از آن دست است آیه ۱۴ سوره‌ی زمر که خداوند فرمود: ﴿قُلْ اللَّهُ أَعْبَدُ﴾^۸ یعنی عبادت و پرستش تنها مختص اوست؛ و مانند آیه ۴۶ سوره «مریم» که می‌فرماید: ﴿قَالَ أَرَأَيْتُ أَنْتَ أَنْتَ عَنْ آلهِی﴾^۹ و چنانچه ﴿أَنْتَ رَاغِبٌ عَنْهَا﴾^{۱۰} گفته بود، شدت و زیادت خرده‌گیری بر ابراهیم (ع) را نمی‌رساند.^{۱۱}

۱. بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از عَلَقِ آفرید. بخوان و پروردگار تو کریم‌ترین کریمان است.

۲. کشف المعانی، ص: ۳۴۶

۳. او راست فرمانروایی و او راست سیاس

۴. قطعاً به سوی خدا گردآورده خواهید شد

۵. تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد

۶. البرهان، ۲۳۷/۳

۷. ما تو را به عنوان پیغمبری برای (هدایت همه) مردم فرستاده‌ایم، و کافی است که خداوند گواه باشد.

۸. بگو خدا را می‌پرستم

۹. ای ابراهیم، آیا تو از خدایان من متنفری؟

۱۰. البرهان، ۲۷۶/۳

اسرار نظم در سوره یوسف

اگر قرآن در آیه ۳۰ همین سوره درباره‌ی همسر عزیز مصر (زلیخا) می‌گوید: ﴿قَدِشَعَفَهَا حُبًّا﴾ یعنی اینکه عشق یوسف او (زلیخا) را شیدا و دل‌باخته کرده بود، من نیز باید بگویم که زیبایی و جمال این سوره من را شیدا و شیفته‌ی خود کرده است. این شیدایی و شیفتگی دلایل گوناگونی دارد که برخی از آنها عبارتند از:

نخست اینکه در ابتدای سوره این کلام پروردگار ﴿فَمِنْ نَقْصٍ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ آمده است و آمدن چنین توصیفی در سرآغاز سوره القاء‌کننده‌ی حوادث و زیبایی آن و نیز دردها و رنج‌هایی است که بر یوسف گذشت. همچنین القاء‌کننده‌ی صبر، اندوه، درد، شکایت به پیشگاه خداوند، محنت زندان، دیدار با برادران، بازگشت به نزد پدر و دیگر حوادثی است که برای یوسف (ع) اتفاق افتاد.

عامل دوم، بُعد و جنبه‌ی نیکوتر بودن این داستان و سوره است که «آلوسی» درباره‌ی آن گفته است: «جنبه‌ی زیبایی و برتری این سوره به دلیل فراگیری حاسد و محسود، مالک و مملوک، شاهد و مشهود، عاشق و معشوق، زندانی و آزادی، گناه و بخشش، فراق و وصال، بیماری و تندرستی، اقامت و کوچ، و ذلت و عزت است.»^۲

سوم اینکه خداوند تبارک و تعالی داستان‌های دیگر قرآن را مایه‌ی عبرت قرار داده و فرموده است: ﴿لَقَدْ كَانَتْ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۳ اما داستان حضرت یوسف را بهترین سرگذشت و حکایت دانسته است.

چهارم اینکه داستان‌پردازی درباره‌ی امت‌ها و پیامبران و رسولان، مانند داستان سجده کردن ابلیس بر حضرت آدم، داستان موسی، سرگذشت عیسی و نیز داستان نوح و دیگران، در قرآن کریم تکرار می‌شود؛ و تکرار یک داستان در چندین سوره به خاطر فوایدی است که در بر دارد: فایده‌ی نخست این است که خداوند متعال این داستان‌ها را بازگو می‌کند تا چیزی به آن‌ها بیفزاید؛ مگر نمی‌بینید که خداوند در داستان عصای موسی یک بار واژه‌ی «حِیَّة» (مار) را درباره‌ی عصا به کار برده و در جایی دیگر از واژه‌ی «ثَعْبَان» (اژدها) استفاده کرده است؛ به این معنا که هر ماری اژدها نیست. فایده‌ی دیگر بازگویی داستانها در قرآن این است که آوردن یک کلام به شگردهای متنوع و سبک‌های گوناگون، فصاحت موجود در آن را آشکار می‌کند و بازگویی یک داستان در چندین موضع اثبات می‌کند که آنان از آوردن نظیر آن داستان با هر نظم و عبارتی عاجزند. همچنین خداوند، فزونی و کاستی و تأخیری را در این داستان‌ها گنجانده تا آن‌ها را از حالت تکرار و یکنواختی خارج سازد. از سوی دیگر نفس انسان بر دوست داشتن و لذت بردن از شنیدن معانی موجود در یک داستان با

۱. سخت‌خاطر خواه او شده است

۲. ما نیکوترین سرگذشت برای تو حکایت می‌کنیم

۳. روح المعانی، ۱۷۶/۱۱، الجمال فی القرآن الکریم، اثر دکتر عبدالجواد المحمص، ۱۷۹

۴. به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است.



عبارت‌های گوناگون، سرشته شده و به شنیدن آن داستان‌ها به صورت‌های گوناگون گرایش دارد.^۱

در تفسیر «قرطبی» آمده است: «خداوند داستانهای پیامبران را در قرآن به یک معنا و به صورت‌های گوناگون و با الفاظی متفاوت از حیث درجات بلاغت بازگو نموده است.»^۲

دلیل پنجم اینکه حوادث سوره‌ی «یوسف» در دیگر سوره‌های قرآن تکرار نشده است، بلکه تنها در یک سوره و به یک سبک و سیاق آمده و سوره یوسف نامیده شده است. شاید گفته شود که نام یوسف در سوره‌های دیگر نظیر انعام و غافر نیز آمده است، اما پاسخ این است که در این سوره‌ها تنها به نام یوسف اشاره شده و از حوادث داستان او در آنها سخنی به میان نیامده است.

سؤال دیگر اینکه چرا حوادث داستان یوسف تنها به یک سوره در قرآن اختصاص یافته است؟ در پاسخ باید گفت که در داستان یوسف، زنان دلباخته او شدند و این زنان و نیز زن عزیز مصر، که زیباترین زن بود و از عالی‌ترین خلق و خوی برخوردار بود، در صدد فریفتن او (یوسف) برآمدند؛ از این رو، تکرار نکردن این داستان به جهت پوشاندن قصه‌ی دلباختگی مناسب بوده است. «حاکم نیشابوری» در کتاب «المستدرک» حدیث مرفوعی را صحیح دانسته که در آن پیامبر اسلام از آموختن سوره یوسف به زنان نهی فرمودند. همچنین سوره یوسف به حصول گشایش پس از شدت و سختی اختصاص یافته و همه کسانی که در آن سوره از آنان نامی برده شده، فرجامشان سعادت بوده است؛ مثلاً به یوسف، پدر و برادرانش و همسر عزیز مصر بنگرید؛ گفته شده که ایمان آوردن پادشاه به حضرت یوسف جنبه زیبایی داشته است. بنابراین می‌بینیم که کار همه‌ی آنان - برخلاف دیگر داستان‌ها مانند داستان ابلیس و اقوام «نوح»، «هود» و «صالح» و دیگر پیامبران که سرانجام‌شان بدبختی و تباهی بوده - به خیر و خوبی ختم شده است. بنابراین زمانی که داستان یوسف به گشایش پس از شدت اختصاص یافته، از هیئت و شکل داستانی خارج شده است. همچنین در داستان یوسف (ع) مسأله‌ی لکه دار کردن آبرو و حیثیت وی به دنبال متهم کردن او از سوی همسر عزیز مصر مطرح شده و به ناگزیر می‌بایست به چنین اتهامی پاسخ داده شود و یوسف در همین سوره تبرئه شود تا حکم برائت و بی‌گناهی او به سوره‌های دیگر موکول نشود و متهم کردن وی به طول نینجامد.^۳ همچنین عناصر شوق‌انگیز همچون خواب حضرت یوسف در ابتدای سوره، سپس خواب دوستان زندانی او، سپس خواب پادشاه و اینکه چگونه خداوند تعبیر این خواب‌ها را به یوسف (ع) آموخته است، در این سوره متعدد و گوناگون است و همه آن‌ها نیازمند پاسخ و نتیجه هستند؛ از این رو، مناسب نیست که قسمتی از این خوابها در یک سوره و بخشی دیگر از آنها در سوره‌ای دیگر روایت شود و سپس مکر، حيله و نیرنگی که در این سوره آمده، و نیز داستان یوسف با برادرانش، داستان گرگ و اینکه پیراهن او را آلوده به خون دروغین آوردند، به آن خوابها اضافه شود؛ چنانکه یکی از پژوهشگران گفته است: «پیراهن در این سوره عنصری اصلی و برجسته بوده و از آن سه بار، یعنی در آغاز، میانه و پایان سوره، سخن

۱. البرهان، ۲۵/۴.

۲. تفسیر القرطبی، ۳۳۴۷/۴.

۳. البرهان، ۲۹/۴.

رفته است تا جایی که می‌توان گفت که همه‌ی داستان یوسف در پیراهن او نهفته است. «همچنین گفته شده که در پیراهن یوسف سه آیه و نشانه وجود دارد: نخست اینکه پیراهن یوسف دلیلی بر دروغ‌گویی آنان برای یعقوب (ع) بود؛ و دوم اینکه پیراهن او بر چهره‌ی یعقوب انداخته شد و او بینا شد؛ و سوم اینکه پاره شدن پیراهن یوسف از پشت دلیلی بر بیگناهی خود او بود.

در قرآن کریم اگر چه سوره‌هایی به نامهای پیامبرانی مانند «ابراهیم، نوح، یونس و هود» نامگذاری شده‌اند، اما حوادث و حکایت‌های مربوط به این پیامبران در سوره‌هایی دیگر غیر از سوره‌های که به نام آن‌ها نامگذاری شده، آمده است؛ مثلاً داستان حضرت نوح در سوره‌های دیگری نظیر «هود» نیز ذکر شده است، اما داستان حضرت یوسف (ع) با حوادث، تاریخ و قهرمانان خود و نیز عبرت‌هایی که در آن برجسته شده، تنها در یک جا آمده است.

خداوند در آیه چهارم سوره یوسف فرموده است: ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ چرا با آنکه واژه‌ی «أب» مذكر است، عبارت «يا أبت» با تاء تأنیث آمده است؟ پاسخ این است که حرف «تاء» در اینجا برای تأنیث نیست، بلکه مانند واژه‌های مانند «شاة» (گوسفند)، حمامة (کبوتر) و «رجل ربعة» (مرد میانه بالا) در کلام عرب زبانان است یا اینکه حرف تاء جهت مبالغه و برای تعظیم واژه «أب» (پدر) است، چنانکه در واژه‌هایی مثل «رجل علامة، راوية، فهامة و نسابه» برای مبالغه است.

سؤال دیگر اینکه چرا «شمس و قمر» پس از «کواكب» و با تأخیر آمده است؟ در پاسخ باید گفت که این کار به شیوه‌ی اختصاص و برای بیان فضیلت و برتری آن دو بر دیگر اجرام سماوی است، چنانکه «جبرئیل» و «میکائیل» پس از ملائکه آمده‌اند و سپس بر آنها عطف شده‌اند.

در پاسخ به این سؤال که چرا فعل «رأیت» تکرار شده، باید گفت که این تکرار نیست، بلکه یک جمله‌ی استثنافیه در پاسخ به سؤالی تقدیری است؛ گویی یعقوب به یوسف گفته است: «کیف رأیتها» و درباره‌ی چگونگی دیدن ماه و خورشید و ستارگان در خواب از او سؤال کرده است و یوسف (ع) در پاسخ گفته: «رأیتهم لی ساجدین: آن‌ها را در حال سجده در برابر خودم دیدم»؛ یا اینکه کلام میان فعل و حال طولانی شده و خداوند متعال فعل را دوباره تکرار کرده تا با حال، که در اینجا مورد نظر است، تناسب داشته باشد.

سؤال دیگر این است که چرا خداوند متعال برای ماه و خورشید و ستارگان عبارت «رأیتهم لی ساجدین» را به کار برده و ضمیر ویژه‌ی عاقلان (هم) را برای آنها آورده است؟ پاسخ این است که خداوند وقتی ماه و خورشید و ستارگان را با چیزی ویژه‌ی عاقلان یعنی سجده کردن توصیف کرده، حکم را به گونه‌ای بر آن‌ها جاری کرده که گویی عاقل هستند و از این نمونه‌ها در کلام عرب بسیار رایج است؛ مانند آیه‌ی ۱۱ سوره فصلت: ﴿فَقَالَ لَهَا



وَلِلْأَرْضِ الشَّيْطَونَ أَوْ كَرِهَ آتَانَا طَائِعِينَ که وقتی آسمان و زمین جزو سخن گویان قرار گرفته‌اند- و حال اینکه چنین صفتی عقلانی است،- ضمیر عاقل در واژه‌ی «طائِعین» به کار رفته و برای زمین و آسمان حیات و ادراک در نظر گرفته شده، که این حیات و ادراک سخن گفتن را اقتضا می‌کند.^۲



خداوند در آیه ۵ سوره «یوسف» فرمود: **﴿لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾**^۳ چرا در این آیه فرمود: «فیکیدوا لک» و فعل را با حرف جرّ لام متعدی کرده و چنانکه در جایی دیگر «فکیدونی» را به کار برده، از فعل «یکیدوک» استفاده نکرده است؟ در پاسخ باید گفت که خداوند متعال معنای فعل متعدی به لام (یحتالوا لک) را در این فعل گنجانده تا هم معنای فعل (کید) را افاده کند و هم معنای فعل گنجانده شده (یحتالوا لک) را، تا بدین گونه در ترساندن مؤکدتر و بلیغتر باشد، کما اینکه آنرا با مصدر «کیدا» نیز تأکید کرده است.^۴ همچنین آیه‌ی فوق دلیلی است بر اینکه نباید خواب و رؤیا را برای کسی که خیرخواه و دوستدار انسان نیست، نقل کرد؛ چنانکه رسول اکرم (ص) فرموده است: «رؤیای خود را نقل نکنید جز برای شخص عاقل یا دوستدار یا خیرخواه.» از این آیه می‌فهمیم که یعقوب تعبیر خواب یوسف را دانست و فهمید که جایگاه و مقامی بزرگ خواهد داشت؛ و روشن است که برادر از جایگاه و منزلت بالای برادرش خوشحال نمی‌شود، اما پدر همیشه دوست دارد که فرزندش بهتر از او باشد و هرگز نسبت به فرزند خویش حسادت نمی‌ورزد.

پروردگار متعال در آیه ۳۰ سوره «یوسف» فرموده است: **﴿وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ﴾**^۵ چرا با آنکه فاعل «نِسوة» مؤنث است، فعل «قال» را مذکر آورده است؟ در پاسخ باید گفت که «نِسوة» اسم جمع برای «امراه» است و از لفظ خود مفرد ندارد، بلکه مفرد آن واژه‌ی «امراه» است که هم معنای آن است. «نِسوة» همسان واژگانی مثل «نساء، قوم، رهط و نفر» است. لازم به ذکر است که تأنیث اسم جمع غیر حقیقی است و از این رو، به فعل آن علامت تاء متصل نمی‌شود و نیز جایز است که در جایی دیگر غیر از قرآن «و قالت نِسوة» بگویید؛ مانند آیه ۱۴ سوره حجرات: **﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا﴾**^۶

همچنین در آیه‌ی فوق اشارات بلیغی وجود دارد؛ به عنوان مثال، عبارت «نِسوة فی المدینه» بر میزان انتشار این خبر در میان زنان دلالت دارد، چرا که زنان در میان شهر پراکنده هستند و کلمه‌ی «المدینه» (شهر) نیز نشان

۱. پس به آن و به زمین فرمود: «خواه یا ناخواه بیایید.» آن دو گفتند: «فرمان‌پذیر آمدیم.»

۲. الکشاف، ۳۰۱/۲، البرهان، ۲۴۴/۲

۳. خوابت را برای برادران‌تحکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند

۴. الکشاف، ۳۰۳/۲، الکشاف، ۳۳۵/۴

۵. دسته‌ای از زنان در شهر گفتند زن عزیز از غلام خود کام خواسته است.

۶. برخی از بادیه‌نشینان گفتند ایمان آوردیم

دهنده‌ی بزرگی و وسعت است. همچنین عبارت «**امرأة العزيز**» بدون اینکه نام همسر عزیز آورده شود، بر تقبیح زنان دلالت دارد، زیرا آن عمل زشت از زنی شوهردار سر زده بود و شوهر نیز مردی عادی نبود بلکه عزیز و بزرگ مصر بود؛ حال چگونه آن زن به خوش جرأت می‌دهد که آبروی عزیز مصر را لکه‌دار کند؟ و اضافه کردن واژه‌ی «**فتی**» به ضمیر «**ها**» در عبارت «**تراود فتاها**» جهت مبالغه در زشت شمردن کار همسر عزیز مصر است، زیرا که یوسف مملوک و غلام او بود نه یک مرد آزاد، پس چگونه در صدد فریفتن او برآمده است؟

کاربرد فعل مضارع «**تراود**» دلالت دارد بر اینکه همسر عزیز پیوسته برای فریفتن یوسف تلاش می‌کرده است، زیرا پس از فعل مزبور عبارت «**وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمْرُهُ لَيَسْجُنَنَّ**»^۱ آمده که نشان می‌دهد همسر عزیز همچنان در صدد فریفتن یوسف بوده است.



در آیه‌ی ۸ سوره یوسف آمده است: «**إِذْ قَالَ الْيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيَّ امْتِنًا**»^۲ در این آیه حرف لام در عبارت «**لیوسف**» لام ابتدا بوده و به‌منظور تأکید و تحقیق مضمون جمله آورده شده است و بنابراین مقصود برادران یوسف این است که زیاد بودن محبت یعقوب نسبت به یوسف و برادرش امری ثابت شده است و شک و شبهه‌ای در آن نیست. اینک باید پرسید که چرا در این آیه برای برادران از واژه مفرد «**أخوة**» استفاده شده است؟ مگر به جز این است که همه‌ی آن‌ها برادران یوسف بوده‌اند؟ زیرا یوسف و «**بنیامین**» از یک مادر بوده‌اند. سؤال دیگر این است که چرا با آنکه کلام درباره‌ی یوسف و بنیامین است، چرا واژه‌ی «**أحب**» را به صورت مفرد به کار برده، در حالی که طبق قاعده باید به صورت مثنی «**أحبا**» آورده می‌شد؟ در پاسخ باید گفت که «**أحب**» در اینجا مانند «**أحسن، اکثر و أفضل**» اسم تفضیل است و چنانچه با حرف جرّ «**من**» توأم شود، یعنی به شکل «**أكثر من**» و «**أفضل من**» و «**أحب إليه منا**» بیاید، به شکل مفرد و مذکر به کار می‌رود و در آن فرقی میان مفرد، مثنی و جمع، و نیز مذکر و مؤنث نیست؛ به عنوان مثال می‌گویید: «**أنا أكثر منك و هما أكثر منك و هم أكثر منك و هن أكثر منك**»، یا آن که از ماقبل خود تأثیر پذیرد.



در آیه ۱۷ سوره یوسف آمده است: «**وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ**»^۳ چرا در این آیه، خداوند متعال فرمود: «**ما أنت بمصدق لنا**»؟ زیرا واژه‌ی «**مؤمن لنا**» هم متضمن تصدیق و باور کردن است و هم متضمن

۱. و اگر آنچه را به او دستور می‌دهم نکند قطعاً زندانی خواهد شد

۲. هنگامی که برادران او گفتند یوسف و برادرش نزد پدرمان دوست‌داشتنی‌تر اند

۳. ولی تو ما را هرچند راست‌گو باشیم باور نمی‌داری



معنایی فراتر یعنی امین شمردن؛ و منظور آنان در اینجا هم تصدیق کردن است و هم امین شمردن؛ اما واژه‌ی «مصدق» متضمن معنای امین شمردن نیست.^۱



پروردگار متعال در آیه ۱۹ سوره «یوسف» می‌فرماید: ﴿يَا بُشَيْرُ هَذَا غُلَامٌ﴾؛ در این آیه «البشری» را مورد ندا قرار داده که از نوع نداء اشیاء غیر عاقل است و برای متوجه کردن و متنبه نمودن مخاطب است. اگر بگویید: «یا عجباً» انگار که گفته‌اید: «اعجبوا! یعنی به شگفت آید.» در آیه‌ی فوق نیز گویی که آن شخص گفته است: «یا قوم آبشروا!» (ای قوم بر شما مژده باد).^۲ و یا اینکه گفته است: «یا آیتها البشری هذا حینک و أوانک» (ای مژده، اکنون زمان تو فرا رسیده است) و مورد ندا قرار دادن «البشری» یعنی مژده دادن به کسانی که حاضر بودند؛ که این کلام در قیاس با «تبشرت» از تأکید بیشتری برخوردار است.

آنچه در آیه‌ی فوق آمده عبارت است از چیزی که علمای لغت آن را قراردادن نداء به جای تعجب می‌نامند؛ مانند آیه ۳۰ سوره یس: ﴿يَا حَسْرَةَ عَلِيَّ الْعَبَادِ﴾ یعنی چه حسرتی! زیرا حسرت مورد ندا قرار نمی‌برد بلکه تنها اشخاص هستند که مورد ندا قرار می‌گیرند و نداء در اینجا به معنای تعجب است؛ و نیز مانند این سخن باری تعالی در آیه ۵۶ سوره «زمر» که فرمود: ﴿يَا حَسْرَتِي عَلِيَّ مَا فَرَطْتُ﴾^۳ یعنی اگر مورد ندا قرار دادن حسرت درست بود، اینک وقت آن است.



خداوند در آیه ۲۶ و ۲۷ سوره یوسف فرموده است: ﴿شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدًى مِّنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدًى مِّنْ دُبُرٍ فَكَذَّبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾؛ و در این دو آیه، شهادت را از زبان یکی از خویشاوندان همسر عزیز که پشت سر او در خانه ایستاد بوده و همسر عزیز مصر متوجه حضور او نبوده، نقل کرده است. همچنین گفته شده است که کودکی در گهواره سخن گفته و شهادت داده که این دیدگاه درستتر است و برای اثبات بی‌گناهی یوسف از حجت محکم تر و استوارتری برخوردار است. اما نکته دیگری که وجود دارد این

۱. الکشاف، ۲۵۳/۱

۲. گفت مژده این یک بسر است

۳. البرهان، ۳۵۳/۳، الکشاف، ۳۰۸/۲

۴. دریغا بر این بندگان

۵. دریغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم

۶. شاهی از خانواده آن زن شهادت داد اگر پیراهن او از جلو چاک خورده زن راست گفته و او از دروغ‌گویان است و اگر پیراهن او از پشت دریده شده زن دروغ گفته و او از راست‌گویان است

است که شاهد ماجرا نشانه‌ی راستگویی همسر عزیز را بر نشانه‌ی راستگویی یوسف مقدم کرده تا هم از یوسف رفع اتهام کند و هم خودش رسواکننده‌ی همسر عزیز نباشد. همچنین شاهد از اینکه پیراهن یوسف از پشت پاره شده و نیز از درست بودن نشانه دوم مطمئن بوده است، بنابراین مؤخر آوردن علامت دوم و مقدم کردن نشانه و علامت دروغین زن به یوسف زینتی وارد نمی‌کند. نباید گفت که شاهد از اول به دنبال اثبات خیانت زن بوده و برای رفع اتهام از یوسف بیگناهی او را مؤخر کرده است. این راز لطیف همان است که درباره‌ی مؤمن خاندان فرعون در آیه ۲۸ سوره‌ی «غافر» آمده است: ﴿وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ﴾ که در این آیه جهت رفع اتهام از موسی (ع) بخش مربوط به کذب و دروغ بر بخش صدق و راستی مقدم شده است، در حالی که آن مرد می‌دانست که بخش دوم راست و واقعیت است، از این رو مؤخر آوردن بخش صدق به دلیل این فایده‌ی عظیمی که در آن است، به آن زینتی نمی‌رساند. سپس به جای آن که بگوید: «کل ما يعدکم» گفته: ﴿يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ﴾^۲ تا تلویحاً بگوید که او نیز مانند آنان با موسی مخالف است و در ظاهر تلاش می‌کند که در حق موسی ظلم کند. همچنین از آن جمله است اینکه یوسف (ع) گشتن و بازرسی بار و کالای برادرش را به تأخیر انداخت و نخست بار و بنه دیگر اهالی کاروان را بازرسی کرد و سپس پیمان‌های قیمتی شاه را از داخل بار برادرش بیرون آورد؛ زیرا چنانچه اول جستجوی بار و کالای برادرش را آغاز می‌کرد، برادرانش گمان می‌بردند که خود یوسف دستور گذاشتن پیمان‌ها را در بار برادرش داده است.^۳



خداوند متعال در آیه ۲۸ همین سوره فرموده است: ﴿إِنَّهُمَنْ كَذَبَ إِذَا كَانَ فِي ذَمِّ عَظِيمٍ﴾^۴ ضمیر موجود در «إِنَّهُ» یا به گفته‌ی همسر عزیز در آیه ۲۵ سوره یوسف ﴿مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا﴾^۵ برمی‌گردد یا به طمع او نسبت به یوسف. در آیه‌ی فوق، کید و مکر زنان بزرگ شمرده شده است، در حالی که مکر و نیرنگ از مردان نیز سر می‌زند، اما واقعیت این است که نیرنگ و حیل‌های زنان شدیدتر است و در این امر بر مردان غلبه می‌کنند. همچنین از زمره این موارد، آیه چهارم سوره «فلق» است که خداوند فرمود: ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾^۶ و با آنکه در میان مردان نیز کسانی هستند که در گره‌ها می‌دمند و افسونگری می‌کنند، اما در اینجا تنها زنان را ذکر کرده است. اما برخی از مردم بر این باورند که حیل و نیرنگ زنان بزرگتر از مکر و حیل‌های شیطان است، زیرا که

۱. و اگر دروغ‌گو باشد دروغش به زبان او ستو اگر راست‌گو باشد برخی از آنچه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید

۲. و اگر راست‌گو باشد برخی از آنچه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید

۳. الکشاف، ۲/۳۱۲

۴. از نیرنگ شما زنان است که نیرنگ شما زنان بزرگ است

۵. گفت کیفر کسی که قصد بد به خانواده تو کرده چیست؟

۶. و از شرّ دمنندگان افسون در گره‌ها



خداوند تبارک و تعالی در آیه ۷۶ سوره نساء درباره‌ی شیطان می‌فرماید: ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾^۱ و در مورد زنان می‌گوید: «إِنَّ كَيْدَ كُنْ عَظِيمٌ»؛ اما من باور فوق را تأیید نمی‌کنم، زیرا آیه‌ای که درباره‌ی حیله و نیرنگ شیطان صحبت شده ﴿فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾^۲ مانند آیه‌ی ﴿وَمَكْرًا وَمَكْرَ اللَّهِ﴾^۳ است و بدین معنا که مکر شیطان در قیاس با مکر الهی ضعیف است؛ و چون نیرنگ و حیله‌ی زنان در اثر وسوسه‌ی شیطان صورت می‌گیرد، نمی‌توان تصور کرد که حیله‌ی زنان از مکر شیطان بیشتر باشد.



در آیه ۱۶ سوره «یوسف» آمده: ﴿رَجَاءُ وَالْبَاهِرُ عِشَاءُ يَكُونُ﴾^۴ که بدین معناست که شبانه نزد پدرشان آمدند تا در تاریکی بهتر بتوانند عذرخواهی کنند، زیرا که شرم در چشمان ظاهر می‌شود و چه‌بسا انسان به هنگام عذرخواهی از گناه در روز به لکنت می‌افتد.



پروردگار متعال در آیه‌ی ۲۰ سوره «یوسف» می‌فرماید: ﴿وَسَرَّوْهُ بِمَنْ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ﴾^۵ «بخس» در این آیه به معنای «مبخوس» یعنی اندک است و قصد برادران یوسف استفاده از قیمت و بهای او نبود، بلکه هدف برادران سوء استفاده و بهره‌جویی از عدم توجه پدرشان به یوسف بود. از این رو فرموده است: ﴿دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ﴾ یعنی درمهایی اندک و قابل شمارش که به دلیل کم بودن به اندازه‌ی نرسید که وزن شوند، زیرا که آنان (اعراب) کمتر از یک اوقیه یعنی چهل درهم را وزن نمی‌کردند.^۶

چرا خداوند متعال در آیه‌ی ﴿وَالْأَنْصَرِفَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ﴾^۷ عبارت «کیدهن» را به کار برده و ضمیر را جمع آورده است، در حالی که حیله و نیرنگ تنها از همسر عزیز مصر (زلیخا) سر زده و او بوده که در صدد فریفتن یوسف برآمده است؟ ممکن است منظور، مکر و نیرنگ زنانی باشد که یوسف را دیدند، زیرا که آنان به او فرمان دادند که خواسته‌ی همسر عزیز را بپذیرد و از او اطاعت کند و بدین ترتیب در حیله و نیرنگ شریک

۱. نیرنگ شیطان در نهایت ضعیف است.

۲. پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان در نهایت ضعیف است

۳. و دشمنان مکر ورزیدند و خداوند در پاسخشان مکر در میان آورد.

۴. و شامگاهان گریان نزد پدر خود باز آمدند

۵. و او را به بهای ناچیزی چند درهم فروختند

۶. قرطبی، ۳۳۸۵/۴

۷. و اگر نیرنگ آنان را از من بازگردانی به سوی آنان خواهم گرایید

گشته‌اند. همچنین عده ای گفته‌اند که هر یک از آن زنان درخواست خلوت جداگانه با یوسف را کرده و او را به سوی خود خوانده است و در نتیجه یک گروه شدند و خداوند متعال درباره‌ی آنان واژه‌ی «**کیده‌ن**» را به کار برده است. همچنین شاید از آنجا که حیله و نیرنگ همسر عزیز بزرگ بوده، ضمیر جمع به کنایه از آن به کار رفته تا بزرگ بودن حیله را نشان دهد، گویی که نیرنگ زلیخا به نوعی نیرنگ تمامی زنان بوده است.^۱

در آیه‌ی «**یوسفُ اعرضُ عن هذا**»^۲ حرف نداء «یا» حذف شده است، زیرا که منادای قریب و خطاب به کسی است که در محل حادثه بوده است و این امر باعث نزدیکی، ملاطفت و دلجویی از یوسف است تا سکوت کند و از رفتار سرزده از همسر عزیز چشم پوشی کند.^۳ عده‌ای گفته‌اند که گوینده‌ی کلام فوق شاهد اتفاق بوده است. همچنین گفته شده که گوینده سخن همسر «**زلیخا**» یعنی پادشاه مصر، شخصی باغیرت نبوده است؛ یا اینکه خداوند به خاطر لطف و ترحم بر «**یوسف**» غیرت را از او سلب کرده است.



خداوند متعال در جایی دیگر از این سوره فرموده است: «**إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ**»^۴ یعنی جزو گروهی هستی که عمداً مرتکب گناه می‌شوند. فعل «**خَطِيءٌ**» زمانی به کار می‌رود که انسان عمداً گناه کند، اما فعل «**أَخْطَأَ**» در مورد گناه غیر عمدی کاربرد دارد. همچنین خداوند متعال جهت تغلیب و غلبه دادن مذکر بر مؤنث، واژه «**خاطئین**» را به صورت مذکر به کار برده است، در حالی که بر اساس قاعده باید «**خاطئات**» گفته می‌شد.^۵ آیه‌ی فوق مثل آیه‌ی «**وكانت من القاتلین**» و آیه‌ی «**إنها كانت من قوم کافرین**»^۶ است و به معنای «**إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ النَّاسِ الْخَاطِئِينَ**» (تو از مردم خطاکار بودی) است.

خداوند متعال فرموده است: «**وقال یا اسی علی یوسف**»^۷ چگونه «**یعقوب**» تنها برای یوسف افسوس و دریغ می‌خورد نه یوسف و برادرش؟ گفته شده است که عبارت مذکور دلیلی بر طولانی بودن افسوس «**یعقوب**» بر «**یوسف**» است. این افسوس همشگی، دامنه دار و علت اصلی مشکل بوده تا حدی که دیگر مصیبت‌ها از آن ناشی

۱. قرطبی، ۳۴۱۴/۴

۲. ای یوسف از این پیشامد روی بگردان

۳. الکشاف، ۳۱۵/۲

۴. تو از خطاکاران بوده‌ای

۵. الکشاف، ۳۱۶/۲

۶. و او از جمله گروه کافران بود

۷. گفت: ای دریغ بر یوسف



شده است؛ از این رو دریغ و افسوس یعقوب بر یوسف شامل حال افسوس او نسبت به برادرش (بنیامین) نیز می‌شود.^۱



در آیه ۲۳ این سوره آمده است: **﴿وَرَاوَدتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ﴾**^۲ به زیبایی تعبیر «راودته» بنگرید که به معنای درخواست پیاپی همراه با اصرار زن و تکرار تلاش مکرر او و نیز خودداری و ممانعت یوسف از تن دادن به گناه است؛ گویی آن زن کاری را انجام می‌دهد که یک شخص حيله گر با دوست خویش انجام می‌دهد تا آنچه را که نمی‌خواهد به صورت مستقیم از چنگ یوسف به در آورد و با حيله و نیرنگ از او بستاند. فعل «راود» در اینجا بر مشارکت دلالت ندارد، بلکه مثل افعال «داوی، سافر، عاین، داین، باعد و جاوز» است که از باب مفاعله هستند اما یک سویه و به معنای فعل تلاش مجرد می‌باشند، مانند «مطالبة الدائن» (مطالبه‌ی طلبکار) و «مداوة الطیب» (مداوا کردن پزشک)؛ زیرا که پزشک تنها به صورت یک‌جانبه مداوا می‌کند و مریض مشارکتی در درمان ندارد، اما وقتی که بیماری از سوی به وجود آمده باشد، مریض سبب مداوا می‌شود، گویی که مداوا از سوی هر دو آن‌ها صورت گرفته است.

اینک در زیبایی موجود در این کلام پروردگار «الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا» تأمل کنید. قرآن به منظور رعایت عفت، نام آن زن (زلیخا) را ذکر نکرده است، هرچند که بهتر بود که نامش ذکر شود تا مایه عبرت قرار گیرد؛ خداوند متعال در عبارت فوق تنها اسم موصول را آورده و پس از آن عبارت «هُوَ فِي بَيْتِهَا» را به کار برده تا نشان دهد که یوسف در خانه‌ی آن زن (زلیخا)، دور از خانواده و وطن خود بوده و در عین حال جوانی مجرد و دارای شهوت بوده است. معمولاً جوانی که در میان خانواده و در وطن خویش به زندگی می‌کند، شرم دارد از اینکه کار زشتی از او سر بزند؛ اما چنانچه به کشوری غریب برود، چنین مانعی ندارد. یوسف نیز غریب و برده بوده و مانند یک انسان آزاد در وطن خویش نبوده است؛ از سوئی، زلیخا در خانه خود یعنی خانه سلطنت و قدرت بوده است که این امر بر جرأت و جسارت او دلالت می‌کند، زیرا سعی کرده جوانی را بفریبید که در خانه و در پناه خود او رشد کرده بود. افزون بر آن زلیخا رغبت و علاقه‌ی زیادی به یوسف داشت. او درهای زیادی را بست تا با ورود ناگهانی کسی غافلگیر نشود و با رغبت همراه ترس پیش یوسف رفت، اما یوسف با این وجود به خاطر خدا عفت پیشه ساخت و از او اطاعت نکرد.

خداوند در آیه ۵۰ سوره «یوسف» فرموده است: **﴿فَاسْأَلْهُ مَا بَالَ النَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ آيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ﴾**^۳ حضرت یوسف (ع) داستان خود را با همسر عزیز مصر برای پادشاه فاش نکرد و درباره‌ی آن توضیحی

۱. الکشاف، ۲/۳۳۸

۲. و آن بانو که وی در خانه‌اش بود خواست از او کام گیرد

۳. از او پیرس که حال آن زنانی که دست‌های خود را بریدند چگونه است زیرا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است

به وی نداد، زیرا طرح سؤال به صورت مختصر از پادشاه، او را جهت جستجو درباره اصل موضوع ترغیب می‌کند و این امر که به اثبات بیگناهی یوسف می‌انجامد. این سخن یوسف بر صبر و شکیبایی او دلالت دارد و به منظور تبرئه ی او بیان شده است. یوسف ترسید که از زندان خارج شود و مورد شفقت و لطف پادشاه قرار گیرد و در نتیجه مردم به چشم ترحم به وی نگاه کنند؛ از این رو خواسته که پادشاه داستان او را بررسی کند و ببیند که به حق زندانی شده یا از روی ظلم تا در نهایت با سربلندی از زندان خارج شود نه با تصمیم عفو و بخشش پادشاه.

خداوند متعال در آیه ۳۰ «یوسف» آورده است: ﴿فَدَسَفَهَا حَبَابًا﴾^۱ آوردن تعبیر «شغفها» بر عمیق بودن عشق در قلب زلیخا دلالت دارد، زیرا که «شغاف» همان پرده قلب است که سویدای دل نیز نامیده می‌شود. همچنین گفته شده که شغاف پوسته‌ی نازکی است که به آن زبان قلب گفته می‌شود، و مقصود از آیه مذکور این است که عشق یوسف پوسته‌ی قلب همسر عزیز مصر را شکافته و به میانه‌ی دل او رسیده است.^۲ به عبارتی دیگر، عشق یوسف باعث شده که زلیخا به هر دری بزند. «شغفها» به صورت «شغفها» با عین نیز قرائت شده است که بدین معناست که عشق یوسف قلب او (زلیخا) را سوزانیده و او را سوخته دل رها کرده است.

خداوند در آیه ۳۲ سوره یوسف فرمود: ﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِّي فِيهِ﴾^۳ چرا همسر عزیز مصر با آن که یوسف نزدیک او بوده به جای، اسم اشاره‌ی «هذا» از «ذلک» استفاده کرده است؛ این امر به خاطر بالا بردن شأن و منزلت یوسف در حسن و زیبایی است و اینکه نشان دهد یوسف شایستگی آن را دارد که همسر عزیز او را دوست بدارد و دل‌باخته اش گردد؛ گویی که همسر عزیز خطاب به زنان می‌گوید که آیا آن بنده‌ای که تصویر او را می‌بینید، سزاوار این شیفتگی و دل‌باختگی نیست؟ پس لفظ «فذلکن» به بالا بودن منزلت یوسف اشاره دارد. مثال فوق مانند آیه‌ی نخست سوره‌ی بقره ﴿الرذلک الکتاب﴾^۴ است که به دلیل والایی منزلت قرآن در مقایسه با دیگر کتب آسمانی، از اسم اشاره‌ی «ذلک» استفاده شده است.^۵

خداوند در آیه ۲۵ این سوره می‌فرماید: ﴿قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسَبَّحَ﴾^۶ چرا همسر عزیز نام یوسف را به صراحت ذکر نکرده است؟ چون مقصود او عموم اشخاص بوده است، یعنی منظور وی این بوده که هر کسی که قصد و نیت بدی نسبت به همسرت داشته باشد، سزایش این است که زندانی شود یا مورد شکنجه قرار گیرد و که این کلام در ایجاد هراس در یوسف بلیغ‌تر است؛ یا اینکه او (زلیخا) با این اختصار خواسته است که حیاء خود را نشان دهد و به همسرش بگوید که این شخص قصد کار زشت با من داشته و این کار او، اغراق در حيله گری و نیرنگ بازی و به منظور رفع اتهام از خودش است تا عفت و پاکی خود را به همسرش القاء کند. البته تفاوت بزرگی میان همسر عزیز و دختر شعیب وجود دارد، آنگاه که موسی را ستود و

۱. سخت‌خاطر خواه او شده است

۲. البحر المحیط، ۳۰۱/۵، اللسان، ذیل ماده شغف

۳. زلیخا گفت این همان است که درباره او سرزنشم می‌کردید

۴. الکشاف، ۳۱۸/۲

۵. گفت کیفر کسی که قصد بد به خانواده تو کرده چیست جز اینکه زندانی شود؟



گفت: **﴿يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾**^۱ و نگفت که موسی قوی و امین است؛ که این رفتار او نشان دهنده‌ی شرم و حیا و ادب او در نام بردن از کسی است. پس دلیل رفتار دختر شعیب حیا و وقار اوست، اما سبب رفتار همسر عزیز، مکر، حیله و نیرنگ اوست.^۲

خداوند در آیه ۱۰۰ سوره «یوسف» فرموده است: **﴿وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ﴾**^۳ در زبان عربی هم **«أَحْسَنَ إِلَيْهِ وَأَحْسَنَ بِهِ»** گفته می‌شود و هم **«أَسَاءَ إِلَيْهِ وَأَسَاءَ بِهِ»**. اما چرا در این آیه یوسف **﴿أَحْسَنَ بِي﴾** گفته است؟ زیرا که این عبارت برای یوسف شایسته‌تر است؛ زیرا این احسانی است که به تدریج و پیوسته به یوسف رسیده و یک احسان نبوده بلکه مختلف بوده است. پس این احسان، پیوسته و بی پایان است و حرف جرّ باء بر الصاق دلالت دارد، یعنی احسان پروردگار به یوسف پیوسته و بارها تکرار شده و ملازم او شده است. **«باء غایت»** موجود در آیه‌ی فوق **«باء غایت»** نیز نامیده می‌شود، یعنی احسان پروردگار به یوسف به اوج خود رسیده است.^۴

سؤال دیگر این‌که چرا «یوسف» گفت: **﴿إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ﴾** و مثلاً نگفت: **«أَخْرَجَنِي مِنَ الْجَبِّ»**، با آنکه نعمت بیرون آوردن از چاه بزرگ‌تر از بیرون آوردن از زندان است؟ زیرا نخواستسته است احساسات برادرانش را جریحه‌دار کند و آنان را به یاد کار زشتشان یعنی به چاه انداختن خودش بیندازد. همچنین شخص بزرگوار در زمان سعادت و خوشی، دیگران را می‌بخشد. دلیل دیگر اینکه «یوسف» گفت: **﴿إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ﴾** این بود که زندان رفتن به انتخاب و اختیار خودش بوده و در نتیجه بیرون آمدن از زندان، برخلاف بیرون آورده شدن از چاه، نعمتی بزرگ‌تر و عظیم‌تر است؛ و یوسف از چاه بیرون آمد و به بردگی افتاد ولی از زندان خارج شد و به پادشاهی رسید؛ و نعمت دوم در حق وی واضح‌تر است. همچنین دلیل دیگر کوتاهی مدت زمان یوسف در چاه و طولانی بودن مدت اقامتش در زندان است و افتادن یوسف در چاه در زمان کودکی اش وی بوده و آنچه را در آن زمان اتفاق افتاده درک نمی‌کرده است چون حوادث دوران کودکی مثل حوادث دوران بزرگسالی تأثیرگذار نیستند. همچنین یوسف را به خاطر حسادت در چاه انداختند اما زندانی شدنش به خاطر نعمتی بود که از آن مبرا بود و در نتیجه در نفس وی تأثیر گذاشت؛ بنابراین بیرون آوردن یوسف از زندان اوج احسان و نیکی خداوند در حق وی بود.^۵



خداوند در آیه ۳۵ «یوسف» فرمود: **﴿مُرَبِّدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنْدَهُ حَقٌّ حِينٌ﴾**^۶ چرا یوسف (ع) به

۱. ای پدر، او را استخدام کن، چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی: هم نیرومند و هم درخور اعتماد است (قصص: ۲۶)

۲. الکشاف، ۳۱۳/۲

۳. و به من احسان کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت

۴. البصائر، ۱۹۱/۲

۵. البرهان، ۶۷/۳، ۶۱/۴

۶. آنگاه پس از دیدن آن نشانه‌ها به نظرشان آمد که او را تا چندی به زندان افکنند

زندان افتاد با آنکه دلایل بیگناهی اش مانند پاره شدن پیراهنش از پشت، شهادت دادن شاهدهی از خانواده‌ی زلیخا، بریده شدن دستان زنان و جایگاه والایش برای زنان آشکار شده بود؟ پاسخ این است که زنان زندانی کردن یوسف (ع) را وسیله‌ای برای سرپوش گذاشتن بر این داستان، جلوگیری از شیوع آن در میان مردم و همچنین جدا کردن یوسف از زلیخا دیدند.^۱



خداوند در آیه ۷۶ فرموده است: ﴿قَبْلاً بِأَبِ وَأُمِّهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ آخِيهِمْ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ آخِيهِ﴾^۲ در این آیه، هر چند که به دلیل تقدم ذکر لفظ «وِعَاء» اصل این بوده که گفته شود: «ثم استخرجها منه»؛ اما تکرار لفظ وِعَاء در اینجا نیکوست، زیرا اگر واژه «وِعَاء» تکرار نمی شد این گمان را ایجاد می کرد که ضمیر در «استخرجها منه» به «أخ» برمی گردد و بدین معناست که یوسف بیرون آوردن پیمانه را از برادرش درخواست کرده است، در حالی که این گونه نیست و لفظ «وِعَاء» برای برطرف کردن این گمان تکرار شده است. همچنین راز آیه در این است که یوسف به منظور رفع اتهام از برادرش، بارهای دیگر کاروانیان را قبل از بار برادرش بازرسی کرد تا گمان نکنند که او از ابتدای امر قصد رسواسازی آنها را دارد و در نتیجه بازرسی بار برادرش را برای نفی شک از او به تأخیر انداخت.^۳

خداوند در آیه ۵۸ سوره «یوسف» فرموده است: ﴿وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾^۴ چگونه یوسف برادران خویش را شناخت و آنان وی را نشناختند؟ علت این امر گذشت زمانی طولانی از جدایی آنان از یوسف و جدایی یوسف از آنها در سن نوجوانی، اتحاد آنان جهت از بین بردن یوسف و پاک شدن یوسف از ذهن آنها به دلیل بی‌اهمیتی اش برایشان بود. همچنین علت دیگر نشناختن یوسف این بود که اوضاع و شرایط یوسف از زمانی که او را در چاه انداخته بودند تا الان که به پادشاهی رسیده بود خیلی تغییر کرده بود تا جایی که حتی تصور هم نمی کردند که پادشاه مصر همان یوسف است. عده‌ای گفته اند که برادران یوسف او را در لباس فرعون مصر دیدند و به ذهنشان خطور نکرد که او یوسف است؛ گروهی دیگر گفته اند: که برادران یوسف، آنان او را از دور دیدند و میانشان فاصله و حاجبی بوده است، همانطور که حاجت خواهان در برابر پادشاه می‌ایستند. یوسف نیز به این دلیل آنان را شناخت که لباسشان شبیه به لباسهای پیشینشان بود. همچنین به این دلیل که ذهنش مشغول و ارسی برادرش بود در چهره آنها تأمل می کرد. خداوند متعال در آیه‌ی فوق از «فعر فهم» استفاده

۱. القرطبی، ۳۴۱۵/۴

۲. پس یوسف به بازرسی بارهای آنان پیش از بار برادرش پرداخت آنگاه آن را از بار برادرش بنیامین درآورد

۳. البرهان، ۴۸۹/۲، الکشاف، ۳۳۵/۲

۴. و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند او آنان را شناخت و ولی آنان او را نشناختند



کرده یعنی اینکه آنان را بلافاصله پس از دیدنشان شناخت و حرف «فاء» را برای تعقیب و توالی آورده است.^۱



خداوند در آیه ۷۰ سوره «یوسف» فرموده است: ﴿مُرَّأَيْنَ مُؤَدِّنَ أَيَّتِهِنَّ الْعَيْرُ إِنَّكُم سَارِقُونَ﴾^۲ عبارت «أَدْن» (با تشدید) بر تکثیر دلالت می‌کند یعنی ندا کننده چندین بار ندا سر داد. در اینجا سؤالی به ذهن خطور می‌کند و آن اینکه چرا یوسف برادرانش را به دزدی متهم کرده در حالی که می‌داند آن‌ها بی‌گناه‌اند؟ در پاسخ باید گفت که برادران یوسف او را از پدرش دزدیدند و در چاه انداختند و سپس فروختند و بدین ترتیب شایسته‌ی نسبت دزدی هستند و اطلاق این صفت بر آن‌ها صحیح است؛ یا اینکه مقصود یوسف «ایتها العیر حاکم حال السارقین» بوده که بدین معناست: (ای کاروانیان حال و روز شما همچون حال دزدان است)، یعنی چیزی از پادشاه بدون رضایت و اطلاع او نزد شماست و آن همان پیمانانه است؛ یا اینکه این کار تنها چاره‌ای بوده برای اینکه یوسف را یک بار دیگر در کنار برادرش قرار دهد؛ این تفسیر در صورتی درست است که بنیامین از این که پیمانانه در بارش گذاشته شده، اطلاعی نداشته است.^۳

خداوند در آیه ۸۵ سوره «یوسف» فرموده است: ﴿قَالُوا اللَّهُ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾^۴ برادران یوسف با واژه‌ی «حرض» حال و روز پدرشان را بیان کرده‌اند. این لفظ به خوبی ضعف جسم و عقل یعقوب و واپسین سالهای عمرش را نشان می‌دهد در شرایطی که پوست بدنش به استخوان چسبیده و از غم و اندوه تحلیل رفته بود، تمامی این معانی نزدیک به هم هستند و به توصیف یعقوب در چنین حالتی اشاره می‌کنند. اصل «حرض» به معنای ضعف جسم و عقل از فرط اندوه یا عشق است. واژه‌ی «حرض» مثنی و جمع ندارد. از علمای لغت فعل «أحرضه الهم» نقل شده و بدین معناست که غم و اندوه او را بیمار کرد و «رجل حارض» یعنی مرد احمق و کودن.

غرض برادران یوسف از آوردن این واژه ممانعت یعقوب از گریه و اندوه است، هرچند آنان خود علت اصلی این غم و اندوه بودند.^۵ از زیبایی‌های زبان این است که «تحریض علی شیء» به معنای ترغیب به انجام آن است؛ چنانکه خداوند تبارک و تعالی فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ﴾^۶ یعنی با تسهیل امر جهاد

۱. الکشاف، ۲/۳۳۰

۲. سپس به دستور او نداکننده‌ای بانگ درداد ای کاروانیان قطعاً شما دزد هستید

۳. القرطبی، ۴/۳۴۶۰

۴. پسران او گفتند: به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی

۵. القرطبی، ۴/۳۴۷۹

۶. ای پیامبر، مؤمنان را به جهاد برانگیز.



و زیبا جلوه دادن آن، مؤمنان را به جهاد ترغیب کن؛ گویی که تحریض در اصل به معنای «إزالة الحرص» یعنی برطرف کردن ترس و هلاکت است؛ چنانکه می‌گویید: «مَرَضْتُ فُلَانًا» یعنی بیماری فلان شخص را از بین بردم؛ و «قَدَّيْتَهُ» یعنی خاک و خاشاک را از وی دور ساختم. پس «تحریض» نیز به معنای غلبه کردن بر بیماری است.^۱

فہرست راہنمای آیات قرآن

﴿أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾ (صافات ۱۲۵) (ص ۵۹)

﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ﴾ (ملک ۲۲) (ص ۱۲۳)

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ﴾ (فرقان ۴۵) (ص ۱۴۰)

﴿أَبْصِرْ بِهِ وَاسْمِعْ﴾ (کہف ۲۶) (ص ۱۴۳)

﴿أَبَىٰ أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾ (حجر ۳۱) (ص ۱۲۰)

﴿أَنَاهَا أَمْرًا يَلْبَسُ أَوْ تَهَارًا﴾ (یونس ۲۴) (ص ۳۲)

﴿اتَّخَذُوا أَخْبَارَ هُمُورٍ هَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (توبہ ۳۱) (ص ۱۱۶)

﴿أَتَىٰ أَمْرًا لِلَّهِ﴾ (نحل ۱) (ص ۳۲)

﴿ثُمَّ قَالَتْ لِي إِلَىٰ الْأَرْضِ أَرْضَيْتِي﴾ (توبہ ۳۸) (ص ۱۳۰)

﴿جَعَلْنَا إِلَهًا كَمَا لِهَيْئَةِ اللَّهِ﴾ (اعراف ۱۳۸) (ص ۱۴۹)

﴿أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا﴾ (یونس ۸۲) (ص ۲۳)

﴿أَحِلَّ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ الصَّيَاغُ الرَّفْتُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِنَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِنَاسٍ لِهِنَّ عَلِيمٌ﴾ (بقرہ ۱۸۷) (ص ۲۵)

﴿أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ﴾ (هود ۶۷) (ص ۱۰۷)

﴿إِذْ قَالَ لِأَيُّهِمْ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ﴾ (صافات ۸۵) (ص ۲۷)

﴿إِذْ قَالَ لِأَيُّهِمْ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ﴾ (۷۰ شعراء) (ص ۲۷)

﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنستُ نارا آتيتكم منها بخبراً أو آتيتكم بشهابٍ فبئس لعلكم تَصْطَلُونَ﴾ (نمل ۷) (ص ۱۲۰)

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَيُّهَا ابْنِ إِزْرَائِيلَ إِنِّي رَأيتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأيتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ (يوسف ۴) (ص ۱۵۶)

﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَ﴾ (يوسف ۸) (ص ۱۵۸)

﴿إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا﴾ (مریم ۴) (ص ۶۹)

﴿إِذَا لَذَّحَبِ كُلِّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ (مومنون ۹۱) (ص ۴۵)

﴿أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (مائده ۵۴) (ص ۱۲۵)

﴿أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (مائده ۵۴) (ص ۵۴)

﴿أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾ (بقره ۵۱) (ص ۳۵)

﴿ارْكعوا واسجدوا﴾ (حج ۷۷) (ص ۱۴۶)

﴿ارْكع مع الرَّاكعِينَ﴾ (آل عمران ۴۳) (ص ۱۴۶)

﴿اسْكُنْ أَنتَ وَرَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾ (بقره ۳۵، اعراف ۱۹) (ص ۶۱)

﴿اسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ﴾ (طلاق ۶) (ص ۱۱۰)

﴿اسْأَلْكَ يَدَكُ فِي حَيْثُكَ تَخْرُجُ بِيضَاءً مِنْ غَيْرِ سُوءٍ﴾ (قصص ۳۲) (ص ۱۲۵)

﴿أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصُرْ﴾ (مریم ۳۸) (ص ۹۵)

﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ (فتح ۲۹) (ص ۱۲۵)

﴿أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ﴾ (قمر) (ص ۱۰۸)

﴿أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ﴾ (حاقة ۷) (ص ۳۶)

﴿أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِينَ﴾ (قمر ۲۰) (ص ۳۶)

﴿أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ﴾ (اسراء ۸۳ و فصلت ۵۱) (ص ۷۵)

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ﴾ (حديد ۲۰) (ص ۱۴۰)

﴿أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ (۷۲ قصص) (ص ۸۵)

﴿أَفَلَا تَسْمَعُونَ﴾ (۷۱ قصص) (ص ۸۵)

﴿أَفَلَمْ يَرَوْا﴾ (۹ رعد) (ص ۲۶)

﴿أَفْتَلتْ نَفْسًا رَكِيَةً﴾ (كهف ۷۴) (ص ۷۶)



﴿قُرْأَنُ سِرِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ ﴿علق﴾ ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾ (علق ۲)

﴿قُرْأَنُ وَرُتُكَ الْأَكْرَمُ﴾ (علق ۳) (ص ۱۵۳)

﴿الَّذِينَ تَطْعَمُونَ فِي الْمِيزَانِ﴾ (رحمن ۸)

﴿الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾ (اعراف ۸۳ و عنكبوت ۳۲) (ص ۱۴۷)

﴿الَّذِينَ تَتَّبِعِينَ أَفْصَحْتِ أَمْرِي﴾ (طه ۹۳) (ص ۴۷)

﴿الَّذِينَ تَرَىٰ إِلَىٰ الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ﴾ (بقره ۲۵۸) (ص ۶۱)

﴿الَّذِينَ تَرَىٰ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ (حج ۶۳) (ص ۵۶)

﴿الَّذِينَ تَرَىٰ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً﴾ (حج ۶۳) (ص ۱۲۸)

﴿الَّذِينَ تَرَكَيْفَ فَعَلْ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾ (فيل ۱) (ص ۴۸)

﴿الَّذِينَ تَرَكَيْفَ فَعَلْ رَبُّكَ بِعَادٍ﴾ (فجر ۶) (ص ۴۸)

﴿الَّذِينَ تَرَوْنَ﴾ (رعد ۴۶) (ص ۲۶)

﴿الَّذِينَ تَرَوْنَ كَمَا أَهْلَكْنَا﴾ (انعام ۶) (ص ۲۶)

﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾ (۲۳ قیامت) ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ﴾ (۲۲ قیامت) (ص ۷۴)

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ (فاطر ۱۰) (ص ۱۳۱)

﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَ هُمِ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾ (كهف ۷۹) (ص ۱۳۸)

﴿وَمَا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (انسان ۳) (ص ۸۱)

﴿أُمْرًا لِلنَّاسِ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (انعام ۷۱) (ص ۱۰۷)

﴿أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ﴾ (آیه ۳۱ سوره یونس) (ص ۱۹)

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً﴾ (نحل ۱۲۰) (ص ۱۳۲)

﴿إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾ (سبا ۴۷) (ص ۲۹)

﴿إِنْ أَشْكُرْ لِلَّهِ﴾ (لقمان ۱۲) (ص ۸۰)

﴿إِنْ أَشْكُرْ لِي وَلَوْلَا دَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ﴾ (لقمان ۱۴) (ص ۸۰)

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ (ابراهیم ۳۴) (ص ۱۰۲)

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ (انسان ۳۴) (ص ۱۳۳)

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى﴾ (بقره ۶۲) (ص ۴۴)

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ﴾ (بقره ۶۲) (ص ۴۴)

﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا﴾ (طه ۱۵) (ص ۹۲)

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (آیه ۳۶ سوره اسراء) (ص ۲۰)

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُنْجِرُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾ (انعام ۹۵) (ص ۵۵)

﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (نحل ۱۸) (ص ۱۳۳)

﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (نحل ۱۸) (ص ۱۰۲)

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ (احزاب ۵۶) (ص ۹۷)

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (مائده ۴۲، حجرات ۹) (ص ۱۳۸)

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا﴾ (آل عمران ۹۶) (ص ۱۳۱)

﴿إِنَّ تَعْدُوَانِ عَمَتِ اللَّهِ لِأَخْصُوهَا﴾ (ابراهيم ۳۴) (ص ۱۳۳)

﴿إِنَّ تَعْدُبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (مائده ۱۱۸) (ص ۱۰۹)

﴿إِنْ تَمَسَّسْكُمُ حَسَنَةٌ نَّسُوا هُمْ وَإِنْ نُصِبْكُمْ سَيِّئَةً يَفِرُّ حَوَادِبِهَا﴾ (آل عمران ۱۲۰) (ص ۵۲)

﴿إِنْ جَاءَ كُرْفَاسِقٌ بِنَبِيٍّ﴾ (حجرات ۶) (ص ۶۱)

﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾ (اعراف ۵۶) (ص ۳۶)

﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (اعراف ۵۶) (ص ۵۵)

﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (اعراف ۵۶) (ص ۵۴)

﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ (کوثر ۳) (ص ۶۱)

﴿أَنْ طَهَّرَ آيَاتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِهِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ (بقره ۱۲۵) (ص ۱۴۷)

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ (۵) (ابراهيم) (ص ۱۰۳)

﴿إِنْ قَاتَلْتُمُوهُمْ كَانَ خِطَاءَ كَبِيرًا﴾ (اسراء ۳۱) (ص ۳۱)

﴿إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ﴾ (زخرف ۸۱) (ص ۸۹)

﴿إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ (زخرف ۸۱) (ص ۸۹)

﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ (نساء ۷۶) (ص ۱۶۱)

﴿إِنَّ لَكَ الْأَلْمُوجَ فِيهَا وَلَا تَعْرِى﴾ (طه ۱۱۸)

﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً لِوَالِدَيْهِ﴾ (ص ۲۳) (ص ۳۴)

﴿أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ﴾ (آیه ۴۶ سوره روم) (ص ۱۶)

﴿إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا﴾ (نساء ۱۳۵) (ص ۲۲)

﴿وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَرَبَهَا وَإِنْ نُصِيبُهُمْ سَيِّئَةً بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ﴾ (شورا ۴۸) (ص ۹۰)

﴿وَإِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ آسَأُوا﴾ (مائده ۴۴) (ص ۷۸)



﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ﴾ (عنکبوت ۵۱، زمر ۴۱) (ص ۴۳)

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ (قدر ۱) (ص ۳۲)

﴿إِنَّمَا بِالَّذِي آمَنُوا بِهِ كَافِرُونَ﴾ (اعراف ۷۶) (ص ۹۳)

﴿إِنَّمَا بُرِّئُوا بِرِيسَالِهِمْ مِثْلَ شِرْكِهِمْ﴾ (اعراف ۷۵) (ص ۹۳)

﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَنْعَامِهِمْ آعْلَالَ﴾ (یس ۸) (ص ۱۱۲)

﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾ (زخرف ۲۲ و ۲۳) (ص ۱۳۲)

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (انسان ۳) (ص ۱۰۳)

﴿أَتَيْتَنَّهُ سَبْعَ سَنَائِلَ﴾ (آیه ۲۶۱ سوره بقره) (ص ۲۰)

﴿إِنَّكَ كُنتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ﴾ (یوسف ۲۹) (ص ۳۱)

﴿إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾ (طه ۶۸) (ص ۶۶)

﴿إِنَّكَ كُنتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ﴾ (یوسف ۲۹) (ص ۱۶۲)

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ﴾ (نساء ۱۷) (ص ۱۰۲)

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا﴾ (توبه ۶۰) (ص ۴۹)

﴿إِنَّمَا صَبَّحُوا كِيدَ سَاحِرٍ﴾ (طه ۶۹) (ص ۱۱۵)

﴿إِنَّمَا صَبَّحُوا كِيدَ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ﴾ (طه ۶۹) (ص ۱۱۵)

﴿إِنَّمَا لِحَنٍّ مُسْتَهْزِئُونَ﴾ (بقره ۱۴) (ص ۵۶)

﴿إِنَّمَا يَتَخَشَى اللَّهُ مِنَ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (فاطر ۲۸) (ص ۹۶)

﴿إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾ (اسراء ۳۱)

﴿إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ (اسراء ۳۲) (ص ۵۰)

﴿إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ (۱۱۷ مومنون) (ص ۱۲۲)

﴿إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكَ إِنَّ كَيْدَكَ عَظِيمٌ﴾ (یوسف ۲۸) (ص ۱۶۰)

﴿إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ﴾ (نمل ۴۳) (ص ۱۶۲)

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ﴾ (اعراف ۶۴) (ص ۸۰)

﴿إِنِّي مُتَوَكِّفٌ وَرَافِعُكَ إِلَىٰ﴾ (آل عمران ۵۵) (ص ۱۴۵)

﴿أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ﴾ (بقره ۱۹) (ص ۱۲۴)

﴿أَوْلَا مَسْئَرُ النِّسَاءِ﴾ (نساء ۴۳) (ص ۱۱۷)

﴿أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ ابْتَتْنَا فِيهَا﴾ (شعراء ۷) (ص ۲۶)

﴿أُوذِرُوا بِوَجْهِهِ ذُكْرَانًا وَإِنَّا نَآءٌ﴾ (شورا ٥٠) (ص ٧٣)

﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ (مائده ١) (ص ٦٥)

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ ذَاخِرُونَ﴾ (آیه ٤٨ سوره نحل) (ص ١٨)

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾ (عنکبوت ١٩) (ص ١٢٧)

﴿أُولَىٰ أَرْجَاةٍ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ﴾ (فاطر ١) (ص ٦٦)

﴿أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ﴾ (٢١٨ بقره) (ص ١٣٢)

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (حمد) ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ (٧ حمد) (ص ٥٧)

﴿أَيُّهَا مَاعْدُودَةَ﴾ (بقره ٨٠) (ص ٨٤)

﴿أَبَانِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ (يوسف ٣٨) (ص ٦٢)

﴿أَتَتَا عَدَاءَنَا﴾ (كهف ٦٢) (ص ٢٢)

﴿أَتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (كهف ٦٥) (ص ٢٤)

﴿أَمَّا رَبٌّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ﴾ (طه ٧٠) (ص ٦٦)

﴿بِالْأَخْسَرِينَ أَحْمَالًا﴾ (كهف ١٠٣) (ص ٩٩)

﴿بَلْ جِنَّاتِكُمْ يَمَا كَانُوا فِيهِ يَمْشُونَ﴾ (حجر ٦٣) (ص ٣١)

﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ (مائده ٦٤) (ص ١٢٩)

﴿بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ (ابراهيم ٣٧) (ص ٤٢)

﴿بِيَدِكَ الْخَبِيرُ﴾ (آل عمران ٢٦) (ص ١٣٨)

﴿تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ﴾ (سجده ٢٧) (ص ١٤٦)

﴿تَبَقَّلَ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾ (مزمّل ٨) (ص ٤١)

﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا﴾ (قمر ١٤) (ص ١٣٧)

﴿تَحْنَأُونَ أَنْفُسَكُمْ﴾ (بقره ١٨٧) (ص ١٢٣)

﴿تَذْهَبُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ﴾ (حج ٢) (ص ٥٣)

﴿تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا﴾ (حجرات ٢٩) (ص ١٤٦)

﴿تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا﴾ (حجرات ٢٩) (ص ١٤٨)

﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ﴾ (مائده ٨٣) (ص ٨٢)

﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ﴾ (مائده ٨٣) (ص ٨٢)

﴿تَتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ (آل عمران ١٠٢) (ص ٩٤)



﴿نَكَأُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا﴾ (مائده ۱۱۰) (ص ۱۱۳)

﴿يَاكَ حُدُودَ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا﴾ (ص ۲۲۹) (بقره ۲۵)

﴿يَاكَ حُدُودَ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا﴾ (ص ۱۸۷) (بقره ۲۵)

﴿يَاكَ عَشْرَةَ كَامِلَةً﴾ (بقره ۱۹۶) (ص ۳۳)

﴿تَشْرِبَلَا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى﴾ (طه ۴) (ص ۱۰۰)

﴿تُورُ هُرُورًا﴾ (مریم ۸۳) (ص ۱۳۰)

﴿ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ (آیه ۲۲۸) (سوره بقره) (ص ۲۰)

﴿فُرَادَىٰ مَوْذَنٍ أَيْبُهَا الْعَيْرُ نَكِرٌ لَسَارِقُونَ﴾ (یوسف ۷۰) (ص ۱۶۷)

﴿فُرَبْدَا هُمُ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا آيَاتٍ لَيْسَ جُنَّتُهُ حَتَّىٰ حِينٍ﴾ (یوسف ۳۵) (ص ۱۶۵)

﴿فُرُخْرِيًّا جُكُوطِ قُلُوبًا﴾ (حج ۵) (ص ۱۱۴)

﴿فُرُوقًا لِيَتَّبِعُنَّ مَدْبِرِينَ﴾ (توبه ۲۵) (ص ۷۵)

﴿فُرُبَاتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامًا﴾ (یوسف ۴۹) (ص ۳۸)

﴿جَاءَ تَهَارِيحُ عَاصِفٌ﴾ (یونس ۲۲) (ص ۱۰۷)

﴿جُدْدِيضٌ وَخُمُرٌ مُتَمَلِّفٌ أَلْوَانُهَا﴾ (فاطر ۲۷) (ص ۷۲)

﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾ (نبأ ۲۶) (ص ۱۱۹)

﴿جَعَلْنَا الْأَعْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ (سبأ ۳۳) (ص ۱۱۲)

﴿جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ (توبه ۱۰۰) (ص ۱۱۹)

﴿جَنَاتٍ عَدْنٍ مُمْتَحِنَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ﴾ (ص ۵۰) (ص ۴۲)

﴿لِحَاقَةَ لِحَاقَةٍ مِمَّا لِحَاقَهُ﴾ (حاقة ۲) (ص ۱۳۵)

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا﴾ (زمر ۷۱.۷۳) (ص ۴۲)

﴿حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا﴾ (كهف ۷۱) (ص ۱۴۲)

﴿حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا﴾ (كهف ۷۱) (ص ۷۶)

﴿حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَرَأَيْتُمْ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتُمْ سَيِّئًا أَمْرًا﴾ (كهف ۷۱) (ص ۷۵)

﴿حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَرَأَيْتُمْ﴾ (كهف) (ص ۱۳۸)

﴿حَتَّىٰ إِذَا قِيَا عُلَا مَا فَتَقَلُّهُ﴾ (كهف ۷۴) (ص ۷۶)

﴿حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ﴾ (بقره ۲۲۲) (ص ۱۱۰)

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ﴾ (لقمان ۱۴) (ص ۸۸)

﴿حَتَّمَهُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ﴾ (سوره مبارکه البقرة آیه ۷) (ص ۱۹)

﴿تَخْلَافُ الْأَرْضُ﴾ (انعام ۱۶۵) (ص ۴۰)

﴿خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ﴾ (آل عمران ۵۹) (ص ۱۲۱)

﴿ذَرَاهُمْ مَعْدُودَةٌ﴾ (یوسف ۲۰) (ص ۱۶۱)

﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾ (دخان ۴۹) (ص ۱۲۷)

﴿ذِكْرٌ رَحِمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا﴾ (مریم ۲) (ص ۵۹)

﴿ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (كهف ۸۲) (ص ۵۸)

﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا﴾ (اعراف ۵۱) (ص ۱۴۰)

﴿الَّذِينَ إِذَا أَكْمَلُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ﴾ (مطففين ۲) (ص ۱۱۳)

﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (مائده ۴۴) (ص ۷۹)

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ (غافر ۷) (ص ۷۹)

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ (آل عمران ۱۹۱) (ص ۵۱)

﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا﴾ (نساء ۷۵) (ص ۷۸)

﴿رَحِمَتِ اللَّهُ قَرْيَةً﴾ (اعراف ۵۶) (ص ۵۵)

﴿الرَّحْمَنُ﴾ (رحمن ۱) ﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾ (رحمن ۲) ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾ (رحمن ۳) (ص ۱۵۲)

﴿رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ﴾ (توبه ۸۷ و توبه ۹۳) (ص ۸۱)

﴿الرَّفَثَ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ﴾ (بقره ۱۸۷) (ص ۱۱۷)

﴿رُكْعًا سَجْدًا﴾ (فتح ۲۹) (ص ۱۴۸)

﴿رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾ (بقره ۱۸۵) (ص ۸۳)

﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً﴾ (نور ۳) (ص ۱۴۸)

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي﴾ (نور ۲) (ص ۱۱۲)

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي﴾ (نور ۲) (ص ۱۴۸)

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ﴾ (آل عمران ۱۴) (ص ۱۴۱)

﴿سَأْتِبُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (كهف ۷۸) (ص ۵۸)

﴿سَسَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ (اعلى ۱) (ص ۸۶)

﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ (صافات ۱۰۹) (ص ۶۸)

﴿سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ﴾ (صافات ۷۹) (ص ۶۸)



﴿السَّمَاءُ مُنْقَطِرٌ بِهِ﴾ (مزمّل ۱۸) (ص ۳۶)

﴿سُئِلَ اللَّهُ لَئِي فَلَخَلَّتْ مِنْ قَبْلِ﴾ (فتح ۲۳) (ص ۱۳۳)

﴿سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ﴾ (رعد ۱۰) (ص ۳۲)

﴿شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ﴾ (نحل ۱۲۱) (ص ۱۰۳)

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾ (بقره ۱۸۵) (ص ۸۳)

﴿صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ (ابراهیم ۱)

﴿صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ (سبأ ۶) (ص ۷۲)

﴿صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا﴾ (بقره ۶۹) (ص ۷۲)

﴿طَهَّرَ آيَاتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ (بقره ۱۲۵) (ص ۱۴۷)

﴿عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ﴾ (مریم ۴۵) (ص ۵۹)

﴿عَطَاءٌ حِسَابًا﴾ (نبأ ۳۶) (ص ۱۱۹)

﴿عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾ (حج ۲) (ص ۵۳)

﴿عَيْنَا يَنْبَرُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ﴾ (انسان ۶) (ص ۵۴)

﴿غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ﴾ (غافر ۳) (ص ۱۲۶)

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ (تغابن ۱۶) (ص ۹۴)

﴿فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ﴾ (نحل ۲۶) (ص ۶۱)

﴿فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ﴾ (نحل ۲۶) (ص ۶۰)

﴿فَأَيُّهَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (شعراء ۱۶) (ص ۲۳)

﴿فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ (شوری ۴۰) (ص ۲۹)

﴿فَأَحْيَاهُ الْآرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا﴾ (عنکبوت ۶۳) (ص ۴۳)

﴿فَأَخَذْنَاهُمُ الرِّجْفَ﴾ (اعراف ۷۸، ۹۱ و عنکبوت ۳۷) (ص ۱۰۷)

﴿فَأَخَذْنَاهُمُ الصَّبْحَةَ﴾ (حجر ۷۳، ۸۳، مومنون ۴۱) (ص ۱۲۰)

﴿فَأَخَذْنَا هَرُونَ أَخَذَ عَزِيزٌ مُقْتَدِرٍ﴾ (۴۲ قمر) (ص ۱۲۲)

﴿فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ﴾ (شعراء ۱۸۹) (ص ۱۰۷)

﴿فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ﴾ (طلاق ۲) (ص ۶۹)

﴿فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ﴾ (اعراف ۳۴) (ص ۳۱)

﴿فَإِذَا جَاءَ تَهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَئِنَّا هَدَيْنَاهُ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِأَبُو سَعْدٍ وَمَنْ مَعَهُ﴾ (اعراف ۱۳۱) (ص ۸۹)

﴿قَادِرُ كِبَوَاتِي الْقَلْبِكَ﴾ (عنكبوت ۶۵) (ص ۱۴۲)

﴿قَادِرًا سَوَّيْتُهُ وَفَخَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ (حجر ۲۹، ص ۱۰۸)

﴿قَارِئُ رُبُكُ﴾ (كهف ۸۲) (ص ۵۸)

﴿قَارِئُ رُبُكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشَدَّهُمَا﴾ (كهف ۸۲) (ص ۱۳۸)

﴿قَارِئَتْ أَنْ أَعْيَبَهَا﴾ (كهف ۷۹) (ص ۵۸)

﴿قَارِئْنَا﴾ (كهف ۸۱) (ص ۵۸)

﴿قَارِئْنَا عَلَيْنَهُمْ بِحَاصِرٍ صَرًّا﴾ (فصلت ۱۶) (ص ۱۲۴)

﴿قَارِئْنَا عَلَيْنَهُمْ بِحَاصِرٍ صَرًّا فِي أَيَّامٍ مَحْسُوتٍ﴾ (آیه ۱۶ سوره فصلت) (ص ۱۶)

﴿قَاسَمِعُوا اللَّهَ﴾ (اعراف ۲۰۴) (ص ۳۹)

﴿قَاسَمِعُوا اللَّهَ وَأَنْصَبُوا﴾ (اعراف ۲۰۴) (ص ۳۹)

﴿قَاسَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾ (مریم ۲۹) (ص ۵۰)

﴿قَاصَّبَحَ يُقَلِّبُ كَهْفِيهِ﴾ (كهف ۴۲) (ص ۱۱۸)

﴿قَاصَّدَعِ بِمَا تَوَمَّرُ﴾ (حجر ۹۴) (ص ۹۸)

﴿قَاصَّدَعِ بِمَا تَوَمَّرُوا عَرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ (حجر ۹۴) (ص ۹۷)

﴿قَاصْغَسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيكُمْ﴾ (مائده ۶) (ص ۸۸)

﴿قَاصْغَسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ (مائده ۶) (ص ۸۸)

﴿قَالَ أَنْ بَاشِرُوهُنَّ﴾ (بقره ۱۸۷) (ص ۱۱۷)

﴿قَالَ تَقَطَّطَ الْفِرْعَوْنُ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَخَرْنَا﴾ (قصص ۸) (ص ۱۱۱)

﴿قَالَ قِي السَّحْرَةُ سُجْدًا﴾ (طه ۷۰) (ص ۷۷)

﴿قَالَ مُعِيرَاتٍ صُبْحًا﴾ (عاديات ۳)

﴿قَاتِرْنَ بِهِ نَقْعًا﴾ (عاديات ۴) (ص ۵۷)

﴿قَامَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً﴾ (عام بقره ۲۵۹) (ص ۳۸)

﴿قَامَطِرَ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ﴾ (انفال ۳۲) (ص ۳۰)

﴿قَامُهُ هَاوِيَةً﴾ (القارعة ۹) (ص ۱۲۲)

﴿قَانِ خِفْتُهُ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ (نساء ۳) (ص ۹۴)

﴿قَانِ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ﴾ (نساء ۱۷۶) (ص ۶۴)

﴿قَانِ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ (شرح ۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (شرح ۶) (ص ۱۳۵)



﴿فَأَنْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾ (۱۶۰ اعراف) (ص ۲۴)

﴿فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ﴾ (روم ۵۰) (ص ۱۳۲)

﴿فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾ (۶۰ بقره) (ص ۲۴)

﴿فَأَنْذِكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ (طور ۴۸) (ص ۱۳۷)

﴿فَأَنْذِكُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ (نساء ۳) (ص ۶۷)

﴿فَأَنْذِكُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ﴾ (نساء ۳) (ص ۶۶)

﴿فَأَنزِلْ أَعْدِيهِمْ عَذَابًا﴾ (مائده ۱۱۵) (ص ۴۱)

﴿فَأَنزِلْ نَسِيبُ الْخُرْتِ﴾ (آیه ۶۳ سوره كهف) (ص ۲۲)

﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴾ (طه ۶۷) (ص ۶۶)

﴿فَيَأْتِي الْآيَةَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (رحمن ۱۳) (ص ۱۳۶)

﴿فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَتْلَ وَعَاءِ آخِيهِ﴾ (يوسف ۷۶) (ص ۱۶۵)

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ (بقره ۵۹) (ص ۱۵۰)

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾ (اعراف ۱۶۲) (ص ۱۵۰)

﴿فَبَشِّرْ نَاهِيًا إِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾ (هود ۷۱) (ص ۱۳۱)

﴿فَبَشِّرْ هُم بِعَذَابِ الْبَئِيسِ﴾ (آل عمران، انشقاق ۲۴، توبه ۳۴) (ص ۱۲۷)

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ﴾ (آل عمران ۱۵۹) (ص ۴۶)

﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ﴾ (مائده ۱۳) (ص ۴۶)

﴿فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ (بقره ۳۷) (ص ۲۳)

﴿فَقَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾ (مائده ۵۲) (ص ۴۸)

﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ﴾ (آل عمران ۳۷) (ص ۴۱)

﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ﴾ (آل عمران ۳۷) (ص ۴۱)

﴿فَجَزَاهُ حَبَشَةً﴾ (نساء ۹۳) (ص ۲۹)

﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ﴾ (اعراف ۳۰) (ص ۲۷)

﴿فَسُبِّحَ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ (واقعه ۷۴) (واقعه ۹۶) (حاقة ۵۲) (ص ۸۷)

﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ﴾ (روم ۱۷) (ص ۸۷)

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾ (حجر ۳۰) (ص ۱۰۸)

﴿فَسَجِدُوا لِلَّهِ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ (بقره ۳۴) (ص ۵۰)

﴿فَسَأَلَهَا مَا بَالَ النَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ﴾ (يوسف ٥٠) (ص ١٦٣)

﴿فَصَبَّأَهُ ثَلَاثَةَ أَثَابٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةَ إِذَا زَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةَ كَامِلَةً﴾ (بقره ١٩٦) (ص ٣٣)

﴿فَصَبَّأَهُ ثَلَاثَةَ أَثَابٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةَ إِذَا زَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةَ كَامِلَةً﴾ (بقره ١٩٦) (ص ٣٤)

﴿فَضْرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا﴾ (كهف ١١) (ص ٩٨)

﴿فُضِّرَتِ اللَّهُ﴾ (روم ٣٠) (ص ١٣٣)

﴿فَقَرِيبًا كَذِبٌ وَفَرِيبًا تَقْتُلُونَ﴾ (بقره ٨٧) (ص ١٢٨)

﴿فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ (نساء ٧٦) (ص ١٦١)

﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ (١١ فصلت) (ص ١٥٧)

﴿فَقَدَصَعَتْ فُلُوكُكُمْ﴾ (تحریم ٤) (ص ١٠٦)

﴿فَقَدَمَصَّتْ سُنَّتُ الْأَوْلِيَاءِ﴾ (انفال ٣٨) (ص ١٣٣)

﴿فَقُطِّعَ دَائِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (انعام ٤٥) (ص ١٣٦)

﴿فَكُكِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ﴾ (٩٤ شعرا) (ص ١٢٣)

﴿فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾ (٧٥ واقعه)

﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تِعَامُونَ عَظِيمٌ﴾ (٧٦ واقعه) (ص ١٠١)

﴿فَلَا تَقُلْ لَهَا أَفٌّ﴾ (اسرا ٢٣) (ص ١١٧)

﴿فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾ (١١٧ طه) (ص ٦٥)

﴿فَلَبَّثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾ (عنكبوت ١٤) (ص ٣٧)

﴿فَلَمَّا آتَاهَا﴾ (طه ١١، قصص ٣٠) (ص ١١٩)

﴿فَلَمَّا اسْتَبَأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾ (يوسف ٨٠) (ص ١٢٣)

﴿فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي﴾ (قصص ١٩) (ص ٤٦)

﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾ (يوسف ٩٦) (ص ٤٦)

﴿فَلَمَّا تَعَشَّىهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا﴾ (١٨٩) (ص ١٢٥)

﴿فَلَمَّا تَعَشَّىهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا﴾ (اعراف ١٨٩) (ص ١١٨)

﴿فَلَمَّا جَاءَهَا﴾ (نمل ٨) (ص ١١٩)

﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ﴾ (يوسف ١٥) (ص ٤٥)

﴿فَلَمَسَّ لَنْ لَدَيْنَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ﴾ (اعراف ٦) (ص ١٢١)

﴿فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا﴾ (كهف ٩٧) (ص ٥٨)



﴿فَمَا أَصْبَرَهُ عَلَى النَّارِ﴾ (۱۷۵ بقره) (ص ۹۵)

﴿فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾ (حاقه ۴۷) (ص ۱۱۶)

﴿قَوْلِكَ لَسْتَ لَنُنَزِّلُهَا مُجْتَمِعِينَ﴾ (۹۲ حجر) (ص ۱۲۱)

﴿فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدَانُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ﴾ (كهف ۷۷) (ص ۹۳)

﴿قَوْلِ يَوْمَئِذٍ لِمُكَذِّبِينَ﴾ (طور) (ص ۱۳۵)

﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ﴾ (فاطر ۴۳) (ص ۱۳۳)

﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ (معاراج ۴) (ص ۳۸)

﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْتَلْعَنُ عَنْ ذَنبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾ (رحمن ۳۹) (ص ۱۲۱)

﴿فِيهِمَا عَيْنَانِ نَصَّاحَتَانِ﴾ (رحمن ۶۶) (ص ۱۳۱)

﴿فِيهِمَا فَالِكَةٌ وَنُخْلٌ وَرَمَّانٌ﴾ (رحمان ۶۸) (ص ۱۴۶)

﴿فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ﴾ (۵۶ رحمن) (ص ۱۴۱)

﴿الْفَارِغَةُ﴾ (فارعة) ﴿مَا الْفَارِغَةُ﴾ (فارعة) (ص ۱۳۵)

﴿قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي﴾ (مريم ۴۶) (ص ۱۵۳)

﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (۶۰ اعراف)

﴿قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ﴾ (اعراف ۶۱) (ص ۷۹)

﴿قَالَ إِنَّ رَسُولَكَ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمُجْتَنُونَ﴾ (۲۷ شعرا) (ص ۹۳)

﴿قَالَ إِنَّ هَذَا هُوَ لَا ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ﴾ (حجر ۶۸) (ص ۱۱۵)

﴿قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا﴾ (يوسف ۴۷) (ص ۳۸)

﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ الْأَنْتَ كَلِمَةُ النَّاسِ ثَلَاثَةٌ آيَاتِهِ الْأَرْزَاقُ﴾ (آل عمران ۴۱) (ص ۹۳)

﴿قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا﴾ (مائده ۲۳) (ص ۱۵۱)

﴿قَالَ هَمِّنْ رَبُّكَ مَا يُؤْمِسُ﴾ (طه ۴۹) (ص ۶۵)

﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا﴾ (۲۳ اعراف) (ص ۲۳)

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا﴾ (حجرات ۱۴) (ص ۱۵۷)

﴿قَالَ هِيَ عَصَاي﴾ (طه ۸۱) (ص ۶۷)

﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ﴾ (يوسف ۳۲) (ص ۱۶۴)

﴿قَالَتْ مَا جِزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ﴾ (يوسف ۲۵) (ص ۱۶۴)

﴿قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾ (بقره ۲۷۵) (ص ۶۰)

﴿قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (اعراف ١٢١) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿(اعراف ١٢٢)﴾ (ص ١٢٩)

﴿قَالُوا تَاللَّهِ تَقْتُلُونَ وَتَدَّكُرُ يَوْمَ نَسْفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾ (يوسف ٨٥) (ص ١٦٧)

﴿قَالُوا سَلَامًا مَا قَال سَلَامٌ﴾ (هود ٦٩) (ص ٦٧)

﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾ (عبس ١٧)

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ (١ مومنون) (ص ١٢٢)

﴿قَدْ سَعَفَهَا حَبًّا﴾ (يوسف ٣٠) (ص ١٦٤)

﴿قَدْ سَعَفَهَا حَبًّا﴾ (٣٠ يوسف) (ص ١٥٤)

﴿قُرْتُ عَيْنِي لِي وَلَكَ﴾ (قصص ٩) (ص ١٣٣)

﴿قُرْتُ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ يَتَّخِذَهُ وَوَالِدًا﴾ (قصص ٩) (ص ١١١)

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ *﴾ (ناس ٣ و ٢) (ص ١١٦)

﴿قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا﴾ (آل عمران ٨٤) (ص ٣٢)

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي كُفْرُكُمْ عَلَيْكُمْ﴾ (انعام ١٥١) (ص ٤٠)

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا﴾ (انعام ١١) (ص ١٠٥)

﴿قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ﴾ (بقره ٢١٧) (ص ٩٠)

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ (شورا ٢٣) (ص ٧٤)

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ (يونس ٣١) (ص ٩١)

﴿قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ﴾ (هود ٤٠) (ص ١٤٢)

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾ (بقره ١٣٦) (ص ٤٢)

﴿كَانَ مِزَاجُهَا زُجْجِيلًا﴾ (انسان ١٧) (ص ١١٩)

﴿كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾ (٥ انسان) (ص ١١٩)

﴿كَانَا يَا كُلَّانِ الطَّعَامِ﴾ (مائده ٧٥) (ص ١١٨)

﴿كَانَتْهُمْ أَنْجَارٌ تُخَلِّ مُنْقَعِينَ﴾ (قمر ٢٠) (ص ١٠٨)

﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (٣٥ غافر)

﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (صف ٣) (ص ٩٥)

﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ﴾ (كهف ٥) (ص ٩٥)

﴿كَذَلِكَ حَقَّقْنَا عَلَيْنَا نَجِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (يونس ١٠٣) (ص ١٤٠)

﴿كُلُّ أَفَّاكٍ أَثِيمٌ﴾ (٢٢٢ شعراء) (ص ١٤٥)



﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ (تکثیر ۳)

﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ (تکثیر ۴) (ص ۱۳۵)

﴿كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْوَافِيهِ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا﴾ (بقره ۲۰) (ص ۴۹)

﴿كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ﴾ (انعام ۱۴۱) (ص ۶۳)

﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾ (اعراف ۲۹) (ص ۱۲۷)

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ﴾ (آل عمران ۱۱۰) (ص ۱۱۱)

﴿كُونُوا قَوْمًا مِنَ الَّذِينَ شَهِدَ اللَّهُ﴾ (نساء ۱۳۵) (ص ۶۵)

﴿كُونُوا قَوْمًا مِنَ الَّذِينَ شَهِدَ اللَّهُ بِالْقِسْطِ﴾ (مانده ۸) (ص ۶۵)

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ﴾ (بقره ۲۸) (ص ۹۵)

﴿كَيْفَ يُبْدِي اللَّهُ الْخَلْقَ﴾ (عنکبوت ۱۹) (ص ۱۲۷۹)

﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ (۱) (بلد)

﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ (بلد ۲) (ص ۱۳۹)

﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (قیامت ۱) (ص ۱۰۱)

﴿لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾ (یس ۴۰) (ص ۱۴۴)

﴿لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾ (اعراف ۱۸۸) (ص ۱۴۰)

﴿لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ (بقره ۲۵۵) (ص ۷۳)

﴿لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ (انعام ۱۰۳) (ص ۷۴)

﴿لَا تَسْمَعُوا﴾ (فصلت ۲۶) (ص ۳۹)

﴿لَا تَسْمَعُوا هَذَا الْقُرْآنَ وَالْعَوَافِيهِ﴾ (فصلت ۲۶) (ص ۳۹)

﴿لَا تَسْمَعُوا هَذَا الْقُرْآنَ وَالْعَوَافِيهِ﴾ (فصلت ۲۶) (ص ۳۹)

﴿لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلًا وَلَا حَمْلًا وَلَا يُولَدُهُ بَوْلًا﴾ (بقره ۲۳۳) (ص ۳۵)

﴿لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾ (يوسف ۵) (ص ۱۵۷)

﴿لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ﴾ (صافات ۴۷) (ص ۱۵۱)

﴿لَا تَفْقَرُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾ (بقره ۲۸۵) (ص ۱۱۶)

﴿لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ﴾ (حاقه ۳۷) (ص ۳۱)

﴿لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ﴾ (لقمان ۳۳) (ص ۸۰)

﴿لَا يَدْفُقُونَ فِيهَا السَّيِّئَاتِ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ﴾ (دخان ۵۶) (ص ۸۹)

﴿لَا يَسْتَلُ عَنْ دَنبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ﴾ (رحمن ٣٩) (ص ١٤٢)

﴿لَا يُقْبَلُ مِنْهَا سَفَاعَةٌ﴾ (بقره ٤٨) (ص ٥١)

﴿لَا جَعَلْنَاكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾ (شعرا ٢٩١) (ص ٨١)

﴿لَا سَتَكُنَّ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾ (اعراف ١٨٨) (ص ١٤٠)

﴿لَا سَقَيْنَاكُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ (جن ١٦) (ص ٣٠)

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يُحْشَرُونَ﴾ (آل عمران ١٥٨) (ص ١٥٣)

﴿لَا تَرْكُوهَا وَزِينَةً﴾ (نحل ٨) (ص ٦٩)

﴿لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (بقره ١٤٣) (ص ١٥٣)

﴿لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ﴾ (آل عمران ١٣٢) (ص ٣٩)

﴿لَعَلَّاهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَى﴾ (طه ٤٤) (ص ٩٥)

﴿لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ﴾ (انعام ٢٢) (ص ١١٩)

﴿لَعَلَّ آتِيكُمْ مِنْهَا بَخِيرًا أَوْ جَدْوًى مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾ (قصص ٢٩) (ص ١٢١)

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ﴾ (توبه ١٢٨) (ص ٩٧)

﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا كَرِيمًا﴾ (كهف ٧٤) (ص ٧٥)

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (يوسف ١١١) (ص ١٥٤)

﴿لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ﴾ (نحل ٥) (ص ٧٠)

﴿لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾ (اعراف ١١) (ص ١٢٠)

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ (توحيد ٣) (ص ١٥١)

﴿لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ﴾ (غافر ٨٥) (ص ١٣٣)

﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً﴾ (بقره ٨٠) (ص ٨٤)

﴿وَأُطَاعَتْ عَلَيْهِمْ لَوْلِيَّتٌ مِنْهُمْ فَارَأَى الْمَلِئَةَ مِنْهُمْ رُعبًا﴾ (كهف ١٨) (ص ١٣٩)

﴿لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا﴾ (واقعه ٧٠) (ص ٤٣)

﴿لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا﴾ (واقعه ٦٥) (ص ٤٣)

﴿لِلَّهِ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا﴾ (آیه ٤٨ سوره روم) (ص ١٦)

﴿لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾ (آیه ١٢ سوره طلاق) (ص ١٥)

﴿لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ﴾ (تغابن ١) (ص ١٥٣)

﴿لِلَّهِ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (آیه ٢٥٧ سوره بقره) (ص ١٧)



﴿لِلَّهِ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾ (زمر ۴۲) (ص ۱۳۰)

﴿لِلَّهِ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾ (بقره ۱۵) (ص ۵۶)

﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ (بقره ۲۷۶) (ص ۱۲۰)

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ﴾ (احزاب) (ص ۳۱)

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ (شورا ۱۱۱) (ص ۸۱)

﴿لِيَكُونَ لَهُمْ عَذَابٌ وَخَرْنَا﴾ (قصص ۸) (ص ۱۱۱)

﴿لِتَلَّا بَعْلَةً أَمْلَأَهُ الْكِتَابُ﴾ (حدید ۲۹) (ص ۱۰۱)

﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَىٰ يَدِكَ لِتَفْتَنُنِي مَا أَنَا بِأَسِيطٍ بِيَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ﴾ (۲۸ مانده) (ص ۲۷)

﴿مَا تَلَّ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ﴾ (مومنون ۹۱) (ص ۴۷)

﴿مَا اكْتَسَبَتْ﴾ (بقره ۲۷۶) (ص ۱۲۰)

﴿مَا أَفْقَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ (بقره ۱۷۰) (ص ۱۱۹)

﴿مَا أَهْلًا بِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ﴾ (بقره ۱۷۳) (ص ۱۵۲)

﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ﴾ (ملک ۳) (ص ۴۷)

﴿مَا جَزَاءُ مِن أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا﴾ (یوسف ۲۵) (ص ۱۶۰)

﴿مَا قَرَّظْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ﴾ (انعام ۳۸) (ص ۴۷)

﴿مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا﴾ (مریم ۲۸) (ص ۸۶)

﴿مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾ (آل عمران ۱۴۱) (ص ۹۷)

﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ﴾ (ص ۷۵) (ص ۱۲۰)

﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ﴾ (ص ۷۵) (ص ۴۷)

﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ﴾ (ص ۷۵) (ص ۶۷)

﴿مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ﴾ (ق ۱۸) (ص ۱۲۹)

﴿مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ﴾ (فاطر ۱۳) (ص ۱۲۰)

﴿مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾ (۲۳۶ بقره) (ص ۱۰۱)

﴿مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ﴾ (۲۴ هود) (ص ۱۴۳)

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الذِّبْيِ اسْتَوْقَدْنَا نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ﴾ (بقره ۱۷) (ص ۴۵)

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾ (فتح ۲۹) (ص ۹۷)

﴿مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ (آل عمران ۹۷) (ص ۱۰۲)

﴿مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِنُضْيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ﴾ (٧١ قصص) (ص ٨٥)

﴿مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِبَابِلَ تَسْكُونُ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ (٧٢ قصص) (ص ٨٥)

﴿مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةِ يُوْصِي بِهَا أَوْ ذِينَ﴾ (نساء ١١ و ١٢) (ص ٧١)

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ (انعام ١٦٠) (ص ٤٠)

﴿وَمَنْ حَمَّ آسُنُونَ﴾ (حجر ٣٣، ٢٨، ٢٤) (ص ١٢١)

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ (بقره ٢٤٥، حدید ١١) (ص ٤١)

﴿وَمَنْ ضَلَّ صَالٍ كَالْفَتْحَارِ﴾ (١٤ رحمن) (ص ١٢١)

﴿وَمِنْ طِينٍ لَازِبٍ﴾ (١١ صافات) (ص ١٢١)

﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ﴾ (بقره ٩٨) (ص ١٢٩)

﴿مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾ (مریم ٢٩) (ص ٥٠)

﴿مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾ (شعرا ٨٥) (ص ١٣٤)

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (آیه ٨٠ سوره نساء) (ص ٢١)

﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ﴾ (١٧٨ اعراف) (ص ١٤٠)

﴿الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾ (توبه ٦٧) (ص ١٢٩)

﴿الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ (احزاب ٦) (ص ٩٧)

﴿نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ﴾ (آل عمران ٥٢ و صف ١٤) (ص ٩٣)

﴿نَحْنُ نَرِزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾ (اسراء ٣١) (ص ١٥٠)

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ (يوسف ٣) (ص ١٥٤)

﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثُكُمْ﴾ (بقره ٢٢٣) (ص ١٢٩)

﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثُكُمْ إِنْ أَنْتُمْ لَا تَحْرِثُونَ﴾ (بقره ٢٢٣) (ص ١١٧)

﴿نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ﴾ (نحل ٧٠) (ص ٧٠)

﴿نَسِيخًا خَوَّتَهُمَا﴾ (آیه ٦١ سوره كهف) (ص ٢٢)

﴿النَّقَاطِ فِي الْعُقَدِ﴾ (٤ فلق) (ص ٦٤)

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ﴾ (آیه ٢٢ سوره حجر) (ص ١٦)

﴿وَأَسْقِينَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا﴾ (٢٧ مرسلات) (ص ٣٠)

﴿وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ﴾ (آیه ٦٣ سوره توبه) (ص ٢١)

﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى﴾ (٢٠ قصص) (ص ٢٨)



﴿وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا﴾ (۱۲ انسان) (ص ۲۹)

﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾ (۲۱ انسان) (ص ۲۹)

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾ (۳۶ نحل) (ص ۲۷)

﴿وَمَا اخْتَرْتُمْكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾ (طه ۱۳) (ص ۳۹)

﴿وَاتَّبِعْ آدْبَارَهُمْ﴾ (حجر ۶۵) (ص ۹۲)

﴿وَاتَّبِعُوا يَوْمًا لَا تُجْزَى نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ سَيِّئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا سَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ (بقره ۴۸) (ص ۵۱)

﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ﴾ (مائدة ۲۷) (ص ۶۱)

﴿وَإِنَّا لَنَكْتُبُ بِالْحَقِّ﴾ (حجر ۶۴) (ص ۳۲)

﴿وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ﴾ (هود ۹۴) (ص ۱۰۷)

﴿وَإِخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلَى ذَهَابٌ عَنْ وَالِدِهِ سَيِّئًا﴾ (لقمان ۳۳) (ص ۸۰)

﴿وَأَذْكُرْ بَعْدَ أُمَّةٍ﴾ (يوسف ۴۵) (ص ۱۳۲)

﴿وَإِذَا سَأَسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ﴾ (بقره ۶۰) (ص ۲۴)

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ (ابراهيم ۷) (ص ۱۲۴)

﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يَأْذَنُ فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي﴾ (مائدة ۱۱۰) (ص ۸۳)

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا النِّيبَ مَشَابِهَ اللِّتَاسِ وَأَمْنًا﴾ (بقره ۱۲۵) (ص ۴۲)

﴿وَإِذْ قَرْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ﴾ (بقره ۵۰) (ص ۳۵)

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا﴾ (بقره ۱۲۶) (ص ۴۲)

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَّرَ﴾ (العام ۷۴) (ص ۶۱)

﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾ (بقره ۵۸) (ص ۱۴۹)

﴿وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ وَسَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾ (اعراف ۱۶۱) (ص ۱۴۹)

﴿وَإِذْ جِئْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُنَبِّئُونَ﴾ (بقره ۴۹) (ص ۱۰۴)

﴿وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾ (بقره ۵۱) (ص ۳۴)

﴿وَإِذَا دُفِنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِن تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ﴾ (۳۶ روم) (ص ۹۰)

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا﴾ (آیه ۱۱ سوره جمعه) (ص ۲۱)

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (اعراف ۲۰۴) (ص ۳۹)

﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾ (شعرا ۸۰) (ص ۱۳۸)

﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾ (شعرا ۸۰) (ص ۵۷)

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا﴾ (يونس ۱۲) (ص ۵۱)

﴿وَأَذْكُرِيكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ﴾ (آل عمران ۹۳)

﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾ (مائدہ ۷) (ص ۱۰۴)

﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾ (بقرہ ۲۳۱ و آل عمران ۱۰۳) (ص ۱۳۲)

﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾ (صافات ۱۴۷) (ص ۳۶)

﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ (آیہ ۴۵ سورہ بقرہ) (ص ۲۱)

﴿وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ (آل عمران ۴۳) (ص ۱۴۶)

﴿وَاسْتَعْلِ الرَّأْسَ شَيْبًا﴾ (مریم ۴) (ص ۸۲)

﴿وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ﴾ (نحل ۱۱۴) ذ(ص ۱۵۲)

﴿وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ﴾ (واقعه ۹) (ص ۱۳۶)

﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ﴾ (واقعه ۲۷) (ص ۱۳۶)

﴿وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ (طہ ۱۳۲) (ص ۱۲۳)

﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ (طہ ۴۱) (ص ۱۳۸)

﴿وَاصْنَعِ الْفُلْكَ يَا عَيْنِي﴾ (ہود ۳۷) (ص ۱۳۶)

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ (انفال ۲۸) (ص ۱۴۱)

﴿وَالْأَنْصُرِفِ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ﴾ (يوسف ۳۳) (ص ۱۶۱)

﴿وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ﴾ (طلاق ۱۲) (ص ۹۸)

﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾ (انبیاء ۹۱) (ص ۱۱۸)

﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ﴾ (انبیاء ۹۱) (ص ۶۸)

﴿وَالْجَانَّ خَلْقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ﴾ (حجر ۲۷) (ص ۱۴۱)

﴿وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾ (نور ۷) (ص ۱۱۲)

﴿وَالْحَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ لَتَرْكَبُوها وَرَبْنَةً﴾ (نحل ۸) (ص ۱۴۲)

﴿وَالْحَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ لَتَرْكَبُوها وَرَبْنَةً﴾ (نحل ۸) (ص ۶۹)

﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ﴾ (زمر ۳۳) (ص ۶۱)

﴿وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي وَيَسْقِينِ﴾ (شعراء ۷۹) (ص ۵۷)

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ﴾ (آیہ ۲۵۷ سورہ بقرہ) (ص ۷)

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِلرَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾ (مومنون ۴) (ص ۴۸)



﴿وَالَّذِينَ يَذَّبُونُ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ﴾ (رعد ۶۴) (ص ۳۲)

﴿وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُوهَا﴾ (آیه ۳۴ سوره توبه) (ص ۲۲)

﴿وَالسَّارِقِ وَالسَّارِقَةِ فَاقْطَعُوا آيِدِيَهُمَا﴾ (مانده ۳۸) (ص ۱۰۶)

﴿وَالسَّارِقِ وَالسَّارِقَةِ﴾ (مانده ۳۸) (ص ۱۴۸)

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ﴾ (مریم ۳۳) (ص ۶۷)

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ﴾ (مریم ۳۳) (ص ۶۸)

﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾ (رحمن ۷)

﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ (رحمن ۹) (ص ۱۳۷)

﴿وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا﴾ (طه ۶۹) (ص ۷۶)

﴿وَالكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ﴾ (نساء ۱۳۶) (ص ۳۲)

﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا﴾ (فاطر ۹) (ص ۱۲۸)

﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَدْيِمَاتٍ﴾ (فاطر ۹) (ص ۵۶)

﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾ (نوح ۱۷) (ص ۴۱)

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾ (فاطر ۱۱) (ص ۳۶)

﴿وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ﴾ (توبه ۶۲) (ص ۹۷)

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُبْرِئَ الرِّضَاعَةَ﴾ (بقره ۲۳۳) (ص ۳۴)

﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ (جن ۱۵) (ص ۱۳۷)

﴿وَأَمْرًا لَهُ حَمَالَةَ الْحَطَبِ﴾ (مسد ۴)

﴿فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ﴾ (مسد ۵) (ص ۱۱۲)

﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِنْ سِجِّيلٍ﴾ (هود ۸۲) (ص ۳۰)

﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا﴾ (اعراف ۸۴) (ص ۳۰)

﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾ (اعراف ۸۴) (ص ۱۵)

﴿وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ (نحل ۱۸) (ص ۱۳۳)

﴿وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (نحل ۱۸) (ص ۱۰۲)

﴿وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ (ابراهيم ۳۴) (ص ۱۰۲)

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ﴾ (نحل ۱۲۴) (ص ۱۲۸)

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا﴾ (آیه ۹ سوره حجرات) (ص ۲۲)

﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ (بقره ۲۸۰) (ص ۵۰)

﴿وَإِنْ كُنَّا لَنَاطِئِينَ﴾ (یوسف ۹۱) (ص ۳۱)

﴿وَإِنَّ لَكَ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نَسَقِيكَ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَقَدْ رَلْنَا خَالِصًا سَائِعًا لِلشَّارِبِينَ﴾ (نحل ۷۰)

﴿وَإِنَّ يَكُ كاذِبًا فَعَتَبَهُ كَذِبُهُ وَإِنَّ يَكُ صادِقًا يُصِيبُكَ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكَ﴾ (غافر ۲۸) (ص ۱۶۰)

﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾ (حج ۴۷) (ص ۳۸)

﴿وَإِنَّا أَوْيَا كُرْلَعَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (سبأ ۲۴) (ص ۷۸)

﴿وَإِنَّا لَنَذِرِي أَشْرَارٍ يَدْبَعْنَ فِي الْأَرْضِ أَمْرًا زَادِيهِمْ رُجُومًا شَدِيدًا﴾ (جن ۱۰) (ص ۵۸)

﴿وَإِنَّا لَكُونُاصِحُّ أَمِينٍ﴾ (اعراف ۶۸) (ص ۸۰)

﴿وَأَتَّبَعْتَهَا تَبَاتًا حَسَنًا﴾ (آل عمران ۳۷) (ص ۴۱)

﴿وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ (زمر ۵۵) (ص ۴۰)

﴿وَإِنَّكَ لَنَظْمُورٍ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ﴾ (طه ۱۱۹) (ص ۶۶)

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيًا كَثِيرًا﴾ (فرقان ۴۹ و ۴۸) (ص ۱۴۶)

﴿وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (اعراف ۶۲) (ص ۸۰)

﴿وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ طُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا﴾ (انعام ۱۳۸) (ص ۷۰)

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَأَبْكِي﴾ (نجم ۴۳)

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا﴾ (نجم ۴۴)

﴿وَأَنَّهُ خَلَقَ الرِّجَالَ وَالزُّكُوفَ وَالْأَنْثَىٰ﴾ (نجم ۴۵) (ص ۱۱۲)

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ﴾ (اعراف ۱۶۰) (ص ۲۴)

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ الْقَوْمَ كَمَا يُبَصِّرُ بِنُورَانَا وَأَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۸۷ یونس) (ص ۱۲۸)

﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ﴾ (اسراء ۳۵) (ص ۱۱۳)

﴿وَأُولَئِكَ الْأَعْلَالُ فِي أَغْنَاقِهِمْ﴾ (زعد ۵) (ص ۱۱۲)

﴿وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا﴾ (عنكبوت ۲۷) (ص ۲۹)

﴿وَبَشِّرْ نَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (الصافات ۱۱۲) (ص ۷۹)

﴿وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ (احقاف ۱۵) (ص ۳۸)

﴿وَتَبَيَّنَ لَكُمُ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ﴾ (ابراهيم ۴۵) (ص ۴۸)

﴿وَتَرَعَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ (نساء ۱۲۷) (ص ۱۳۱)

﴿وَتَرَكَّهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ﴾ (بقره ۴۶)



﴿وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا﴾ (حج ۲) (ص ۵۳)

﴿وَتَقْتُلُونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا﴾ (آیه ۱۰ سوره احزاب) (ص ۱۹)

﴿وَتَعْبَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾ (۱۲ الحاقة) (ص ۱۰۵)

﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى﴾ (اعراف ۱۳۷) (ص ۱۳۳)

﴿وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾ (یوسف ۵۸) (ص ۱۶۵)

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى﴾ (یس ۲۰) (ص ۲۸)

﴿وَجَاؤُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ﴾ (یوسف ۱۶) (ص ۱۶۱)

﴿وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً﴾ (قصص ۲۳) (ص ۱۳۲)

﴿وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾ (شورا ۴۰) (ص ۱۲۷)

﴿وَجَعَلَ لِكُلِّ السَّمْعِ وَالْأَبْصَارِ وَالْأَفْئِدَةِ﴾ (آیه ۷۸ سوره نحل) (ص ۱۹)

﴿وَجَعَلَ لِكُلِّ سِرِّبِيلٍ تَقْيِيمًا لِلْخَبَرِ﴾ (نحل ۸۱) (ص ۷۰)

﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً﴾ (مومنون ۵۰) (ص ۶۲)

﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً﴾ (مومنون ۵۰) (ص ۶۹)

﴿وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا﴾ (انبیاء ۳۲) (ص ۳۶)

﴿وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (۹۱ انبیا) (ص ۲۳)

﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نِجَابًا﴾ (صافات ۱۵۸) (ص ۱۴۱)

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنِّ وَخَلَقَهُمْ﴾ (انعام ۱۰۰) (ص ۸۸)

﴿وَجَعَلَهُ نَعِيمٍ﴾ (واقعه ۸۹) (ص ۱۳۴)

﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجِبْهَتِكَ﴾ (فجر ۲۳) (ص ۳۱)

﴿وَجِنَّتْكَ مِنْ سَبَائِبِ الْيَقِينِ﴾ (نمل ۲۲) (ص ۱۳۰)

﴿وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ﴾ (۱۷ نمل) (ص ۱۴۱)

﴿وَوَدَّ التُّونِ﴾ (۸۷ انبیا) (ص ۲۶)

﴿وَوَدَّ التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصِبًا﴾ (۸۷ انبیا) (ص ۲۶)

﴿وَوَدَّرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا﴾ (بقره ۲۷۸) (ص ۶۱)

﴿وَوَدَّ كُرْهُرِبَاءَ اللَّهِ﴾ (ابراهيم ۵) (ص ۱۰۴)

﴿وَوَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا﴾ (یوسف ۲۳) (ص ۱۱۷)

﴿وَوَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ﴾ (یوسف ۲۳) (ص ۱۶۳)



﴿وَسَبَّحُ سُبُّبَاتٍ حُضْرٍ﴾ (آیه ٤٣ سوره یوسف) (ص ٢٠)

﴿وَسَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ﴾ (مریم ١٥) (ص ٤٨)

﴿وَشَرَّوَهُ بِتَمَنِّ بِحَسِّ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ﴾ (یوسف ٢٠) (ص ١٦١)

﴿وَشَرَّوَهُ بِتَمَنِّ بِحَسِّ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ﴾ (یوسف ٢٠) (ص ٨٤)

﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ (یوسف ٢٦)

﴿وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ (یوسف ٢٧) (ص ١٥٩)

﴿وَصَدَّقَ بِهِ﴾ (زمر ٣٣) (ص ٤١)

﴿وَصَائِقُ بِهِ صَدْرُكَ﴾ (هود ١٢) (ص ٧٩)

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ﴾ (نحل ١١٢) (ص ٧٨)

﴿وَعِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ (فرقان ٦٣) (ص ٧٧)

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ﴾ (بقره ٣١) (ص ٨٢)

﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (كهف ٦٥) (ص ٢٤)

﴿وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفَالِكِ لَحْمٌ﴾ (مومنون ٢٢) (ص ١٤٢)

﴿وَعَرَابِيبُ سُودٍ﴾ (فاطر ٢٧) (ص ٧١)

﴿وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا﴾ (زمر ٧١، ٧٣) (ص ٤٢)

﴿وَوَجَّزْنَا الْأَرْضَ عَيْونًا﴾ (قمر ١٢) (ص ٢٤)

﴿وَوَجَّزْنَا خِلا لَهَا مَنَاهِرًا﴾ (كهف ٣٣) (ص ٢٤)

﴿وَفِيصَالُهُ فِي عَامَيْنِ﴾ (لقمان ١٤) (ص ٣٨)

﴿وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمِ﴾ (آیه ٤١ سوره الذاریات) (ص ١٦)

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ (بقره ١٩٣، انفال ٣٩) (ص ٥٠)

﴿وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا﴾ (هود ٤١) (ص ١٤٢)

﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ﴾ (یوسف ٢١) (ص ٤١)

﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا الِهِينَ اتِّبَعْتُمْ إِلَّا مَهْوً اِلَهُ وَاحِدٌ﴾ (نحل ٥١) (ص ٤٤)

﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾ (غافر ٢٨) (ص ١٥٠)

﴿وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ﴾ (یوسف ٣٠) (ص ١٥٧)

﴿وَقَالَ يَا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ﴾ (یوسف ٨٤) (ص ١٦٢)

﴿وَقَالَ يَا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ﴾ (یوسف ٨٤) (ص ١٣٠)



﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ (زخرف (ص ۲۳))

﴿وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ إِلَٰذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ﴾ (انعام (ص ۱۳۹)) (ص ۷۰)

﴿وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ﴾ (يوسف (ص ۱۰۰)) (ص ۱۶۵)

﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءِ اللَّسَائِلِينَ﴾ (فصلت (ص ۱۰)) (ص ۳۳)

﴿وَقَطَعْنَا لَهُم مَّا نَتَقَّىٰ عَشْرَةَ أَصْبَاطٍ أَمْمًا﴾ (اعراف (ص ۱۶۰)) (ص ۴۴)

﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ (۲۴) (ص ۱۲۱)

﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ (صافات (ص ۲۴))

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا﴾ (بقره (ص ۳۵)) (ص ۱۰۹)

﴿وَقَلِيلٌ مِنَ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾ (سبا (ص ۱۰۳))

﴿وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (نساء (ص ۱۳۴)) (ص ۵۰)

﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ (نساء (ص ۱۰۰، ۹۶)) (ص ۵۰)

﴿وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾ (فرقان (ص ۵۴)) (ص ۵۰)

﴿وَكَانَتْ مِنَ الْفَٰتِنِينَ﴾ (۱۲) (تحریم) (ص ۱۶۲)

﴿وَكَانَتْ مِنَ الْفَٰتِنِينَ﴾ (تحریم (ص ۱۲)) (ص ۱۴۷)

﴿وَكَلَّمَ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ (۷۹) (نساء (ص ۱۶۶، ۲۸)) (فتح) (ص ۹۲)

﴿وَكَلَّبُهُمْ بِأَسْطِ ذُرَاعِيهِ﴾ (كهف (ص ۱۳۹))

﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾ (نساء (ص ۱۶۴)) (ص ۴۰)

﴿وَكَرِهَٰ أَهْلَكُنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا﴾ (قصص (ص ۵۸)) (ص ۷۸)

﴿وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمُ فَزَلَّ قَدَمُ بَعْدَ بَيْتِهَا﴾ (نحل (ص ۹۴)) (ص ۱۰۵)

﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾ (يونس (ص ۱۰۶)) (ص ۱۴۰)

﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسُكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾ (هود (ص ۱۱۳)) (ص ۵۹)

﴿وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾ (۸۰) (نحل و روم (ص ۵۲)) (ص ۷۵)

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمَسَّ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ (لقمان (ص ۱۸)) (ص ۷۷)

﴿وَلَا تَظَاهَرُونَ فَتِيلًا﴾ (۷۷) (نساء (ص ۱۱۹))

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ مَن تَرْتُقْتُلُونَهُمْ﴾ (انعام (ص ۱۵۱)) (ص ۱۵۰)

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ﴾ (۱۵۴) (بقره (ص ۴۰))

﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾ (۴۸) (قلم (ص ۲۶))



﴿وَلَا تَمَسَّ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾ (اسراء ٣٧، لقمان ١٨) (ص ٧٧)

﴿وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران ٩٤)

﴿وَلَا تَتَّبِعُهَا سَفَاعَةً﴾ (بقره ١٢٣) (ص ٥١)

﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمُ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ﴾ (بقره ٢٣٥) (ص ١١٧)

﴿وَلَا مَوْلُودُهُمْ جَانٍ﴾ (لقمان ٣٣) (ص ٨٠)

﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ﴾ (نور ٢٢) (ص ٦١)

﴿وَلَا يَحِقُّ الْمَكَرَ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾ (فاطر ٤٢) (ص ١٣٣)

﴿وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾ (اعراف ٤٠) (ص ٨٩)

﴿وَلَا يَسْتَأْذِنُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾ (قصص ٧٨) (ص ١٢١)

﴿وَلَا يَقْلِحُّ السَّاحِرُ﴾ (طه ٦٩) (ص ١١٥)

﴿وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا سَفَاعَةً﴾ (بقره ٤٨) (ص ٥٢)

﴿وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ (بقره ١٢٣) (ص ٥٢)

﴿وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَتَّبِعُهَا سَفَاعَةً﴾ (بقره ١٢٣) (ص ٥١)

﴿وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ (بقره ٤٨) (ص ٥٢)

﴿وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ (بقره ٤٨) (ص ٥٢)

﴿وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ﴾ (يوسف) (ص ٢٩)

﴿وَلَيْشَأْنِي أَكْفَفْتُهُمْ ثَلَاثَ مِائَةِ سَنِينَ وَازْدَادُوا سَعَاءً﴾ (كهف) (ص ٩٨)

﴿وَلْيَصْنَعِ عَلَى عَيْنِي﴾ (طه) (ص ١٣٦)

﴿وَلْيَصْنَعِ عَلَى عَيْنِي﴾ (طه) (ص ١٣٧)

﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ (آل عمران ١٠٤) (ص ١٠٦)

﴿وَلَتَنْظُرُنَّ نَفْسٌ مِمَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ (حشر ١٨) (ص ١٠٥)

﴿وَلَسَلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً﴾ (انبیاء ٨١) (ص ١٠٨)

﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ﴾ (اعراف ١٣٠) (ص ٣٧)

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ (قمر ٤٠، ٣٢، ٢٢، ١٧) (ص ١٣٥)

﴿وَلَكُمُ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ﴾ (بقره ١٧٩) (ص ٥٤)

﴿وَلَكُمُ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ﴾ (نحل ٦) (ص ١٥١)

﴿وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ ابْتِغَاءَهُمْ قَبْضَتَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾ (توبه) (ص ٨١)



﴿وَلَكِنَّ لِأَنوَاعِدُوهُمْ سِرًّا﴾ (بقره ۲۳۵) (ص ۱۱۷)

﴿وَالْمُطَلَقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (بقره ۲۴۱) (ص ۱۰۱)

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ (آل عمران ۹۷) (ص ۱۰۱)

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ (نحل ۴۹) (ص ۲۳)

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (رعد ۱۵) (ص ۳۲)

﴿وَلَوْ يَجْعَلُ لَهُ عِوَجًا﴾ (كهف ۹۶)

﴿وَلَوْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَائِدَ وَيَقْبِضْنَ مَا يُتَمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ﴾ (ملك ۱۹) (ص ۱۱۴)

﴿وَلَوْ يَتَسَنَّسُنِي بَشْرٌ وَلَوْ أَكْبَغِيًّا﴾ (مريم ۲۰) (ص ۸۶)

﴿وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَةً يَهْتَمُّ﴾ (عنكبوت ۳۳) (ص ۴۶)

﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا﴾ (هود ۵۸) (ص ۳۲)

﴿وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ﴾ (اعراف ۱۵۴) (ص ۵۳)

﴿وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ جَمَلٌ بَعِيرٌ﴾ (يوسف ۷۲) (ص ۳۱)

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا﴾ (نساء ۱۳۹) (ص ۹۴)

﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (عنكبوت ۷) (ص ۸۷)

﴿وَلَوْ نَجْعَلِ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُم بِالْخَيْرِ﴾ (يونس ۱۱) (ص ۴۱)

﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾ (نحل ۶۱)

﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾ (فاطر ۴۵) (ص ۹۹)

﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ زَوْفٌ رَحِيمٌ﴾ (نور ۲۰) (ص ۲۸)

﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ﴾ (نور ۱۰) (ص ۲۸)

﴿وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ (الأنعام : ۱۳) (ص ۷۰)

﴿وَلِيٌّ مُدْبِرًا﴾ (نمل ۱۰ و قصص ۳۱) (ص ۷۵)

﴿وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَى﴾ (آل عمران ۳۶) (ص ۶۰)

﴿وَلَيْتَن رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي﴾ (فصلت ۵۰) (ص ۱۲۶)

﴿وَلَيْتَن رِيذْتُ إِلَى رَبِّي﴾ (كهف ۳۶) (ص ۱۶)

﴿وَلَيْتَن لَيَفْعَل مَا أَمْرُهُ لَيْسَجَن﴾ (يوسف ۳۲) (ص ۱۵۸)

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ﴾ (انفطار ۱۷) ﴿ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ﴾ (انفطار) (ص ۱۳۵)

﴿وَمَا أَجْبَأكَ عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَى﴾ (طه ۸۳) ﴿قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى﴾ (طه ۸۴) (ص ۹۱)

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾ (انعام ٣٢) (ص ١٤٠)

﴿وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ (نحل ٧٧) (ص ٣٧)

﴿وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴾ (يوسف ١٧) (ص ١٥٨)

﴿وَمَا نَسْفُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا﴾ (انعام ٥٩) (ص ٤٧)

﴿وَمَا تِلْكَ يَمِينُكَ يَا مُوسَى﴾ (طه ١٧)

﴿وَمَا كُنْتَ بِمُحِبِّ أُمَّكَ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ (مريم ٢٨) (ص ٨٦)

﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغُرِيِّ إِذْ قَضَيْتَ إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ (قصص ٤٤) (ص ١٢٥)

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا رُضِيَ الْأَعْلَىٰ لِلَّهِ فِيهَا﴾ (هود ١٠٢)

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ﴾ (انعام ٣٨) (ص ٦٢)

﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾ (١٧شورا) (ص ٥٥)

﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ﴾ (تحریم ١٢) (ص ٦٢)

﴿وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ﴾ (آل عمران ٥٤) (ص ١٦١)

﴿وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ﴾ (آل عمران ٥٤) (ص ١٢٧)

﴿وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارُهَا وَأَشْعَارُهَا﴾ (نحل ٨٠) (ص ٧٠)

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى﴾ (مائده ١٤) (ص ٩٢)

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ﴾ (مائده ١٤) (ص ٩٢)

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ﴾ (مائده ١٤) (ص ٩٢)

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ﴾ (مائده ١٤) (ص ٩٢)

﴿وَمِنَ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾ (فلق ٤) (ص ١٦٠)

﴿وَمِنَ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ (فلق ٥) (ص ٦٣)

﴿وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً﴾ (نساء ٩٢) (ص ٣١)

﴿وَمَنْ قَتَلَ مُوسَىٰ أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَيَبْغِدُونَ﴾ (اعراف ١٥٩) (ص ١٥٠)

﴿وَمَنْ كَانَ عَدِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ﴾ (نساء ٦) (ص ١٢٣)

﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران ٩٧) (ص ١٠٢)

﴿وَمَنْ كُلَّ تَاكُلُونَ لِحَمَاطٍ رِيًّا وَتَسْتَعْرِجُونَ جَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفَلَكَ فِيهِ مَوَازِيرَ﴾ (فاطر ١٢) (ص ٣٥)

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (مائده ٤٤) (ص ٩٩)

﴿وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ الْعَذَابِ﴾ (حج ٢٥) (ص ٧٢)



﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ﴾ (نساء ۱۱۵) (ص ۱۱۹)

﴿وَمَنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾ (نحل ۲۶) (ص ۲۶)

﴿وَتَادَى فُوحُ رَبِّهِ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي مِنَ الْاهْلِ﴾ (هود ۴۵) (ص ۶۹)

﴿وَتَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ﴾ (مریم ۵۲) (ص ۱۲۵)

﴿وَوَقَلُّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ﴾ (الكهف ۱۸) (ص ۱۳۹)

﴿وَوَقَلُّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ﴾ (الكهف ۱۸) (ص ۱۲۸)

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتْرٍ مِّمَّاتٍ رَبِّيهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾ (اعراف ۱۴۲) (ص ۳۴)

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتْرٍ مِّمَّاتٍ رَبِّيهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾ (اعراف ۱۴۲) (ص ۳۳)

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾ (عنكبوت ۸) (ص ۸۷)

﴿وَهَذَا ذِكْرُ مُبَارَكٍ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾ (انبیاء ۵۰) (ص ۱۵۱)

﴿وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (اعراف ۹۵) (ص ۴۰)

﴿وَهُمْ يَصْطَرِّحُونَ فِيهَا﴾ (فاطر ۳۷) (ص ۱۲۳)

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَوْذَعٌ وَقَدْ فَصَّلْنَا آيَاتِ لِقَا رَبِّكُمْ لِقَاكُمْ﴾ (انعام ۹۸) (ص ۱۰۴)

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لِكُلِّ الْفِئْتِمَةِ لِقَاءَ رَبِّهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبُرُوجِ قَدْ فَصَّلْنَا آيَاتِ لِقَاكُمْ لِقَاكُمْ﴾ (انعام ۹۷)

﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ﴾ (نحل ۱۴) (ص ۳۵)

﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لَكُمْ لَكُمْ طَرِيقًا وَتَسْتَخْرِجُ مِنْهُ حَبًا وَسَبْؤًا وَنَخْلًا وَمِنْهَا تَخْرُبُونَ الْبُيُوتَ الَّتِي تَبْنُونَ﴾ (نحل ۱۴) (ص ۳۵)

﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾ (شورا ۲۵) (ص ۵۴)

﴿وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ﴾ (سبأ ۲) (ص ۱۴۵)

﴿وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ (انعام ۱۰۳ و ۱۰۴) (ص ۷۴)

﴿وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ (يس ۷۸) (ص ۵۵)

﴿وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا﴾ (اعراف ۱۹) (ص ۱۰۹)

﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتَ﴾ (نحل ۵۷) (ص ۸۸)

﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ﴾ (نحل ۶۲) (ص ۸۸)

﴿وَيَحْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾ (۲۱ رعد) (ص ۹۵)

﴿وَيَذَرُكَ وَالْهَيْتَكَ﴾ (اعراف ۱۲۷) (ص ۶۰)

﴿وَيَسْتَأْذِنُكَ عَنِ الْمَحِيضِ فَلْهُوَ أَدَى مَا عَظَرُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ﴾ (بقره ۲۲۲) (ص ۱۱۰)

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ﴾ (يونس ۱۸) (ص ۱۴۰)

﴿وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ﴾ (مجادله ٨) (ص ٦٣)

﴿وَيَقُولُونَ قَوْلًا مِنْ بَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ﴾ (نساء ١٥٠) (ص ٨٥)

﴿وَيَكْفُرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾ (بقره ٢٧١) (ص ٨٦)

﴿وَيُؤَقِّبُ بَعْضُ الظَّالِمِ عَلَى يَدَيْهِ﴾ (فرقان ٢٧) (ص ١١٨)

﴿وَيُؤَقِّبُ بَعْضُ فِي الصُّورِ فَرَقَعَ﴾ (نمل ٨٧) (ص ١١٩)

﴿هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي﴾ (كهف ٩٨) (ص ٥٥)

﴿هَذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ﴾ (واقعه ٥٦) (ص ١٢٧)

﴿هَذَا يُؤْمَرُ لَا يُنطِقُونَ﴾ (مرسلات ٣٥) (ص ١٢٢)

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثٌ ضَعِيفٌ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ﴾ (ذاريات ٢٤) (ص ١١٦)

﴿هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرِزُقُكُمْ﴾ (فاطر ٣) (ص ٥٦)

﴿هُمُ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ﴾ (انعام ٢٤) (ص ١٣٠)

﴿هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾ (بقره ١٨٧) (ص ١١٧)

﴿هُنَالِكَ دَعَا كِرْيَارٌ بَنِيَّ قَالَ﴾ (آل عمران ٣٨) (ص ٦٩)

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾ (حدید ٣) (ص ١٢٦)

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ﴾ (آیه ٥ سوره یونس) (ص ٢١)

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ﴾ (یونس ٥) (ص ٤٦)

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ كُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ﴾ (فاطر ٣٩) (ص ٤٠)

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ﴾ (بقره ٢٩) (ص ١٠٠)

﴿هُوَ الَّذِي يُسِيرُ كُرِّي فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾ (آیه ٢٢ سوره یونس) (ص ١٦)

﴿هِيَ عَصَايَ أَوْكُوا عَلَيْهَا وَأَهشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَيَوْمَ مَارِبٍ أُخْرِي﴾ (طه ١٨) (ص ٧٧)

﴿يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾ (قصص ٢٦) (ص ١٦٥)

﴿يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ﴾ (مریم ٤٥) (ص ٥٩)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ﴾ (بقره ٢٨٢) (ص ٧٢)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ (نساء ١٣٦) (ص ٨٥)

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ (مائده ٦٧) (ص ٩٧)

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ﴾ (احزاب ١) (ص ٩٧)

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ﴾ (طلاق ١) (ص ٩٧)



﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْفِتَالِ﴾ (انفال ۶۵) (ص ۱۶۷)

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ (تحریم ۱) (ص ۹۶)

﴿يَا بُشْرَىٰ هَذَا غُلَامٌ﴾ (یوسف ۱۹) (ص ۱۵۹)

﴿يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ﴾ (یس ۳۰) (ص ۱۵۹)

﴿يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا قَرَّبْتُ﴾ (زمر ۵۶) (ص ۱۵۹)

﴿يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران ۴۲) (ص ۱۳۹)

﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ الَّذِينَ آمَنُوا تَاكْبَرُوا رَسُولَ اللَّهِ﴾ (انعام ۲۳)

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ﴾ (احزاب ۳۲) (ص ۹۶)

﴿يَا تَوَكَّرْ جَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ (حج ۲۷) (ص ۱۴۵)

﴿يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ﴾ (عنكبوت ۶۲) (ص ۱۱۴)

﴿يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ﴾ (عنكبوت ۶۲ و سبا ۳۹) (ص ۱۱۴)

﴿يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ﴾ (آیه ۱۹ سوره بقره) (ص ۱۹)

﴿يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ﴾ (بقره ۲۹) (ص ۱۰۸)

﴿يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ (بقره ۲۲۲) (ص ۱۴۵)

﴿يُخْرِفُونَ الْكَلِمَةَ عَن مَّوَاضِعِهَا﴾ (نساء ۴۶) (ص ۲۵)

﴿يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ﴾ (کهف ۱۰۴) (ص ۱۳۰)

﴿يُجَلِّوْنَهُ عَامًا وَيُخَرِّمُوْنَهُ عَامًا﴾ (توبه ۳۷) (ص ۳۸)

﴿يُخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَقَفَعُوا لَهَا يَافُؤُونَ﴾ (نحل ۵۰) (ص ۹۶)

﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ﴾ (انعام ۹۵) (ص ۵۶)

﴿يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤَ وَالْمَرْجَانَ﴾ (الرحمن ۲۲) (ص ۲۳)

﴿يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ (آیه ۲۵۷ سوره بقره) (ص ۱۷)

﴿يُدْخِلُ جَنَّةَ نَعِيمٍ﴾ (معارج ۳۸) (ص ۱۳۴)

﴿يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاطِئَ نَارٍ وَنُحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرُونَ﴾ (رحمن ۳۵) (ص ۱۳۶)

﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ﴾ (نساء ۲۸) (ص ۱۰۷)

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ (صف ۸) (ص ۱۰۶)

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ﴾ (بقره ۲۱۷) (ص ۹۰)

﴿يُصِيبُكُمْ بِبَعْضِ الَّذِي وَعَدْتُكُمْ﴾ (غافر ۲۸) (ص ۱۶۰)



﴿يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ﴾ (احقاف ۳۱، نوح ۴) (ص ۸۵)

﴿يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ﴾ (يوسف ۱۰) (ص ۱۱۱)

﴿يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا﴾ (يوسف ۲۹) (ص ۱۶۲)

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ (نساء ۱۱) (ص ۷۱)

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ (مائده ۳) (ص ۳۴)

﴿يَوْمَ تَرَوْنها تَذْهَبُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾ (حج ۲) (ص ۵۳)

﴿يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْها فِي نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِها جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ﴾ (توبه ۳۵) (ص ۱۵۲)

﴿يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنْاءًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ﴾ (شورا ۴۹) (ص ۷۳)